

سراج التواريخ

جلد اول

(سنہ ۱۳۳۱)



فیض محمد کاتب

www.esalat.org



پدر تاریخ معاصر افغانستان غیث محمد کاتب هزاره

www.eskandari.com

— (حسب الامر جليل القدر) —
 { اعلي حضرت سراج الملة والدين }
 — (بادشاه با عدل و دين) —


کتاب مستطاب سراج التواريخ
 که بتوجه ذات اقدس همايونی شان
 تسويد و قايع کرديده بود



در مطبعه حروفی دار الساطنه کابل طبع کرديد
 « سنه ۱۳۳۱ »

کتابخانه مجلس شورای ملی



الحمد لله الذي جعل اخبار سابقى الاخيار والاشرار عبرة للاحقين من اولى الابصار والصلوة والسلام الاتقان
 الاكلان على سيدنا محمدن مختار وعلى آبه الاطهار واصحابه الابرار ما توالى النهار والليل والليل والنهار فى جميع
 الدهور والاعصار . (اما بعد) بنده حضرت آفريننده مهر ومانه وشكر كونيده خداوند بخشنده تاج وكلاه وحامى
 جبهى ازسكنه ومتوطنه مملكت ملت خوانزده كلفه طيبه لاله الاالله محمد رسول الله اعلي حضرت سراج الملة والدين امير
 حبيب الله پادشاه خود مختار افغانستان و تركستان متعلقه آن بر انظار خوانندگان سرگذشت پيشيان واضح
 ميدارد كه از ديرگاه مكنون خاطر داشتيم و اين امر را لازمى بندهاشتم كه وقايع وسوانح پادشاهان افغانه را از بدو
 سلطنت اعلي حضرت احمد شاه درانى الى زمانه اعداى نگارش دهم چنانچه در بن اوان كه زمام اختيار امارت خله افغانستان
 از لطف و مرمحت حضرت زردان در قبضه اقتدار اين فرمانبر دار خالق سبحان آمد تصميم عزم بر تسويد وقايع
 نموده و خود را از سبب گرفتارى در امور مهيه سلطنت و تربيت سپاه ورعيت معذور ديده فيض محمد كاتب بن
 سعيد محمد مغول معروف بهزاره محمد خواجه را مامور فرمودم كه تحرير پرداخته سرگذشت پادشاهان افغان را
 كتابى مرتب سازد تا در روز كار ياد كار بماند با وجود گرفتارى زياد كه در امورات دولت عليه خدا داد افغانستان
 دارم باز هم جزو جزو كه از تحرير مى برايد خود من شخصاً ملاحظه کرده حك واصلاح نموده اجازه چاپ را
 ميدهم هرگاه سهوى ملاحظه شود آنرا از باعث گرفتارى زياد كه دارم تصور دارند فقط  چه
 زنده جاويد گشت هر كه نسكو نام زيبست كز عقبش ذكر خير زنده كند نام را
 بر طبق سلطور فيض دستور فوق احقر مذهب را كه يسكى از بست ترين جاكران در گاه و كهترين
 خدام بارگاه است اعلي حضرت والا كه همواره نظر خورشيد ضيايش بسوى تربيت سپاه ورعيت
 مصروف وراى كينى آرايش جانب ترميم و تعمير ملت و مملكت معطوف است روزى پيش خوانده پيش

بنواخت زیرا که این جزء ضعیف را از ارشاد میمنت بنیاد چنین امر جلیل القدر از خاک مذلت باوج عزت
 برافراخته سرافراز ساخت و فرمود کتابی مشتمل بر ملک گیری و کشور کشائی فرماندهان افغانه مؤلف
 و مرتب نموده حدود سابقه مملکت متصرفه افغانستان را اگر چه خلاف واقع درج کتب تواریخ است
 از همان کتب با درجات کرما و سرمای هوای آن و درجات و دقائق محل وقوع هر ولایت این مملکت ثبت کتاب
 کرده آید و وجه صحیح و مطابق واقعش بواسطه آنکه بیابش و غیرها با حدود منصفه حالیه و نسب نامه طوائف
 افغانه و تعداد نفوس ایشان علیحدہ ترتیب داده ضمیمه اخیر کتاب نماید و بدکر سلاطینیکه قبل از اعلیحضرت احمد
 شاه فرمانفرما بوده اند تکرار زیرا که کتب مؤرخین شامل آن و ذکرش مورد تکرار و باعث طول گفتار است
 پس احکام سعادت فرجام اشرف اعلی را سماعاً و طاعه گفته بترجم پرداخت و نخست جهت رفع اشتباه ابناى زمان
 کتب تواریخیکه در کار بودند و بسوی بیان واقعات افغانستان راه می نمودند چون (۱) جهانکشی نادری
 (۲) و تاریخ سر جان مالکم (۳) و تاریخ احمدی (۴) و خزانه عامره (۵) و جلد قاجاریه نامخ التواریخ (۶) و رساله عربیه
 سید جمال الدین الافغانستانی (۷) و تاریخ سلطانی (۸) و رساله علیقلی میرزای انتضاد السلطنه ایرانی (۹) و رساله عماریه کابل
 و قندهار (۱۰) و کتاب منظومه حید کشمیری (۱۱) و روزنامه اعلیحضرت شاه شجاع الملک (۱۲) و کتاب حیات افغانی
 مؤلفه دینی حیات خان (۱۳) و روضه الصفای ناصری (۱۴) و مرآت الؤضیه عربیه مؤلفه کرنیل یوسفانندیک امریکائی
 (۱۵) و پندنامه دنیا و دین بادشاه جنت مکن اعلیحضرت ضیاء المله و الدین مرحوم (۱۶) و جام جم فرهاد میرزا را
 فراهم آورده ۶۸ وقایع را تطبیق داده اقوال مختلفه فیها را حواله بنمود صاحب کتاب نموده و واقعات مسموء
 مشهوره را از حکایات ثقات معمرین چون جناب سردار محمد یوسف خان بن امیر کبیر اعلیحضرت امیر دوست محمد خان
 میروز و سردار نور علیخان بن سردار شیر علیخان مغفور قندهاری و قاضی القضاة سعد الدین خان بن المرحوم قاضی
 القضاة عبد الرحمن خان خالوم و غیره که از آبا و اجداد خود ها بالواسطه شنیده و هم وقایع زمان خود شانرا
 بحشم سر دیده و این وقت از طرف قرن الشرف بدشاهی مامور بیان واقعات را بزبانی گردیده بودند منم ورقم
 کرده مجموعه همه را از جهت مطابقت اسم با مسمی موسوم بسراج التواریخ گردانید و بالله التوفیق و منه الاستعانه

§ ذکر حدود سابقه مملکت افغانستان §

{ ووجه تسمیه وولایات معروفه ودرجات کرما و سرمای هوای آن }

این مملکت بقرار بیان حیات خان در زمان سلطنت کیان و پیشدادیان مشهور به کابلستان و زابلستان بوده تا که
 اعلیحضرت سکندر اعظم تاجش نموده بزبان یونانی معروف بپکتیه یعنی باختر گشته و پس از آنکه بصرف اسلام در آمده
 منقسم بدو قسمت مغربی و مشرقی شده مغربش از کابل و قندهار تا حد ایران بخراسان که شهر مشهورش هرات است
 و مشرقش بملک روه یعنی کوهستان واقع شرقی نهر سند تا حسن ابدال نامزد گردیده و در عهد اعلیحضرت محمد اکبر پادشاه
 داخل صوبجات هند شده صرف صوبه کابل مرقوم میگشته و در زمان سلطنت اعلیحضرت احمد شاه که بعد از انقراض
 سلطنت اعلیحضرت نادر شاه در سال هزار و هفتصد و چهل و هفت ۱۷۴۷ میلادی مطابق هزار و یکصد و شصت ۱۱۶۰
 هجری برزیکه سلطنت جلوس نمود زیاده تر موسوم بافغانستان شد و ظاهر اینست که باعتبار کثرت و ابنوهی مردم افغان که
 در بین مملکت ساکن و متوطنند زیادت لفظستان (۱) در اخیر لفظ افغان بافغانستان نامزد گردیده است چون عربستان
 و گلستان و غیره که بواسطه ابنوهی قبایل عرب و کل باین نامها موسوم شده اند فقط
 و بقرار بیان صاحب جام جم و سعت این مملکت از فرانسه بیشتر و طولش از مشرق تا مغرب هزار ۱۰۰۰ میل و عرضش
 از شمال بجنوب هفتصد و هشتاد ۷۸۰ میل است و مشتمل بر همه قسمت مشرقی ایران و قسمت شمال مغربی هندوستان میباشد
 و محدود با رودخانه (۲) ایندس است و امتداد این مملکت وسیع از مشرقی سرحد کشمیر که در طول

ذکر حد و
سابقه افغانستان
ووجه تسمیه
آن

(۱) ستان
جای ابنوهی
چیزها

(۲) ایندس
نهرند که آتی
نیز میگوشند

هفتاد و هفت درجه مشرقیست تا مغرب همانست که در طول شصت و یک درجه مشرقی کوی نیچ است و از شمال تا جنوب امتدادش از ولایت بلخ تا بلوچستان است و این محدوده را سلطنت کابل بجهت بلخ و کوی نیچ و چنانچه بعضی وقت سلطنت قندهار گویند که بلخ دیگر آنست و سابقاً سلطنت غزنه یا غزنین بجهت بلخ و کوی نیچ میگرفتند و این سلطنت خصوصاً مشتمل بر افغانستان و عموماً بر قسمی از خراسان و بلخ و سیستان و کشمیر و حصه قابل از لاهور و قسمت کثیری از ملتانست و جمعیت همه این ولایات از ملل غریبه (۱۵۰۰۰۰۰۰) پانزده میلیون است افغان (۴۵۰۰۰۰۰) چهار میلیون و پانصد هزار و هندو (۵۵۰۰۰۰۰) پنج میلیون و پانصد هزار و تاتار (۱۵۰۰۰۰۰) یک میلیون و پانصد هزار و ایرانیان (۱۵۰۰۰۰۰) یک میلیون و پانصد هزار و قبایل دیگر (۲۰۰۰۰۰۰) دو میلیون و پانصد هزار است که صاحب کتاب حیات افغانی زیرا که او مساحت سطح این مملکت را سه لک ۳۰۰۰۰۰۰ میل مربع و در هر میل (۲۸) پست و هشت نفر آدم ذکر کرده جمعیتش را (۸۴۰۰۰۰۰۰) هشت میلیون و چهار صد هزار نوشته است و همچنین صاحب تاریخ سلطانی از روی نوشته گولد سمت انگلیس مساحت مربع این مملکت را دو لک و نود و چهار هزار میل انگلیسی و جمعیتش را (۱۴۰۰۰۰۰۰) چهارده میلیون و پانصد هزار ذکر صاحب مرآت الوطیه مساحتش را یک لک و پنجاه هزار میل مربع و جمعیتش را (۴۰۰۰۰۰۰) چهار میلیون ذکر کرده است

(ذکر بلدان معروفه و ولایات مشهوره افغانستان)

{ کابل }

بقرار بیان حیات خان در عرض شمالی ۳۳ سی و سه درجه و (۱۰) ده دقیقه و در طول شرقی (۶۷) شصت و هفت درجه (۱۵) پانزده دقیقه و از سطح دریای شورش هزار و دویست و پنجاه (۶۲۵۰) فوت بلند واقع است و مقدار (۳) سه میل وسعت عمارات شهر و (۷۰۰۰۰) هفتاد هزار باشند مکن این بلده است بخلاف بیان صاحب جام جم زیرا که او کابل را در عرض شمالی (۳۴) سی و چهار درجه ۲۷ و پست و هفت دقیقه و در طول شرقی (۶۹) شصت و نه درجه و جمعیتش را (۵۰۰۰۰) پنجاه هزار نفر نوشته است -

(قندهار)

بقرار ذکر صاحب کتاب حیات افغانی تخمیناً بمسافت (۲۰۰) دو صد میل جانب مغرب و جنوب کابل واقع (۳۵۰۰) سه هزار و پانصد قبت از سطح دریای شور بلند و جمعیتش تخمیناً (۶۰۰۰۰) شصت هزار نفر است بخلاف ذکر صاحب جام جم زیرا که او جمعیتش را (۸۰۰۰۰) هشتاد هزار نفر و وقوعش را در عرض شمالی سی و دویزده و (۳۵) سی و پنج دقیقه و در طول شرقی (۶۶) شصت و شش درجه (۲۰) و پست دقیقه رقم کرده است

{ هرات }

بقرار بیان صاحب جام جم از شهرهای قدیم مشرق زمین است و قلعه سخت مرهبی دارد و مرز نام دیوار آن هزار و هشتصد کام است و پنجاه در وازه دارد و دیوارش مشتمل بر یک خندق و سه خاکریز و دو شیرجا چیست (۱) و جمعیتش زیاده بر (۴۰۰۰۰) چهل هزار نفر نیست بخلاف ذکر حیات خان چنانچه مینویسد که هرات جزیری که بمسافت پانصد میل جانب مغرب کابل واقع و تعداد نفوسش پنجاه هزار است و هم بقرار نوشته صاحب جام جم در عرض شمالی (۳۴) سی و چهار درجه و (۴۵) چهل و پنج دقیقه و در طول شرقی (۶۱) شصت و یک درجه و اقامت بخلاف تاریخ سلطانی زیرا که او در عرض شمالی (۳۵) سی و پنج درجه و طول شرقی را مطابق نوشته است

(۱) معلوم که محقق شهر حاجب باشد

(۲) ...

(غزنین)

مطابق مندرجه کتاب حیات افغانی این شهر بمسافت (۷۰) هشتاد میل جانب جنوب کابل واقع و تعداد نفوسش (۱۵۰۰۰) پانزده هزار نفر است و موافق کتاب جام جم شهر مشهور افغانستان است و وقتی پانچ شاهنشاهی قوی و غنی بوده و از کثرت اعداد علماء و فضلاء که در آنجا مدفون شده اند آنرا مدینه نایب می گفتند و در عرض شمالی (۳۳) سی و سه درجه و (۳۷) سی و هفت دقیقه و در طول مشرقی (۶۸) شصت و هشت درجه و (۴۸) چهل و هشت دقیقه واقع است

{ بلخ }

بقرار بیان صاحب جام جم که ازین بلده تا آخر بلدان همه از کتاب او نقل میشود شهر بلخ که بکثرت قدیم و سابقاً جزو مملکت خراسان بوده و جمیع آن از افغان و اوزبک و تاجک است (۱) که بعضی در قصبات و قری و برخی در جادر و خراکاه سکنی دارند و این شهر در قدیم از شهرهای مشرق زمین بوده حالا خراب است و آن در عرض شمالی (۳۶) سی و شش درجه و (۴۰) چهل دقیقه و در طول مشرقی (۶۷) شصت و هفت درجه و (۲۳) بیست و سه دقیقه واقع است

(۱) یعنی تبت

(میمنه)

که بعضی آنرا جزو غرستان و برخی از جوزجان دانسته است و جوزجان ولایتیست که جانب شرقی بلخ واقع و پانچ آن شهرگان است که در عرض شمالی (۳۶) سی و شش درجه و (۳۵) سی و پنج دقیقه و در طول مشرقی (۶۶) شصت و شش درجه و (۲۱) بیست و یک دقیقه اتفاق افتاده و آنرا اشبورقان نیز گویند و قصبه دیگر آن اند خود است که در عرض شمالی (۳۶) سی و شش درجه و (۵۰) پنجاه دقیقه و در طول مشرقی شصت و شش درجه واقع است و ازین قصبه تا بلخ (۶۶) شصت و شش میل مسافتست بهر حال بلده میمنه بقرار نوشته اروسید در عرض شمالی (۳۶) سی و شش درجه و (۳۰) سی و دقیقه و در طول مشرقی (۶۵) شصت و پنج درجه و (۱۸) هجده دقیقه و بقرار نقشه بلخ در عرض شمالی (۳۵) سی و پنج درجه و (۴۷) چهل و هفت دقیقه و در طول مشرقی (۶۰) شصت درجه و (۳۲) سی و دو دقیقه واقع است

(طخارستان حال معروف بقطغن)

که بعضی آنرا قزغن و برخی قدغن نیز نوشته اند و این ولایت منقسم بدو قسمت علیا و سفلی است و علیای آن جانب شرقی بلخ و غربی نهر جیحون واقع و از آنجا تا بلخ سی فرسنگ مسافتست و سفلی آن در شرقی علیا و ایضاً در غربی جیحون واقع است و پانچت حکومتش طالقانست که در عرض شمالی (۳۶) سی و شش درجه و (۴۲) چهل و دو دقیقه و در طول مشرقی (۶۹) شصت و نه درجه و (۳۸) سی و هشت دقیقه واقع است و دیگر بلده آن اندر ایست که در عرض شمالی (۳۵) سی و پنج درجه و (۴۱) چهل و یک دقیقه و در طول مشرقی (۶۹) شصت و نه درجه و (۳۰) سی و دقیقه اتفاق افتاده است و دیگر قصبه آن سمنگان که معریش سمنجانست بوده و آن در عرض شمالی (۳۶) سی و شش درجه و (۵۲) پنجاه و دو دقیقه و در طول مشرقی (۷۰) هشتاد درجه و (۶) شش دقیقه واقع است و طخارستان سفلی و سیمرقند از علیاست و ولایت طخارستان را اکنون در اطلسها کیندوز و بزبان اهل مملکت قندوز می نویسند و احتمال که بکهندز یعنی کهنه قلعه موسوم بوده منقلب باسم حالیه شده است و آن در عرض شمالی (۳۶) سی و شش درجه و (۴۵) چهل و پنج دقیقه و در طول مشرقی (۶۹) شصت و نه درجه و (۱۰) ده دقیقه واقع است دیگر بلده طخارستان خلم یعنی تا شقرقانست و آن در مابین بلخ و قندوز در عرض شمالی (۳۶) سی و شش درجه و (۳۹) سی و نه دقیقه و در طول مشرقی (۶۸) شصت و هشت درجه و (۸) هشت دقیقه واقع است

(بدخشان که اسم پانخت آن جوزون بوده و حال بفیض آباد نامزد است)

و اینولایت در عرض شمالی (۳۶) سی و شش درجه و (۲۸) بیست و هشت دقیقه و در طول مشرقی (۷۱) هفتاد و یک درجه و (۲۲) بیست و دو دقیقه واقعت و سابق جزو ولایات تاتار مطلق العنان بوده

(جلال آباد)

این بلده جانب شمال غربی پشاور طرف شرقی کابل در عرض شمالی (۳۴) سی و چهار درجه و (۸) هشت دقیقه و در طول مشرقی (۶۷) شصت و هفت درجه تخمیناً واقعت

(فراه)

در عرض شمالی (۳۴) سی و چهار درجه و (۵۰) پنجاه دقیقه و در طول مشرقی (۶۲) شصت و دو درجه واقعت

{ کشمیر که از ولایات متصرفه پادشاهان سابقه افغانستان بوده است }

اینولایت گوستان و از ولایات باکیزه دنیاست چنانچه هشت هندوستانش میخوانند و آن در عرض شمالی (۳۴) سی و چهار درجه و (۳۰) سی دقیقه و در طول شرقی (۷۴) هفتاد و چهار درجه و (۴۵) چهل و پنج دقیقه واقعت و سابقاً در تصرف سلاطین مؤولیه بوده و از هندوستان حساب میشده و بعد ازان اعلیحضرت احمد شاه درانی متصرف گردیده تا وقت سردار محمد عظیم خان مرحوم برادر اعلیحضرت امیر دوست محمد خان میرور که در سال (۱۲۳۸) هزار و دویست و هشت یونوع پیوسته در تحت تصرف پادشاهان و روسای افغانستان میبود پس از وی بتصرف مهاراجه رنجیت سنگه در آمد و در اواخر سلطنت مهاراجه ولیپ سنگه بن مهاراجه رنجیت سنگه مذکور بتصرف مهاراجه کلاب سنگه قوم دوگره درآمده اکنون ریاست آن زیر نگرانی دولت بهیبه انگلیس تعلق بمهاراجه بر تاپ سنگه نواده مهاراجه کلاب سنگه موصوف است و جمعیت اینولایت يك لك و هشتاد هزار نفس تخمیناً است

{ لاهور } -

اینولایت در عرض شمال (۳۱) سی و یک درجه و (۳۵) سی و پنج دقیقه و در طول مشرقی (۷۴) هفتاد و چهار درجه و (۱۰) ده دقیقه واقعت و همین پشاور که در عرض شمالی (۳۴) سی و چهار درجه و (۸) هشت دقیقه و در طول مشرقی (۷۱) هفتاد و یک درجه و (۳۰) سی دقیقه واقعت - با ملتان که در عرض شمالی (۳۰) سی درجه و (۱۰) ده دقیقه و در طول شرقی (۷۱) هفتاد و یک درجه و (۱۲) دوازده دقیقه واقعت و شکار پور که در عرض شمالی (۲۷) بیست و هفت درجه و (۵۶) پنجاه و شش دقیقه و در طول مشرقی (۶۸) شصت و هشت درجه و (۵۰) پنجاه دقیقه اتفاق افتاده است پادرجات و سندوشالکوت و فوشنج همه در تصرف دولت بهیبه برطانیه میباشد

{ سیستان }

که حد شمالی آن هرات و قسمتی از خراسان و حد مغربش بیابان زرد و طرف جنوبش بلوچستان و جانب مشرقی آن افغانستان و هم جزء این مملکت است و حد فاصله حالیه رود هیر مند است

(نقل از کتاب مرآة الوضیه)

چون مملکت افغانستان و حدود سابقه آنرا (کرنیل یوس فاندیک) امریکائی اصح و اوضح از دیگران در کتاب (مرآة الوضیه) نوشته بود لاجرم در ذیل مذکورات مؤلفین دیگر انزوده نظر بصحت بیان او بتکرار محل نموده سرانجام از کتاب او نقل نمود

ذکر بلاد فارس شرقی حال موسوم بافغانستان

این بلاد و ولایات محدود است از جانب شمال ببلخ که جزء مملکت تاتار مستقله است و از طرف شرق بمملکت چین و کشور هند و از سوی جنوب ببحر هند و از جانب غرب بگرمان و خراسان از مملکت ایران و این محدوده منقسم بچهار قسمت است و (۱) آن هرات است که جانب شمال غربی این مملکت میباشد دیگر (۲) کابلست که در وسط و شمال واقعست دیگر (۳) سیستان است که در غرب اتفاق افتاده است دیگر (۴) بلوچستانست که جانب جنوب این مملکت است و مساحت سطحی این محدوده (۴۰۰۰۰۰) چهار لک میل مربع است و تا صد هم میلادی تمام آن تابع خلفای بغداد بوده و در سال نهصد و نود و هفت میلادی اعلیحضرت سلطان محمود بر تخت سلطنت نشسته ممالک خراسان و ترکستان را که در تحت حکم دولت سامانیه بودند کشیده بر وسعت این مملکت بیفزود و همچنین حصه بزرگی را از هند متصرف گردیده باین مملکت ضم نمود و پس از انقراض دولت او در صد و دوازدهم میلادی دولت سلجوقیه استیلا یافته غزنین و توابع آن را متصرف گشت و پس ازان دولت خوارزمیه از نغاب و ناراچ چنگیز خان منقرض گردیده بلاد این مملکت منقسم بچند قسمت شده بتصرف ملوک الطوائف در آمد و همه ملوک جنگ با کلات جنگ زده یک بر دیگری غلبه میبست تا که اعلیحضرت احمد شاه درانی بر اریکه جهانیائی متمکن شده ایجاد و انقشای دولت و مملکت مستقله افغانستان فرمود و اقسام چهارگانه مذکور را بران افزود و پس از وی نیز بسبب اختلاف احفادش بغیر از هرات دیگر بلندی باقی برای اولادش نماند

{ هرات }

این ولایت از بلاد فارس شرقی و جانب شمال غربی آن و بعضی ازان متصل بسحرای خوارزم است و جانب جنوب این صحراء سلسله جبال از طرف غرب بمنداست و این سلسله از شرق شهر هرات بمحیطی پهن افتاده که عرض آن مقدار (۲۰۰) دو صد میل و طولش (۳۰۰) سه صد میل است و این جبال از جانب شرق پیوسته اند بجزایر و کوهستان نواحی کابل و مشتمل اند بر چشمه سارها و جویها و درهها و ازینها و وادیهای این جبال کندم و جوی و غیره زراعت میشود و از نهرهای این مملکت نهر هرات است که مخرجش بزردیک شهر هرات واقع و مجرایش از جانب شرقی نهر قیصار و نهر مرغاب و نهر نین بسوی شمال مایل بغرب است و رفته یا در بحر خزر و نهر جیحون میریزد یا در ریگستان صحرا هافر و میرود و هوای این شهرها حیداست و از جهت آنکه معدل ارتفاع آن به نهمزار قدم از سطح بحر میرسد در زمستان سرما و در تابستان گرما شدت میکند و شهرهای مشهوره قدیمه این ولایت که اکثر خراباند چون شهرستان و مرو شاه جهان و مرو رود و بادغیس و غیرها که ذکر همه آنها بطول می انجامد میباشد و اما نهر هرات در بقعه نیکوئی واقعست و اطراف آن را کوهها احاطه کرده است و طول اراضی و کشتزار قری و دیهانی که درین احاطه واقفند (۳۰۰) سه صد میل و عرضش (۱۵) پانزده میل مسافت است که با آبهای نهر آبیاری میشود

مرو شاه جهان

این شهر بر نهر مرغاب واقع بوده و اگر چه مقام مأمون خلیفه در وقت اقامه اش بخراسان می بوده است الا آن خراب و ساقط از اعتبار است و گویند بزردجرد درین شهر بقتل رسیده است

سیستان

جانب غربی آن بیابان گرمان و طرف شمالش هرات و خراسان و بسوی مشرق آن افغانستان و جهت جنوبش بلوچستان واقعست و در جنوب غربی آن بیابان وسیعست که حصه ازان در بین بلوچستان و کرمان واقعست و آرا کوهستان میگویند و سیستان اکثر ریگستان و جانب غرب آن دریاچه زره که محیطش (۱۵۰) یکصد و پنجاه

میل میباشد واقعت و چند نهر از توامی افغانستان که بزرگتر آنها نهر هیرمند است در آن میریزند و آب آن شور است و در وسط آن جزیره کوچکی و در آن جزیره قلعه خرابه است و مساحت سطحه سیستان (۲۵۰۰۰) یست و پنج هزار میل و دار الحکومتش بلده جلال آباد که در کنار زره واقعت بوده و اعلیحضرت امیر تیمور آنرا خراب و قتل عام کرده است

(بلدان و ولایات مسکونه طوایف افغان که معروف بافغانستانند)

و این مملکت محدوده است از جانب جنوب به بلوچستان و از طرف شرق بهر هند و از جهت غرب به سیستان و هرات و از سوی شمال ایضا بهرات و هندوکن که سلسله اش فاصل است در بین افغانستان و بلخ و بدخشان و طغاریستان و مساحت این مملکت (۱۵۰۰۰۰) یک لک و پنجاه هزار میل مربع و جمعیت آن چهل لک نفس است که عبارت از چهار ملیان باشد

{ بلدان مملکت افغانستان }

یکی قندهار است که در عرض شمالی (۳۲) می و دو درجه و (۲۰) یست دقیقه و در طول شرقی (۶۶) شصت و شش درجه و (۳۰) می دقیقه واقعت و این شهر در وقت سلطنت اعلیحضرت احمد شاه پانخت افغانستان بوده پس از وی اعلیحضرت تیمور شاه پسرش کابل را پانخت قرار داد و بازارهای این شهر که عرض هر یک پنجاه ذرع است و در وسط شهر با هم در ساحتیکه پنجاه ذرعست ملحق میشوند دیگر شهر کابل است که در عرض (۳۴) می و چهار درجه و (۱۰) ده دقیقه و در طول شرقی (۶۹) شصت و نه درجه و (۱۵) و یازده دقیقه واقع و عمارتش از سبب زلزله اکثر از جو بوجیت نفوسش شصت هزار نفر است دیگر پشاور است که اعلیحضرت شاه شجاع آنرا در اثنای سال هزار و هشتصد و ده میلادی مقر سلطنت قراز داد و این شهر در زمین هموار غیر مستویه واقع و محیط عمارات شهرش پنج میل و عدد نفوس آن صد هزار است و در عرض شمالی (۳۴) می و چهار درجه و (۶) شش دقیقه و در طول شرقی (۷۱) هشتاد و یک درجه و (۱۳) سیزده دقیقه اتفاق افتاده است و از آنجا تا کابل دو صد و ده میل مسافتست دیگر جلال آباد است و آن جانب غربی پشاور و بزرگنار جنوبی نهر کابل واقعت دیگر غزنین است و آن در عرض شمالی (۳۳) می و سه درجه و (۱۰) ده دقیقه و در طول شرقی (۶۸) شصت و هشت درجه و (۵۷) پنجاه و هفت دقیقه بزرگنار نهریکه چهار یا پنج آسیاب آب دارد واقعت و از آنجا تا کابل هشتاد میل مسافتست دیگر فراه است و آن بمسافت یازده مرحله جانب جنوب هرات بکنار فراه رود واقع و جمعیتش (۵۰۰۰) چهار هزار نفر است

(بلوچستان)

این ولایت محدود است از جانب جنوب به بحر هند و از طرف مشرق به سندو از سوی شمال بافغانستان و از جهت مغرب بکرمان و لارستان و از کنار دریای حنند مقدار شصت میل متعلق بدین ولایت است و عرض تمام ولایت بلوچستان (۲۵۰) سه صد و پنجاه میل و مساحت سطحه آن (۱۴۶۰۰۰) یک لک و چهل و شش هزار میل مربع است و این ولایت منقسم بچند قسمت است بعضی از آنها کوهستان و جانب شمال غربی این ولایت است و جانب جنوب آن مکران و در بین این دو حصه بلوچستان واقعت و تمام این ولایت در زیر حکومت سرکردگان قبایل مختلفه اند چنانچه با هم اتفاق ندارند و بزرگتر از همه رؤساخان قلات است و طول بیابان کوهستان آن (۳۰۰) سه صد میل و عرضش هشتاد میل است و مردم سکنه این ولایت فارسی و هندو و تاتار و افغان و کرکاست و بلقان مختلفه مشابه پهنی و فارسی تکلم میکنند و اکثر مسلمانند و عدد جمعیت همه طوایف مسکونه این ولایت (۲۰۰۰۰۰) بیست لک نفر است

— (ترکستان جنوبی متعلق بافغانستان) —

و آن بدخشان و طغاریستان که جانب جنوب نهر جیحون واقعند دیگر بلخ است که ذکرش از دیگر کتب مقدماً گذشته از جهت مطابقت با ذکر کرنیل یوس قائدیک نقل نشد

(هوای مملکت افغانستان)

هوای این مملکت باقیاق همه مؤلفین کتب مذکور از سبب اختلاف در بلندی و پستی امکانه مختلفه است چنانچه جانب شمال و مغربش از شدت سرما در زمستان بفریزنک یعنی یخ بندی میرسد و اغلب درجه مقیاس هوا در زمستان به پست رسیده کاهی بر سیل ندرت بدوازده درجه نیز میرسد که از اعتبار ساقطت و حرارت سمت مشرق و جنوبی آن در تابستان از (۱۰۵) یکصد و پنج درجه نگذشته برودش از (۵۰) پنجاه تا (۳۵) سی و پنج درجه رسیده فرود تر نشده و همچنین گرمای سمت شمالی و مغربی در تابستان اغلب از (۶۰) شصت تا (۷۰) هفتاد درجه رسیده فراتر نمیگردد مگر نادراً در بعضی از سنوات تا به (۹۹) نود و نه درجه میرسد لیکن قابل اعتدال و اعتبار نیست بلکه از واقعات غریبه این مملکت شمرده در هر زمان که وقوع باید در تضاعیف سوانح آزمان انشاء الله تعالی مرقوم شده می آید و همچنین مسافت بین بلدان مملکت افغانستان تفاوت و اختلاف در کتب تواریخ مسطور است چنانچه ذکر هر یک بطریق اختصار و اجمال مرقوم گشته آمد تا اینجا آنچه از وسعت سابقه مملکت افغانستان و طول و عرض و درجات و وقوع و مسافت بین بلدان و تعداد نفوس و هوای آن مرقوم گردیده همه از کتب مؤلفه متقدمین است که تخمین ذکر کرده اند و تحقیقات و تدقیقاتی که اعلیحضرت سراج المله والدین در باب جمیع امور مذکور فرموده اند با حدود معینه و وسعت حالیه آن و نقشه تعیین حدود علیحدده جهاب و ضمیمه اخیر این کتاب میشود تا بر مطالعه کنندگان وجه صحیح و مطابق واقع با نوشته آنان معلوم و مفهوم گردد.

— (ذکر بجملی از احوالات اعلیحضرت) —

— احمد شاه که قبل از سلطنتش رو داده است (۱) —

و آن ایست که نیاکان احمد خان متوطن و متمکن ملتان بوده و ولادت وی در انجا رو نموده و از سبب بعضی حوادث در کودکی با پدرش محمد زمانیان در قندهار و از انجا وارد هرات گردیده مسکن گزیده و بعد از چندی باذو الفقار خان برادر خود گرفتار قید غلجائیان شده در قندهار زندانی بوده تا که اعلیحضرت نادرشاه انتشار قندهار را مسخر کرده ایشان را از محبس برآورده مورد الطاف و وجه مؤنت شان را با اندازه کفایت معین فرموده مأمور اقامه مازندران نمود و احمد خان بلازمّت رکاب نادری اختصای یافته خدمات شایسته بتقدم همی رسانید و همواره بحضور اعلیحضرت نادر شاه می بود و او از وی بسی رضامندی و خورسندی می نمود چنانچه در اکثر مجالس با نام باصرا و ندمای خود میگفت که در ایران و توران و هندوستان مریدی چون احمد خان حمیده خصال و پسنیدیه افعال ندیدم و او را با سه چهار هزار سوار از طایفه ابدالی که حال معروف بدرا نیست از خیمه و سرا پرده خویش کنار نمیفرمود و از انجا که آثار بزرگی از چهره اش ظاهر بود روزی اعلیحضرت نادر شاهش پیش خوانده بوی گفت که نشان سروری از جبهات هویداست و پس از من بر سر بر حکمرانی خواهی نشست اینرا گفته گوش او را بیاد داشت قول خویش بدست خود مالش داد و گفت که پس از من رعایت حقوق مرا نموده با اولادم برحق و مدارا سلوک نمائی و آخر الامر بسیاق (ارباب الدول ملهون) چنان شد که اعلیحضرت نادر شاه گفته بود

(۱) بقرار بیان صاحب کتاب تاریخ احمد

(ذکر سلطنت اعلیحضرت احمد شاه)

(سدوزانی شعبه درانی)

(۱) آنکه که بر اعلیحضرت نادر شاه از سبب مکحول نمودن فرزندش رضاقلی میرزا خوف و غضب مستولی گشته هر روز احد و افراد قزلباشیه و افشاریه را بقتل میرسانید مردم ازین کردار او رنجیده خاطر شده اقوام خود او با علی قلی خان بن ابراهیم خان برادرش که حکومت هرات داشت سازش کرده مستعد و آماده قتل او شدند و در هنگامیکه موضع فتح اباد واقع دوفرسنگی خبوشان از مضائق مشهد مقدس اردوگاه اعلیحضرت نادر بود در شب یکشنبه یازدهم ماه جمادی الاخر سال (۱۱۶۰) هزار و یکصد و شصت هجری محمدخان قاجار اروانی و موسی بیگ ابروی افشار ارومی بصلاح صالح خان قرقلوی ایوردی و محمد قلیخان افشار ارومی کشکجی باشی و غیره جمعی از کشکجیان دائمی که با سیان سرا برده اعلیحضرت نادر بودند بوقت نیم شب داخل خوابگاه او شده سرش را بریده در اردو انداختند و درین حالت بیکی از خدام حرم اعلیحضرت نادر شاه احمد خان را ازین قضیه آگاه نموده او با سه هزار سوار از دسته ابدالی و سوار اوزبکیه تن بصلاح آراسته نابا مدد ابدالی حرم شاهی را کرده و صباح هنگام با گروهی از اوباش قزلباش و اشتراف افشار که دست تباراج اموال پادشاهی کشوده بودند در آنجا ایشان را از حرم داد و مال و منال همه را بصرف آورد و باوی حرم اعلیحضرت نادر شاه بجزایزه این خدمت از دو قطعه الماس که بکوه نور و دریای نور معروف و مشهور و از عهد شاه کورکانی به اعلیحضرت نادر شاه رسیده در باز و شد حرمش میبودند کوه نور را با یکدانه فخرج بی نظیر با احمد خان عطا نمود و احمد خان با سواره افغانه ابدالی راه قندهار برگرفته و متعرض حاکم و شهر هرات نشده وارد نادر آباد قندهار گشت (۲) و باستوای آبدای بزرگان طوایف ابدالی خصوصاً حاجی جمال خان باریک زانی که بقوت و مکتب از همه برتری داشت کلاه سروری بر سر نهاد و در بحال صابر شاه نام فقیری گیاه سبزی را بعامه اش تسبیح کرده کتف این حیله بست و توبادشاه دورانی و ازینجا اعلیحضرت احمد شاه اقوامش را که معروف ابدالی بودند بدرانی میروم ساخت و بر تخت سلطنت نشسته بامور جهانبانی پرداخته بگی خان با میرانی را بلقب شاه ولیمان اشرف الوزراء و منصب وزارت سرافراز نموده سردار جهان خان فوق زانی را بظابط خان خانان و میرزن و منصب سپهسالاری و شاه بسند خان را با میر لشکر نامور فرمود و همچنین هر یک از اعیان طوایف درانی را فراخور حال بمنصب و خدمتی سر بلند کرد اینست و از اتفاقات حسنه در چنین وقت که اعلیحضرت احمد شاه اعلان سلطنت نمود تقی خان آخته بیکی از سرداران اعلیحضرت نادر با نواب ناصر خان حاکم کابل و پشاور مالیات چند ساله هر دو مملکت را که (۳) بیست و شش کرور روپیه بود حمل داده برای اعلیحضرت نادر شاه میبردند وارد قندهار شدند و اعلیحضرت احمد شاه این کنج را بیکان را از عطایای حضرت بزدان دانسته ضبط کرد و ناصر خان چند روز نظر بند گردیده آخر الامر باریاب حضور اعلیحضرت احمد شاه شد و پس از چندی بحکم او و بقولی از قندهار کریمت در پشاور رفت و افواج مقیمه اطراف و نواحی آنجا را فراهم آورده مصدر شورش گردیده تاخت و تاز آغاز نهاد و طبل خود سری با آواز در آورد

ذکر سلطنت اعلیحضرت احمد شاه

(۱) از قرار نوشته تاریخ جهاننگشای نادری

(۲) بقدرار نوشته صاحب کتاب تاریخ سلطانی

(۳) بقرار مندرجه آنشکده آذر

بیان سکه و مهر اعلیحضرت احمد شاه و تخریب پشاور

(۴) بقرار نوشته صاحب کتاب تاریخ سلطانی

(ذکر سکه و مهر اعلیحضرت احمد شاه)

(توجه او بجانب کابل و پشاور) (۴)

چون اعلیحضرت احمد شاه آن تقدیمه یاد آورد را مالک شد همه را گذاشته بنام خویش مزین و بدین بیت مسجع و مروج گردانید حکم شد از قادر بیچون به احمد شاه سکه زن برسم و وزیر ایش ماهی تا بام

و در خاتم خود این عبارت را نقش فرمود (الحکم لله یا قناح) احمد شاه در درانی و صورت مهرش را طاقوسی
 شکل مدور و مطلق کردن صراحی نما ساخته فرامین و احکام بدان شرفیاب گردید و پس از انتظام مهام قندهار
 و نظم و نسق امور آن دیار بزم کشور کشائی و تنبیه ناصر خان بالشکر شایان از قندهار روی تسخیر بسوی
 کابل و پشاور آورده وارد غزنین شد و حاکم آنجا که از طرف اعلیحضرت نادر شاه مأمور حکومت بود
 بجایزه بر خواسته مغلوب گشت و اعلیحضرت احمد شاه حکومت غزنین را بیکی از معتمدین خویش مفوض
 داشته خود راه کابل پیش گرفت و حاکم کابل که دست نشاندۀ ناصر خان بود تاب مقاومت در خود ندیده جانب
 پشاور فرار نمود و اعلیحضرت احمد شاه داخل ارگ کابل شده پس از تنظیم و تسبیح امور نزدیک و دور این
 ولایت حیش بجانب پشاور بجهتیش در آورد و هنوز لشکرش در راه و جاده نیابود که ناصر خان مستعد جنگ
 شده نخست آنک قتل عبد الصمد خان محمد زائی که از عمدۀ زمین داران پشاور و رئیس ملک دوآبه و اشتر
 یا هشت نگر واقع شانزده کزوهی جانب شمال پشاور بود کرده بر سر و تاخته عمارت خفینی روداده عبد الصمد
 خان که از توجه اعلیحضرت احمد شاه بجانب پشاور آگاه گردیده بود از دوآبه کریمت روی امید بسوی اردوی
 او آورد و ناصر خان اکثر از بازماندگان او را بقتل رسانیده جانب پشاور مراجعت کرد و عبد الصمد خان بقرب
 جلال آباد بلشکر سردار جهانخان خان خان و سپهسالار که مقدمۀ الحویش بود ملحق گشته همراه او روانه
 پشاور شد و آنکاه که نزدیک پشاور رسیدند ناصر خان نیروی مقاتلت در خود ندیده از پشاور کریمت و از
 مبرائک گذشته در ملک هزاره چچ پناه برد و اعلیحضرت احمد شاه که عزم تسخیر پشاور داشت بدون رزم
 متصرف شده آن قدر در ملک فرمود که سران ملک و سرداران اقوام افاغنه نواحی اطراف پشاور با ریاب
 حضور روی کشیدند و سر بر خط فرمان نهاده مطیع و منقاد گردیدند و در خلال رتق و وثق امور مهمه محال پشاور
 سردار جهانخان سپهسالار را بالشکر کافی بتعاقب ناصر خان نامزد فرمود چنانچه مشارالیه در جنبۀ اعلیحضرت
 احمد شاه در انتظام مهام پشاور و اطراف آن اشتغال داشت راه هزاره چچ بر گرفته از نهرائک عبور کرد
 و ناصر خان را بی ثبات افزیده از آنجا نیز فرار کرده در لاهور بقرار گرفت و مال و منالیش بتصرف لشکر
 پادشاهی در آمده سردار جهانخان همین قدر اکتفا کرده رایت مراجعت بجانب پشاور افراشت و بسا که
 شاهی ملحق گردیده فیضیاب رکاب ظفر انساب شد و اعلیحضرت احمد شاه درین بورش بنیض و ربط ولایاتیکه
 اعلیحضرت نادر شاه از مملکت هند جدا و ضمیمه ممالک مقبوضه خویش کرده بود اکتفا نموده همه ولایات
 را منظم و در هر جا شخصی معتمدی را مأمور فرموده با قدری از لشکر استیکام داد و خود با بقیه اردو جهت
 انجام بعض مهام از پشاور روی مراجعت بسوی قندهار نهاد و پس از ترتیب امور و تنظیم نزدیک و دور باز عزم
 تسخیر لاهور را تصمیم داده رو براه نهاد

(ذکر یورش دوم اعلیحضرت)

(احمد شاه بجانب لاهور و هند بتأید آله)

(۱) این دفعه در سال هزار و یکصد و شصت و یک بقصد تسخیر لاهور و هند از قندهار با سی هزار سوار جراز
 و پیاده کان زار براه کابل و پشاور رهسپار آبدیار گشت و آنکاه که از رودانک و جیم در گذشته بنواحی لاهور
 رسید میرپهلوی مخاطب بشهنواز خان بن زکریا خان ناظم لاهور که قبل از نزدیک شدن اعلیحضرت احمد شاه
 در آنجا از عزم و حرکتش آگاه گشته از اعلیحضرت محمد شاه کورکانی کمک خواسته بود و تا این وقت که اردوی
 اعلیحضرت احمد شاه در نواحی لاهور رسید اختر اقبال ناظم لاهور از حسیض و مال بر نیامده بر توی بر کوه
 احوالش نینداخت لاجرم از عدم نیروی مقاتلت تاب مقاومت در خود ندیده از لاهور بجانب شاهپان آباد کریمت

ذکر یورش
 اعلیحضرت
 احمد شاه دفعه
 دوم بجانب
 لاهور و هند

اقرار بیان
 خزانه عامه
 تاریخ احمدی
 و تاریخ سلطانی

واعلیحضرت احمد شاه بسپاه داخل شهر لاهور شد و اصح اقوال اینست که میرپهلوی حیات الله خان ملقب بشهنواز خان بواسطه وزیر الممالک قمر الدین خان خلای خود از دار الخلافه امداد طلبیده خود بالشکر لاهور بزم مدافعه بیرون شده کنار نهر چناب را عسکر گاه ساخت و اعلیحضرت احمد شاه با ده هزار سوار بوقت طلوع صبح کاذب ایفشار کرده از کدزکاهی که چند فرسنگ از هر دو لشکر گاه دور و منحرف بود گذشته روی تسخیر بسوی لاهور آورد و شهنواز خان ازین رشادت و جلالت اعلیحضرت احمد شاه بحیرت بدندان کزیده تمام ساز و برگ خویش را گذاشته با چند تن از خاصانش راه فرار بجانب شاهجهان آباد دهل پیش گرفت و با امدادان لشکر پانسی از کریمتن وی آگاه گشته خواستند که راه گریز برگزینند که اعلیحضرت احمد شاه در رسیده همه احوال و اقبال اردویش را با توپخانه و قورخانه متصرف شده افواج او جزیده جان و کسته عنان افغان و خیزان رهسپار وادی حرمان شدند و اعلیحضرت احمد شاه روز دیگر باقیه لشکر که نیز از نهر گذشته بودند داخل لاهور شد و از متصرف شدن لاهور بدست آمدن اسباب و ادوات نا محصور بسی بر مکتب و حشمش افزود و همه را چکان و لایات پنجاب حاضر آمده فیض رکاب بومی حاصل کردند و از آنسوی اعلیحضرت احمد شاه کورکانی که اعلیحضرت احمد شاه پدر خود را با وزیر الممالک قمر الدین خان اعتماد الدوله و نواب ابو المنصور صفدر جنگ و غیره امراء و راجکان صوبه اجیر که تعداد همه سران سپاه بدو صد و پنجاه تن متنبی میشد و لشکر آراسته چنانچه از پیش رقم شده آمد بالناس میرپهلوی حیات الله خان مخاطب بشهنواز خان بزم مدافعه و مقابله اعلیحضرت احمد شاه درانی از شاهجهان آباد کسبل فرموده بود و بعد از برآوردن لشکر مذکور کسری سنکه راجه جیپور و زمینداران سهند (۱) چون جمال الدیخان نالپوری و رای کله زمیندار چکر و انواله و سنتک حیت زمیندار پتیاله و غیره بفرمان اعلیحضرت احمد شاه داخل اردوی شهزاده شدند و هم عبد الله خان و فیض الله خان پسران علی محمد خان روهیله حاکم سهند که بطریق برغمال در شاهجهان آباد بودند بهمراکب و وزیر الممالک قمر الدیخان اعتماد الدوله مأمور گردیده راه دفع اعلیحضرت احمد شاه بر گرفتند و شهزاده با افواج مائزده رکاب خویش راه می پیمود که شهنواز خان ناظم لاهور از راه فرار باردوی شهزاده ملحق گردیده مغلوبیت خویشتن و سولک و شجاعت دلیران لشکرشکن آفاخته را از راهیکه او را بحین بددلی و بیعتلی منسوب نسازند چنان شرح داد که از مبالغه وی سران لشکر دولت کورکانه بهراس و تزلزل افتاد و از جانب دیگر علی محمد خان روهیله حاکم سهند نیز از هیبت و سطوت اعلیحضرت احمد شاه سهند را ترک کرده راه گریز بر گرفت و از دریای جون عبور کرده برای (۲) سهارنیور و اناه انواله و بسولی کروطن خویشتن شد و از وقوع این سانحه رعب امرای کورکانه افزون تر شده وزیر الممالک قمر الدیخان اعتماد الدوله عیال و احوال و اطفالیکه با خود داشت از بیم لشکر افغان بسهند فرستاده هر دو تن پسران علی محمد خان مزبور را که در شاهجهان آباد بسبیل برغمال بودند و چنانچه رقم کشت با خود آورده بود نیز بجای پدرشان محراست سهند و حمایت عیال و اموال خویش کاشت و خود با شهزاده و افواج سواره و پیاده با عسک جنگ از سهند گذشته در کنار نهر ستلج بگذرگاه با سی واره فرود آمده عسکر گاه ساختند و اعلیحضرت احمد شاه اردوگاه او را معاینه کرده با سی هزار سوار جزار که با خود داشت برای لودبانه که منحرف از لشکر شهزاده بود عزم سهند کرده روز سیزدهم ربیع الاول سنه ۱۱۶۱ هزار و یکصد و شصت و یک هجری داخل سهند شده شهر را غارت کرده هر که راست بشمشیر برد داشت و پسران علی محمد خان روهیله را با عیال و اموال وزیر الممالک قمر الدیخان که در آنجا فرستاده بود و دیگر غنایم و افره بدست آورد و شهزاده ازین قضیه واقف گشته از کنار نهر ستلج روی بسوی سهند آورده فوج شرقی غرنی و فوج غربی شرقی شد و از روز یازدهم ربیع الاول تا روز بیست و هشتم ماه مدت چهارده روز در موضع مالپور آتش قتال در استعمال و رایات حرب استوار بود و در روز جمعه بیست و دوم ماه که روز هشتم مقابله بود کلوله توب بجمعه که قمر الدیخان وزیر الممالک نماز جمعه را در آن گذرانیده

(۱) حال مشهور بسهند

(۲) سارنیور

سرگرم و نظیفه بود رسیده هلاکین ساخت و ازین قضیه راجه کسری سنگه پسر جیسنکه سوائی را با دیگر راجگان اجیر که دوازده هزار سپاه در تحت رایت داشتند کمرهت بر شکسته پشت بچنگ دادند و هر يك از راه هزیمت رو بسوی مقام خویشین نهادند و باوجود این دورخنده بزرگ که کشته کشتن وزیر الممالک و پراکنده شدن دوازده هزار مرد پیکار از معرکه کارزار بودند و محصور استواری شهزاده رخ نمودند پای استقامت شهزاده نلغزیده با اتفاق معین الملک و دیگر پدران صندر چنگ وزیر مردانه در محاربه بکوشید تا که از عوارض غریبه حادثه بشکر اعلیحضرت احمد شاه درانی رخ داد و آن چنین بود که چند عراده (۱) بان از لاهور بدست آورده درین حربگاه با خود داشتند در عین کیرودار آنها را بروی کار آوردند لیکن از بی وقوفی و عدم مهارت رو بسوی خود آتش دادند و بهمهراهم خویش راه قتل و جرح کشادند و از صدور استواقعه با اینکه آثار فتح ازدم شمشیر افغانه آشکار بود انکساری بیازوی اقتدار شاه درانی رخنموده دانست که کاری از پیش نمیتواند برد لاجرم از راه دور پنی صلح اختیار کرده دست از کار زار کشید و نهر سند را حد فاصله دولین قرار داده از راه پشاور و کابل بقندهار مراجعت کرد و شهزاده نیز راه شاه جهان آباد بر گرفته معاودت کرد و اعلیحضرت محمد شاه کورکافی نظر بجان فشان قریب خان وزیر الممالک و استواری و پایداری میر منو معین الملک و دیگر اخلاف او که درین جنگ کرده بودند صوبه داری لاهور و ملتان را بذریعه منشور بمیر منو معین الملک مفوض فرموده خودش بگماه پس از انعقاد رشته مصالحه و فیصله دعوی پدر و دجهان فانی کرده مدار البقا شنافت و شهزاده در عرض راه از فوت پدرش آگاه گشته بادل سوکوار داخل شاه جهان آباد شد و پس از ملی بساط هزیمت بر تحت سلطنت جاوس فرموده صندر چنگ را وزیر خویش قرار داد

(ذکر حمله سوم اعلیحضرت احمد شاه)

(بر لاهور و پیش کش گذاشتن بر ذمه میر منو)

بقتل رسیدن وزیر الممالک و منتشر شدن لشکر راجگان (۱) بان بلفظ هندسی چیزیست که بیاروت بر کرده بعد آتش بر فوج مخالف اندازند و آن بشکل هوای باشد که آتش بازی معروف است ۱۲ از غایت لغات چنانچه در لفظ اهالی قریب ناکت میگویند ذکر حمله سوم اعلیحضرت احمد شاه بر لاهور و پیش کش گذاشتن بر ذمه میر منو ۴ هزار سپاه عزایه پسر و صاحب تاریخ احمدی و تاریخ سلطانی

(۲) در سال هزار و شصت و دو هجری اعلیحضرت احمد شاه را دیگر باره عزم کشور کشانی دامنگیر ضمیر شده از کابل ربابت عالیات را جانب لاهور شقه کشا فرموده با میر منو معین الملک چنگ خنثی کرده بساح انجم یافت و اعلیحضرت احمد شاه باراضی متصرفه اعلیحضرت نادر شاه اکتفا کرده مالیات سیالکوت و کجرات و اورنگ آباد و بر سرپا امرت سر هر چهار محال را برسم و اسم پیش کش بر عهده میر منو گذاشت که بسبیل استمرار بکار پردازان دیوان اعلی شاهی سپار دو خود جانب کابل و قندهار رایت مراجعت افزائند بعد از رسیدن بقندهار بعضی از امراء که دام ضمیر شان بلوث حسد آورده گشته بر قتل اعلیحضرت احمد شاه همداستان شده بودند و او از کید ایشان خبر یافته از ان جمله نور محمد خان علیزائی میر افغان و گو و خن و محبت خان فوفل زائی و عثمان خان توبچی بانی و چندی دیگر که بواقعی منشا آن فتنه بودند همه را در حینکه به مقصود شاه واقع سمت شمال شرقی شهر قندهار مقرر موبک شاهی بود در موقف مواخذه حاضر فرموده حکم قتل نمود و همه را بیاسا رسانیده بجز از عثمانخان که دست تقدیرش بخرطوم پیل پیچیده در پیش تخت انداخت و از مهلکه اشترها ساخت دیگران بقتل رسیده خاطر اعلیحضرت احمد شاه از خار خار فتنه ایشان پرداخت

(ذکر توجه اعلیحضرت احمد شاه بجناب خراسان)

ذکر توجه اعلیحضرت احمد شاه جناب خراسان ۳۳ قرار نوشته تاریخ احمدی و تاریخ سلطانی و علی قلی میرزای اقتصاد السلطنه ایرانی و راجگان امکن

(۳) آنکه که اعلیحضرت نادر شاه بقتل رسید شامرخ میرزا نواده او را که دخترزاده سلطان حسین و جوان نیکو اندامی بود و با خواص و عوام حسن معاشرت و رحم جلی داشت مردم جانب او بنظر سلطنت میدیدند لیکن بنابر فتور ایام سید محمد نامی بنیال غم در طمع پادشاهی افتاده از آنجا که پدرش سبید داؤد نام شخص پارسا و شوهر خواهر سلطان حسین میرزا بود بزرگ زادگی را مایه سروری خود دانسته داعی امر سترک شد و نیت

بنابر حصول مدعی خویش در افواه انداخت که شاهرخ بمانند جدش اعلیحضرت نادر شاه از مذهب شیعه
 نبه دارد و او چون در واقع با مردم بیگانه از مذهب شیعه خاصه عیسویان بطرز مواسا سلوک میکرد سید محمد
 این روش او را حجت اظهار خوبش ساختن ساخته پراکنده نمودن قلوب و تفریق آراء پرداخت و بسبب نام رسوخ
 در مزاج شیعیان پیدا کرد چنانچه همه پاری متفق شده جمع کثیری بدورا و فرام آمدند شورش آغاز کردند
 و پیش از آنکه شاهرخ لشکر خود را آورد بر سر وی تاخته گرفتارش نموده فوراً کور نموده محبوس
 ساختند و سید محمد را سلبان لقب نهاده پادشاه خواندند و قبل از آنکه بامر سلطنت پردازد یوسف علیخان که
 یکی از سرداران متمرد افواج شاهرخ بود کمر انتقام بر بسته با سید محمد در آویخته مفسولش ساخت و بدست
 آورده بقتل رسانید و شاهرخ را از زندان بر آورده بر تخت سلطنت نشاندند تمام مهام امور را بدست خویش
 گرفت و دوش دیگر از امراء چون جعفر خان سرکرده اکراد و میر عالم خان امیر اعراب بمخالفت یوسف
 علیخان اتفاق کرده او را بقتل رسانیدند و شاهرخ را دوباره زندان فرستادند و پس از چند روز این مرد نیز
 بمخاصمت هم بر خواسته در بیرون شهر با هم مصاف داده امیر عالم خان غالب آمد و اعلیحضرت احمد شاه از
 شورش امراء خراسان و زندانی شدن شاهرخ با خبر گشته بعزم اینک هرات را ضمیمه ممالک متصرفه خویش
 سازد و هم امراء خراسان را تنبیه و تهدید نموده شاهرخ را از زندان کشیده بر مسند حکومت نشاند رایت
 توجیه بجانب هرات و مشهد بر افراشت و در حین ورودش بهرات امیر عالم خان هرات که پس از حبس شاهرخ
 بهرات آمده بحکومت پرداخته بود بقلعداری صرف همت نموده مدت چهار ماه شهر هرات را بمحاصره انداخت
 و آخر الامر مردم سکنه شهر از شدت سخت و غلا بستوه آمده از اعلیحضرت احمد شاه طالب امان شدند و برج
 خاکستر را بدست لشکریان اعلیحضرت احمد شاه داده جمعی از دلاوران افغان بر فراز آن بر آمدند و امیر عالم
 با وجودیکه از مکائد شهریان بیوسن ایشان بلشکر افغان مستحضر گشت باز هم خود را از دست نداده بنبرک
 داده پای ثبات پیشتر دتا که گشته شد و شهر هرات بمصرف اعلیحضرت احمد شاه در آمده بعد از فتح هرات
 پنج هزار سوار را بسالاری سردار جهان خان فوغل زانی بعزم شیخون بر لشکریکه از خراسان راه مدافعه
 اعلیحضرت احمد شاه پیش گرفته بود روانه کرد و خراسانیان که بترت شیخ جام رسیده بودند از گشته شدن
 امیر عالم خان و از دست رفتن هرات و ابلغار نمودن سردار جهان خان بجانب ایشان آگاه شده راه مراجعت
 بجانب خراسان پیش گرفتند و سردار جهان خان بساقه لشکر خراسان دچار گشته همه را غارت کرده بهرات
 معاودت کرد و اعلیحضرت احمد شاه حکومت هرات را بدرویش علیخان هزاره مقوض داشته خود با لشکر
 جانب مشهد راه بر گرفت و مجرد وصول شهر را محاصره کرده شهزاده نصر الله میرزا و نادر میرزا با قلیل از
 سواره خراسان و معدودی از غلامان از شهر بیرون شده بیک جانب از دوی اعلیحضرت احمد شاه حمله مینمودند
 و تا که آقاغنه مدافعه میرداختند از انسو عنان باز کشیده طرف دیگر مبتاختند و اعلیحضرت احمد شاه همدیریکه
 اندیشید بران دو شهزاده دست نیافت و پس از آنکه مدت محاصره چهار ماه طول کشید جائین بسلسلح راضی
 شده اعلیحضرت احمد شاه عمال و پسر خود شهزاده تیمور را که از زمان اعلیحضرت نادر شاه تا اینوقت در
 مشهد بودند با مبلغ بسیاری باسم نعل بها گرفته و شاهرخ را از زندان بدر آورده بحکومت منصوب کرد و خود
 با سپاه خویش راه نشابور پیش گرفت و عباس قلیخان بیات که بحکومت آنجا قیام داشت از راه مدافعه ابواب
 شهر را بر بسته بروج و باره حصار را استحکام داده بقلعداری پرداخت و از آنجا که خود را مقابل اعلیحضرت
 احمد شاه مغلوب مشاهده کرد با حاجی سیف الدین عم خویش مشورت نموده به تعلیم و تدبیر او ظاهراً طرح
 مصالحه انداخته باطناً بایست و لعل اعلیحضرت احمد شاه را تا آتوقت معطل ساخت که زمان زمستان در رسیده
 فراز و نشیب کوه و صحرا را تمام برف گرفت و لشکر اعلیحضرت احمد شاه را از کثرت برف و شدت سرما دست

ذکر محاصره
 نشابور

از کار باز مانده اعلیحضرت احمد شاه دانست که این مصالحه جوئی عباسقلی خان از در مکایده و بنا بر تدبیر
 هلاکت او و لشکر باقی بوده پس ناچار با سپاه خویش از دور نشاپور بر خواسته راه مراجعت بجانب هرات
 پیش گرفت و هر چند در حمل و نقل بنه و آذوق و طوبخانه سعی و کوشش نمود از شدت سرما متوالست باخود
 بر دارد چنانچه بنه را همچنان که بود گذاشته اتواب را در قنوات انداخته رو براه نهاد و در هر منزل جوی
 از سرما تلف گشته طریق آخرت می بیمود تا که در منزل کافر قلعه رسیده از قضا در آنجا سختی سرما
 مضاعف شده هشت هزار نفر هلاک گشت و جمعی میوای آنکه خود را با بادانی کوسوبه یا کپسان واقع دوفرستیگی
 آن مکان رسانند در وقت عبور از رود هرات بقنای آتش خالک هستی بیاد فدا دادند و ما بقی از بقیه شب تا سحر
 شکم اشتران بارور را در دیده جای میگزیدند و بعد از سرد شدن همچنان در شکم اشتر دیگر قرار میکردند تا که
 از دست مهلک بدن واسطه امان یافته وارد هرات شدند و درویش علیخان هزاره که از نامه حاش آثار خیانت
 و طغیان نمایان بود با امر اعلیحضرت احمد شاه از حکومت هرات معزول گردیده دیگری از چاکران مستمند امور
 حکومت شده خود اعلیحضرت احمد شاه با لشکر بیکه همراه داشت وارد قندهار شد و به تحمیل و ترتیب لشکر
 پرداخته بنیه آلات و اسباب کوشالی عباس قلی خان نشاپوری وجه همت مصروف فرمود .

— ذکر توجه اعلیحضرت احمد شاه —

(باز دوم بجانب خراسان در سال هزار و یکصد و شصت و چهار)

(۱) الغرض پس از انتظام لشکر و انجام ساز و برگ سفر را با عالیات را سال دیگر از قندهار بطرف نشاپور
 در اهتزاز آورده هر یک از سواران سپاه را امر نمود که بکن چو دن همراه بر دارد و در نشاپور محمول
 کارداران پادشاهی کند تا توب قلعه کوبی ساخته بعد بخرابی بنیاد حصار خصم پرداخته شود چنانچه پس از
 ورود در الکلی نشاپور بصنعت استادان کاردان هندوستانی توب بزرگ چو دن ریخته و دیوار شهر را بشرب
 کولهای قلعه شکاف آن کوبیده ریخته و ولوله در شهر انداخت و عباس قلیخان نظر به پریشانی و مخالفت رعیت
 جاره بجز اطاعت ندیده روی التجاب درگاه اعلیحضرت احمد شاه آورده اظهار خجالت و انفعال کرد و اعلیحضرت
 احمد شاه عذر او را پذیرفته از شیوه مریدی طایفه بیات خورسند گردیده حکومت نشاپور را بدستور سابق
 به عباس قلیخان تفویض نموده سردار جهانخان را با نصیر خان حاکم بلوچستان به تنبیه و سر زدن علیمردان خان
 زنگونی حاکم طون و طیس مأمور فرموده خود از نشاپور حرکت کرده وارد مشهد شد و آن دو تن سردار
 دران ولایت رفته قتل و غارت و خرابی زیاد بعمل آورده عاقبت الامر در ما بین علیمردان خان و سردار جهانخان
 و نصیر خان در موضع کاخک و کناهاد محاربه شدید رو داده جائین از اسپان فرود آمده بکارد و خنجر و مشت
 و کربان بهم در آویختند و بسیار خون یکدیگر ریختند تا که علی مردان خان بقتل رسیده ای ثبات همراهانش
 بشکست چنانچه هزیمت یافته رو از جنگ برآفتند و سردار جهانخان و نصیر خان چندی در آنجا درنگ کرده
 بعد از ضبط و ربط نزدیک و دور و نظم و نسق سرحد و ثغور روی مراجعت بسوی اردوی اعلیحضرت احمد
 شاه آوردند و همچنین اعلیحضرت احمد شاه چون وارد ارض اقدس شد شهریان او را از دخول مانع آمده وی
 شهر را محاصره انداخته پنجهزار سوار بسرکردگی شاه بسندخان بناخت و ناز شامهود بسطام و سبزوار فرستاد
 و مشار الیه محال آمد و بهلدا ساخته خود را از حل اموال و انتقال گرانبار ساخته روی معاودت بسوی مشهد
 آورده داخل اردوی اعلیحضرت احمد شاه شد و از بسوی اعلیحضرت احمد شاه که شهر مشهد را محاصره انداخته
 بود چون مدت محاصره ششماه طول کشیده مشهدیان را حال به تباهی رسید لا جرم شامرخ پسران خود را
 با گروهی از سادات و علما از در استیذان نزد اعلیحضرت احمد شاه روانه نموده از حقوق نعمت نادری بدو یاد
 آوری کرده بمرمت روضه رضوی بمصالحه اش راضی کرد مشروط باینکه سکه و خطبه بنام اعلیحضرت احمد

توجه اعلیحضرت
 احمد شاه
 دوم بجانب
 خراسان
 بقرار نوشته
 خزانه عامه
 و تاریخ احمدی

شاه زده و خوانده شود و مهر فرامین و ارقام و احکام بنام شاهرخ باشد چنانچه پس از انعقاد و قرار داد مصالحه شاهرخ مهر خود را بدین پیت مسجع و محسک ساخت. یافت از الطاف احمد پادشاه. شاهرخ بر تخت شاهی تکیه گاه. و محالات جام و خرز و تربت حیدریه و خوفا و ترشیز که درین هرات و مشهد واقعند از ولایات شاهرخ بود و ضمیمه مملکت افغانستان شدند و این وقت اعلیحضرت احمد شاه چنان اقتدار داشت که میتوانست همت بر تسخیر تمام ایران بکشد ولیکن از عدم اقتضای وقت که خرابی و پریشانی بحال همه ممالک ایران راه یافته و مردم آن مملکت افغانه را مشأ و مصدر تمام صدماتی که بدیشان وارد آمده بود میدانستند و سعییکه باعث تغییر مذهب ایشان شد دوباره کینه های دیرینه را در سینها بالنسبه با بیظاغه تازه کرده بود و علاوه بر همه چون خود اعلیحضرت نادر شاه تفلماً بر بلاد استیلا یافته و پادشاهی را غصب کرده بود بعد از فوتش هر کس در بازوی خود نیروی دید در خیالی افغانه هر جا حاکم قصبه یا امیر طایفه بود سودای سروری و سلطنت می بخش بنابرین اعلیحضرت احمد شاه بخود اندیشیده بدل قرار داد که بهترین است که پادشاهی افغانستان قناعت کرده عین خود را بکش ووا کش نیندازد و وجه همت مصروف استحکام سلطنت در مملکت خود نماید چنانچه کار خراسان را بمصالحه انجام داد و الحاق که این اندیشه و تدبیر او شایسته تحسین است که بدین سبب نه تنها پادشاهی را در خانه واده خود نهاد بلکه افغانستان را سلطنت مستقل با اقتداری گردانیده افغانه را عظمتی در انظار ووقعی در انظار داد که قبل ازان نداشتند خلاصه اعلیحضرت احمد شاه نظر باینکه هر که پادشاه ایران شود مملکت خراسان سدی ما بین افغانستان و ممالک ایران خواهد بود کفالت استقلال خراسان را بر عهده گرفته مراجعت فرمود و شاه رخ با عدم بیائی نامی از امارت بر خورد گذاشته بر خراسان و اطراف آن که متعلق بدولت افغان نشده بود حکم روا گشت و بعضی از امراء که رعایت وی را داشتند هدایای سالیانه برای او میفرستادند و اعلیحضرت احمد شاه وارد هرات شده و وزیر شاه و لیسان را به تسخیر ترکستان مأمور کرد

— ذکر لشکر فرستادن اعلیحضرت احمد شاه —

(جانب ترکستان بسالاری وزیر شاه و لیسان)

۱) وزیر موصوف از پیشگاه حضور اعلیحضرت احمد شاه بالشکر شایان بقتضی و تصرف این طرف رود چگون مأمور گردیده از هرات بدان سوره بر گرفت و خود اعلیحضرت احمد شاه وارد قندهار شد و شاه ولی خان از مرو عبور کرده میمنه و اند خود و شیرخان و بلخ و بامیان را تا بدخشان مسخر نمود و در هر یک از ولایات مذکور حاکمی از افغان و اوزبک گزینده خود لوی مراجعت بجانب قندهار افراشت و چپه سالی سده سنیه علیا گشت و اعلیحضرت احمد شاه بجایزه این فتح بزرگ او را مورد اشفاق و الطاف ملوکانه نموده بمحسب وزارت دیوان اعلی مقنن فرمود

۱ قرار نوشته
علی قلی میرزا

(ذکر توجه چهارم اعلیحضرت احمد شاه)

(در سال هزار و صد و شصت و پنج هجری بجانب لاهور)

۲) درین سال باز اعلیحضرت احمد شاه را شوق لاهور گردید کیر ضمیر گردیده از قندهار رهسپار آذربایجان شد و میر منو معین الملک از راه مدافعه پیش آمده تا چهار ماه با لشکر شاه مقابله و محاربه کرد و آخر الامر از یکد و اتفاق انکیزی آدینه بیک و کورامل که همدوی شان متمد و مدار علیه او بودند پای نیایش بر شکسته از راه معذرت عفو تقصیر خواسته مائمس امان شد و اعلیحضرت احمد شاه از جرایم او در گذشته و کردارش را نا کرده انکشته از جانب خود بنائب الحکومتی لاهور مأمورش فرمود و خود از راه کابل بقندهار مراجعت کرد

توجه چهارم
اعلیحضرت
احمد شاه
بجانب لاهور
۲ قرار نوشته
خرانه عامره
و تاریخ اجدی

§ ذکر واقعاتیکه بعد از مراجعت اعلیحضرت احمد شاه §-

(در لاهور روداده باعث توجه وی بجانب لاهور و کشور هند شد)

(۱) چون میرمنو معین الملک از الطافی بیکرانه اعلیحضرت احمد شاه نائب الحکومه لاهور شد از راه صداقت و هوا خواهی طریق خدمت می سپرد و تا اوایل سال هزار و صد و شصت و هفت هجری روز بسر برده بعد از آنکه از فرط ننگ حرامی احمد شاه کورگانی را با مادرش کوز کرد در محرم سنه ۱۱۶۷ یک هزار و یکصد و شصت و هفت از اسب افتاده و با عجز هیضه پدرود جهان کرد و اعلیحضرت احمد شاه بعد از فوت او فرمان حکومت لاهور را بنام میرمنو معین الملک از قندهار اصدار فرمود و بسببیکه میرمنو معین الملک طفل خورد سالی بود مغلانی بیگم مادرش بطئیل آن طفل خود زمام مهام ملک را متصرف شده با اتفاق طره باز خان که اختیار دار کار شوهرش میرمنو بود بر بطن و ضبط حکومت پرداخت همه امراء از سلوک طره مدمومه او متنفر شده خصوصاً بکاری خان رسم جنک که مختار کل امور بود دل تنگ گشت و بعد از آنکه زمان که میرمنو معین الملک بسر خورد سال مذکور مغلانی بیگم باجل موعود در گذشت خواجه موسای اجراری داماد میرمنو معین الملک بجای خسر زاده اش بحکومت قیام ورزید و رسم جنک که از دست مادر میرمنو معین الملک شده بود بهوای آنکه صوبه داری لاهور را بتصرف خود آورد طره باز خان را بزهر دادن میرمنو معین الملک منتهم ساخته زندانش انداخت تا که بفسانه و نسون بقتلش رسانیده خود مستقل بکار صوبه داری پرداخت و مغلانی بیگم از کید رسم جنک خبر یافته او را نزد خویش طلبید و کتیزان را امر کرد که بزرجوب کشیده قالبش را از روح نهمی ساختند و بعد از چندی خواجه عبدالله خان بن نواب عبد الصمدخان سیف الدوله دست تسلط یافته مغلانی بیگم را در قید و محبس انداخت و صوبه داری را بذریعه عربضه از حضور اعلیحضرت احمد شاه درانی برای خود التماس نمود و او بخلاف التماس وی امان خان برادر سردار جهان خان را از حضور به لاهور مأمور فرمود و وی پس از رسیدن در لاهور دست تعدی با آزار و ایذای مردم نزدیک و دور گشوده از آن جمله مینامی بالای خواجه عبد الله حواکه کرد و او از ادای آن وجواب مجبوس کردن مغلانی بیگم عاجز آمده فرار کرد و حکومت لاهور کاف السابق مغلانی بیگم قرار گرفت و پس از آن خواجه میرزا جان نامی از جماعه داران عمده معین الملک نیز مغلانی بیگم را قید کرده آخر الامر بصاح انجامید و در خلال این احوالیکه در بین اعیان لاهور و عیال معین الملک روداد اعلیحضرت احمد شاه درانی ایشک اقسی عبد الله خان را از حضور با لشکر بتسخیر کشمیر مأمور فرمود و او کشمیر را از تصرف کار گذران عالمگیر ثانی کشیده عبد الله خان معروف بخواجه کوچک را با جمعی از سپاه برسم نیابت در کشمیر گذاشته امور دیوانی را بسکجیون نامی از قوم کتری اهل هند مقیم کابل که بیشتر ازین با شاه و اعیان وزیر ملازمت داشت و اعلیحضرت احمد شاه او را از حضور جهت وصول مال دیوانی نزد معین الملک صوبه دار لاهور فرستاده انجام خدمت کرده بود تفویض نمود و زین خان مهمتند را بحکومت سپهبد مأمور فرموده خود برای مراجعت افزشته در قیاب حضور شاهی شد و پس از معاودت او میر شهاب الدین عماد الملک که بن امیرالامرای فیروز جنگ بن نواب آصف جاه و دختر زاده وزیر الممالک قراقرم خان که در یورش سنه ۱۱۶۱ یک هزار و یکصد و شصت و یک بروز ۲۲ ریح الاول چنانچه مذکور شده آمد از ضرب کوله نواب اعلیحضرت احمد شاه کشته شده بود مکتومه آرا گردیده در لاهور عمل دیوانی را برهم زده مغلانی بیگم را از صوبه داری لاهور خلع کرده آذینه بیک خان را نصب نمود و همچنین سکجیرین عامل مال دیوانی کشمیر نیز لاهور را از تصرف کار برداران دولت افغانی بیرون دیده سر از جیب تپرد کشید و تنه آغاز کرده سردار فوج افغانه را مقتول نمود و خواجه کوچک خاکم کشمیر را اول در زندان مقید کرده در ثانی اخراج البلاش نمود و پس از آن چیزی زر فرستاده بواسطه میر شهاب الدین عماد الملک از عالمگیر ثانی منشور صوبه داری کشمیر را بنام خویش حاصل کرد و سکه و خطبه را

ذکر واقعاتیکه باعث توجه اعلیحضرت احمد شاه بجانب لاهور و هند شد (۱) بقرار بیان خزانه غایبه و صاحب تاریخ احمدی و تاریخ سلطانی

بنام او رواج داد و اعلیحضرت احمد شاه از قته جوئی عماد الملک و مفسده خوئی سکجیون و غیره واقعات مذکوره اذرد بخود پیچیده سامان سفر لاهور و هند ساز کرده نصیم عنم کوشمالی باغبان فرمود

ذکر یورش پنجم اعلیحضرت احمد شاه

(از قندهار بجناب لاهور و هند در سنه ۱۱۷۰)

۱) اعلیحضرت احمدشاه در سال هزار و یکصد و هفتاد و هجری بازاز قندهار براه کابل مرحله پهای صوب لاهور کشت و مطابق ایحال آدینه بیک از یکی از ولایات میان دو آبهار و بجناب لاهور رهنورد و معلاتی بیکم خانقانه از سردار جهانخان بادل پردرد التماس مدد نموده بود که اعلیحضرت احمد شاه راه ورود بلاهور نزدیک کرده آدینه بیک از عدم نیروی مقاومت از راه فرار داخل بھرای هائی حصار شد و اعلیحضرت احمد شاه داخل لاهور گردیده نظم و نسق نهاده نظر بصف دولت مغولیه رایت آسپهر دھلی بر افراخت و اکثر امرای مغولیه را از عرض راه با ارسال رسایل مستمال ساخت چنانچه از ان جمله نواب نجیب الدوله خان در اراضی قریبہ کرنال از راه پذیره پیش آمده شرف بار حاصل کرد و همچنین و تیکه زمین بسو نیت واقع بیست کروی دھلی فرودگاه اردوی شاهی کشت عماد الملک غازی الدیخان از راه التماس عفو تقصیر حاضر اردو شده فیض رکاب بوسی در یافته عذرش پذیرفته آمد و پس از درک سعادت پای بوسی رخصت معاودت حاصل کرده وارد دھلی گردید و در قصبه تربیله واقع ده کروی دھلی دوباره باعزیزالدین برادر عالمگیر ثانی بن اعلیحضرت جهاندارشاه بن اعلیحضرت جهاندار شاه بن اعلیحضرت اورنگ زیب بسلام فایز شده مورد اشتیاق ملوکانه آمدند و بهمراکب شاه و الا حیا بروز جمہ ہفتم ماہ جمادی الاول سنہ ۱۱۷۰ هزار و یکصد و هفتاد داخل دھلی شده شاه با عالمگیر ثانی ملاقات کرد

ذکر یورش پنجم اعلیحضرت احمد شاه بجناب لاهور و هند مطابق بیان صاحب خزانه عامرہ و تاریخ سلطانی

ذکر ورود اعلیحضرت احمد شاه

(در دھلی و مصالحت و مواصلت نمودن با خاندان سلطنت معل مغولی)

۲) چون اعلیحضرت احمدشاه بشهر در آمد لشکرش را فدغن بلوغ فرمود که دست تباراج مال و ابدای اهل و عیال اهالی سکنہ شہر نکشایند و بیروت و حمایت رفتار کنند و مدت یکماہ در آنجا درنگ کرده در خلال زمان توقف بصلاح و صوابدید اعلیحضرت عالمگیر ثانی و واسطه سردار جهانخان بجناب لک روپہ بوسم و اسم پیشکش از نظام الدولہ پسر وزیر الممالک قر الدیخان مطالبہ فرمودہ بازای آن منصب وزارت کشور هند را بوی مزده رسانید و او از دون همنی و خست طبع قبول نکرده محرم خان خواجہ سرا مأمور بحسب وجوب تقدینہ وی کشت و پس از ابراز اندوختنہ او چکرش را با تئس حسرت سوخته دو کروڑ روپہ گرفته بحویل خزانه اعلیحضرت احمد شاه شد و ازین معنی غازی الدیخان عماد الملک خوفناک کشته فرار کرد و اعلیحضرت احمدشاه سردار جهانخان را بعقب او فرستاده چون داخل فرخ آباد شدہ بود سردار بر مرام مامورہ فایز نکشت و طایفہ ہنود مہرا را بفرمان اعلیحضرت احمد شاه قتل عام کرده پس از تہب و غارت قوم مذکور جبہ امری جریدہ طلب حضور شدہ بموض او شاه ولیخان وزیر مأمور بتخریب مہرا گردیدہ او نیز بعد از حصول مدعا معاودت کردہ شرف وصول حضور دریافت و اینوقت اعلیحضرت احمدشاه دختر عزیز الدین برادر عینی اعلیحضرت عالمگیر ثانی را برسم و رواج خسروانی بجنابہ از دواج شہزادہ تیمور کہ شرف آندوز حضور بود در آورده پس از طی بساط سور و سرور دھلی را بعزیز الدین محمد بن اعلیحضرت محمد شاه بن اعلیحضرت محمد عالمگیر سپردہ نظام الدولہ پسر قر الدین خان وزیر الممالک را بقرار مزده کہ داده و وجہ گرفته بود منصب وزارت و نجیب الدولہ را لقب امارت مرحمت نمود

ذکر ورود اعلیحضرت احمد شاه در دھلی بموجب نوشته خزانه عامرہ و صاحب تاریخ سلطانی

— (ذکر توجه اعلیحضرت احمد شاه) —

(جهت سر زدن سورج مل جات بجانب اکبر آباد)

ذکر توجه
اعلیحضرت
احمد شاه
بجانب اکبر
آباد
(۱) بقرار
نوشته صاحب
تاریخ سلطانی

(۱) و خود بزم تپیه سورج مل جات که از در باز صوبه اکبر آباد را تغلیباً متصرف شده بود ریات غالبان ظفر آیات را در اوایل ماه جمادی الثانی سنه ۱۱۷۰ هزار و یکصد و هفتاد از دهلی بدانصوب شقه کشا فرموده برگردد. را که فاصله پانزده کروی دهلی واقع و از اراضی مقبوضه سورج مل جات بود بمعاصره انداخته در طرف سه روز ضرب توب عدو کوب دیوار حصار را بست ساخت و کلید فتح بدست آورده همه مردم قلعه را از دم تیغ گذرانیده مال و منال شانرا بناخت و پس از انجام کار انجا بزم تخریب مینماید که معبد قدیم اهل هند است حرکت کرده در قتل عام و شکستن اسنام و تاراج مال و متاع سکنه آن حدود صرف نظر نکرد و از هیچ چیز فرو گذاشت نفرمود حتی مردم نواحی قریبه و بینه آعمقام که از دم تیغ غازیان کنار بودند از هول و بیم جان کزخته بمواضع مستعده پناه بردند و اعلیحضرت احمد شاه مظفر و منصور و اردا اکبر آباد گردیده میرزا سیف الله خان قلعه دار سابقه پادشاهی سر اطاعت فرود نیاورده بمدافعه و انداختن کلوله توب پرداخت واحدی را نیکداشت که پیرامون وی راه یابد و اعلیحضرت احمد شاه که سردار جهان خان را در حین توجه بجانب اکبر آباد به تفسیر قلاع سورج مل جات تعیین فرموده و وی سرگرم خصم کوبی و قلعه کشائی بود که از قضای مبرمه آلهی در افواج اعلیحضرت احمدشاهی که بزرگ آکره نزول داشت چنان و بای نام در افتاد که جمال اقامت محال گشت بنابراین اعلیحضرت احمد شاه دست از تصرف ملک سورج مل جات باز کشیده بزم مراجعت افغانستان از آنسکی که داشت عطف عنان کرده روی بسوی دهلی آورد و آنکاه که به نزدیک دهلی رسید اعلیحضرت عالمگیر ثانی با تحبب الدوله از راه پذیره بسربالاب مقصود آباد برآمد باهم ملاقات کردند و چندبکه اعلیحضرت احمد شاه در دهلی درنگ نمود دختر فردوس آرامگاه اعلیحضرت محمد شاه را بجایه نکاح خویش در آورده طریق مراجعت افغانستان برگرفت و چون وارد سپهرند شد عبد الصمد خان اشغری محمد زانی را بحکومت آنجا سر افزای داده وارد لاهور شد و شهزاده تیمور را بنائب الحکومتی لاهور و مانتان و نته و کشمیر و جو و غیره ولایات پنجاب نصب فرموده سردار جهانخان سپهسالار را پیشکار او تعیین نموده حکم قتل سکهان سکنه امرت سر را که در اکثر اوقات مصدر فتنه و فساد شده گردگینه و عناد می انکشتند داد چنانچه مردم امرت سر را قتل و مال و منال همه را تاراج کرده تالاب آنجا را از سنک و خاک انباشته بعد از راه کابل وارد قندهار شده بر مسند استراحت تقرر جست

— ذکر شورش و فتنه مردم هند —

(و پنجاب بعد از مراجعت اعلیحضرت احمد شاه)

ذکر فتنه
و شورش
هند و پنجاب

(۲) بقرار
نوشته خزانه
عاصمه و تاریخ
احمدی و تاریخ
سلطانی

(۲) بعد از آنکه اعلیحضرت احمد شاه از هند مراجعت کرده وارد قندهار گشت در سنه ۱۱۷۱ هزار و یکصد و هفتاد و یک سردار جهانخان آدینه بیک را که در لکی جنگل خریده بود بنایران که از عمل و دخل ملک علی کامل حاصل داشت استعالت نموده پارسال رقم و خلعت حکومت میان دو آبه اگر امش فرمود و او که چنین روز را از خداوند میخواست فوز بزرگ دانسته بنظم و نسق و حکومت دو آبه پرداخت و بعد از جنسی بفرمان طلب حضور شهزاده شد نظر بکردار سابقه خود که در واقعات سال هزار و یکصد و هفتاد رقم شده آمد اطمینان خاطر نداشت بنابراین بحضور شهزاده نیامده از راه فرار داخل کوهستان گردید و شهزاده تیمور بصوابدید سردار جهان خان مراد خان نامی را بحکومت دو آبه بجای او مأمور فرموده بلند خان و سر فراز خان را بمعاونتش تعیین نمود و آدینه بیک در کوهستان مصدر شورش گشته گروه سکه را اغوا و بنوفا لقا نموده

با فوجی از خود بسر مراد خان حاکم دوآبه فرستاد. جنگ دست داده بلند خان بقتل رسید و مراد خان با سرفراز خان ناب نیاورده از راه کرز نزد سردار جهانخان و شهزاده شدند و سکهان تمام برکنات دوآبه خصوصاً جالندر را با عا و اشاره آدینه بیک تاراج کردند و در خلال انحال کناه را و و شمشیر بهادر نامان برادران بلاچی را و باهولکر و غیره سرداران اهل هند با سپاه ناممدود آتش فتنه برافروخته از دکن روی تسخیر و سز جانب مند آوردند و چون بحوالی شاهجهان آباد رسیدند آدینه بیک را غنیمت مراد برشکفته بارسال رسایل و مکاتب پس از پس ایشان را دعوت بخراب کرد و آنان که خواهان این شور و فغان بودند از آنجا که رسیده بودند روی فساد بسوی لاهور آوردند و چون بزرگ سهرند رسیدند عبدالصمدخان حاکم آنجا مدافعه برخوانسته بکار زار پرداخت و در جنگ گاه دستگیر ختم شده سردار جهانخان نظر بازدام اهل هند وقت جمعیت خود اقامه لاهور را از صراب دور دانسته با شهزاده تیمور لاهور را گذاشته در چهار محل وزین آباد رفته بدور خویش سنگری افراشته کوش با و از نشسته و از انسوی اردوی اهل هند لاهور را بی شایسته کلفت متصرف شده از عقب شهزاده رو بجناب چهار محل نهادند و شهزاده تیمور با سردار جهانخان اگر چه در کشتش و کوشش صرف همت نمودند ولیکن در آخر کار نظر بکثرت لشکر هند وقت افتاده سردار جهانخان را خوف مستولی گشته بخود اندیشید که مبادا از حادثه تقدیر شهزاده باوی اسیر و دستگیر شوند پس مردان و دلبران راه بهانه شیخون سلاح آراسته خودش در هنگام عشا شهزاده را برداشته راه فرار برگرفت و تا قلعه آنک در جانی عنان باز نکشید و از گذرگاه آنک عبور کرده وارد پشاور شده از آنجا عرض برداز حضور اعلی حضرت احمد شاه گشتند و از ماجرا برای او نوشته آگهی دادند و آدینه بیک با مرهتیان از کرخیان شهزاده و سردار جهانخان مستحضر گردیده از تعاقبشان اسب جلالت ناخند و بسنگری بزمه بقیه اردوی شهزاده را قتل و غارت کردند و قراول ایشان تا آب چینی از عقب شهزاده ناخده و او را نیافته برگشتند و اسیران را بفضیحت و رسوائی و خواری در امرت سر برده تالاب آنجا را که اعلی حضرت احمد شاه آکنده بود شک و خاشاکش را بالای اسراک کردند و تا بیل نامی را با چند هزار سوار مأمور با قاعه کنار نهر سند نمودند که معابر و سواحل را محافظت نماید تا لشکر اعلی حضرت احمد شاه بخرانه با نهاد اینطرف آب نیاید خلاصه از دوره غلظت خان تا ملتان تا آب چنا و همه از قبضه کار گذاران اعلی حضرت احمد شاه بر آمده در تصرف غالباً آدینه بیک و سکهان در آمده در هنگام پیشکام سرداران اهل هند لاهور را با آدینه بیک سپرده سالیانه هفتاد و پنج لک روپیه با هم پیشکش بر عهده او گذاشته خود مرهتیان مراجعت کرده بشاهجهان آباد رفتند و بعد از توقف چند روز جنگو نام که بتسخیر ملک را چکان اجیر مأمور بود با قاعه دهل معین گشته دیگران خازم دکن شدند و شورش بزرگ در هند برپا کرده را مخوش گرفتند چنانچه داناتم سندیه با اتفاق عماد الملک و غیره نجیب الدوله را در موضع سکر تال محاصره کردند و وزیر الممالک شجاع الدوله بن جلال الدین حیدر ابوالنصور را بذریعه مکتوب بمعاونت طلبید و همچنین عماد الملک غازی الدین خان نیز از وی استمداد جست و شجاع الدوله نخست در امداد مرهت از طرفین متردد شده آخر الامر بمعاونت نجیب الدوله را اقرب بسواب دانسته از راه باری او غلظت سکر تال شد و در عین اشتغال نایره قتال داخل سکر تال گردیده موجب هزیمت مرهتیان نکوهیده خصال گشت پس شجاع الدوله و نجیب الدوله با اتفاق دیگر راجگان هند و افغانیکه از تسلط و استیلای مرهتیان رنجیده خاطر شده بودند برنایت حمایت اسلام و حفاظت جان و مملکت خود دعا عرایض بحضور اعلی حضرت احمد شاه فرستاده التماس نهضت موکب وی را بجانب هند نمودند و در خلال ختلال مذکور آدینه بیک را که مینا و منشأ همه متصد و مصدر تمام فتنه بود اجیل موعود در رسیده در ماه محرم هزار و یکصد و هفتاد و دو سنه ۱۱۷۲ راه آخرت پیش گرفت و جنگو را و پس از قوت او فوج داری سهرند را بسدیق بیک داده دوآبه را بزوج آدینه بیک سپرد و سابانام مرهت را بسوبه داری لاهور گشت و او پس از رسیدن در لاهور نزدیک آنک لشکر جهت حفاظت سرحد و حراست ثغور مأمور نموده خود بحکومت پرداخت

ذکر نهضت موبک اعلیحضرت احمد شاه

(دفعه ششم جانب هند جهت اطفای نازنه غوغا)

ذکر نهضت ششم
اعلیحضرت
احمد شاه
جانب هند

(۱) بنا بر قول
ساحب خزانه
عالمه و تاریخ
احمدی و تاریخ
سلطانی

(۲) دنا نام
سرداری از
اهل هند

(۳) جنا

(۱) اعلیحضرت احمد شاه از هزیمت شهزاده تیمور و عمرایش را چکان هند فتنه جوئی و مفسده خون مرهتبان را که هوحقه مستحضر کشته با سامان هرچه تمامتر در سال سنه ۱۱۷۳ هزار و صد و هفتاد و سه باز روی بسوی کشور هند آورد و در ساحل نهر انک با خود سببا صوبه دار لاهور و با نابل کاشته او جنگ خفیی رخ داده گروه هند رو هزیمت نهادند و منزهما داخل لاهور شده نیروی مقاومت در بازوی خود ندیده از راه فرار جانب دهلی رفت و زوجة آیته بیک و صدیق بیک که صوبه داری دو آبه و فوجداری سپهرند داشت نیز از هیبت و سلطوت کورگه شاهی فرار کردند و اعلیحضرت احمد شاه در ماه صفر سنه ۱۱۷۳ هزار و یکصد و هفتاد و سه وارد جومن مضافات لاهور شده از راجه انجا پیشکش مرسوم گرفته بدون ترمیم محال مخروبه و منوبه دست سکهان راه دهلی پیش گرفته شهزاده تیمور را با سردار جیهانخان قراولی نامزد فرمود و از آنسو عماد الملک غازی الدیخان که سری فساد جنبا نیده شجاع الدوله او را از سکر نال هزیمت داده بود از توجه اعلیحضرت احمد شاه آگاه کشته بلا مساعله فوراً داخل دهلی شده هنر زالدین محمد عالمگیر ثانی را با قلمام الدوله پسر قرا الدیخان با تمام اینک با اعلیحضرت احمد شاه ارسال و مرسول مکتوب دارند بقتل رسانیده آنک جنگ اعلیحضرت احمد شاه نمود و جنگورا و مرهته را با جمعی از سپاه مأمور پیش رفتن نموده خود با لشکر استوه از عقب او راه مدافعه برگرفت و از جانب دیگر دنا (۲) که بعد از هزیمت افواج هند از سکر نال با شجاع الدوله گفتگوی مصالحه داشت و هنوز سخن صلح باقی و با شتی نیانجامیده بود که دنا از مرور اعلیحضرت احمد شاه و لشکرش از لاهور آگاه گردیده از صلح با شجاع الدوله در گذشته با هشتاد هزار سوار روی مدافعه برام اعلیحضرت احمد شاه نهاد و اعلیحضرت احمد شاه نظر بکثرت آمد و رفت لشکر مرهته دانست که راهیکه بجهت رفتن در پیش است علوفه و آذوقه اندک خواهد داشت پس از دریای جن (۳) عبور نموده وارد انترپید شد و انترپید در بین آب گنگ و جن واقع و ابتدای خاک آن دامن کوه کاپون و انتهایش اله اباد است و آب هر دو نهر مذکور از جیل منبور بر خواسته در بلده اله اباد بهم ملحق میشوند و اعلیحضرت احمد شاه از انجا حرکت کرده چون بسپهرند رسید سعد الله خان و نجیب الدوله و احمد خان سیکن و رحمت خان و دودئی خان که موطن ایشان در ابتدای خاک انترپید بود از راه اطاعت پیش آمده شرف اندوز ملازمت رکاب شاهی شدند و از آنسو دنا هشتاد هزار سواریکه همراه داشت بمحوالی سپهرند باقراول اعلیحضرت احمد شاه که از موضع انترپید مأمور قراولی فرموده بود ملاقی کشته جنگ در پیوست و دنا از اشکست رو داده بجنگ و کر ز خود را نامیدان موسوم بدئی واقع قریب شاهجهان آباد رسانید و در انجا افواج اعلیحضرت احمد شاه اطراف دنا و لشکرش را فرا گرفته وی جنگورا و برادر زاده خود را با قلیل از سوار کر زانیده خود با دیگر فوجیکه همراه داشت از اسب فرود آمده بمحاربه و مقاتله پرداخت و در انبان پای شجاعت فشرده بضر ب شمشیر و ننگ از خون اهل هند آندر زمین را گل رنگ نموده دنا را با همه تیره اش بقتل رسانیدند و از هشتاد هزار سواریکه با او بودند همان قلبیکه با جنگورا و قبل از اشتعال نازنه قتال مگر بخینه ازین حربگاه جان سلامت بردند دیگران همه کشته شدند و این فتح میمون در ماه جمادی الاخر سال ۱۱۷۳ هزار و یکصد و هفتاد و سه رخ داده این دو بیت در ماده تاریخ آن از کتاب خزانه عالمه که واقعات پادشاه مذکور از ان نقل میشود مرقوم کشت که بیت تاریخ باشد.

سکرد سلطان عصر درانی قتل دنا بقیغ دشمن گاه
گفت تاریخ این ظفر آزاد نصرت پادشاه عالیجاه

الغرض لشکر اعلیحضرت احمد شاه پس از انجام کار دنا و همراهانش در همانروز بتعاقب جنگورا واسپ
جلادت ناخته پانزده گروه مسافت را قطع کرده متصل سرای الله وردی فروکش کرد و جنگورا بدست نیامده
روز دیگر موضع نارتول را فرودگاه ساخت درین میان هولکر نام مقیم مکند ره از کشته شدن دنا و سپاه گردیدن
سپاه او آگاه گشته بسرعت خود را نزد سورج مل جات رسانید و خواستار آن شد که از راه اتفاق بدفع
اعلیحضرت احمد شاه بردارند و جواب داد که اکنون قوت مقابله با اعلیحضرت احمد شاه ندارم اگر با نهاد
ملک من شود آتوقت البته دست و پای خواهم زد مقرر آنحال مردم افاقه متوطئه ابتدای خاک انترید که
خزانه شاهی را با علوفه حمل و نقل داده از عقب اردوی اعلیحضرت احمد شاه می بردند و میکنندر قاصه بیست
گرومی جانب شرقی دهلی رسیده هولکر بر سر ایشان ناخته چون افاقه از رفتن او نزد سورج مل جات
آگاه شده اکثر خزانه و علوفه را از آب گنگ بدینسوی کشیده بودند حسب المرام برمدنا قایق نیامده قدری
از خزانه و علوفه را که بدانسوی آب مذکور مانده بود غارت کرد و اعلیحضرت احمد شاه ازین دست درازی
او آگاه گردیده شاه پشته خان را با قلندر خان و پانزده هزار سوار مأمور سرزنش هولکر فرمود چنانچه
ایشان شبشب خود را بدیلم رسانیده روز را بسر برده نصف شب از آب جن (۱) عبور و ایلمار نمودند
و بمدادان بسکندره (۲) رسیده پتیرانه بدر هولکر ریختند و هولکر پانصد تن سراسیمه سان بر اسبان
برهنه سوار و فرار شده دیگر سران و سپاه او را از ضرب تیغ افاقه روز زندگی سپاه و سپاه کشت و احوال انتقال
شان با قیة السیف غارت و اسیر شدند بعد اعلیحضرت احمد شاه از نارتول حرکت کرده در شاهجهان آباد نزول
فرموده امپشکال را در مکندره واقع استلطف مهرجن (۳) بمحاذی شاهجهان آباد بیلاق نمود تا که خبر قتل دنا
و سپاه شدن سپاه او و هولکر سمر گشته بدکن رسید سدا مل سورا و معروف بیاد و عم زاده بالاجرا و پاسران
نامور و لشکر انبوه و نوبخانه آتش از او دکن راه مدافعه اعلیحضرت احمد شاه پیش گرفته چون بحوالی
اکبر آباد رسید سورج مل جات بواسطه هولکر و جنگورا و مملقات باد و رفته وی از راه اعزاز و اکرام
ایشان مسافت یک گروه برسم استقبال پیش آمده نیک ستواخت و همچنین عماد الملک بواسطه سورج مل جات
در حوالی مہرا بساد و پیوست و غرور باد و از کثرت سپاه و ملحق شدن راجکان بوی مضاعف شد

(۱) جنا
(۲) مکندره

(۳) جنا

ذکر محاربات باد و با افواج اعلیحضرت احمد شاه

(و مقتول و مستاصل شدن بادو)

بادورا پس از ملحق شدن را جکان هند و همعان گردیدن بعض امراء باوی دل قوی گشته رژیم آرا گردید
و بخود آندیشیده از سب طبیان آب جن (۴) گذشتن و با اعلیحضرت احمد شاه مقابل کشش را دور از حزم
و احتیاط دانسته بدل قرار داد که اول شاهجهان آباد را متصرف شده بعد باستظهار حصار آن بکار زار بردارد
تا شاید کاری از پیش برد چنانچه روز سه شنبه نهم ماه ذی الحجہ سنہ ۱۱۷۳ هزار و یکصد و هفتاد سه از کرد راه
داخل شهر شده بتصل سرای سعد الله خان رسیده باستاند و فوج را امر پورش برار کرد و لشکرش حمله برسد
برج و دروازه خضری برده چندی بدیلم دروازه مشغول زد و خورد شدند و بیست تن مغل از زبر قلعه بضرپ
کلوله تفنگ مدافعه میکردند تا که فوج جنگورا و وزیر دیوان خاص متصل فسیل قلعه رسیده هولکر و جنگورا و
بدروازه خضری قیام ورزیده در شکست دروازه کوشش بلیغ نمودند ولیکن از جهت استحکام دروازه که
بختیهای برنجی و سخیهای آهنین مستحکم بود تا چهار ساعت کاری از پیش نه بردند و در آشنای این ماجرا بخیصد تن از مردم
پیش و از عقب ایشان نیمه هولکر و جنگورا و از جانب اسد برج بر فراز فسیل قلعه بر آمده تا محاربات پادشاهی دست
بردی کردند و هرچه از مال و منال قلعه کبان بدستشان افتاد از فراز باره زبر برداختند و از سبب غارت اموال با استحکام
و حفاظت قلعه نپرداختند تا که بیست تن مغل از نیمه یعقوب علیخان برادر وزیر شاه ولیخان که قلعه دار بود

(۴) جنا

از قلعه سلیم گده روی بسوی خصم نهاده ده دوازده تن را از اهل هند بضر بشمیر و تشنگ از پادر آوردند و از صدور این جزأت دست تیره بادو و چنگو و هولگر از کار مانده بازی برده را باختند و از فراز قلعه خودها را زیر انداخته حصار مسخر شده رامفت و رابکان از دست دادند و بعد ازان لاجار کشته در سر ای سعده الله خان واقع قرب قلعه فراهم کشته فروکش کردند و بکار مورچال و تقب مشغول شدند و عماد الملک با سورج مل سبات که این وقت بودند و اینوقت راه موافقت با بادومی بیمودند در کار زار مداخلت نکرده از دور مشاهده مینمودند و لشکر یان بادو قلعه را محاصره انداخته از آنجمله ابراهیم کردی سه ضرب توپ قلعه کوب آورده در ریلک زار زبر قلعه استوار کرده قلعه کوبی برداخت و از صدمه کوله توپ عمارات دیوان خاص و موتی محل و شاه برج را شکست عظیم روداد اما بحسالت قلعه آسیبی نرسید تا که ذخیره قلعه کیان تمام شده از طرف اعلیحضرت احمد شاه نیز بنابر طغیان آب پاری و مددکاری بدیشان نشد لاجرم یعقوب علیخان پیام داده التماس امان جان و مال و ناموس کرد که پس از قبولی یافتن ملتسستن قلعه را بیادو سپار دو بادو مسئول او را قبول نموده بعد از توثیق عهد یعقوب علیخان با عیال و مال و منال خویش از قلعه بیرون شده در سرای علیمردان خان منزل کزید و از آنجا بذریعه کشتی از آب جن (۱) عبور کرده داخل اردوی اعلیحضرت احمد شاه کشت و روز نوزدهم ماه ذی حجه سنه ۱۱۷۳ بکپزار و یکصد و هفتاد و سه قلعه متصرف بادو در آمده عمارات پادشاهی با همه کارگاه سلطنت ازان وی شد و او قلعه داری را بنا و شنکر برهن مفوض نموده جمعی را جهت حراست قلعه با وی تعیین فرموده بعد ازان بواسطه برهنی ابواب مراوده با شجاع الدوله که در اردوی اعلیحضرت احمد شاه بود کشود و شجاع الدوله بچواب بادو اظهار نفس الامر و بیان مطابق واقع نموده پیام داد که از درگاه ست که مرسته و برامه دکن بر مملکت هند استیلا یافته و امراء و راجکان کشور هند از بد عیبی و طمعی و کج روشی اعیان و جور و تعدی متصدیان ایشان در رنج افتاده ناچار اعلیحضرت احمد شاه را بذریعه عرایض طلبیدند که حفظ سر و مال و ناموس ایل و الوس خود را معاضدت او نمایند چنانچه اینک از راه حمایت در رسیده مقصد فرست بداسوسی آب جن (۲) بیلاق کزیده است و اگر چه چند دفعه برهن مذکور از طرف بادو نزد شجاع الدوله رفت و آمد در اردوی اعلیحضرت احمد شاه کرده تمهیدات صلح در میان آورد اما از کج فبمی و خود پسندی سرداران مرسته رشته مصالحه صورت انعقاد نگرفت و سورج مل سبات نیز مراقبت کار را از گرفتار و کردار مهتبان و خیم (۳) دالسته برخست بادو از لشکر او جدا شده در یک کبه رفت و بادو که سلطنت دکن داشت از خست طبع نقره سقف دیوان خاص پادشاهی را کنده بکداحت و سکه زده را پیش ساخت و همچنین طلا و نقره آلات موقوفه قدمگاه (۴) حضرت نبوی صلی الله علیه و سلم و حزار سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سره و مرقد اعلیحضرت محمد شاه فردوس آرامگاه را از قبیل بجز و شمعمان و فنابدیل و غیره همرا متصرف شد و بعد از چندیکه از قلت بل عدم علوفه کار بر سپاه بادو صعب و دشوار کشت ناچار شده در آخر ایام بشکال از شاهجهان آباد بزم ناراج معمورات قصد بیرون خرامیدن کرد و روز بیست و نهم صفر سنه ۱۱۷۴ بکپزار و یکصد و هفتاد و چهار هجری در وقت برآمدن از شهر بسرعی السنه را عمل کرده میرزا جوان بخت بن شاه عالم عالی کوهنرا در شاهجهان آباد بر مسند حکومت نشاند و هم بشفور باشکه اعلیحضرت احمد شاه از شجاع الدوله بدکنان شده او را از پیش برهاند امر وزارت را قاپانه بنام وی شهرت داد و ناروشنکر برهن را مأمور باقامه شاهجهان آباد کرده خود با تمام سپاه بجا ناپ شیخ پوره راه بر گرفت و عبد الصمد خان درانی که ذکر کرتار شدنش در سبند بدست اهل هند از پیش گذشت و آخر الامر رها کشته اینوقت با قلب الدیخان روهیله و نجابت خان که از زمینداران آنولایت بودند و آذوقه و علوفه بادوی اعلیحضرت احمد شاه میرسایدند از خوف بادو در قلعه کنجپوره در آمده در بروی بادو بستند و او در روز هفتم ربیع الاول سنه ۱۱۷۴ بکپزار و یکصد و هفتاد و چهار مذ کوره ایشانرا در قلعه محصور ساخته و بضر توپ رخنه در حصار انداخته مسخر کرد و عبد الصمد

(۱) جنا

(۱) جنا

(۲) جنا

(۳)

و خیم دشوار و بدگوار

(۴)

وجه تسمیه آن قدمگاه است که شخصی از صالحین حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را در آن موضع در خواب دیده قدمگاه موسوم ساخت

(۱) جنأ

خان و قطب الدبخان را بدرجه شهادت رسانیده قصبه كنجپوره را غارت نموده در هيچ گونه ستم دريغ نكرد
واعلیحضرت احمد شاه از شنیدن انخبر در غضب شده با آنكه نهر جن(۱) با بآب نشده بود بنايضا حضرت وحید
لشكر را امر در آب زدن فرموده در روز هفدهم ربیع الاول سنه منوره دلبران افغانه از معبر با كیت واقع
قرب شاهجهان آباد اسب با آب زده بمضی پلایب و برخی بشنا عبور كردند و بازه را كه زمان اجیل رسیده بود
غرق و هلاك شد و خود اعلیحضرت احمد شاه نیز اسب بدزیا زده بگذشت و بادو را ازین عبور شاه و لشكر درانی
چشم عقل خیره كشت و با جهل هزار سواريكه همراه و از كنجپوره عزم سرهند داشت راه سرهند را از
سب لشكر اسلام مسدود دیده جانب بانی پت رو آورد و دو منزل قطع کرده وارد آنجا شده دانست كه در میدان
نیتوان هم آورد در انبان كشت پس با جهل هزار سوار و توخانه آتشباريكه با خود داشت ناچار كریده
در میدان جانب شمالی بانی پت سنگری از توخانه بدور خود استوار کرده مستعد و آماده بیکار نشست
واعلیحضرت احمد شاه در روز بیست و یکم ماه ربیع الاول در مقابل سنگر او فرو گئی کرده جانبین بمحاربه
كرایدند و بومیه بكدبكر را بضررب توب و تنگ زدن و خشن آغاز كردند تا كه لشكر افغانه راه آمد شد
علافه را از چار جانب تنگ ساختند الا راه عقب سرشان كه الاسبات نامی كه از مشاهیر زمینداران و مرزبانان
سرهند بود و از سمت لاهور بدان راه آژوقه برای شان ارسال می نمود و آنرا نیز لشكر افغانه آگاه كریده
غارت میزدند و هفت روز بدین تیره بسكاه كرده اعلیحضرت احمد شاه دانست كه مر هتیان با وجود ننگی
هنگامه از حصاريكه بزنجیره توخانه بدور خود استوار داشته اند بر نمی آیند پس روز بیست و هشتم ماه مذکور
حكیم پورش داده خود نیز با در ركاب نهاده سردار جهسان خان و شاه بسند خان و نجیب الدوله را پیش روی
همه افواج تعیین كرد و از عقب آنان شجاع الدوله را با لشكر و تیره خودش و احمد خان بنگن و حافظ
رحمت خان و دودئی خان و فیض الله خان بن علی محمد خان و وهیله امر رفتن فرمود و خود با اثرق
اوزرا . شاه ولیخان بساقه عنكر جای كزید و چون صفوف سیاه شاه درانی آراسته كشت بادو نیز قدری
زاه از سنگر بیرون شتافته چون سد آهنین استوار ایستاده در اول ظهر روز بیست و هشتم ماه ربیع الاول
آتش حرب شعله ور كشته اسباب قتال بكار افتاد و تا وقت عصر همچنان درین جانبین زدو خورد باه دار بود
كه ده هزار تن پیاده و وهیله كه در زیر رایت نجیب الدوله قرار داشتند بسنگر ریخته بلوت را و خسر زاده
بادو كه مختار كارش بود بضررب كاوله تنگ از پادر آمده راه قرار گاه اصلی خویش پیش گرفت و دلبران
روهیله چیره دستی ها نموده آخر الامر كه تاریکی شب خیل كریده امتیاز از خود و بیكانه از میان برداشته شد
بجای خود مراجعت نمودند اگر نه در هاتروز كار مرهته تمام میشد و در خلال احوال مذکورم كویند پندت
نام كه از قلمه آما و با ده هزار سوار و خزانه و علافه بسیار از جانب دیگر نهر چنا حمل و نقل داده بشاه دره (۲)
واقع محاذی شاهجهان آباد رسیده میخواست كه بر سر مرهته متعلقه نجیب الدوله ناخته غارت نماید و بعد از آن
براه اتو بید رو بیالا رفته از كدرگاه واقع كنجپوره گذشته بروج بادو ملحق شود چنانچه مطابق خواهش
خویش از شاه دره حرکت كرده وارد بر كنه جلال آباد واقع دوازده كرومی شاهجهان آباد كریده فرود آمد
و قبل از فرود شدن او در انجا اعلیحضرت احمد شاه از عزم او آگاه كشته عطا كی خان را با پسر عبد الصمد
خان درانی و نجهزار سوار پسر كویی او معین و مأمور فرمود و ایشان از معبر رام ره و با كیت گذشته بمسدو
روز بشاهد ره رسیدند و نائب مناب ناروشنكر را كه در انجا اقامه داشت با همراهانش از دم تیغ كذرایسده
بعد از آن از عقب كویند پندت راه برداشتند چون وارد غازی الدین نكر واقع شش كرومی شاهجهان آباد
كردیدند و مرهته كه در انجا بود قتل نموده رو بجانب جلال آباد نهادند و بمنزل گاه كویند پندت كه در هاتروز
رسیده و فرود آمده بود ریخته او را با همراهانش چنانچه بایست قتل رسانیدند و غنیمت بسیار از نقد و جنس
و دواب بدست آورده سر كویند پندت را بریده با غنایم بخشور اعلیحضرت احمد شاه آورده بخاك پایش انداختند

(۲) این شاه
دره غیر شاه
دره لاهور
است

وازیں سوی نیز مدت منحصر شدن بادو دستگر مند گشته از وفور فضله آدی ودواب وعدم پاکیز گئی اردوکاه وخطی علوفه کارش ابر شد چنانچه هر روزه جمی از آدم ودواب از تعفن وجوع برض هلاک گرفتار میگرددند تا که از ظهور نتیجه (لا یستطعون حیلہ ولا یتدون سیلا) عرصه بر محصورین نهایت ننگ گشت تا چار بخود اندیشیده قرار دادند که هر اینه بدون مقاتله از کرسنگی در اندرون سنگر خود بخود متلاشی خواهند شد پس بهتر آنست که دفعه هجوم آورده بر لشکر اعلیحضرت احمد شاه حمله ور شوند تا شاید داغ کلفت از چهره شاهد مقصود زدوده آید چون رأی ایشان بدین امر قرار گرفت در روز چهار شنبه ششم جمادی الآخر سنه ۱۱۷۴ هزارو یکصدو هفتادو چهار افواج خویش را بسلاح حرب آراسته پانویخانه ازسنگر برآمده رو بسوی اردوی اعلیحضرت احمد شاه نهادند ومبارزان افغان که چون شیر زیان کین کرده انتظار صید میکشیدند آن قدر حوصله ودرنگ کردند که اهل هنود بخیر آسا پیش آمده بمقدار دو تیر بر تاب از سنگر خویش دور شدند انگاه تکبیر کویان بر ایشان حمله کرده بطرفه العینی صفوف اعدا را از هم دیده از سرداران اول وسواس را ورا بخون کشیده بسیاری از آزاد افراد اهل هنود را سر از تن بریدند وپس از وی بادورا بمصدق آید کریم (باوا بنصب من الله) منقودالین والاثر گردانیده همچنین چنگور او ودیگر سرداران را مقتول نمودند وازانجمله ابراهیم خان کاردی دستگیر ودر قفس بزنجیر شده آخر الامر ازدم شمشیر گذشت وچنگ کاه از خون کشکان سیاه مرهه کلرنگ گشت وپست ودو هزار نفر برده وکنیز دکهنی نژاد بدست شیر مردان افغان افتاد وغلام از حد حصر وعسد بیرون از قنود واجناس وجواهر وتویخانه ونجماه هزار سر اسب ودو لک فردکاو وچندین هزار اشتر ونجمد زنجیر بیل بشرف نازبان شجاعت منشان افغان در آمد وبقیه السبی که از لشکر هنود راه گمنامی می پیمودند مردم دهات بتل وغارت آنها بر خواسته اکثر از کرزیان را قتل واسیر نمودند وقلیل هزار کونه نم جان سلامت بردند واز سرداران شمشیر بهادر برادر علاق (۱) بالاجراو در عرش راه گشته شده احمدی زنده نجست مکرد وسه تن که یکی از ایشان هولگر بود که هزار کونه زحمت راه فرار جانب مالوه پیموده از انجا در پونه رفت وبالاچراو نیز در نوزدهم ماه ذی قعدة سنه ۱۱۷۴ هزارو یکصدو هفتادو چهار غصه مرگ شد واعلیحضرت احمد شاه بعد حصول این فتح بزرگ از حربگاه که میدان پانی بت بود خرامیده در سواد دهل دایت طنز آیت نسب کرد وسکومت دهل را بشزاده عالی کوه مر بن عزیز الدین الملقب بشاه عالم تقویض فرموده چون او در جنگاه بود مرزا جوان بخت پدرش را به نیابت پدرش سر بلند ساخت ووزارت را بشجاع الدوله وامارت لشکر را به نجیب الدوله سپرد وقبول از آنکه امر وزارت را بشجاع الدوله محول فرماید میخواست که او را با خود در قندهار بیاورد ولکن باغاس مردم آنجا با خود بر نداشته بوزارتش نکاشت وخود رایت مراجعت افراشته پس از ورود در لاهور زین خان مهند را بحکومت انجا گذاشته از راه کابل با شوکت ونجمل وارد قندهار شد

{ بنیاد نهادن اعلیحضرت احمد شاه شهر قندهار را }

پس از نزول اجلال از انجا که اعلیحضرت احمد شاه را این امر دامن گیر خیال بود که هوای شهر نادر آباد ازسبب قراش بجمن ونی زار ردی ومخل صحت است خراب فرموده در جای بافضای خوش آب وهوائی بنام خویش شهری احداث نماید لهذا اولاً نهر عریض وعمیق در ساحل غربی رودار غنذاب حفر نموده جانب دشت کشیدن فرمود که تعمیر شهر نماید وازینمندی طایفه الکوژائی که مالک آن اراضی بودند مانع آمدند واین امر باعث فسخ عنیت وی گردیده فعلاً دست از کار کشید تا که بهداز چندی والدینا جدماش بجوار رحمت حق پیوسته در انجا دفن فرموده موسوم بروضه ماش نمود وهمچنین تصمیم عزم کرد که در حدود غربی قریباً سرو قلمه احداث شهر نماید طایفه بار کرائی مانع آمدند واعلیحضرت احمد شاه از حلیه که داشت مرد و طایفه را رد و پدی فرمود تا که طایفه فولزائی را

(۱) علاق برادر بیک از یک پدر و دو مادر باشند

ذکر بنیاد نمودن شهر قندهار

غیرت قرب قومیت دامنگیر ضمیر شده بجز عرض رسانیدند که در هموضع از املاک ایشان خاطر نشان شاهی کردد بنیادشهر فرمایند مضایقه نخواهد بود و اعلیحضرت احمدشاه ازین استندای آنهاشگفته خاطر گردیده در جایشکه حالشهر موجود است موازی دوازده قله وار زمین که از روی تخمین معادل ششصد جریب باشد مهندسی فرموده اساس شهر نهاد و در شهریور سال ۱۱۷۴ هزار و یکصد و هفتاد و چهار دست بکار برده برعهده همت تمام طوائف درانی چنان نهاده قرارداد که بقرار تقسیم برادرانه مرقبیه سکه و کوجه بنام خود عمارت نماید و باره و بروجش را بسنت استاذان کار که از ابران و هند دران دیار فراهم آورده بود بتانت و حصانت شایان برافراشت و در وسط شهر که محل و مرکز اسواق است کبیدی بزرگ و بقعه مسترک بنیاد کرد و پس از انعام پاره و بروج و کندن خندق همه علماء و مشایخ و سادات و فقراء و ایام را صلاهی نام در داده دعوت طعام فرمود و بعد از بذل انعام و صرف طعام همکنان بدعای اختتام پرداخته از قادر لایبام بزرگه تلاوت اینکلام التماس خیر برای سکنه این شهر نمودند (رب اجعل هذا بلداً آمناً و ارزق اهلہ من الثمرات من آمن منهم باللہ و الیوم الآخر) و شهر اعلیحضرت احمدشاهش نام نهادند و ممد رسالی که شهر اعلیحضرت احمدشاهی بنیاد شد شهزاده تیمور از حضور پدرش اعلیحضرت احمدشاه بحکومت هرات مأمور گشته در آنجا رفت و تا که و الدماجش نقد حیات سپرد بایالت هرات قیام داشت و حالات بعد از انش در موقع آن مرقوم شده می آید انشاء اللہ:

(ذکر توجه اعلیحضرت احمد شاه)

(دفعه هفتم بجناب پنجاب و هند)

چون اعلیحضرت احمد شاه بقراریکه مذکور شده آمد از هند مراجعت کرد بر طبق ذکر صاحب خزانه عامه قوم سکه باشند پنجاب از راه قنده جوئی و منسده خوئی علم بغاوت افراشته همت باآزار و اذیت مردمیکه از کیش ایشان نبودند کاشتند و نائب الحکومه را که از جانب اعلیحضرت احمد شاه بود بتبغ ستم از منسند حکومت بر داشتند و جیسا سنگ نامی را از قوم خود بادشاه خوانده لاهور و اطرافش را منصرف شده سکه زاینام وی رایج کر دانیدند و دست جور پایذای انام خصوصاً اهل اسلام کسوده ستمیکه در قوه داشتند بفعل آوردند و اینخبر سمرگشته بگوش داد نیوش اعلیحضرت احمد شاه رسید وی از غیرت و حیت بخود پیچیده با سپاه کینه خواه رو بدانسوی آورد و چون وارد لاهور شد شنید که دولتک سواره و پیاده از گروه سکه در موضع روئی که محل دشوار گذر و در نواحی سرهند و علاقه متعلقه الایات نام مر زبان آن مقام واقعت کرد آمده کرد نبرد بر سر میا فشانند و اعلیحضرت احمد شاه از شنیدن این خبر تکیه بر تأیید می داور کرده مهمیز ستمیز بر تسکاور عزم زده بدو روز مسافت نود گروه در نور دیده نزد یک آن خون گرفتگان اجیل رسید کان رسید و روز یازدهم ماه رجب سال ۱۱۷۵ هزار و صد و هفتاد و پنج هجری محاربه روی داده دلبران افغان پای همت فشرده تقریباً ۲۰۰۰۰ پست هزار تن از قوم سکه را بجاک هلاک انداختند و غنیمت بسیاری بدست آورده و ایت نصرت آیت فتح بر افراختند و پس از حصول این فتح در روز هفتم ماه شعبان ۱۱۷۵ سال مذکور اعلیحضرت احمد شاه مراجعت کرده داخل لاهور شد و نورالدین خان پسر عم شاه ولیخان را با فوجی از طوائف درانی و مردم قزلباش و خراسانی مأمور کشمیر فرمود تا سکه بیون متهم را که احسان اعلیحضرت احمد شاه نسبت باو از پیش مرقوم شده آمد جزای کار بکنار نهند و خود بنظم و نسق لاهور پرداخت و از اسوی سکه بیون از توجه لشکر شاهی پنجاب کشمیر آگاه گردیده شعب جبال و قلل تلال را بردان کار دیده گرم و سرد چشیده استحکام داد و ازین سوی در انیان و غیره دلبران افغان از راه ستمز آنها نزدیک شده آلات حرب از هر دو طرف بکار افتاد تا که اکثر کشمیریان طعمه شمشیر دلبران افغان گشته بقت السیف رو بپوزعت نهادند و در انیان عنان تعاقب ایشان را از دست نداده داد مردانکی دادند و در خلایق قتال و جیدال سکه بیون نیز با جبیکه همراه داشت

ذکر توجه
هفتم
اعلیحضرت
احمد شاه
جانب هند

هت بر مذاقت کشته رایت مقاتلت افراشت و هر بزوی که در بازویش بود صرف نموده آخر الامر میدان جنگ را خالی گذاشت و راه کرز اختیار کرده عاقبت الامر با اهل و عیالش اسیر و دستگیر شده کشمیر را اقاغنه متصرف کشند و اعلیحضرت احمد شاه بذریعہ منشور حکومت آنرا بنور الدین خان که فتوح کرده بود مفوض فرمود و اعلیحضرت احمد شاه بعد از تنظیم و تسبیح لاهور و کشمیر و مضائق آنها رایت مراجعت بجناب قندهار افراشته بفرغ بال رحل استراحت کسرتید تا که پس از انقضای چهار سال از عرایض ضباط و عمال ولایات بجناب بیعتش رسید که سکهان امرت سر سراجیب نمود بدر آورده آغاز بنیاد غارت و تاراج نهاده اند و زین خان را که در قریه مشهور بکوب از جناب پادشاهی اقامه دارد از زد و کوب آنان عرصه روزگار تنگ گردیده است اعلیحضرت احمدشاه از شنیدن این خبر تپه و سامان لشکر کرده فرار بیان صاحب تاریخ سلطانی در سال ۱۱۷۹ هزار و یکصد و هشتاد و نه هجری راه سفر هندو بجناب برگرفت و بعد از وصول در لاهور و سرزنش سکهان منور مانا بالهرفه شجاع الدوله صوبه دار لکهنو خود را مرخص و انموده حاضر رکاب بوس نشده پیشکش و افر و شایان ارسال خدمت کرد و نجیب الدوله شرف اندوز حضور اعلیحضرت احمدشاه گردیده از فیض تقبیل رکاب نصرت انساب بحکومت سرهند سرافرازی یافت و حکومت لاهور از التماس و زبر شاه ولیخان و هم بواسطه اینکه مردم سکه مصدر فتنه و فساد شده همواره طریق کینه و عناد می پیاورد بامرسنگه نامی از ان قوم مفوض کشت چنانچه وی راه اخلاص شعاری و خدمت گذاری پیوده خود را نظر با حساسی که وزیر شاه ولیخان در باب حکومت لاهور بدو کرده بود امرسنگه نامی زانی (۱) میکفت المرض اعلیحضرت احمد شاه پس از انجام مهمان آنجا بقندهار مراجعت کرده بار سفر بمقر سلطنتش کشود

(ذکر تعین سرحد ترکستان متعلقه افغانستان)

(پادشاه بخارا و آوردن خرقة مبارکه)

در سال ۱۱۸۲ هزار یکصد و هشتاد و دو هجری اعلیحضرت احمد شاه وزیر شاه ولیخان را باشه هزار سوار از قندهار جانب بلخ و بدخشان که مردم آرد و ولایت عصبان و زریده بودند نامزد فرمود و شاه مرادی حکمران بخارا ازین ماجرا آگاه کشته لوی معاونت بلخیان و بدخشیان افراشت و شاه ولی خان وزیر از غنی بذریعہ عریضه اعلیحضرت احمدشاه را آگاه ساخت و او بالشرک آراسته از قندهار براد هرات عازم بخارا شد و از رود مرو عبور کرده میمنه و بلخ و آند خود و شبرغان را لکه کوب سم ستوران نمود و وزیر شاه ولی خان را مأمور قندوز و بدخشان کرده خود روی بسوی بخارا آورد و شاه مراد بی اسباب آراسته بمسافره برخواسته موضع قریشی را لشکرگاه ساخت و اعلیحضرت احمدشاه از محبت اسلامی بچنگ برداخته طرح مصالحه انداخت و رشته صلح افتاد بذریعہ حدفاصله مملکتین نهر جیحون معین گردید و بقرار رقم زد کلک بیان صاحب تاریخ سلطانی قرار داد شد برینکه خرقة لازم التعمیم حضرت رسول کریم صلی الله علیه و اله وسلم که بحضرت او پس قرن رخه الله رسیده و از وی بجزود و روح و تحویل سنین و شهرور فیض وصول در بخارا موصول نموده در آنجا می بود نیز از سبیل بچیل نزد اعلیحضرت احمدشاه کسبل دارد نادرک سعادت زیارتش نماید چنانچه شاه مراد بی خرقة مبارکه را با عزاز مرجه تمام نزد اعلیحضرت احمدشاه فرستاد و او آنرا منتج فتوحات غیبی و عطاوات لاری دانسته بعد از صرف نذورات و بذل صدقات از زیارت بابرگانش درک سعادت کرد و باخود برداشته در قندهارش آورد و اصح روایات و اوضح حکایات در باب این خرقة سید و سرور کائنات که خال از خلل و عاری از زال است اینکه روزی بمشور فیض دستور اعلیحضرت سراج الله و الدین که بانی این کتاب و حاکی این قصه باصوابند ذکر می در میان و داستانی به بیان آمده ذات میمنت نبات اعلیحضرت زبان در فشان را بکلم کشوده فرمودند که آنچه از قصه خرقة انبیه بسمع راستی صحیح ما رسیده است که آن جامه سعادت خشامه را امیر تیمور با آنیکه فیض حفاظت آن کنجینه

(۱) نامی زانی
نام طایفه از
درانی که
وزیر شاه
ولیخان منسوب
بدوست ۱۲

کرامت را داشتند از عراق عرب بما وراء النهر آورده در سمرقند عسارتی برای نهادن آن بر افراشته چندی از سادات صحیح النسب را بتولیت آن مقرر و قریه ده بیدرا وقف و دخلش را جایگزین متولیان آن لباس جلالت اساس معین کرد و آن قبه منوره اکنون بخواجه خضر زبان زد روزگار و آباد و استوار است چنانچه در سال ۱۲۹۷ هزار و دویست و نود و هفت هجری آن بقعه شریفه را بچشم خویش مشاهده و آباد ملاحظه کردم و بمختل کلب از قوت امیر تیمور بتوسط والیان آن ولایت که اولاد و احفاد امیر مذکور بودند بامتولیا نش بدار الشرف بخارا نقل و تحویل یافته و همچنین پس از چندی از انجیا نیز بواسطه یکی از بنابر آن امیر منتقل ببلده جوزون شده شاهزادگان ولی متولی بانی آن بوده و امر امیرزاده که در آنجا آورده شده خارج از حصار شهر قبه برای آن بنیاد و آباد گردیده بلده جوزون از قبض آن خرقه میمون موسوم بطیغ آباد گشت و تا آنوقت که اعلیحضرت احمدشاه در قندهار آورد در آنجا بود و وی چنان باعزاز و اکرام حل و نقل داد که در هر منزل که خرقه را فرود میکرد رفته بسم صدقه مرقوم نموده بگردن اشتریک حامل آن در همان منزل بود آنچه رها میدادند تا که هر که بگردن اشتریکان وی باشد و انگاه که بکوهستان شمالی کابل و اصل کشت بنابر از دام زاین خرقه در هر مرحله دوسه روزی درنگ کرده بعد آنکه منزل دیگر میکردند تا که در کابل رسیده بموضعیکه بقاصله دو کره جانب شمال غربی شهر و طرف شرقی علی آباد بدامنه کوه واقعست نهادند و از هفت الی نهمه در موضع مذکور بوده در زمان توقف متولی خرقه شریفه از کثرت و هجوم زیارت کنندگان گاهی آنرا از صندوق بر آورده بر سر سنگ سیاهی واقع سمت شمالی فرود گاه میداشت زاین از اطراف آن سنگ زیارت نایل میشدند و این منزلگاه با هر منزلیکه خرقه فرود آورده شده اکنون قدم گاه شاه مردان موسوم است و در خلال توقف خرقه بکابل قبه بسم و رسم عاریت در قندهار برای خرقه مبارکه بامر اعلیحضرت احمدشاه تعمیر یافته و خرقه را از کابل برده در آنجا امانت نهادند و کار برداران بایه سر بر سلطنت مأمور بتمهیر قبه بزرگی مخصوص خرقه و مدفن اعلیحضرت احمد شاه شده کتیبه رفیعی مشتمل بر دو طبقه احداث و آباد کردند که طبقه اسفل بنا به سردابه جای دفن شاه باشد و طبقه اعلی محل گذاشتن خرقه محبوب حضرت آله چنانچه اعلیحضرت احمدشاه را پس از فوئش در زاویه طبقه زاین سردابه نما که خودش معین کرده بود دفن نموده خرقه را بجای مخصوصه اش میاورند مضافه اینکه بقوای علمای خرقه را از موضع عاریت برداشتن تا باز بجهت دست سلطین نکرده و از جای بجای منتقل نشود اگر نه چنین باشد در سال ۱۳۲۵ هزار و سیصد و بیست و پنج که اعلیحضرت سراج المذوالدین به زم سیر و سیاحت اطراف مملکت افغانستان از دار السلطنه کابل حرکت فرموده وارد قندهار شد بقبر اعلیحضرت احمد شاه را بنظر فیض منظر بیجانان طبقه زاین کتیبه مذکور مشاهده نمود معلوم و مفهوم گشت که کتیبه مذکور بر طبق مسطور فوق برای خرقه و مدفن اعلیحضرت احمد شاه هر دو ساخته شده است اگر نه میبایست که قبر او در مرکز دایره کتیبه واقع میبود و حال آنکه در هر دو طبقه سفلی و علیا قبر و صورت قبر در یکطرف واقفند و ایندلیل واضح میکرداند که کتیبه مزبور برای خرقه تعمیر یافته است فقط و پس از حکایت مسطور کتیبه چاکر بقدر مؤلف این نامه باذکار مأمور تحقیق شده مذکور هفتاد و چهارم از مکتوبات میان فقیر الله شکار بوری نقشبندی رحمه الله را مطابق بیان اعلیحضرت مدوح بلکه مثبت آن و مثبت اینکه خرقه مذکوره از حضرت پیه بر است یافته درج کتاب نمود آن ایست که سانی از وی سوال مکتوبی کرده و او جواب نوشته است (ماحصل سؤال) در باب خرقه که حضرت پیغمبر و هم اهلیت آنرا بدست خود دوخته اند و حضرت علی رض بعد از رحلت آن سرور بامر سید جن و بشر با ویس قرنی رح اش تسلیم کرده و او را بپوشیده پس از انتقال او از دنیا در مکه معظمه برده درغار حرا نهادند و سالها در آنجا بوده بعد جناب شیخ دوست محمد بژده اینکه خرقه پیغمبر است از انجیا باخود در بغداد آورده پس از وی اولادش آنرا باخودها در بخارا نقل دادند و ۸۰ هشتاد سال در آنجا بوده سپس شیخ آقا محمد و نظر محمد از بخارا باخود در بخارا آورده ۳۵ سی و پنج سال در آنجا مانده از انجیا شیخ محمد ضیاء و شیخ نیاز در روزیکشنبه ۲۴ بیست و چهارم محرم ۱۱۰۹

(مثنوی)

هزارو یکصدونہ باخودھا درخاقانہ جوزگون آوردند

خرقه پاک سید عربی کہ دھند از ریاض جنت یاد در ۱۱۰۹ھزار و صدونہ از مہرت
محمل او مجوزگون اقتساد جوزگون شد جو قابل ابن فیض زانجہت نام کشتہ فیض آباد
وازا نجاد رنہم شہر ربیع الاول سال ۱۱۸۲ھزار و یکصد و ہشتاد و دو وزیر شاہ ولیخان نامی زانی در قندھار آورد چہ میفرمایند

بجمل وملخص جواب

ذهب بعض المحدثین من الحفاظ والمشاہج السوفیہ الی اثباتھا قال الحافظ السیوطی رحمہ اللہ فی مؤلف سہام
اتحاف الفرقہ رفع الخرقہ ان جماعاً من الحفاظ علی اثباتھا و ذکر الشیخ شہاب الدین احمد بن محمد بن الخطیب
القسطلانی فی المواہب اللدنیہ بعد نقل خدش الحدیثین فی اتصال لیس الخرقہ من طریق الحسن البصری رحمہ اللہ
ثم لبسہم لہا مع الصحبۃ المتصلۃ الی کبیل بن زیاد النخعی رحمہ اللہ وهو صحب علی بن ابی طالب من غیر خلف
فی صحبہ بین ائمۃ الجرح والتعدیل وفی بدین الطرق ای للخرقہ اتصالھا بلویس بن عامر القرنی خیر التابعین وهو
اجتمع بعمربن الخطاب وعلی بن ابی طالب رضی اللہ تعالی عنہما وھذہ صحبۃ لا یطعن فیھا
ملخص معنی اینکه بعض محدثین از حافظان و شیخان صوفیہ جانب اثبات خرقہ اند حافظ سیوطی رحمہ اللہ
در تألیفیکہ آرا اتحاف الفرقہ رفع الخرقہ نام نہادہ است کہتہ کہ جمعی از حفاظ بر اثبات آئند و شیخ شہاب
الدین احمد بن محمد خطیب قسطلانی در مواہب اللدنیہ بعد نقل خدشہ اعتراض کنندگان در بیوند دادن پوشیدن خرقہ
از روایت حسن بصری رحمہ اللہ ذکر می کنند کہ آری ایشان پوشیدن خرقہ را بواسطہ صحبت منسہ منسوب بکبیل بن
زیاد نخعی کہ بدون اختلافی علمای جرح و تعدیل درک صحبت حضرت علی رضی اللہ تعالی عنہ را کردہ است
میکنند و در بعض روایات کہ در باب خرقہ است بیوند پوشیدن آن بلویس بن عامر قرنی رحمہ اللہ کہ بہتر و نیکوتر
تابعین است و او درک صحبت حضرت عمر رضی اللہ عنہ و علی رضی اللہ عنہ را کردہ است کہ در انجبین
صحبت جای طعن نیست انتہی

وقات
اعلیحضرت
احمد شاه

(ذکر وفات اعلیحضرت احمد شاه)

(واندکی از افعال آن خلد آزماگاہ)

در سال ۱۱۸۶ هزارو یکصد و ہشتاد و شش ہجری مہرت آگاہ کہ از در سال ہر ش حال اعلیحضرت
احمد شاه شدہ وینی اورا بقرار بیان علی قلی میرزا یاد خوردہ وینی مسزوعن مکالم بالمانی ساختہ در برابر آن
میگذشت عود کردہ دماغش را تمام ضایع نمود واز دماغ بسینہ و حلاتش ریختہ اعتدایش را بتاب و صہ انداخت
واز علاج اطباء یہودی ندیدہ لاجرم یامید شفاء روی علاج بسوی ارواح صلحاء آوردہ تخت زیارت مرقد
ملا نصر و صاحب دردہلہ واقع سمت شمال شہر اعلیحضرت احمدشاهی رفتہ پس از ادای مراسم زیارت و صرف
صدقات و خیرات بشہر معاودت کردہ از احساس اطباء جہت تغیر آب و ہوا در کومہ توبہ کہ باعتدال ہوا و آب
کو ارا مہر و فست اشرف بردہ چون اجازت رسیدہ بود تبدیل ہوا سودی و آب کو اراا یہودی بخشودہ مہرتش
شدت یافتہ درینوقت شہزادہ تیمور فرزندش کہ ابالتہرات داشت بزم عیادت راہ قندھار بر گرفت و شاہ ولیخان
وزیر بشور اینکہ شہزادہ سلیمان پسر دیگر اعلیحضرت احمد شاه را کہ دامادش بود بسطانت بردارد حیات
انکبختہ اعلیحضرت احمد شاه را بلطایف الحیل بدان سر آورد کہ نہتجیان مأمور فرمودہ شہزادہ را از
چہار کروی شہر قندھار بجانب ہرات معاودت دادند و بقرار بیان صاحب تاریخ سلطانی منشور بمساعت از
حضور شاہ بنام شہزادہ تیمور شرف صدور یافتہ در منزل واشیر واقع ہشتاد کروی قندھار بشہزادہ رسیدہ
از انجا جانب ہرات مراجعت کرد پس از ان بنسناد آہ کریمہ (کل نفس ذائقتہ الموت ثم الینا ترجعون)
آنگار مرگ از ناصیہ حال اعلیحضرت احمد شاه دزل شدہ در شب جمعہ ۲۰ بیستم ماہ رجب سال ۱۱۸۶ هزارو یکصد و

هشتاد و شش مری طایر و وحش از قفس تن پرواز کرده باهشتیان دمساز گشت و باقوت خان خواجه سرا که محرم خاص شاه بود فوت او را اخفا کرده تا بوش را با خزانه رکاب و بانوان حرم عفت و احتجاب بقسی بشهر در آورد که کسی بدان آگاه نگردد و وزیر شاه ولیخان با شهزاده سلیمان بنفیل و تکفین برداخته بعد از ادای نماز جنازه جسد شاه را در باغ میان شهر واقع ضلع غربی ارک در موضعیکه وصیت فرموده بود چنانچه رقم شده آمد دفن کردند

§ ذکر اوصاف حمیده و افعال پسندیده او §

آن پادشاه خلد آرامگاه با حشمت و مدت سلطنت ضعیفا را هرگز تخفیر نمیفرمود و اقویای باز سارا توقیر نموده زیر دستن زیر دست آزار را تویخ جینمود و آحاد و افراد سیاه را با افتخاران صاحب نگاه مساوی میدید و فعل که بشریعت غمرا مذموم بود بخود واحدی نمی پسندید و در طریقت همسلك فقراء بود و علماء و سادات را نیک پرورش داده اوامر و توامی الهی را در محل اجرائی نهاد و ستم را سلبکنان را بوجه پسندیده داد میداد و همواره در احیای حق و ایمانه باطل مطابق شریعت غمرا خود اقدام مینمود و علماء و سادات را با فقراء در مجلس خویش بدست راست جای نشستن تعیین کرده اعیان و اشراف را بدست چپ مقرر داشته برای علماء و سادات بقدر کفایت مؤنت و معیشت و طبقه تعیین گردانید دیگر اینکه در تمام عمرش چه در ملازمت و چه در سلطنت مرتکب ملامی و مناهی نشده با یک طینت او ضرب المثل مانعته میباشد و جوی از مردان و زنان متدین را از راه صواب بجاوسوی کشته از کردار نیک و بد مردم خود را آگاه کرده در وقت انکار قاعیل کار و قابل گفتار خودش مطابق واقع بیان فرموده منکر را الزام می نمود و علاوه بر رحمة علمانی ملت کشتاخانه فتوای احکام شریعت را در حضورش داده معاصی نموده اند چنانچه روزی از راه امتحان باز سانی و حقیقت سرائی علمای باز آیه از آلات ساز خوانسته شواختن در آورد و ملا ارادت معروف پشاهوویکی دیگر که حاضر بودند از آواز ساز دل کداز کشته از مجلس برخواستند و ملاشاهو زبان حقیقت بیان کشوده بجزأت و جسارت گفت ای احمد آنچه کار است که مرتکب شده اعلیحضرت احمد شاه در جواب گفت چه میشود و ضرر اینکار چیست وی بیاسخ گفت که همین گله که کفتی کویا حرام را حلال شمردی و نتیجه حرام را حلال شمردن کافر شدن است این را گفته قدم به بیرون شدن نهاد و اعلیحضرت احمد شاه گفت که میانه این امر شدن و آن کفتم برای امتیاز پاکدامنی علماء بود نه اینکه حرام را حلال دانستن پس ملا ارادت گفت حالا که کار امتحان در میان آمد دیگر حاضر محفل حضور پادشاهی نخواهد شد چنانچه در کوه سرخرشته مزوی کشت و در انچه بیودنا که از جهان در گذشت آری از کردار نیک و کفتار دل جوی اوست که نسبت بصغار و کبار سکنه مملکت داشت و پیران را بمنزله برادر و جوانان را بنشابه پسر می بداشت که دیگر مردم مملکت عموماً و طوایف درانی خصوصاً باسم اعلیحضرت احمد شاه با یاد و روحش را بالتماس مغفرت از حضرت عزت شاد میکنند و از آثار خیر آن پادشاه مجاهد مفسر هر روزه که وقف مرقد والده ماجده اش نموده و مسجد جامع شهر و آوردن خرقه مطهره در قندهار و از انبیه میوه های حصار شهر و ارک و قبه چارسوق قندهارند که از آن پادشاه مینو آرامگاه بیادگار بازمانده است که زبان زد صفار و کبارند

{ ذکر ولایات میان دوآبه های انهار پنجاب }

(۲) از مناسبات اینکه در ضمن سلطنت و مملکت کشاهی اعلیحضرت احمد شاه ذکر پنجاب بکرات و مزارین رقم کشته آمد لازم گردید که از ارضی هر یک از اعیان دوآب پنجاب را بقرای آن مفصلاً درج کتاب نماید تا صاحبان دانش از زحمات اعلیحضرت احمد شاه که در تسخیر آن ولایات چند مرتبه کشیده از ولایات مملکت افغانستان گردیدند و در ایکن تصرفی غیر در آمده اند بدانشند

(۱) ذکر اوصاف و افعال اعلیحضرت احمد شاه

(۲) بقرار بیان صاحب تاریخ احمدی

{ ذکر اراضی میان دوآبه اول از طرف مملکت افغانستان }

در میان این دو آب که نهرانک و نهر جیل اند یکی قصبه حسن ابدال است که از انجا راه بجانب کشمیر عمود است و از انجا در اوقت ابتدای دخل و عمل ولایت متصرفه طایفه سکه بوده دیگر قصبه راول بند است دیگر قلعه رهناس است و این دو قصبه از انبیه شیر شاه افغانه سورست و بیرون از مرز ولایت مذکوره دیگر حال معموره زیاده تر هستند که اکثر در خیال و جنگستان واقفند و راه دیگر از نهرستند مبرقلمه انک است که سال دولت انگلیس پیل مستحکم در انجا مشتمل دو طبقه تعمیر نموده اند که طبقه زیرین گذرگاه قوافل و طبقه فوقانی عبورگاه ریل دولتی میباشد که تا پشاور و سرحد حالیه افغانستان آمدورفت میکند و راه دیگر از موضع دهی کب بدریای جیل می پیوندد و این راه دریای انکرا از مرز نیلاب واقع می و پنج گروهی بشاور عبیره کرده پس از طی مسافت بیست گروه و اصل دهی کب میگردد و مردم مسکونه این دوآبه قاطبه اسلام اند و از شجاعت مداخل و مزارع این دوآبه را صرف خودها کرده بطایفه سکه تمی داده اند و اسبان مقبول خوش اندام که شایسته زین و سلیم اعزاز نام باشند از انجا بهم می رسد و مردم انجا تنومند و قوی هستند و محدوده این میان دوآبه قرار تاریخ احمدی که همه این تفصیلات از ان نوشته میشود مشتمل بر خیال شاعره مرتفعه و گروه های مستصحب است و خیال نعلباز درین محدوده بقرابند داورخان و نهر جیل واقفند و هر کدام از مردم آتقلم که درین میان مسکن داشته اند بر شعبه و تله کوهی تعمیر عمارتی کرده بر افراشته اند و بواسطه همان یک عمارت و دشوار گذار بودن محل انتقام خود را راجه خوانده بچشم دیگری کردن اطاعت نمی نهاده مگر مطیع و متقاد سلاطین در انیه بودند و بنده داورخان شهر و حصار بزرگی دارد و در پای جیل از زیر آن میکندرد و محصور این شهر و مضائقش باغچه هزار و روهی عائد معدن نیک تعلق را چکان طایفه سکه داشته و این میان دوآبه در زمان سلطنت اعلیحضرت شاه زمان نواده اعلیحضرت احمد شاه بشرف مهابه رغبت سکه در آمده پس از ان تمام مملکت پنجاب و ملتان و کشمیر و غیره را مهابه راجه رغبت سکه مذکور تمام تصرف کرده در سال ۱۲۵۰ هزار و بیست پنجاه مری قرارگاه اصلی خود شناخت که انشا الله در موقع آن ذکر شده میباشد و گذرگاه سوم نهرانک بقراب کالی باغ و دیره اسمعیل خان واقعت که از انجا گذشته جلنان می رود

{ میان دوآبه دوم }

که درین نهر مذکور جیل و در پای جناب واقع و عرضش سی و یک گروه مسافتست و مواضع معموره این میان دوآبه قصبه و نکیان و هر سه قری شادی و النند که مردم سکه آنها مسافند و شهر کیرات میان دوآبه و غیره قصبات و دهات نیز درین میان دوآبه واقفند و نهر جناب بزرگترین انهار پنجاب و برابر دریای کنک ولی آبش حذب (۱) تر از است

(۱) یعنی شیرین تر

{ میان دوآبه سوم }

و آن درین نهر جناب مذکور و نهر راوی واقع و عرضش بمخط مستقیم ۳۲ سی و دو گروه مسافتست و شهر و وزیر آباد درین سرزمین بکنار نهر جناب اتفاق افتاده و دیگر قریهات چون (۱) تسوده و (۲) گران و (۳) تسودی مومی خان و (۴) سیالکوت و (۵) مبردوال و غیره دهات و قریه جات و چهار محال این آبادیه درین میان دوآبه واقفند و از انجا راه پنجاب لاهور می رود و گذرگاه نهر راوی در زیر قلعه لاهور است که مردم میگرددند و از گذرگاه مبردوال سالکان طریق شهر امرت سر عبور کرده بدان شهر می رود

{ معسورات میان دوآبه چهارم }

این اراضی و دهان درین آب راوی مزبور و نهر بیا واقع مسافت عرض سرزمین آن بمخط مستقیم ۳۴ سی و چهار گروه است و (۱) شهر لاهور و (۲) امرت سر و (۳) چندال و (۴) خواص پورو و (۵) بیرون و (۶) مسکن و موطن افغانه است همه درین

میان دوآبه واقعت و امرت سرنجیه و عمده آنهاست و خروج سکه‌ها در ابتدا از ملک مانجیه که امرت سردران واقعت بوده و درین شهر از کثرت بران و سرداران همسری سالاری و مهدی درباری بوده و هر کدام محصول دکانین بازار تعمیر کرده خویشین را میگرداند و از همه سرداران آن شهر کلاب سکه‌ها پستی ولد چند اسکه برتری دانسته چنانچه مرصع اکثر از مردم سکنه شهر و اهل بازار او بوده و امرت سرنام تالایست که اما کن بخته از آجر و حجر در اطراف آن برافراخته اند و در میان این تالاب کندیست که معبد سکه‌ها و مقام گروی ایشانست وزن و مرد گروه سکه در هر کاه و بیگانه بدانجا رفته سیاه خواندن کتاب کرت می نمایند و آن کتاب را ناک از فهم خویش در توجید و اختیار نیک سلوکی و اجتناب از بد رفتاری تصنیف کرده است و پس از خواندن و شنیدن آن کتاب همه روزه باواز جهر هتک حرمت و اعانت ملت اسلام میکرده اند تا که اعلیحضرت احمد شاه درانی چنانچه از پیش ذکر شده آمد آن تالاب را از خاک و خاشاک و استخوان آکنده ساخته مردم شهر و بازار را از ایذا و آزار آنها این گردانید و شهر لاهور فاصله هجده گروه مابین جنوب و مشرق امرت سر واقعت و مردم سکنه این میان دوآبه از هندو و مسلمان مخلوطند

(میان دوآبه پنجم)

این میان دو آبه در بین آب بیای موسوی و نهر ستلج واقع و سی و سه گروه ۳۳ مسافت عرض آنست و این دوآبه را مردم پنجاب تنها دوآبه میگویند قطع نظر از دیگران و قصبات و دیهات بسیار درین میان دوآبه واقعت و دوازده هزار سواره و پیاده از اسلام و سکه در از منته سابقه اقامه کرن اینجا بوده اند و از نهر ستلج جانب مشرق گذشته منتهای مملکت پنجاب است چنانچه از اینجا ابتدای خاک هریانه و بادنی سر هند میباشد الفرض از دریای آنک تا کنار دریای (۱) من هزاران سردار از مردم سکه مسکن داشته و یک مرد دیگر را سر باطاعت فرو نمیکشاندند و سبب کثرت سرداران آن دیار اینست که هر که دو سه سر اسبی بدست آورده لحام بکام می نهادند ای سرداری میداد در روز نبرد با هزار مرد واری میکرد چه دیگر مردم سکه باوی در بیسکار یار میکشت و با وجود کثرت سواران آن نواحی تاب افواج اعلیحضرت احمد شاهی را نیا وردند چنانچه در محاربات آن پادشاه کشور کشتا مسطور شده آمد

(۱) جنا

(تتمه مناسبه در بیان استیلائی سکه و عتیده ایشان)

سکه یعنی مهید ویر و است و ایندایه بواسطه پیروی ناک موسوم به سکه شده است و بقرار بیان صاحب سیر المتأخرین پدر ناک بقال و از قوم کهتری و صاحب ثروت بوده و ناک از فیض خدمت سید حسن نام درویش که صاحب حال بود و نظر تربیت جانب او داشت فی الجمله دانشی بهم رسانید و بر حقایق و معارف کتب صوفیه اسلام اطلاحی حاصل نمود و مضامین اقوال عرفای ملت اسلام را زبان پنجابی در سلك نظم در آورده کتابی فراهم ساخته کرت نام نهاد و کثرت اتباع و مکنت در زمان سلطنت اعلیحضرت پادشاه مغول بوی میسر گشته مطاع خلقی شد و تا حال آن کتاب در دست پیروانش موجود و بنایب معروف است و در خواندن آن مواظبت داشته معظمش مینایند و چون کلامش مأخذ صحیحه دارد خالی از کیفیت و متاقی نیست و فقراء ایندایه بنابه فقراء اسلام وضع و رفتار میکنند و در بلدان و قراآتیکه اهل این کیش سکنی دارند خانه موسوم بسکنت که باصلاح مردم افغانستان در مسال گویند تعمیر کرده بکتن مرشد و دیگر فقراء که مریدان وی باشند دران خانه مقر گرفته زیست مینایند الفرض از ناک دوپسر ماند یکی سری چند و دیگری لکمی چند نام و پسر دومی زر اندوخته عمر بسیار و صید کدرانید و اعقاب و اختلافتش نیز پیروی وی کرده تا حال بونیره او روز میگردانند و سر بچند طریقه درویشی اختیار کرده زن نخو است و بجای ناک پدرش بمعد نفست چنانچه از کد نام که یکی از خدام ناک بود بجای وی نفست سوسه زده سال بعد از او پسر برده از عدم فرزند

امر داس نام مرید خود را خلیفه قرار داد و او بیست و دو سال بعبادت کاه مرشدش نشسته اگرچه فرزند از خود داشت لیکن رامداس نام داماد خویش را بجای خود نصب کرده قرار کاه اصل خود شتافت و اوهفت سال زندگی کرده از جن نام پسرش معبد نشین پدر خویش گردیده بیست و پنجسال بطریقه پدر بسر برده بمقر جاوید شد و پس از او هر گویند نام پسرش سی و هشت سال سالک مسلک پدر بوده از عقب او گرو هر رای نواده اش بمسند جد خویش جای گزید و هفده سال رهروان این کیش را مقتدائی کرده بمجهان جاودان رفت و بعد از او هر کس نام در کودکی برو ساد پدر متکی گشته پس از زندگانی سه سال در گذشت و بجای او تیغ بهادر پسر کوچک گرو هر گویند نشسته گرو رام را و برادر هر کس مذکور راه مخالفت باوی پیش گرفت و در عداوتش همکوشید تا که پس از یازده سال تیغ بهادر اسپروست گیر امراء اعلیحضرت عالمگیر شده در سال ۱۰۸۰ هزار و هشتاد هجری بمرا اعلیحضرت عالمگیر گشته شد مفصل این مجمل اینکه تیغ بهادر مذکور که معبد گزین هشتم ناک بود اتباع وافر فراهم آورده صاحب مکنت و اقتدار شد و جمعیتی بدورش گردانیده طریق حیف و میل مال و منال مردم پیش گرفت و هم از اهل هند از راه پیری و مریدی زر اخذ می نمود و ازین امر واقعه نکاران با اعلیحضرت عالمگیر اکبر دادند که زود است که تیغ بهادر از تاراج کردن و گرفتن مال مردم اقتداری بهم رسانیده بر پادشاه خروج نماید و اعلیحضرت عالمگیر از عرض واقعه نکاران بنام صوبه دار لاهور منشور قید و بند ورا صادر فرموده در غل و زنجیرش انداخت و بعد از چند روز بموجب صدور حکم دیگر او را بقتل رسانیده جسدش را پاره پاره کرده در کدر کاه و بازارها اوخت و پس از او پیروان و مریدانش از هیت و سطوت پادشاهی بدون سلاح بطور فقراء گردش میکردند و کرورام را و که معاند تیغ بهادر بود (۱) در سال ۱۰۹۵ هزار و نود و پنج هجری یازده سال بعد از وی بدرو جهان کرد و در میان دیره دون واقع دامن کوه منسوری قرار گزیدند هنوز سوخته شد و قبرش بزرگ و زبور تمام انجام یافته تا حال استوار است و چون دران موضع دیره از مستحبات رام را و است که مسلمان آرا قبر و هند و ساد گویند و دون میان دو کوه را گویند دیره دون موسوم گردیده است و گویند که کرورام را و سادات خود را العیاذ بالله من التشبه بناه کعبه ساخته و در میان برج وسط آن خاکستر کرورام را و واقعت و چهار پایه را که در زندگیش بدان میخواست متصل قبرش نهاده اند و برقیقه سی و شش کز ارتفاع آنست بدر ب مقبره او نصب کرده پارچه سرخی بران پوشانیده اند و همه مردان و زنان طایفه سکه آن برفق را نیایش و ستایش میکنند و روز شادمانی ایشان که روز اول ماه و بساک است مطابق ۱۱ ماه اپریل انگلیسی و موافق ۲۲ بیست دوم ماه حمل از سال شمسی است و لوح تاریخ فوت کرورام را و از سنک و جانب شرقی مقبره وی منصوبست الفرض پس از آن حال اعلیحضرت عالمگیر در عهد سلطنت اعلیحضرت بهادر شاه و قبولی در اواخر زمان اعلیحضرت عالمگیر گرو گویند بن تیغ بهادر مستقر پدرش گشته بر آستان کفر سکه را بدریج جمع کرده اندک اندک مسلح ساخت و اسب و آله حرب بهم رسانیده آغاز ترکناز کرد و کار گذاران پادشاهی اسباب قلع و قمع وی بیاراستند و گرو گویند از خوف جان کریمت بیامنی خریدند و بدو پسرش از دست کارداران پادشاهی بقتل رسید و خودش پس از خواموش شدن آتش فتنه که افروخته و از جانب سکه مأمور گردید بود جانب منزل کاه اهل و عیال خود راه مراجعت برگرفت و چون عبورش بواسطه حکام و متصدیان سرهند متعسر بود بوعده و مزده دادن ذریعه ای از افغانان آن سرزمین را بدرقه خود ساخت که او را بعیالش رسانند و آنها بطرز افغانه آنجا لباس نیلگون دربروی کرده موی سروریش را بلند گذاشته با خود برداشتند و در عرض راه هر که از حال او جو یا میشد در جواب میگفتند که پیرزاده او چه است و آنکاه که بسکن خویش رسید همان هیئت را که باعث نجاتش شده بود تغییر نداده پیروان خود را نیز راه نمود که وضع مذکور را اختیار کرده هرگز تغییر ندهند الحاصل پس از سیوسن بکسان و نزد بکان خویش آشفته حواس گشته مانند مدعوشان و دیوانگان گردش میکرد و با وجود آن حالت در پی انتقام خون فرزندانش میبود تا که مجرد و این آرزو با خود برد و طایفه سکه که سالک طریقه اویند موی سروریش نمی تراشند و شارب نمی زنند و اکثر لباس نیلگون می پوشند و با اسلحه و براق گردش مینمایند و هر چند از فرق مختلفه و ابعده

(۱) قرار
نوشته تاریخ
احمدی و خزا
عامه

طریقه باشند از جهة اختیار کردن این نخله بر طبق قاعده دیرینه اهل هندو از همدیگر اجتناب و احتراز نمیکند و این طریقه در اواخر عهد پادشاه ذبیحیه سوم اعلیحضرت اورنگ زیب بظهور پیوسته مختصرش کرد و گویند که کوراست و پس از و بنده نام بجایش نشسته مکن و اقتدار کلی بهم رسانید و چون کینه دیرینه کشته شدن تیغ بهادر و همدو پسر گرو گویند را در خاطر داشت در هر قره و دهی از اهل اسلام که دست ستمش میرسید ناخته از سکنه آن هر کرا میافت میگشت حتی از اطفال خورد سال در میگذشت و با آن هم اکتفا نکرده بطون زنان حامله را دریده اطفال شان را بیرون کشیده هلاک میکردند که اعلیحضرت بهادر شاه از جور و ستم او آگاه گردیده رایت کوشال وی برافراخت و منعم خان خانمندان را باسی هزار سوار مأمور کرده بنده را در کوه کره محصور نمود و بجهه از آنجا بدر رفت و بعد از آن محمد امین خان و آخر خان و رسم دل خان و غیره باز او را محصور نموده کاری از پیش نبردند و همچنین اندک اندک مقابل افواج شاهی میگشت و اکثر اوقات بقطاع الطریق و سرقت بسر برده شب بجائی و روز در مأوائی گذرانیده مقیم مسکن معینی نبود و در قتل و غارت مسلمین و تخریب مساجد و تیش قبور ایشان مضایقه نمی نمود و این روش امتداد یافته اغراض نیافته بود که اعلیحضرت بهادر شاه از دنیا انتقال نمود و در لاهور طرح اتفاق و قدح آئین و قاق درین شهزاده کان اتفاق افتاده کسی بکوشائی و سرزانش سکبان پرداخت و رفته رفته بازوی بنده بیرونی یافت تا که از یک سلطنت از فرج لوس فرخ سیر زب و زینت پذیرفته اسم خان صوبه دار لاهور به قبیله بندامامور گشت و با وی در آنچه مغلوب گردیده ب لاهور درآمد و ازین فتح بند از یاده تر مفرور شده پیش از پیش دست کینه و آزار جان و آراج مال مسلمانان دراز کرد و با زید خان صوبه دار سر هند بدفع او برخاسته بانفکر آراسته مهمیز برآب سبزه زد و در لشکرگاه خویش با مدودی در خیمه علیجده مشغول نماز مغرب شد و در حالت گذاردن نماز یکتن از انبیاء بنده بنایه فدائیان حسن صباح غفله داخل نماز گاه شده با زید خان را در حالت تفرغ و نیاز از زندگانی بی نیاز ساخته سالما بدر رفت و همراهان خود پیوسته و این خیر سر گشته بفرخ سیر رسید و او عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ بوزاری صوبه دار کشمیر را با چند هزار سوار مغولیه بدفع بنده کاشت و زکریا خان پسر عبدالصمد خان را بجای با زید خان مقتول بصوبه داری لاهور مأمور کرد و قردالدخان بن محمد امین خان اعتماد الدوله را با آخر خان با فوجی دیگر از مغولیه و سواره نظام و توپخانه بمعاذت و معاونت عبدالصمد خان گسیل گردانیده عبدالصمد خان حسب الامر پادشاهی عازم لاهور شده تارق خان را بنیابت پسرش مقرر لاهور کرد و خود رایت سبزه بصلح بنده برافراخته بر سر وی بناخت و محاربه سخت روداده آخر الامر بنده مغلوب گشته منزماً در قلعه گورداس پور شتافت و در آنجا محصور شده از امتداد مدت محاصره حط و غلاد در لشکرش افزاده کاو و اسب و دیگر اشیاییکه بخله شان ممنوع و حرام بود همی خوردند تا که بسیاری از ایشان از گرسنگی هلاک شده مابقی خواستار امان گردیدند و عبدالصمد خان ملتئم شاترا پذیرفته علمی در میدان استوار نموده قرار داد که اسلحه و آلات حرب خود هارا در زیر علم گذاشته داخل اردوی اسلام شوند و چون کار برین قرار گرفت پس از فراهم شدن ایشان در لشکر اسلام همه را گرفته بقواد سپاه سپرده در کنار رودیکه ازین گورداس پور میکندد سر بردند و سرگردکان شان را برآشتان عمریان و خران بی بلان غل بگردن و با زنجیر سوار کرده کلاههای کاغذی بر سرهای شان نهاده از پیش روی لشکر براه انداخته داخل لاهور گردید و بعد از چند روز عبدالصمد خان همه را بدستور مذکور در تحت حفاظت قردالدخان مزبور و زکریا خان پسر خویش روانه دهلی کرد و آن نگاه که بقرب دهلی رسیدند محمد امین خان اعتماد الدوله از حضور فرخ سیر مأمور گشت که خود بنده را روی سپاه کرده بر پشت پیل و دیگر اترا بر خر و اشتر سوار نموده سرهای کشتگان ایشان را بزنگ سنان افراشته بشهر در آورد و چون بکمال فضیحت بحضور فرخ سیر رسیدند بنده و پسرش بادوسه تن معتبر دیگر در زندان ازک محبوس گشته دیگر اترا حکم شد که در روز صد نفر بمواجهت محکمه کوتوالی در راسته بازار قتل رسانند و پس از قتل همه اسراء پسر بنده را سر برآوی پذیر نهاده از دست خود بنده بیا سا رسانیدند

وازیس پسر بدر را زنیوره های آهنین باره باره کرده حکم پادشاهی اصدار یافت که همچنین در هر جا هر کرا ازین فرقه بیایند بلاد رنگ آهنک قتلش کرده زنده نگذارند و از صدور این حکم ۴۴ مردم سکه به شعب خیال شامخه و سنگنای مغارات ضربه خزیده پناه کردند و زیست عقیانه اختیار کرده همچنان در مضایق (۱) و مزالیق (۲) روزگار میگذرانیدند تا که از جمله اعلیحضرت نادر شاه افشار بنیاد سلطنت کورکانبه روی پانهدام وانسکار نهاد باز آن گروه را پیرونی در باز و حاصل کشته از کوه فرود آمدند و هنگامه آرای قتال وجدال شده در هند و نجاب استیلا یافتند و اکثر مساکن و موطنان را خراب و بیاب کرده ابواب ناخت و تاراج بکشادند تا که اعلیحضرت احمد شاه درانی را دست حمایت مسلمانی کریمان گیر کرده چند مرتبه بقراریکه مذکور شده آمد روی انتقام بدالسوی آورده جزای کار بکنار آنها نهاد و تغلیبات و تصرفات مابعد اینطایفه که در عهد اعلیحضرت تیمور شاه و اعلیحضرت شاه زمان و اعلیحضرت شاه شجاع و پسران سردار پانده خان بوقوع پیوسته مرقوم شده میباشد .

ذکر سلطنت اعلیحضرت تیمور شاه

(ابن اعلیحضرت احمد شاه درانی)

چون اعلیحضرت احمد شاه بقراریکه مذکور گشت از جهان در گذشتش پسر چون شهزاده تیمور (۱) و شهزاده داراب (۲) و شهزاده سلیمان (۳) و شهزاده شهاب (۴) و شهزاده سکندر (۵) و شهزاده پرویز (۶) از وی باز ماندند و از جمله شهزاده تیمور و شهزاده سلیمان پادشاهی کرده دیگران بی نام گذشتند و خاندان این سلطنت را سدوزانی میگویند بدینجهتی که اعلیحضرت احمد شاه (۱) مرحوم بن محمد زمانخان (۲) بن سرمست خان (۳) بن شیر خان (۴) بن خواجه خضر خان (۵) بن سدواست (۶) و این سدو بقرار ذکر صاحب کتاب حیات افغانی در ماه ذی الحجه سال ۹۶۵ هجری شصت و پنج هجری تولد یافته بموجب امر شیخ اکوی زاهد موسوم بپادشاه شده ۹۸ بود و هشت سال زندگی کرد و نامش بتلفظ عوام معروف بسدو گردیده است و وی بن عمر (۷) بن معروف (۸) بن بهلول (۹) بن کنی (۱۰) بن بامی (۱۱) بن حبیب (۱۲) بن قوئل (۱۳) بن زبک است (۱۴) و از نجابانک والکوف و قوئل منسوب شده اند زیرا که همه ایشان پسران زبکند و او بن عبسی (۱۵) بن زبک (۱۶) بن اقل (۱۷) بن زبک (۱۸) بن شرف الدین (۱۹) معروف بشرخون بن سره بن (۲۰) بن عبد الرشید (۲۱) ملقب به پشان است الغرض وزیر شاه و لیخان که سلطنت شهزاده سلیمان داماد خود را مدنظر داشت بعد از طی بساط سوك اعلیحضرت احمد شاه او را بر تخت جلوس داد و شهزاده تیمور که متمکن ایل هرات بود با لشکر آراسته راه قندهار برداشت و مقارن ایحال مدد خان (اسحق زانی) و غیره چند تن امراء که از تسلط و استعلائی وزیر شاه و لیخان آزرده خاطر شده بودند از قندهار رو بجانب هرات آورده بشهزاده تیمور پیوستند و وزیر شاه و لیخان از توجه شهزاده تیمور بطرف قندهار آمد و هنگامه و بقرار کرده بشورت و صوابدید شاه سلیمان با ۱۵۰۰ یکصد و پنجاه سوار از راه حبه طریق استقبال شهزاده پیش گرفت که شاید او را بفشانه و فسون فریفته بخود مهربان سازد و در فراه بمسکراک شهزاده تیمور راه نزدیک کرده بخیبر داخل آرد و شده فرود آمد و شهزاده و سران سپاه از ورود او آگاه گشته همکنان با اتفاق قاضی فیض الله خان شهزاده را بدامنر آوردند که او را قبل از درک ملاقات بمرك رساندند از فصیح بیانی و شیوازی بانی کار را دیگر کون سازد و شهزاده چون از تخت نشینی برادر کوچک خود سلیمان که بواسطه وزیر شاه و لیخان شده از او آزرده خاطر بود در منزل سپاه آب واقع غربی بکوا انکو خان بامیزانی را مأمور بقتل شاه و لیخان کرده و او با اتفاق و همدستی اسلاخان و پرا بادو فرزند و دون خواهر زادگان ارجندش بقتل رسانید درین واقعه بیانیکه محقق و مطابق واقعت است که اعلیحضرت سراج المسئلة ولیدین فرمودند و درج کتاب شده که وزیر شاه و لیخان نظر باینکه مبادا از سبب حاضر نبودن شهزاده تیمور که در هرات بود مردم فتنه جوی نکوهیده خوی دست بتاراج خزاین و کارخانه جات پادشاهی کشوده ناموس دولت بیاد رود پس شهزاده سلیمان را برای

(۱) جاهای تنک
(۲) جاهای لغزیدن

ذکر سلطنت اعلیحضرت تیمور شاه

دفع فتنه بر تخت سلطنت جلوس داده خودش چنانچه مذکور است طریق استقبال بر گرفت نه راه غدر و احتیال اما امرای رکاب شهزاده تیمو راز حسد و رشکی که نسبت بوزیر مکنون ضمیر داشتند خیال شهزاده را بر طبق مسطور از وی منحرف کردند تا او را بقتل رساند چه اگر زنده بماند زیاده تر سل اعتبارش عروج کرده مکننت و اقتدار دیگر خواهد یافت خلاصه او را بواسطه وسیله و حیلہ بمعرض قتل در آوردند که در صدور این سانحه نه شهزاده تیمور ملوم است و نه وزیر مشنوم زیرا که وزیر بیاس حفاظت ناموس سلطنت ندیبری اندیشید و از تقدیر خلاف اندیشه اش دید و شهزاده که در چنین وقت بدون ازمان امرای لشکر رکاب که قتل وزیر را صواب پنداشته بودند دیگر نیروی در باز و نداشت میبایست در شریعت سلطنت بیرون از بسندیده خاطر آنها کاری نمیکرد و پس از کشتن آنها شهزاده از آنجا کوچیده و منزل بمنزل بساط راه پیچیده وارد قندهار شد و شاه سلیمان که دست نشانیده وزیر شاه ولیخان بود از راه معذرت باستقبال بر آمده تخت سلطنت را بشهزاده تیمور گذاشته رایت متابعت افراشت و مورد الطاف بیکرانه گردیده رعب و هراسش از تسلیات برادرانه او زایل گشت

— (ذکر جلوس اعلیحضرت تیمور شاه بر تخت سلطنت) —

در سال ۱۱۸۶ هزار و یکصد و هشتاد و شش هجری مطابق ۱۷۷۳ هزار و هفتصد و هفتاد و سه میلادی بر اورنگ فرمان روائی جلوس نموده فص خاتمتی را بدین بیت مسجع و منقش ساخت

علم شد از عنایات الهی • بعالم دولت تیمور شاهی

و مسجع سکه زر و سیم را بدین بیت زینت آزا گردانیده مروج ساخت

چرخ میآرد طلا و نقره از خورشید و ماه • تا زند بر چهره نقش سکه تیمور شاه

و پس از انجام مراسم جلوس امرای را از عطای خلایق خاره بخود مأیوس کرده احدی را مأیوس نکرد دانید و ارباب مناصب را که از جانب اعلیحضرت احمد شاه پدرش هر یک بمنصبی افتخار داشت همانا طور گذاشت و پس از اقامه چندبیکه کار سلطنتش رونق گرفته امور مهمه قندهار منتظم گشت بزم بیسلاق کابل و ترتیب و تنظیم امور جزء و کل راه بر گرفت و بعد از وصول در کابل اکثر امرای در آنجا که از سبب قتل وزیر شاه ولیخان نسبت به اعلیحضرت تیمور شاه رنجیده خاطر و دلگیر شده در خلا و ملا سخن از معاندت وی میراندند و شاه از خیانت و مخالفت ایشان واقف گردیده بود همه را با دیوان بیکی که سر خیل فتنه جوین بود بموقف سیاست احتضار فرموده بیاسار ساید و از وقوع این واقعه در ایاسیکه از سبب قتل وزیر شاه ولیخان سرکران بودند زیاده تر خایف و هراسان شدند و بخود اندیشیده سر از حیب نبرد کشیدند و عبد الحالی خان سدوزانی را که خود را عم اعلیحضرت احمد شاه می پنداشت اغوا کرده بسالاری برداشتند و او بمجال خام از اجتماع و ازدحام در آنجا نیروی در بازوی خود دیده داعی امر سلطنت شد و بآنکه فرصتی قریب شصت هزار سوار جمع و بروی کار آورده بزم تسخیر کابل و خرابی سلطنت اعلیحضرت تیمور شاه از قندهار راه بر گرفت و این وقت اعلیحضرت تیمور شاه زیاده از شش هزار سوار که انهم بعضی را پسر در قندهار و پدر در کابل و برخی را پسر در کابل و پدر در قندهار بود همراه نداشت لوی مدافعه افراشته از کابل راه قندهار برداشت مقارن این حال چون توفیق حضرت باری رفیق او بود پانده خان بارکزیانی و محراب خان شیر زانی و دلاور خان اسحق زانی با جمعی خود را از عبد الحالی خان روی بر نافته بسوی اعلیحضرت تیمور شاه شناختند و آنکاه که جایین بهم در رسیدند جنگ سخت روی داده قندهار این مغلوب شده هزیمت یافتند و عبد الحالی خان باجمعی از سران ملوایف درانی دستگیر گشته وی باسر اعلیحضرت تیمور شاه از حلیه بصرغاری گردیده دهران را امرای هم رکاب شاه بزر خریدند جانب مساکن شان روان نمودند و پس از حصول این فتح سردار پانده خان بارکزیانی و دلاور خان اسحق زانی که هر دو تن از عبد الحالی خان رو کردان و پانده شده بودند بلقب سرفراز خان و مدد خانی مخاطب و ممتاز گردیدند و اعلیحضرت تیمور شاه از فتح کاه رهسپار قندهار گردیده بعد از ورود در آنجا کسانرا که بائی

ذکر جلوس
اعلیحضرت
تیمور شاه

فساد و معسر کینه و عناد بودند تجسس و تفحص دستیاب کرده بیاسا رسانید و از آنوقت مردم قزلباشیه و مغولیه معروف بهزاره که بدسته غلامان نامزد بودند معتمد علیهمای اعلیحضرت تیمور شاه شدند و مردم درانی که پادشاه دعوی همسری و همچشمی داشتند از نظر مرحمت پادشاهی بینداندند خلاصه اعلیحضرت تیمور شاه پس از سر زنی مفسده جوین آنولا بکابل مراجعت فرموده رحل اقامت الهداخت و بنا بقول مؤلف تاریخ سلطانی از روزیکه پائنده خان بلقب سرفراز خانی مخاطب شد پایه سلم اعتبارش ارتقا یافته رحیمداد خان برادر بزرگش از مدارج علو رتبه خویش فرود آمد و دلیل دیگر نیز مینویسد که بعضی دیگر برانند که چون رحیمداد خان از عهد اعلیحضرت احمدشاه رتبه سرداری طایفه بارک زائی سرافرازی داشت و عهد امور اعلیحضرت تیمور شاه در سفر و حضر بدمه وی بود جسورانه با از جاده ادب منحرف نهاده کشتارخانه کفتار و رقتساری نمود و اگر چه کلات و حرکات او در طبیعت اعلیحضرت تیمور شاه تا کوازی بود لیکن از حلقه طبیعی و حوصله پادشاهی سکوت کرده چیزی نمیفرمود و از اندیشه صواب پیشه صلاح وقت حواله مینمود تا که از سرخیلان طایفه تجلیله بارک زائی چون محراب خان و کدو خان و غیرها از زشت خوئی و درشت کوفی او بستوه (۱) آمده از راه استفاه شکوه بنزد قاضی فیض الله خان دولت شاهی بردند و او عرض ایشانرا به پیشگاه حضور شاهی رسانیده چون شاه از اوضاع او منقبض خاطر بود این عرضه طایفه بارک زائی را بر روی صواب نمای ثابت یافته عارضین را مرده داد که در روز بارعام حاضر آمده بمحضر خواص و عوام عرض برداشوند چنانچه ممکنان بطریق امر شاهی شرف یاز حاصل کرده از رحیمداد خان بنالیند و هم بمعرض عرض رسانیدند که اگر ما را از روی ذره پروری جنباله روی نملو کی مأمور فرمایند اقرب بشیوه جا کر نوازی و اماند از روش زهره کدازی فرومایگان خواهد بود و پادشاه که از قید واقعه آگاه بود از روی تسلی و دل جوئی فرمود که خدا نکند که زمام مهام قوم خود را بکف غلامی بسپارم اما اگر رحیمداد خان را پسروا برادری که شایان امر سروری باشد حاضر بدارد که هم حقوق خدمت اوضاع نشود و هم رعایت و حمایت رعیت میسر آید نیکو تراست و چون پائنده خان حاضر بود بکند و بکزیان بنصه اظهار بیان آوردند که اینک پائنده خان برادر کبیر او که از ناصبه حاکم آثار بزرگی هم پیدا و دامن خیالش از آرایش بد سلوکی باک و میراست با ما است پس اعلیحضرت تیمور شاه بیکر خجسته اختر او را بخلعت فاخره سرداری قوم بارک زائی بیاراست و رحیمدادخان که آنوقت از باعث استفاه زانای طلب دار السلطنه شده بود ازین ماجرا آگاه گشته لاونعی نکفت و همچون سردار پائنده خان و دلاور خان که بتقریب مذکور کشت شیخ عبداللطیف که از زیار شیخ احمد زنده پیل بود بمنصب و کالت و اختیارات دیوانی منسوب و مأمور گردید و از نانات خان خواجه سرا نخرانه داری معین کشت و نور محمد خان باری بصاحب کاری ممالک محروسه انتخاب حاصل کرد و بمخاطب امین المملکی مخاطب شده دخترش را اعلیحضرت تیمور شاه برای خود خطبه نکاح فرموده در سلك بانوان حرم محترم شاهی انعقاد داد و فتح الله خان سدوزائی که بنازکی از ملتان آمده شرف دست بوسی حاصل کرده بود بتدبیری خاص اختصاص یافت و میر هزار خان الکو زائی بمنصب سرداری قوم خویش سرافرازد و قاضی فیض الله خان دولت شاهی مدار المهای سلطنت و مشیر و مدیر مملکت قرار داده شد و امور دیوان و دفتر را بدست قزلباشیه سپرد و ملا عبد الغفار خان جدید الاسلام که از اهل هند و بملت اسلام درآمده با اعلیحضرت احمد شاه درین مملکت آمده کسب و تحصیل علوم دینی کرده بود بمنصب استیفای دیوان مملکت ممتاز کشت و اعلیحضرت تیمور شاه پس از برگزیدن اعیان مذکور را بر مناصب مزبوره بعزم قشلاق ایلم زمستان در پشاور رفت

(ذکر فتنه فیض الله خان خلیل در پشاور و کشته شدن وی)

این شخص رئیس زمینداران و مرجع و مآب روستائیان نواحی پشاور بود و از خیال خام بطمع سلطنت در پی جمعیت امام اقلید یاقوت خان خواجه سرا را که معتمد علیه شاه بود با چندی دیگر از سرداران با خود متفق ساخته در قتل شاه همدستان شدند و با اتفاق ابد الله خان که بز از نخره زمینداران علاقه پشاور بود و همزبانی می بود

(۱) ملول
و سنگین بارو
عاجز و خسته
دول تشک
و بستوه آمدن
دشمن شدن

ذکر فتنه
فیض الله خان
خلیل
خلیل باک قوم
کسلان افغان
منیم اطراف
پشاور و بیاضند
چنانچه سلبه
و نسب قوم
مذکور درانی
می بود

سرداران از راه حبه بمرش پادشاهی رسانیدند که مردم سکه انجمن کشته آهنگ اید و اضرار مسلمانان بخیاب
 را دارند اگر اجازت باشد باجمعی از قبائل خلیل و مهبند (۱) و غیره بدمیر (۲) آنها برخواست و ولایت پنجاب را
 از وجود آن گروه پاک ساخته مملکت پنجاب را که متصرف شده اند باز بتصرف کارکنان سلطنت آرم
 و اعلیحضرت تیمور شاه که از کید ایشان آگاه نبود ملتس شان را منظور فرمود و فیض الله خان خلیل بهانه
 یافته بروفق ذکر صاحب تاریخ سلطانی بیست هزار و برطبق بیان مؤلف تاریخ احمدی بیست و پنج هزار پیاده و سوار
 از مردم اسلامی پشاور و نواحی کشمیر فراهم آورده مقصد فرست روز بسر میرد تا که روزی اعلیحضرت
 تیمور شاه پس از صرف نهاری بزم خواب در بالا حصار تشریف برده بر بستر استراحت بنشیند اینوقت را
 فیض الله خان خلیل و همرا هاش غنیمت شمرده بهانه عرش دادن پیاده و سوار داخل بالا حصار شدند
 و کشتکچیان و محرمان سر بریده مانع آمده هر چند گفتند که شاه بخوابست نشسته پاسبان همیدادند که مارا شاه
 جهت عرش دادن این سپاه طلب حضور فرموده است و هنوز در محفل مقصود نرسیده از سبب دستوری
 ندادن و مخالفت نمودن حاجیان تیغ چقا کاری کشیده بقتل دربانان پرداختند و چندین افتاترا که در مطبخ شاه
 برای تناول غذا در آمده بودند نیز با ناظر کارخانه طبایح جروح نمودند و در حال پرستاران معسول و وحشیده
 و قلماقوه که در کشتکخانه قریب حرم محترم شاه بی ایستاده بودند خشر و از دحام افغانان تبعه فیض الله خان
 خلیل را دیده شاه را از خواب بیدار نمودند و شاه از هجوم شرارت لزوم گروه ظلوم هراسیده بر زیر عمارتیکه
 طرف قصبه ضلع جنوبی بالا حصار واقعت صعود داده نردبان بالا کشید و بدسته غلامان که گروه قزلباشیه بودند
 و غیره مستحفظین اطراف بالا حصار هم نمود که بقتل گروه بغاث پردازند چنانچه ایشان بقتل پرداخته بعضی از
 مردم شهری را نیز از سبب شهامت جامه و بشیره با گروه شرارت دثار (۳) خاک خلاق انداختند و مسافت هفت گروه
 ایشانرا زده کشته از پیش راندند و آتش کشتند که من قلع و حوالی حرم سرای شاه از اجساد کشتگان
 جای پنهان خالی نبود و تعداد مقتولان ۶۰۰۰ شش هزار تن بحساب آمد و خود فیض الله خان خلیل با پسرش
 کرتار گردیده بیاسا رسیدند و هم معلوم و مفهوم گردید که پسرزاده میان محمد بن شیخ عمر نیز با مخالفان
 انباز و دمساز بود حکم تراج قریه چکنی از مشاقت پشاور که مسکن او بود صادر شده پس از اندک غارتی
 بشفاعت سرداران از تهب و غارت باز ماند و باقوت خان خواجه سرای که درین فتنه شریک فیض الله مذکور
 و باوی قرار داده بود که از دروازه قلعه ناخوابگاه شاه او برنج پاشیده ایشان از اثر آن رفته کار خویش
 که در پیش دارند با انجام رسانند بکانات کردار کرتار و از زیست گاه زندگانی نکونگار کشت و صاحب تاریخ
 سلطانی اینرا زیاده از تاریخ احمدی مینویسد که اکثر از اشرار مخالفت آثار را امیر اصلاحخان جوانشیر که
 بجهت انلاف (۴) مال دیوانی مقید بود بکشت چنانچه از زندان خود سرانه برآمده دست کشتار از آستین پیکار
 برآورد و شاهش در بین غلطاییدن و بخون کشیدن او مشاهده کرده آخر الامر که از بالا حصار فرود آمد
 او را در بقل کرته نوازش فرمود و تمام مال دیوانی را که تلف کرده بود بخشود و هم بعطای خلعت فاخره
 سرفرازش نمود و اسد الله خان مهبند جانب لعل پوره و کوهستان پاچور کریمخته جان سلامت برد
 و اعلیحضرت تیمور شاه پس از اطاقای این نایره جانگاہ از پشاور در کابل مراجعت کرده بنا بر آنکه اکثر امور
 سلطنت خود را ب مردم قزلباشیه تفویض فرموده ایشانرا پرورش میداد و هم از جهت اینکه کابل در وسط ممالک
 واقعت و بهر ولایت که کاری رو دهد زود تر بمقام مقصود می تواند رسید ترک اقامه قندهار کرده کابل را
 دارالسلطنه قرار داد .

(۱) مهبند
 مثل خلیل که
 ذکر کشت
 (۲) بدور
 کردن

(۳) دثار هم
 جامه که به
 بدن ملحق
 باشد و از اثر
 جامه دیگر
 پوشند

(۴) نیست
 کردن و هلاک
 کردن

— ذکر توجه اعلیحضرت تیمور شاه —

[جانب ملتان و تلبه و تادیب سکهان]

بعد از فوت اعلیحضرت احمد شاه طایفه سکه هنگامه ارشده شهر ملتان و مضائقش را متصرف شدند

ذکر توجه
 اعلیحضرت
 تیمور شاه
 جانب ملتان

و اعلیحضرت تیمور شاه اگرچه ازین قضیه آگاه شد ولی بنا بر اختلال داخله مملکت تعاقب نموده سرزنش و کوشمالی آنها را موقوف فرست گذاشت تا که بزم قشلاق از کابل در پشاور نهضت فرماشته رحل اقامت انداخت و شنید که مردم سکه تقریباً شصت هزار تن فراهم کرده از شهر جناب و دریای راوی گذشته قصد تصرف دیره اسمعیل خان و دیره غازیخان و غیره را دارند و هم غم نموده اند که پس از تسخیر دریجات ولایت سندرا نیز متصرف گشته از دست کار گذاران دولت درانیه بیرون کشند پس اعلیحضرت تیمور شاه نخست سردار حاجی علیخان نامی را بر طبق شریعت سلطنت برسم رسالت نزد سکهان فرستاد که ایشانرا بلطف زبان و عذوبت بیان مسائل سازد اما ایشان از وفور جمعیت و ضرورت و نحوئیکه داشتند فرستاده شاه را بدرختی بسته هدف کلونه تنگ ساختند و با خود همی گفتند که اعلیحضرت تیمور شاه بنا خوف و بیم لشان میدهد و حال آنکه خودش از ما خائف و هراسناک است و چون اینچنینا همراهان حاجی علی خان که کربخته جان سلامت آوردند بشاه رسانیدند و شاه غضب ناک گشته تن پلباس سرخ که علامه خون ریز است بیاراست و قواد سپاه را مسلح بحضور خواسته ترتیب صفوف عسکر و صفوف لشکر فرمود و آنگاه که فوج آراسته گشت و دو صف پراسته شده بیا ایستادند و اعلیحضرت تیمور شاه بر پشت چیل نشسته بعرض دیدن لشکر پرداخت و در آئین ملاحظه و مشاهده سپاه نگاهش بسردار مددخان و وکیل اربابا که صاحب پانزده هزار سوار بود افتاده هر دو تن را در سایه اسپان شان نشسته مشاهده کرد و نسیبجانرا امر نموده هر یک را ده ضرب چوب ادب فرمود و همچنین هر یک که بسایه جاگزیده بود از ضرب چوب و تازیانه تنبیه شد و ازین ادب و تنبیه فاضلی از علمای رکاب که رتبه همدی شاه داشت قدم جسارت پیش گذاشته بعرض رسانید که تنبیه و تنبیه اینگونه سرداران بیجوب البته مرغوب حکمتی و مشوب موعظتی خواهد بود شاه فرمود که آری تمام سپاه درین حرارت آفتاب بیا ایستاده ایشان که از مشاهده اند اگر استراحت جویند افراد لشکر البته طریق خدمت نیویند خصوصاً درینوقت که عزم غزای در پیش و اراده جهاد پیش از پیش است استراحت نباید طلبید بلکه زحمت باید کشید لهذا ضرب ادب فرمودم و تسلی ایشانرا فردا بمطای خلعت خواهم نمود الغرض هزده هزار سوار جرار از افغان و مغول و قزلباش برگزیده در تحت رایت زنگی خان جاری باشی قرار داده فرمود که بطریق المفازاره جهاد کفار برگیرند و هم ایشانرا اندرز نمود که در عرض راه با هم تکلم نکنند و دشنام بزبان نرانند که منافی ثواب غزاست پس زنگی خان سه دفعه بدور پیلکه شاه بر پشت آن نشست بود طواف کرده هنگام عصر برآه افتاد و از عقب او خود اعلیحضرت تیمور شاه پیروزو برآه نهاد و زنگی خان اسب رانده از شهر نیلاب عبور کرده تمام شب را تا عصر روز دیگر راه نوردیده بقاصه مسافت هشت گروه از لشکر که مخالف رسیده از اسب فرود آمد و اسبها را آب و علف و جو داده بعد مسافت قاصه هر دو گروه سواران محافظ تعین کرد که کسی را از رهسازان جانب سکهان نکذارند و نزد خود نگهدارند تا لشکر خصم از رسیدن سپاه اسلام آگاه نشوند و ثالث اخیر شب درنگ کرده پس از حصول رفع خسته گئی مرد و مرکب سوار مغولیه و قزلباشیه را جانب دست راست و سواران درانیه را طرف دست چپ قرار داده خود با مجبوزار سوار از مردم یوسف زائی و بقیه درانیه قند هار در میان جا گرفته حرکت کردند و بامدادان بقاصه دو گروه از گروه سکهان رسیده نماز صبح را گذاریده حمله کردند و هنوز مردم سکهه نظر بعد پشاور و دشوار بودن عبور از رود آنک که در تصور داشتند عبور از نزول لشکر و غافل از حکم قضا و قدر بودند که اسلامیان چون بالای نا کهان در رسیدند و سکهان بقدر صد کام از لشکر گاهشان پیش آمده خود را بدم تیغ غازیان دادند چنانچه دلبران اسلام به نیروی بازوی دین داری و عون و یاری حضرت باری دست بسف و سنان برده بکشت و کوشش قتال و جدال پرداختند و بیک حمله بسیار تن از بیروان برهن را بچاک حلاک انداختند و در خلال اشغال تاثیر قتال زنگی خان سر برهنه کرده پیشانی خویش بقربوس (۱) زین نهاده از ناصر حقیقی مدد طلبیده بعد دایران و جوانان قشون را بمحاربه و مضاربه محریض و ترغیب همی کرد تا که همزیمت جمعیت خصم روی داده پشت بچنگ نهادند

(۱) قربوس
عاری بلندی
پیش زین

و اسلامیان تعاقب نموده اقدر بگشتند و بگشتند که شمار کشتگان در غمر که سی هزار تن بحساب آمد و بعضی از سوار ایشان که فرار کرده اسب بدر بازده بود از ضرب کلوله متعاقبین غرق لوله فنا شده طریق آخرت بیود و از تمام جمعیت و حشر لشکر سکه دوهزار سوار جان سلامت برده دیگران همه کشته گشتند و سرهای کشتگان را بریده بر آستان بار کرده در روز چهارم از حرکت کردن ایشان از پشاور مراجعت کرده بغیض رکاب بوس شاهی واصل شدند و سی هزار سرخاک پای وی ریخته مورد تحسین و آفرین گردیدند و زنگی خان و شاه و لیکان بن فتح خان کمال زانی و بهادر خان بن فیض طلب خان محمد زانی و سران قوم بوسف زانی و اعیان مغولیه و قزلباشیه که شرکاء فتح بودند همه از عطای خلایق فاخره سر بلندی یافتند و اعلیحضرت تیمور شاه همچنانکه بر افتاده بود وارد ملتان شده شهر را بمحاصره انداخت و سکهان تاب مقاومت و توان مدافعت در خود ندیده طالب امان شدند و کلید قلعه را بیکار کتان پادشاهی سپرده سلامتی جان و مال یافتند و اعلیحضرت تیمور شاه پس از انجام مهمانجا حکومت ملتان را بشجاع خان سدوزانی تفویض نموده خود لوی مراجعت بجانب پشاور افراشت و پس از چندی سردار مددخان اسحق زانی را بالباس حاکم شکار پور به تنبیه و تهدید سندیان که تمرد ورزیده بودند کشت و او وارد محال سند شده پس از استیصال متمردان و اسناله دیگران ایشان همه را بجا ک شکار پور مرجوع داشته خود عطف عنان کرده رکاب فیض آفتاب شاهی پیوست بعد اعلیحضرت تیمور شاه رایت مراجعت از پشاور بطرف کابل افراشته باجمل شایان وارد شد

توجه
اعلیحضرت
تیمور شاه
جانب ملتان
و سنخیر بهاول
پور و غیره

§ ذکر توجه اعلیحضرت تیمور شاه §

(دفعه دوم بجانب ملتان و سنخیر ولایت بهاول پور و غیره)

مفصل انجمل اینکه رکن الدین محمد بهاول خان بهادر عباسی و نصرت جنگ حافظ الملك سردار قوم داؤد پوتره بسیاری از مضامین ملتان را متصرف کشته بدون مزاحمت بک دیگر هر یک بحکمرانی برگه (۱) برداختند و باج دهی و خراج گذاری را از سر بردن بکار کندان پادشاهی باز داشته هر دو تن خود را حاکم مستقل ساختند و اعلیحضرت تیمور شاه از کردار آنها خاطر کران گردیده تصمیم عزم کرد که ایشان را کوشالی داده ولایات متصرفه شان را در قید اطاعت سلطنت آرد پس با عساکر منصوره حرکت کرده داخل ملتان شد و بهاول خان از ورود شاه در آنجا آگاه گشته از بلده بهاول پور که تقریباً فاصله ۳۵ سی و پنج کروزه جنوبی ملتان واقع است برآمده با عیال و اطفال و احوال و اطفالش راه قلعه که در ریگستان بی آب برای چنین روز خود بنیاد و آباد کرده بود بر گرفته بنام کزید و ازین سو قراول لشکر اعلیحضرت تیمور شاه که جانب بهاول پور را نوردید داخل آن بلده شده دست تاراج کشودند و بسیار عمارات را آتش زده سوزانیدند و خود اعلیحضرت تیمور شاه نیز از عقب بالشکر در رسیده بقبه مال و منال بهاول خان را ضبط دیوان خاص فرمود و سردار مددخان اسحق زانی را ۲۰۰۰۰ با بیست هزار سوار امر نمود که سه روزه آب و علوفه برداشته روی بسوی قلعه که بهاول خان بنا کرده خود ساخته بود آورده و آنروز او را بمحاصره بداد بعد لشکر در گرفته اوسراجعت نماید اما مددخان قبل از آن بسر آمدن مدت و معاودت جهاد کننده اردو را از احتیاج آب رها نده قلعه را هدف کلوله توپ ساخت و از کثرت کلوله اندازی آواب ساعتی بار آتش شورخانه اندرون قلعه افتاده از صدمه بازوت رخنه در دیوارش زوداد و لشکر شاهی پورش برده کلید فتح بدست آوردند و مال و منال بهاول خان بتاراج رفته خود و پسرش جبین ضراعت بخاک انابت مالیده معفو کشت و خراج آن محال را بدمه گرفته تعهد نمود که همه ساله بکار گذاران پادشاهی رساند و نیز قرارداد که در اوقاتی که شاه رایت تنبیه و سرزنش سکهان شقه کشا نماید و متوجه لاهور شود یا ایل و اوس خود راه معاودت بنیاید و بعد از موثق داشتن میثاق از حضور شاه بخلعت و حکومت آنجا سرافراز شده خود اعلیحضرت تیمور شاه راه معاودت دار السلطنه کابل بر گرفته با حشمت و شوکت هر چه تمام تر وارد کابل گردید

(۱) برگه
زمینسی که
از آن مال
و خراج گیرند

(ذکر تنبیه و سرزنش شاه مراد بی حکمران بخارا)

در خلال احوالیکه مرقوم شده آمد شاه مراد بی از گرفتاری شاهامور بخاب و سند فرصت یافته اراضی خراسان و ترکستان متعلقه افغانستان را جولانگاه ناخت و ناز ساخت و مال و منال رعایا را غارت کرده شور و آشوب در انداخت و اعلیحضرت تیمور شاه بر عایت مواجعت در ملت از کردار او تلافی نموده کار دیکر عمالک محروسه راست می فرمود تا که در هنگام توجه موکب شاهی بجانب بهاول پور شاه مراد بی بزم نهب و غارت خراسان لشکر کشیده مرورا متصرف شد و سکاکنش را تاراج کرده سی هزار تن را از آنجا کوچ داده در نواحی بخارا برده مسکن داد و بموجب آنها از رؤسای شهر سبز و بخاراجی را باقامه سروکاشته بنیاد تعمیر و ترمیم آنرا برای مردم رعایای خود نهاد و انجیر پس از مراجعت سفر ملتان سمرگشته با اعلیحضرت تیمور شاه رسید و او نخست باستصواب آرای از ائین سلطنت خویش مکتوب هدایت اسلوبی مرقوم فرموده نزد شاه مراد بی فرستاد تا از جاده جهالت عنان بازگردد و کار بجهت دادن جیش ننهد اما او نامه شامرا نپذیرفته بل جواب هم ننگفته رد کرد و اعلیحضرت تیمور شاه عزم سفر ترکستان را شهرت داده بنائی بنیاد حرکت بجانب آن بلاد نهاد که شاید شاه مراد بی از آوازه لشکر کشی وی آگاه شده بدون خون ریزی راه پیمای خجالت شود و طریق سعادت بود تا که آهسته آهسته اسب رانده در ماه ذی حجه وارد آنجه شد و از آنسوی شاه مراد بی با پنجاه هزار سوار روی بمقابله نهاده در برابر اردوی شاهی صف آرا گشت و بومیه جنگ قراول (۱) باهراول (۲) روی هم دبا که روزی شاه مراد بی برادر خود را امسی هزار سوار بزم شیخون از نهر جیحون عبور داد که در عقب لشکر اعلیحضرت تیمور شاه خویش را رسانیده شبانگاه (۳) رسد او بنازند و اعلیحضرت تیمور شاه آگاه گشته دلبران را با راستن سلاح امر کرده هنگام عصر سر راه بر گرفته جنگ در پیوست و جانین بکشتن و کوشش برداخته خون همدیکر را ریخته آخر الامر افاغنه چیره دست گشته بخارا نیان شکست یافتند و شش هزار تن از اوزبکان و جمعی از افغانان کشته شده شاه مراد بی ازین هزیمت خوفناک گردیده یکی از اجله علمای عهد را از بخارا خواسته بعدر خواهی نزد اعلیحضرت تیمور شاه فرستاده پیام داد که پس ازین مصدر امریکه موجب عتاب شاه باشد نخواهد شد و بیرون از اطاعت و اقیساد را می نخواهد پیسود و شاه عنرا او را بپذیرفته موقوف بدین شرط گذاشت که تا دم و این برین گفته خوراسن دم و نایت قدم بوده عدول و تکول نماید و الاجزای کارش بکنارش نهاده آید پس شاه مراد بی انکشت اطاعت بر دیده قبول گذاشته عدول از سخن خویش را نایض عهد انکاشته عهد نامه باخته و تسوق بسیار برسم پیش کشی فرستاد و شاه از عطای خلایق فاخره خسروانه او را سرانرا فرموده تخطا تاصله بین مملکتین را معین نموده مراجعت کرد و در وقت عبور از کتل هندو کشی اکثر دیواب و ایسری از سباهیان زکاب ظفر اتساب قتل دست بردرد گشت

﴿ ذکر فتنه آزاد خان بن حاجی کریمداد خان صوبه دار کشمیر ﴾

توضیح این مقال اینکه حاجی کریمداد خان عرض بیسی از حضور اعلیحضرت احمد شاه بحکومت کشمیر مأمور شده پس از فوت او آزاد خان پسر کپتیش از طرف پادشاهی مسند نشین حکومت پدر خویش شده دیگر برادران خود را از کشمیر بیرون کرده و ایشان راه درگاه شاه پیش گرفته از حضور پادشاهی نوازش یافتند و خود آزاد خان بحکومت پرداخته مالیات آولایت را در کیمه و کنجینه آمال خود نهاده اعیان سپاه را از عطای زرد دادن خلعت بهره ور گردانیده سه هزار نفر از مردم سکه و غیره نوکر گرفته داخل لشکر کرد بعد از آن از رسانیدن مالیات کشمیر سر باز زده کردن بی برافراختن و اعلیحضرت تیمور شاه ازین کار او بر آشفته نخست میر محمد علی خان مخاطب بکفایت خان موسوی را بدلالت و هدایت او از کابل مأمور نمود که او را بزبان استمال نماید تا کار بکشمیر و سنان نکراید و او وارد کشمیر شده با وجود سفای و میبایکی آزاد خان دلبرانه زبان با دزدان و کشوده مخوف و مخدثرش نموده

ذکر تنبیه و سرزنش شاه مراد بی

(۱) قراول

پیش رو لشکر

و هم فوجی

که برای تعیین

موضع جنگ

معین میشود

(۲) هراول

فوجی که از

هم پیش باشد

(۳) معنی

شب هنگام

ذکر فتنه

آزاد خان

صوبه دار

کشمیر

سه لك روبیه نقد و جنس عوض مالیات کشمیر که نداده و خود تصرف کرده بود گرفته ظاهراً پارسائی اسباب
مراجعت کابل پرداخته باطلتاً بقرار نوشته صاحب تاریخ سلطانی از شرارت او که از ناصیه حالش هویدا بود عرض
پرداز حضورشامشد و شاه مرتضی خان و زمان خان برادران بزرگ آزاد خانرا که از وی بسبب بیرون کردن از کشمیر
رنجیده بودند باسی هزار مرد بیکار کسب آن دیار فرمود و هنوز میرمحمد علی خان در کشمیر بود که ایشان بقصبه
بکلی واقع قرب کشمیر رسیده فرود آمدند و این وقت آزاد خان نیز در قصبه مذکوره بمحله خسر خود بود چنانچه
از ورود لشکر خبر شده بکنار دریائیکه قاسل بین او و جنودشاهی بود آمده بایستاد و چشم تماشا کشوده نگاه کرد
درین حال رجال اردوی شاهی بانگ زده از وی پرسیدند که کتی و ایستاده برای چیستی آزاد خان پاسخ داد که پدر شہام
و نام خویش گفته سه ضرب تفنگ زده راه مراجعت پیش گرفت و روز دیگر بحاربه صعب رخ داده ملا اعظم خان
امیر لشکر آزاد خان کشته کشت و افواج پادشاهی غالب گردیده تبعه آزاد خان مغلوب و دوزخ را بن باب مظفر آباد
غریق و منکوب شدند و خود آزاد خان خواست که در کشتی نشسته فرار نماید اما پهلوان خان عمو زاده او مانع آمده
بوی گفت که در حین اختیار کردن بغاوت سخن را نشنیده شیوه خلاف صداقت بر گردی اکنون اقامه نمای
و به ثبات گرای نامن مردانه کوشیده شایدرنگی روی کار آرم چنانچه او را از گریختن باز داشته لشکری فراهم کرده
سامان جنگ ساز کرد و بالشکر شاهی در آویخته هزیمت داد و برهان خان فوغل زانی را دستگیر ساخته لوای فتح
و ظفر افراخت و با آزاد خان مشعوقانه داخل کشمیر شد و عسا کر شاهی با زین سلاح آراسته ساز جنگ با آواز
در آوردند و یورش برده کشتی و کوشش بسیار روی کار آورده شکست یافتند و روی از بیکار برآفته سه تن
از سرداران با بسیاری از افراد سپاه اسیر و دستگیر کشته جانب زوایه کنای شتافتند در خلال این حال سیدی
از سادات متوطنه قوم یوسف زانی بن تنها پیدایی کرده در مدافعه استواری نموده پستیده نظر آزاد خان آمد
و امر کرد که او را زنده بر گرفته بنزدش آزند و هر چند مأمورین آزاد خان او را مرده خواستن داده اساس ترک
مقاله اش نهادند دست از جنگ برنگرفته تا که هندوئی شمشیر حواله دست شجاع بیوستش نموده محروم ساخت
باز هم تیغ بدست گرفته روض مردی را را بیکان پنداخت و بمأمورین آزاد خان نمر زده گفت که هرگز تن بشما
دندم مگر آنیکه مرا و آکندارید که همچنین سمصام خون آشام بدست نزد آزاد خان شوم تاچار ایشان او را
راه دادند که همچنان سواره و شمشیر بزنه بر کف نزد آزاد خان شده سلامی گفته پیش روی صف بایستاد
و در جواب پژوهش نام و مقام خود با آزاد خان گفت که سیدم و علول شاه نام دارم و در قریه اتان خیل یوسف زانی
مسکن و مقام و سیادتش بواسطه روشناسی نجیب الله خان به یقین پیوسته سد رویه ماهانه و جراح جهت التیام زخمش
مقرر گردید و پس از صحت یافتن بخدمت رویه دیگر انعام او فرموده نموده داد که بواسطه او مرا که از مردم یوسف زانی
هوای ملازمت در سر داشته باشد حاضر آمده مواجب مقرر در دیار و ۱۵۰۰ و هزار و پانصد نفر اسیرانی را که
دست گیر شده بودند بجز تکلیف ملازمت کرده ایشان نیدرفته از نزد آزاد خان ظاهراً رخصت انصراف یافتند و باطلتاً
کشتی بان دریای مظفر آباد را امر کرد که در وقت عبور همه را غریق لطفنا نموده از کسوت حیات سازی ساختند

توجه نمودن خود اعلیحضرت تیمور شاه

بالشکر جانب کشمیر و دفع نمودن فتنه آزاد خان و انجام کار آن

چون شاه از هزیمت سپاهش آگاه کشت خود بالشکر متعظم راه پشاور بر گرفت و وارد آنجا شده سردار
مدد خان اسحق زانی را با چندی دیگر از سرداران و فوج شایان بقطع ریشته فتنه و فساد آزاد خان جانب کشمیر
روان کرد و ایشان از گذرگاه آن عبور کرده چون بقرب کشمیر رسیده فرود آمدند آزاد خان بمداافه
بر خواسته بجنک فراولی پرداخت و چندی بحاربه فراولی روز جانیسین بسر رفته اخرا الامر مدد خان چند تن
از کسان آزاد خان را چون احمد خان و غیره بنوید عطای زر و یوم دادن از خشم شاه والا کهر با خود متجد

لشکر
فرستادن
اعلیحضرت
تیمور شاه
بمعاونت سپاه
خویش

ساخت مقارن اقبال آزاد خان شاد بخارا بشبخون نامزد کرده سردار مدد خان کاه کشته بخود داری و پاسداری برداخت چنانچه در زمان حمله شب نازان محاربه سخت رو داده خود آزاد خان نیز از عقب لشکرش در رسیده جد و جهد بسیار نمود اما کاری از پیش نبرده بی نیل مرام بمقام خود معاودت کرد و همیشه کار زد و خورد بهمین وتیره پیشه شان بود و هیچیک فتح حاصل نمی نمود تا که آزاد خان از پیوستن و متفق شدن سران لشکر خویش با سردار مدد خان خبر یافته روی از حرب بر تافته جانب بنیش شتافت و جنگ کشتان با چند تن از همراهانش در کوهستان آنجا که بسی دشوار گذر بود درآمده بخانه راجه رستم خان خسر خود پناه گریه و وی با همراز و اکرام او گرایده در هیچ چیز از اسباب عزت داری مضایقه نکرد و در اخیر که پیام خایانه سردار مدد خان بدو رسیده که باو در یک کلم خواهد عیید و نیز ازو مراس داشت که علاقه مملوکه او را متصرف خواهد کردید پس محبیه و تدبیر اسلحه همراهانش را با سلاح خودش تمام گرفته الا تفنگچه که در کمر داشت و ا گذاشت و روزیکه آزاد خان در حجره بخواب بود درب خوابگاهش را برسته قفل زد و کس نزد سردار مدد خان فرستاده از کار خویش آگاهش کرد و او اسلام خانرا با دوهزار سوار کاشت گرفته آزاد خانرا گرفته باخود در آورد و آورد و آنگاه که وی بیدار شده در را بالای خود بسته یافت خود کسی اختیار کرده بضر تفنگچه که باخود داشت جانش را از زحمت سیاست برهانید و قبل از آنکه قالبش از روح نپوشد اسلام خان رسیده در بکشد و چشمش را ازین بر آورد و در چنین حالت اسلام خانرا دشنام داده گفت که اگر سلاح و حربی داشتی ترا زنده نگذاشتی و اسلام خان دیگر فرصت سخن گفتنش نداده سرش برید و بحضور اعلیحضرت تیمور شاه فرستاد و شاه با وجودیکه از شورش وی متام و متوهم بود نظریعت و شجاعتش متاسف کشته امر دفتش فرمود و مادر او را بفرمان طلب از قندهار خواسته و او را آندوخته بپوش دو لک روبیه پیش کشیده مورد الطاف شاهانه شد و هم تکلیف شوهر گرفتنش نموده از حقیقت مذموم بودن شوی بخواستن نیمه بل عموم زنان بر طبق شریعت سید انس و حان نصیحت و اندرز کرد اما نیدر فتنه باندازه کفایت مؤت و معیشتش از حضور شاه تخسواه برایش معین گردیده باقی جنگ نام بسر خورد سال آزاد خان رخصت انصراف قندهار حاصل کرد و آخر الامر در سلك بانوان حرم محترم شاهی منسلک شده از هم بستر گردیدن پادشاه سر افراز گشت

(ذکر فتنه ارسال خان مہمند و کشته شدن او)

این ارسال خان بقول صاحب تاریخ سلطانی اسدالله خان نامیست که در عهد اعلیحضرت احمد شاه بصوبه داری سرهند مامور شده بود و اینوقت شیوه نمک حرامی اختیار کرده رهسپار وادی ضلالت گشت و در قلعه خود که در موضع دکه واقع دهن خیر بود نشسته از اقوام افریدی و مہمند جمی را باخود متفق و همداستان ساخته در ممالک عبور و مرور افواج شاهی و قوافل از دره خیر و غیره طرق برداخت چنانچه هر که بمطیق خواهش او چیزی باسم باج و خراج میداد از نازاج مال این گردیده بیدرفه گمی یکی از همراهان او از دره مذکور و دیگر راهی که پیش داشت سالم میکشدت و دیگر کسی را راه عبور نمیداد و چند بار لشکر پادشاهی بسر زدن او مأمور گشته از صعوبت راه که درین حبال شامخه واقع بود بروی ظفر نیافته مراجعت نمود و آخر الامر اعلیحضرت تیمور شاه از سبب عدم استیلا بانقطاع الطريق رغبیده خاطر گردیده کار گذاران پادشاهی بر سلطنت را عتاب و انقیام نمود که بدست نیاوردن دزدی با اسباب سلطنت چه معنی دارد و قاضی فیض الله خان از راه تسکین نایره غضب شاه که ملهت گردیده بود زاتوزده بعرض رسانید و آوردن ارسال را بعهده گرفته او را بزرده امان بیان و تاکید ایمان نسلی داده نزد خود آورده بند برایش نهاد بعد بحضور شاه حاضرش کرده بنابر امان دادن قاضی فیض الله خان شاه بالفعل از خویش در گذشته آخر الامر از کثرت عرایض ستم دیدگان دست او امر قشای صادر گردیده پس از اگشتنش بیای پیل بسته جسدش را شهر کرد کرد و هم چنین فتح خان یوسف زانی که جلده بنیای طریق گمراهی شده ریاست مظفر آباد را متصرف گردیده طرق کشمیر را بر روی کار گذاران شاهی بسته بود و لشکر پادشاهی بنیبه

ذکر فتنه
ارسال خان
مہمند

و تهدید او مأمور گردیده بوی ظفر نیافت تا که بواسطه قبض طلب خان محمد زائی حاضر دربار شاهی آمده بکشیدن طناب و یافتن گاو هلاک کشت و ظفر خان پدرش پس از مرگ پدر بجایش مقرر گردیده تا سال ۱۲۱۳ هزار و دویست و سیزده هجری طریق اطاعت پیوده ایذا بکسی نرسانید و از مظفر آباد تا حسن ابدال در تصرفش بوده مال دیوانی را بنامه جایگزین خود صرف نموده بعنای دیوان سلطنت تمیداد و از خوف پاسارسیدن پدرش حاضر بایه سز سلطنت نیز نشد.

ذکر فوت اعلیحضرت تیمور شاه

بن اعلیحضرت احمد شاه

چون مجوزة دهر همواره چهره حیات هر یک و بدرا بناخن مصیبت میخراشد و هر یک از شاه و گدازار امید زندگی جاوید هرگز نبوده و نباشد در هنگام فحشلاق گردیدن اعلیحضرت تیمور شاه در پشاور که اکثر شهزادگان کوچک حاضر رکاب و شهزاده هایون حکمران قندهار و شهزاده محمود بحکومت مہرات مأمور بودند و شهزاده زمان و لعلبند بدار السلطنت کابل اقامه داشت مزاج شاه از سبب انهماک در ماکولات تغییر یافته بمرض سراق گرفتار گشت و از علاج اطباء حاضرہ رکاب صحت پذیر نشده از عرض والتاس ایشان کما گوید بودن هوای پشاور را در معالجه خود عنبر نهادند بآن تب دار راه کابل بر گرفت و چون در منزل چهار باغ جلال آباد نزول فرمود شهزاده زمان که از ناخوشی شاه آگاه شده راه عیادت پیش گرفته بود در منزل شرف دست بوس حاصل کرد و شاه چیش را بوسه داده بموش دور آس است سوازی او که از شدت راه بیودن سقط شده بودند دو راس از اسبان خاصه بزرگ بازمین و براق مسلا بشهزاده عطا فرمود و از آنجا باهم روانه شده شی در منزل شاه خوابی دیده بشهزاده زمان و قاضی فیض الله خان که مرده حاضر بالین وی بودند بیان نمود که در عالم رویا چندین پیش آمده تاج شاهی را از تارک برداشته بفرق این فرزندان که حاضر است نهادند و تعبیرش را نیز خود گفت که آفتاب عرم را وقت غروب است و بریدن طایر و روح از نفس تن مطلوب و از بیان این خواب و تعبیر باضطراب شهزاده و حاضرین همه بگریه در آمده از گریه و ناله آنها در اشک بچهره شاه نیز سلطان کشت و نصیحت و اندرز چند بفرزند از جندش فرموده از آنجا کوچیده چون داخل کابل شد در روز یکشنبه هفتم ماه شوال سال ۱۲۰۷ هزار و دویست و هفت هجری ایام عمرش سپری گشته روحش بگردوس برین در شد و بعد از سلطنت بیست و دو سال بدرود تاج و تخت نموده ماده تاریخ فوت او و جلوس شاه زمان را میرزا محمد نام فروغی تخلص اضنهائی بر سبیل تمیبه برشته نظم در آورده و آن اینست.

دو نقش چه دلخواه و چه جانگاہ نشست خور شید برآمد از افق ماه نشست

از گردش مسهر و مسه تیمور ز تخت بر خواسته نواب زمان شہان نشست

بکم کردن عدل تیمور از عدد تخت و افزودن عدد نواب زمان بران مطابق سال فوت اوست الفرض بیست و چهار فرزند چون هایون (۱) و محمود (۲) و احمد (۳) و زمان (۴) و سلطان (۵) و نور ده (۶) و ملک گوهر (۷) و اکبر (۸) و حسین (۹) و حسن (۱۰) و عباس (۱۱) و بلند اختر (۱۲) و شامرخ (۱۳) و شاه پور (۱۴) و جهان والا (۱۵) و فیروز الدین (۱۶) و ابراہیم (۱۷) و فرخ (۱۸) و شجاع الملک (۱۹) و خاور (۲۰) و ایوب (۲۱) و میرزا میران (۲۲) و میرزا کهندل (۲۳) و نادر (۲۴) از او ماندند و اعلیحضرت تیمور شاه مرحوم وضع سلطنت خویش را بر طبق سلاطین بزرگ نهاده حیة مکمل از اللباس بدر میزد و حمایل مکمل بدوش می آویخت و بالا پوش خود را بجواهر نین می آراست و کوه نور را بساعد راست و فخر جاج را بازوی چپ می بست و هر دو قطعه چنانچه رقم شده آمد از زوجه اعلیحضرت نادر شاه با اعلیحضرت احمد شاه رسیده بودند و دیگر حیة مکمل بجواهر بفرق اسبش نصب میکرد و از سبب بیست قاضی کریمی مکان جهت سوار شدن ساخته بوقت سواری

ذکر فوت
اعلیحضرت
تیمور شاه

بازمان نهاده براسپ می‌نشست و بسیار استراحت طلب و عیش گزین بود و باوجود آن از احوال رعیت و سپاه آگاه بوده مردم را بار عرض میداد و در رنگ و توقیف درکار دولت و رعیت لازم نشمرده فوراً اجرا میفرمود و کار کذا را ن سلطنتش برطبق دستور المملیکه عطا میشدند مطلق العنان می‌بودند

(ذکر سلطنت اعلیحضرت شاه زمان)

چون امراء از فوت اعلیحضرت تیمور شاه آگاه شدند هر یک قاضی فیض الله خان دولت شاهی و سردار پابنده خان ملقب بسرفراز خان بزرگ زانی و نور محمد خان امین الملک باری و ملا عبدالغفار خان جدیدالاسلام و فتح الله خان سید زانی ملتانی و اختر محمد خان نور زانی و امیر اصلان خان جوان شیر و جعفر خان قزلباش و غیره حاضر شده باستصواب رأی یکدیگر نخست فوت شاه را اخفا نموده تمام اعیان و سران بار و سپاه را از جانب پادشاهی اعلام حاضر شدن حضور دادند و آنکاه که همکشان بموجب طلب حاضر آمدند انتقال شان را ازین سرای برعنا ابراز داده افشاء کردند و در وازهای بالاحصار را بر بسته عهد اتحاد و اتفاق انعقاد داده جسده شاه را در چهار باغ وسط شهر دفن کرده پاشزادگان امر فائز و نوزاد را بدیوان خاص انجام نمودند بعد متفق الکلمه بر طبق عهدیکه منعقد داشته بودند همه شهزادگان سخن سلطنت در میان آورده یک زبان در معرض بیان رسانیدند که امر سلطنت منوط بوجود شخص واحد و مشروط بپذیرفتن جمعی از اما جد است که شما و امراء باشید پس هر که را از شهزاده کان منتخب نموده اختیار کنید البته امر خطیر جهانی را سزاوار خواهد بود و شهزادگان غیر از امیل خاطر امراء بجانب شهزاده زمان بودند هر یک که نیروی در بازوی خود داشت بطمع خام خیال سلطنت بخت آغاز کرد و از همه شهزاده عباس که در اواخر عهد پدر بهالت پشاور مقرر گردیده بود بیشتر هوای سروری در سر داشت خلاصه هر کدام بمقامی کلام رانده امراء را از نزاع ایشان دانانده پس از قتل و قاتل بسیار داخل کشکخانه شدند و شهزاده زمان بسرای خویش رفته رأی دیگران بر امرات شهزاده عباس قرار گرفته از کشکخانه برآمدند و در جای وی در آمدند که بسطنتش برآورد و امراء فرصت را غنیمت شمرده در بسرای شهزاده عباس که همه شهزادگان در آنجا بود بستند و مردم جوانشیر نیمة امیر اصلاخان را بحفاظت گذاشتند که ایشان را راه بیرون شدن ندهند و خود شان نزد شهزاده زمان رفته او را که قدم بمرحله بیست ساله می‌گذاشته بود سلطنت برداشتند و هر کدام از امراء قراخور حال خویش تعارفی پیش کشیده خلعت و منصب یافت و وجوه درهم و دینار بدین بیت درجه اعتبار و رواج گرفت

طراز یافت بحکم خدای هر دو جهان رواج سکه دولت بنام شاه زمان

و مهر فرامین و احکام بدین سبع زینت بخش صحائف و ارقام گشت

قرار داد ز الطافی خویشتن زردان ننگین حکم جهان را بنام شاه زمان

و مساعی جیبه که سردار پابنده خان در باب سلطنت او بکار برده بر تخت سلطنتش قرار داد انشاء الله تعالی در جلد دوم این خجسته کتاب مرقوم شده می‌آید که وی از روی صداقت و اخلاص چه خدمت بتقدیم رسانید و چگونه پادش کردارش را دید .

(ذکر منتخب کردن و لقب دادن اعلیحضرت شاه زمان مر امراء را)

چون اعلیحضرت شاه زمان جالس از یک سلطنت شد کسانی را که بیاد شاهی او رضا نبودند و جانب دار دیگری از شهزادگان بودند همه را پاشزاده ها در بالا حصار بالا برده راه بیرون شدن بروی شان بر بست و از آنجمله شهزاده شجاع الملک برادر اعیانی خود را امر کرد که اگر چه بسن رشد نرسیده و مراحت است در سفر و حضر بقرب بارگاه جای زیست داشته مقر دیگر نگزیند و امرای طرف دار خویش را پیش خوانده

ذکر سلطنت
اعلیحضرت
شاه زمان

ذکر قیام
شاعر ادعا
و جانب داران
ایشان
و منصب دادن
امراء

نیک بنواخت و همبک را بمخطای سر بلند ساخت چنانچه رحمت الله خان کامران خیل سدوزائی را بمخطاب معتمدالدوله و لقب وقادار بهادر و حافظ شیر محمد خان بن شاه ولیخان وزیر که بعد از کشته شدن پدرش گوشه نشین و زاویه گزین بود بمخطاب اشرف الوزراء مفتخر شده نور محمد خان امین الملک با بری همان منصب و کار خود پسندیده آمد و آخر الامر دخترش پرده نشین مشکوی عفت و احترام شاهی کشته شرف صبریت شاه نیز حاصل کرد و قاضی فیض الله خان بسبب امری مقید و زندانی گردیده مال و متاعش همه بقید ضبط در آمد و مقارن احوال محمد حسین خان فرا کوزلوی همدانی بانامه تبریک سلطنت از طرف آقا محمد خان قاجار حکمران ایران بیایه سر بر سلطنت رسیده هدایای شاهانه پیش کشیده مورد الطاف شاهانه شده گدو خان از راه رسالت در ایران رفته با تحف و تسوقات مراجعت کرد

§ ذکر بغاوت شهزاده هایون والی قندهار §

ولشکر کشیدن اعلیحضرت شاهزمان

چون اعلیحضرت شاهزمان از انتظام مهام دار السلطنه کابل فراغت یافت منشوری بنام شهزاده هایون والی قندهار صادر فرمود که او را بیادشاهی شناخته کر اطاعت بر میان متابعت بر بندد و او در جواب شاه نوشت که ولایت قندهار از جانب پدر تاج داری مفوض بوی است و هم در سن از شاره ترپس برسپیل ارت میباید که صاحب تاج و افسر بوده بمطاوعت کردن انقیاد بخواهد نهاد و اعلیحضرت شاهزمان ازین مکتوب او برآشفته با لشکر بسیار آهنگ قندهار کرد و از انسوی شهزاده هایون بمداقمه بر خواسته جاسین در منزل باغ بیرو واقع دو کوهی قلات بهم رسیده صف بیاراستند و نخست سردار پائنده خان ملقب بسر فرازخان بامر آخورد مهر علیخان که هر دو تن از هر دو جانب مأمور فراولی بودند با هم دوچار کشته مهر علیخان بدلاوت و هدایت سردار پائنده خان طریق اطاعت اعلیحضرت شاهزمان پیش گرفت و بآردوی شاهی ملحق شده ازین معنی بای نیات شهزاده هایون لغزیده فرار بر قرار اختیار کرد و بادلدار خان خسرش راه قندهار برداشت و در اینجا نیز درنگ نکرده آهنگ بلوچستان نموده بتسیر خان بلوچ پناه برد و اعلیحضرت شاهزمان آلات و ادوات و سپاه او را متصرف کشته داخل قندهار شد و مخالفان سلطنت خویش را از راه سیاست پیش خوانده باخذ جرایم تهدید و توبیخ فرمود و پس از نظم و نسق قندهار شهزاده قیصر بسر خورد سال خود را بایالت آن دیار مأمور فرموده عبد الله خان نور زانی را بنیایش بگشت و خود خواست که لوی ظفر التوا از عقب شهزاده هایون جانب بلوچستان شقه کشانماید لیکن قبل از آنکه حرکت کند عرضة نصیرخان از راه معدرت و ضراعت مشتمل بر شفاعت شهزاده هایون بیایه سر بر سلطنت رسیده معروض داشته بود که اگر چه شهزاده باغوائی مصاحبان خویش عزت و احترامش را بر باد داده روی پناه بخانه جاکر شاه نهاده است و در فرستادن او بعینه علیا ابا و امتناعی نیست اما از شئون مردمی بعید می نماید لهذا بعرض پرداخته التماس عفو تقصیر وی نمود و اعلیحضرت شاهزمان نظر بر خدمت سابقه نصیر خان فسخ عزم بلوچستان کرده قصد رفتن دارالنصرت هرات کرد

§ (ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان) §

(از قندهار بجانب هرات)

بقرار بیان صاحب روضة الصفای ناصری چون شهزاده محمود والی هرات از آهنگ اعلیحضرت شاهزمان بدان سو آگاه گشت کمر مدافعه تنک بر بسته حفاظت قلعه هرات را بقلیج خان بیجوری سپرده خود راه جنگ جانب اعلیحضرت شاهزمان بر گرفت و در عرض راه آگاه شد که قلیج خان طریق اطاعت اعلیحضرت شاهزمان پیش گرفته با وی طرح مراده انداخته است بنابراین معاودت کرده چون بزرگ هرات رسید قلیج خان ابواب

ذکر بغاوت
شهزاده
هایون

ذکر توجه
اعلیحضرت
شاه زمان
جانب هرات

شهر را برویش بر بسته بمداغه شهزاده در پس دیوار محالمت نشست تا که شهزاده بمحصاره پرداخته رخنه در حصار ثبات وی انداخت چنانچه خود را مغلوب مشاهده کرده از راه فرار داخل نازین حصار شد و شهزاده هرات را متصرف گردیده عرضه محتوی بر محجز وانکسار نزد اعلیحضرت شاهزمان ارسال داشت و در منزل کشتک نخود بمطالعه کارکنان رکاب شاهی پیوسته از منزل مذکور عطف عنان کرده بمزم سفرهند جانب کابل مراجعت نمود و هرات را بترجم برادری و طرفه ذوی الارحامی همچنان شهزاده محمود گذاشت

— (ذکر مأمور شدن شیر محمد خان اشرف الوزراء) —

(در بلوچستان برای تهدید شهزاده هایون)

چون اعلیحضرت شاهزمان در کابل رسیده رحل اقامت انداخت از عرایض واقعه نکاران بلوچستان بمسمع فیض جمعی رسید که نصیر خان بلوچ وقت یافته و برادر زاده اش هوای آن در سردارد که محمود خان پسر صفیر اورا که دیگر فرزندی محجز او ندارد از بلوچستان بیرون کرده خود برباست بردارد و هم شهزاده هایون را اغوا نموده تخریب و ترغیب میکند که تحت سلطنت تراشاید که طوایف درانیه را فراهم آورده قصد تسخیر قندهار نمائی و اعلیحضرت شاهزمان بعد از شنیدن این خبر فوراً حافظ شیر محمد خان اشرف الوزراء را باسید خداداد خان فوشنی و لشکر آراسته جانب بلوچستان نامزد فرموده امر کرد که بهرام و رسم و وجه و تدبیریکه بتواند شهزاده هایون را اطمینان خاطر داده با خود بیاورد و خودش از کابل بمزم قنلاق راه پشاور برگرفته در آنجا رحل اقامت کشود و اشرف الوزراء داخل بلوچستان شده شهزاده را تسلی و دلجوئی داده از جانب شاه نیز تسکین در خاطرش نهاده اورا همراه گرفته مراجعت کرد و در مرض راه سید خداداد خان با شهزاده هایون در ساخته طرح مخالفت شاه پنداخت و اورا بنزد اینک تاج شاهی بر سرش گذارد و مجازة آن پس از تقرر بر تحت سلطنت وی وزیر و مشیرش باشد اغوا کرده همدستان شدند و اشرف الوزراء از مکابده و معاهده ایشان خیر کشته زجر و توبیخ هر دو تن را برتابت شهزاده کی و سیادت شان دور از صواب دانسته نظاماً خود را بتغافل زده معروض بایه سر بر سلطنت نمود که سید خداداد شهزاده را بتائی و آهسته کی با خود شرف اندوز حضور می نماید اگر اجازت باشد جا کر درگاه بایلغار و شبگیر خود را بیایه سر بر رساند زیرا که امری در عرش راه نیست که انجام نموده آید و اعلیحضرت شاهزمان ملتزم اورا با حاجت مقرون فرموده وی سندی بیرون شدن خود را از مفسده حاصل نموده بر طبق حکم شاه راه تقبیل عتبه علیا برگرفت و انگاه که شرف جبهه سانی سده سینه عظمی در یافت اعلیحضرت شاهزمان را بر کتبه معامله و مکابده شهزاده هایون و سید خداداد زبانی آگاهی داد

مأمور شدن
اشرف الوزراء
در بلوچستان

§ ذکر رسیدن شهزاده هایون §

(در قندهار وقت انگیزی او)

چون اشرف الوزراء ازان دوتن جدا شده رهسپار حضور شاه کشت ایشان باده مرام خویش را در جام بل در کام دیده مردم اطراف را خواسته لشکری بیار آستند و روی ستیز بجانب قندهار نهادند و ازین سو سردار پابنده خان بارک زائی با کدو خان که در قندهار بودند از عنم مشار الیها خیر گردیده حراست شهر را بیار محمد خان سدوزائی سپرده خود ایشان شهزاده قیصر والی قندهار را که قدم بمرحله هفت سالگی نهاده بود برداشته لوی مدافعه افراشتند و بقول صاحب تاریخ احمدی در حین تلافی فریقین یاز محمد خان مذکور که قول صاحب تاریخ سلطانی بمقاومت شهر مأمور بود یا ۵۰ بجهت سوار جهت حمایت تحت رایت شهزاده قرار گرفت و دیگران با خصم در آویخته لشکر شهزاده هایون را هزمت دادند و دست بتاراج بیه و آغریق اردوی او کشوده بتعاقب هزمتیان افتادند و دران میان خود شهزاده هایون که در مقابل شهزاده قیصر ایستاده بود

رسیدن
شهزاده
هایون در
قندهار وقت
انگیزی او

با وجود شکست یافتن لشکرش دل از دست نداده جنگ کتان خود را نزدیک شهزاده قیصر رسانید و کسانیکه بدور او قیام داشتند شهزاده هایون را شناخته نظر بشهزاده کی از قتل و منعش دست باز داشته عنان هزیمت افراشته شهزاده قیصر را تنها گذاشتند و آن سنگدل رحم کسل بشهزاده قیصر رسیده شمشیر حواله نازکش نموده سرش را با انکشتان دستش جراحت رسانید درینوقت شهزاده احمد فرزند شهزاده هایون را کره رخ داده با چشم اشکبار بیدرش عرض و اظهار کرد که زخم زدن باین طفل کوچک که برادر زاده و پناهه فرزند شما است دور از طریقه مروت و حیا است شهزاده هایون استیلائی غضب خویش را عذر نهاده از اسب فرود آمده او را در بغل گرفت و رویش را بوسیده جراح را امر کرد که بمرهم گذاری و التیام زخم او پردازد و از مجروح و دستگیر شدن شهزاده قیصر سردار اینکه سر کرم غارت مال و اسباب و تعاقب نمودن شکستیان بودند شنیده عنان فتح از دست داده رو فرار نهادند و از جهت سران لشکر سردار پاننده خان باریک زانی و فتح خان پسر او و عبید الله خان نور زانی و بیچی خان نسیمی بانی و کدو خان باریک زانی راه پشاور پیش گرفتند و شرفیاب حضور شاه شدند دیگر سرداران و افواج شاهی همه رشته اطاعت شهزاده هایون را بگردن نهاده همراگب او داخل شهر قندهار گردیدند و شهزاده هایون پس از ورود در قندهار خود را پادشاه خوانده سکه زر و خطبه زیر منبر را بنامش جاری ساخت مقارن انحال سردار احمد خان نور زانی که احرام بند طواف بارگاه شاهی و مرجعه بجای پشاور گردیده در وسط راه هرات و قندهار رسیده بود از فتنه انکیختن شهزاده هایون و دستگیر شدن شهزاده قیصر خبر گشته با هدف جنگ شهزاده هایون راه قندهار بر گرفت و شهزاده نیز از راه مذاقعه با لشکر از شهر بیرون شده احمد خان طریق تدبیر پیش گرفته از راه دیگر وارد قندهار شد که شهر را تصرف نماید ولیکن عبد الکریم خان بن رحیمداد خان باریک زانی که از طرف شهزاده محافظت شهر و حراست ابواب آن قیام و اقدام داشت مانع گردیده نگذاشت که داخل شهر شود و شهزاده هایون از کجای حال آگاهی یافته از موضعیکه رسیده بود بجناب قندهار مراجعت کرد و در موضع کوه کران با احمد خان و لشکرش که روی امید از دخول شهر بر گردانیده بودند ملاقی گشته آتش حرب شعله ور شد و جنگ سخت رویداده کار بکار دوختن رسید و سید خداداد فوشنجی با ملا خداداد از همراهان شهزاده و یوسف خان مهماندار بانی از پیروان احمد خان زخم برداشته یوسف خان دستگیر شد چنانچه شهزاده هایون قصد هلاک او کرده باستشفاع سرداران جانب دار شهزاده امان جان یافت و خود سردار احمد خان ایضاً دو زخم از ضرب تفنگچه و تفنگ برداشته از حربگاه فرار کرد و این گریختن او از سبب آن بود که اکثر از همراهانش از پنجائی طوایف درانی و با متابعان شهزاده هم قبیله بودند بخوف اینکه مبادا او را بدست شهزاده دهند طریق فرار اختیار کرد و مسافت شش کروزه اسب رانده از کثرت خون که از جراحتش ریخته بود مدهوش شده از زمین زمین سرنگون گشت و ملا حسن نام درویش او را برداشته بخانه خویش برد و شهزاده هایون مسافت دو کروزه از عقب او اسب ناخته بی نیل مرمام مراجعت کرده داخل قندهار شده رحل اقامت و طرح حکومت اداخت و روز دیگری از بودن سردار احمد خان در خانه ملای مذکور واقف گردیده طلب حضورش کرده تحست حکم قتلش نموده بعد بشفاعت سادات و علما و فقراء قندهار امان جان داد و او ظاهراً بیاداش این احسان و باطناً از بیم جان رشته اطاعت شهزاده را بگردن نهاده بجان مؤکد بایمان در بین فرار داد که بدون از باری و اخلاص شماری او راه دیگر نیوید و بجز در راستی سخنی از باب خلاف در حق شهزاده نکوید

ذکر توجه اعلیحضرت شاه زمان

« از پشاور بجناب قندهار برای دفع فتنه شهزاده هایون »

اعلیحضرت شاه زمان از کردار برادرش آشفته خاطر شده بعزم تنبیه و سرزنش او از پشاور برخاسته وارد کابل شد و در خلال این احوال بعضی از مردم قندهار از راه خفا بشرف حضور اعلیحضرت شاه زمان می پیوستند

ذکر توجه
اعلیحضرت
شاه زمان
جناب قندهار

و شاه پس از رسیدن بکابل بالشکر آراسته روی بسوی قندهار آورده بمسافت و فاصله چهل گروه از قندهار رسیده سردار پاینده خان ملقب بسرفراز خان بارک زانی را پیشرو سپاه خویش قرارداد و از آنسو شهزاده هایون نیز بمدافعه برخواست سردار احمدخان را که هنوز جراحاتش التیام نیافته بود بهمان عهدیکه از وی گرفته و پذیرفته بود اطینان نموده بقراول گشت و دیگر اعیان متمسک خویش را پیش خود نگاهداشت و بدنبال لشکر جای گردید چون هردوسالار جایین که مأمور هواولی بودند با هم ملاق شدند سردار احمدخان که باشهزاده هایون عهدنوره (۱) نموده بود از شهزاده رو برناخته با سردار پاینده خان نزد اعلیحضرت شاهزمان آمد و شهزاده را ازین قضیه پای نیات لغزیده شب هنگام بامتدین خویش راه فرار بجانب مهابت پیش گرفته نزد شهزاده محمود والی آنجا رفت و خبر کریمین او بقندهار رسیده زوجه سردار پاینده خان که بادلیران وقت و مردان زمان توامان بود شمشیری حمایل انداخته و برقع برکشیده سواراسب شده شهزاده قیصر را از زندان بر آورده برمسند حکومتش بنشاندالحق که آن عقیقه جلیله زاینده شعبان میدان جنگ و آورنده مردان ناموس و نیک بوده (فرد)

زنی از بیسی مرد چلاکتو بگوهر زردیابی باکتو

و پس از آنکه شهزاده را بمسند حکومت قندهار استقرار داد منادی را امر کرد که ندای سلطنت اعلیحضرت شاهزمان را بگوش هوش مردم شهر و بازار برساند و در خلال این حال مرافعی خان داماد سردار پاینده خان خواست که درفته باز کند و دست تاراج بدکاکین شهر دراز آن باوی مشکوی عصمت و عفاف تیغ انصاف از غلاف بر آورده زخم دارش نموده پای اعتسافش (۲) را بزنجیر بست تا که القاس عبدالستار شامام فقیر او را از قید و زنجیرها داد و فردای آن اعلیحضرت شاهزمان بالردویش داخل قندهار شده فتح خان میر آخر بن سردار پاینده خان مذکور را بقول صاحب تاریخ احمدی بتعاقب شهزاده گشته و چون او از دست رفته بود مسافعی قلم کرده بی نیل مقصود مراجعت نمود و اعلیحضرت شاه زمان مشورتی بنام شهزاده محمود والی مهابت اصدار فرمود که او را روانه حضور نماید و شهزاده محمود عرض داشت نمود که ویرا از فرستادن شهزاده هایون بیاهم بر سر سلطنت معاف دارد و بقول صاحب تاریخ سلطانی شهزاده هایون از فراء علق عنان جانب ربکستان کرده داخل بلوچستان و از اینجا روانه ملتان شد و اعلیحضرت شاهزمان بفرار حال قندهار و محاللی را نظم و نسق تازه داده شهزاده قیصر پسر خود را خطاب و لیمهدی و ایالت قندهار چنانچه بود منتظر ساخت و حافظ شیر محمد خان مختار ابدوله را از غریبش محمودخان پسر نصیرخان بلوچ که عمزاده اش دست او را از حکومت بلوچستان باز داشت خرد متصرف شده و وی عرض برد از حضور شاه گردیده چند عریضه بیاهم بر سر سلطنت فرستاده بود بالشکر مأمور بلوچستان نمود که آنولایت را از تصرف برادر زاده نصیرخان کشیده بسرد محمودخان نماید و خود اعلیحضرت شاهزمان از قندهار حرکت کرده وارد دار السلطنه کابل گشت و شیر محمد خان مختار الدوله داخل بلوچستان شده پس از مخابرات شنبه و قتل و جرح متعدده داخل قلات اسیر گردید و محمودخان را بمسند ایالت پدرش نصب کرده برکشان بلوچیه را مطعم و منقاد وی ساخت و بلوچستان را نظم و نسق داده بعد محمودخان را از راه قبیل عتبه عطیلی سلطنت بخود برداشته بحضور اعلیحضرت شاهزمان آورد و وی مورد الطاف شاهانه گشته رخصت انصافی یافته در بلوچستان رفت و بمحکومت موروثی خویش پرداخته شش هزار سوار از مردم بلوچیه برای ملازمت رکاب شاهی مرتب ساخته داخل سپاه دولت کرد و تا که زنده بود از شاهراه سلطنت و اطاعت پادشاهان در ایبه عدول نمود

« ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان »

(جانب بختاب و انجام کار هایون از دست محمد خان بلوچ)

از گرفتاری اعلیحضرت شاهزمان بامور شهزاده هایون وغیره که مرقوم گشت گروه سکه در لاهور آتش فتنه بر افروخته خود سری آغاز کردند و وی در سال ۱۲۱۰ هزار دوویست و ده محری لوی سبیه و سرزانش آن گروه بر افراشته از کابل حرکت کرد و از کلمرگاه اٹک عبور کرده وارد سر زمین حسن ابدال

(۱) توره پنهان کردن چیزی و برخلافان کردن

(۲) اعتساف یعنی کجراهی

ذکر توجه اعلیحضرت شاه زمان جانب بختاب

و نواحی رهاس شده چند روز را بسیر و شکار بسر برد و احمد خان شاهنجی پاشی پارك زائی را با بهادر خان محمد زائی و غیره و هفت هزار سوار مقرر فرمود که ولایت میان دو آب حیل و چناب را بتصرف آرند مقارن ایحال شهزاده هایون از جاییکه سکنا داشت بنا بر خوفیکه بواسطه کردارش در ضمیرش بود با صد سوار از همراهان و سلطان احمد خان بسر خویش راه فرار پیش گرفته داخل ربکستان لیه که بغاصه بیست و پنج گروه از ملتان جانب دیره اسمعیل خان و در بین آب حیل و ستد واقعت گردید و باراده اینسکه هر وسیله و واسطه که باشد خود را به کشمیر برساند و برای رفع خستگی با بسر و همراهانش در سایه درختی راحت کزید و در بنوقت محمد خان حاکم لیه با دیگر هواخواهان اعلیحضرت شاهزمان که بذریعه فرامین دستگیر نمودن شهزاده هایون آگاهی داده شده بودند و از انجمله محمد خان از ورود شهزاده در موضع مذکور آگاه گشته با ۵۰۰ مجتهد سوار قصد گرفتن وی کرد و چون بوی رسیده تکلیف کرد که با او در شهر شده استراحت حاصل کند و شهزاده از ناصیه حال محمد خان خلاف آنچه میگفت مشاهده نموده باسب نیز بر نشست و با اتفاق همراهانش کمر جنگ بر بسته دست باسلحه بخاربه برده باهم در آویختند و اکثر از همراهانش مقتول و مجروح گردیده پسرش نیز زخم کولوه نعلک برداشت و از زین بر زمین غلطیده هلاک گشت و خودش نعلش بسر را آغشته بچون دیده دستش از کار رفته دستگیر شد و محمد خان او را باخود در قصبه لیه آورده به اعلیحضرت شاهزمان آگاهی داد و او حسن خان قزلباش پیشخدمت پاشی حضور خود را امر نموده که رفته اول او را از حلیه بسر عاری ساخته بعد در پلکی انداخته روانه کابل نماید و او حسب الامر چشمش را میل کشیده با خود نزد اعلیحضرت شاهزمان آورده شاهنش بکابل فرستاده حکم کرد که با دیگر شهزادگان محبوس زندان باشد و سر داران و سوارانیکه مأمور میان دو آب شده بودند در خلال احوال مذکور از آب حیل عبور کرده با سکهان بخاربه کرایند و چند دفعه جمیت سکه را برا کنند ساخته باز فرامی گشته باهم می آویختند تا که بقرب کجرات میان دوله جنگ شدید روی داده ازان میان احمد خان کشش و کوشش مردانه بتقدم رسانیده آخر الامر ازستی لشکر درانیه و عدم اتفاق سرداران متیقن گشت که کاری از پیش نتوان برد پس جنگ کتان خود را از میدان بیرون کشیده با آلات و اسبابیکه باخود داشت باردوی شاهی پیوست و در بحال مکتوبی متمثل بر التماس ورود اعلیحضرت شاهزمان در دهلی از اعلیحضرت شاه عالم عالی کوه می بن اعلیحضرت عزیزالدین عالمگیر ثانی ملاحظه شاهی رسیده چون در بنوقت از عراض واقعه نیکاران بسمع فیض جمیع رسیده بود که شهزاده محمود باجنود و افرو راه انتقام چشم شهزاده هایون برادر اعیان خود را که بتقریب مذکور شد پیش گرفته رایت فساد افزاشته است شوق کرمای هند را در جواب نامه شاه دهلی عذر نهاده از حسن ابدال لواء مراجعت را اعتلا داده وارد دار السلطنت کابل شد

(ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان)

(جانب قندهار بعزم رزم شهزاده محمود)

از فتنه انگیزی شهزاده محمود که اعلیحضرت شاهزمان خاطر گراز شده بود پس از رسیدن بکابل بالشکر آراسته راه قندهار برگرفت و از انجا بدون درنگ آهنگ هرات نموده چون وارد میوند یا میوند شد از انسوی شهزاده محمود از رود هیرمند با سپاه کینه خواه عبور کرده محمد عظیم خان بن میر هزار خان الکو زائی را با جمعی پیش رو لشکرش قرار داده از جانب اعلیحضرت شاهزمان میر آخور مهربلیخان مأمور قراولی گشت و جانبین در موضع خاکریز باهم دوجای گردیده بازار کارزار رواج گرفت و افواج شهزاده محمود هجوم آورده فوج قراول شاهی را هزیمت دارند و توپهای شانرا متصرف شدند و اعلیحضرت شاهزمان از عقب در رسیده حال را بداعتوال مشاهده کرده تاج مکمل و مرصع از زمرد و الماس را که مرتب بچهار حیقه و بر سرش بود برداشته کلاه ساده بر سر نهاد و دست تضرع بدرگاه حضرت اله برافراشته التماس فتح و نصرت نمود و حاضرین رکاب از دیدن ایحالت در کمان و اضطراب افتادند که شاه راه فرار اختیار خواهد کرد پس ناچار زانو زده استغفار تغییر لباس از شاه

ذکر توجه
اعلیحضرت
شاهزمان
جانب قندهار
بعزم رزم
شهزاده محمود

(۱) لیاری
دهندهست
که یاری
دهد مرا

نموده مجاب شدند که تبدیل لباس از بهر آنست که در حین بیکار از شناختن خصم برکنار باشم و شهادت از دست ندهم
مردانه بکار زار بکوشید چون سخن بدینجا رسید سپاه شهزاده بورش آورده لشکر بادشاهی را از پیش برداشتند
واعلیحضرت شاهزمان زبان هل من ناصر یبصرنی (۱) گشوده نواب خان ایشیک آقایی قوم الکوژائی و توکل خان
و کشتن خان سرداران قلماق از دست غلامان که در عهد اعلیحضرت تیمور شاه مسلمان شده بودند از شنیدن
آواز شاه از راه یاری پیش آمده از میان توکل خان لاجسارت گشاده گفت که این مغلوب شدن نتیجه همان کلاه
برداشتن شاست و شاه جواب اول را بدین داد ایشان دعای فتح و ظفر گرفته اسب همت بناختند و همراهان محمدعظیم
خاترا باخودش چنان هزیمت داده در توشویس انداختن که تلاشی کشته راه هرات را فراموش کرده جانب
قندهار طریق فرار اختیار کردند و در قریه ذاکر واقع پنج گروهی شهر قندهار رسیده در خانه میان عبدالحمید
درویش بنام گزید چنانچه او پس از فیصله دعوی از راه شفاعت ملا جان محمد پسر خود را باوی نزد
اعلیحضرت شاهزمان فرستاد و آنکاه که شرف وصول حضور یافت با شمشیریکه در دست و کفنیکی بگردن آویخته
داشت عرض کرد که سزاوار آنم که بدین تیغ سرم بریده و بدین کفن تم عییده آید و شاه عفو تقصیر فرموده بعطای
خلعت و اسب و شمشیر بناوخت القمه شهزاده محمود پس از کریمخان محمدعظیم خان شکست یافته متوجهانه با محمدخان
هزاره که سردار باقتداری بود مشاوره برداشته صلاح کار از وی جست و او تسلی داده با هر روانه هرات شدند
و دیگر سران و سردارانیکه راهسازش با کار گذاران شاهی داشتند بیای خدمت ایستاده عنان از رفتن با شهزاده
بازداشتند و بلبک توش خان جیشیدی که از قرار داد ایشان آگاه نبود استفسار نمود که چرا از عقب شهزاده
راه نه میروند در حال که هنوز جواب نگفته بودند نورمحمد خان امین الملک باشاره اعلیحضرت شاهزمان
اسب جانب شان ناخته از حرکت دادن شال بدیشان فهمانید که آهنگ جنگ ندارد و خود را نزد ایشان رسانیده
زمانخان و دیگر سرداران را باخود برداشته نزد شاه آورد و شاه همرا عفو فرموده عهد نامه موا که بسو کند
از ایشان گرفت که پس ازین مصدر خطا و خیانتی نسبت بسلطنت نشوند و از انجمله بانک توشخان سو کند
بر توثیق عهد یاد نکرده بمرض رسانید که بدون سو کند بعهده کرده ام راستدم و ثابت قدم و دیگران که عهد
خویش را بسو کند مبرم ساخته اند البته از در کذب خواهد بود و ایشان بجواب این سخن او معروض داشتند
که ما بعهده خویش استواریم و این برادر ما نیز خلاف پیمان ما را می نخواهد پیچود پس اعلیحضرت شاهزمان
همه را بعطای خلعت و رخصت مراجعت بمسکن شان خورسند فرموده قرار داد که پس از بازدید خویشان
ورفع خستگی و حصول امتراحت بفرمان طلب حاضر خدمت آیند و ایشان دعای بقای سلطنت شاه را نموده
نخست باهم احرام طواف مزار فیض آثار خواجگان چشت علیهم الرحمه و الرضوان بر بسته وارد آن مقام سعادت
از تمام شدند و در شب وصول آن مضع مغفرت موصول عرضه برد و تقصیر عهد اعلیحضرت شاهزمان و قبول
اطاعت شهزاده محمود در هرات نزد شهزاده فرستادند که عهدیکه پاشاه منقذ نموده اند از راه فریب است نه از طرفه
صدق و شکب زیرا که جاگران شهزاده اند و از قید عهد ازاده و شهزاده از این رقیبه ایشان شادمان گشته بشل نامه
همکنان را طلب نموده تجدید عهد سابق فرمود و درین جانب بلنگ توشخان سو کند بر زبان تراند بعد هر کدام بقمای
که داشت برفت و شهزاده محمود والده ماجد امش را با عریضه مشتمل بر عجز و انکسار و التماس عفو کردار ناهنجار
خویش کسبل درگاه شام بجهان نموده معفو کردید و هم باستدعای ان عفتیه عالی بکانه کوه درج شاهی را به پسر شهزاده
محمود و دختر او را با ختبرج سپهر سلطنت تزویج فرموده امر والا شرف نفاذ یافت و بان مخدره سفارش رفت
که نخست پسر عالی کهر شهزاده محمود حاضر پیشگاه شاه شده امرسور و سرور عروسی اوبیای برده شود و والده
عفت و سوده او انگشت قبول بر دیده منت نهاده بعد با منشور عطای هرات بشهزاده محمود رخصت انصراف حاصل
کرده مراجعت کرد و شهزاده محمود را اندرز نموده گفت که همین احسانیکه از شاه نسبت بشو شده است قناعت
ورزیده اکتفا نمائی و راه دیگر جز رضای خدا و اطاعت شاه نه بیائی و او نصیحت مادرش را پذیرفته کار حکومت
خویش پیش گرفت و اعلیحضرت شاه زمان که حرکات مخالفانه شهزاده محمود را از تحریض و ترغیب آقا محمد خان

قاجار فرمان فرمای ایران میدانست نمیوهتدید او را که مکنون خاطر داشت ابراز داده در افواه اذاحت سکت
 لوی کوشالی آقا محمد خان را بر افراخته حیث جانب مملکت ایران در جنبش آرد و اینخبر سمرگشته بکوش هوش
 آقا محمد خان رسید و او محمد حسین خان قرا کوزلوی همدانی را برسم سفارت فرستاد بخلاف بیان صاحب روضه
 الصقای ناصری که اینواقعه را چنانچه رقم کرده است از پیش بجانب داری دولت متبوعه خویش ذکر نموده و حال
 آنکه در نیوقت مشارالیه بامکتوب مواحدت اسلوب و انواع تحف و هدایا مأمور افغانستان شده شرف آندوزیایه
 سر بر سلطنت کشت و اعلیحضرت شاه زمان قبل از ورود فرستاده مذکور افواج خویش را با اسلحه و توخانه
 ترتیب داده بواجبه او عرض (۱) دید تاوی عساکر پادشاهی را مشاهده کرده آقا محمد خان را از مکتنت و حشمت
 افتخار بیگاهاندهم کدو خان بارک زائی را مأمور سفارت ایران فرموده با سفیر شاه ایران روانه ساخت که باسخ
 بگذارد چنانچه وی رقم اطمینان خاطر و تحفه و خلعت شاهانه را با آقا محمد خان رسانیده از توجهشاهی بجانب ایران
 آسوده ساخته مراجعت کرد و اعلیحضرت شاه زمان پس از فرستادن رسول مذکور از قندهار حرکت فرموده
 وارد کابل شد بعد آنکه تسخیر هند کرده امنای دولتش بتاریقه جونی شهزاده محمود امر رقت هندوستان را
 بستنیده بعرض رسانیدند که شاه را ازین سفر باز دارند و اعلیحضرت شاه زمان نظر فرستادن او مادر خود را
 بحضور که بتقریب مسطور گشته آمد عرض امرا را نپذیرفته فسخ عزم سفر هند فرمود و گفت که شهزاده محمود
 هرگز طریق خلاف نخواهد پیود

(۱) عرض
 بیان دیدن
 لشکر را
 گویند

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان ﴾

(جانب پنجاب و هندوستان)

چون مردم سکه سر از جیب نبرد بر آورده مصدر فتنه و فساد شده طریق کینه و عناد می پیوندند ناچار شاه
 والا جاه سفر پنجاب و هند اختیار کرده از کابل بالشکر شایان راه بر گرفته وارد پشاور گشت و از آنجا در ماه
 جمادی الاخر سال ۱۲۱۱ هزار و دویست یازده هجری شمسیر محمد خان مختار الدوله را با بیست هزار سوار پیش
 رو لشکر قرار داده امر کرد که مسافت دوازده کوه بیشتر از سیاه ماهمه رکاب شاهی رهسپر بوده دست
 اتفاق بجزایر و مسافتات (۱) اطراف راه نکشاید و او از گذرگاه اتک گذشته از راه حسن ابدال و راول پندی
 و رهناس قطع مراحل نموده بساحل ذریبی جیلم فرود آمد و از عیش شاه با سیاه کینه خواه بر طبق قرار داد
 مذکور طی طریق میفرمود تا که شمسیر محمد خان مختار الدوله از آب جیلم و پنجاب عبور کرده از سادات سیکران
 و اله و ایمن آباد حرکت کرده از قریب لاهور گذشته در شاه دره واقع فاصله سه کوهی جانب غربی شهر که
 نیز راوی در بین آن و بنده لاهور حایل است فرود آمد و مرده سکه از ورود عساکر شاهی حاکم خود را در
 تیاهی دیده سرای کالی و الکالی میان دو آبه جیلم و پنجاب و راوی را از وجود خودها حال گذشته از هیبت
 افواج شاهی راه فرار برداشتند و داخل علاقه مانجه واقع جنب شهر امرت سر و بین میان دو آبه سیاه و ستاج
 شده در لکی جنگل پناه گزیدند و عیال و اطفال و احوال خود را بمضایق حبال کشیدند و حافظ شیر محمد
 خان انگاه که از نیز راوی گذشته در جنب لاهور فروگش کرد آنها سنگه حاکم لاهور کلید قلعه را بجانب
 میان شاه چراغ صاحب سلطان پوری که سلسله نبش بحضرت وحید عارفین ربانی شیخ عبد القادر جیلانی قدس
 سره میزد سپرده خود راه فرار اختیار کرد و حافظ شیر محمد خان مختار الدوله با مر شاه والا جاه پس از در آمدن
 بشهر آیین بندی نموده سه شب شهر و بازار را چراغان فرمود و ذات محاسن صفات شاه در روز نهم ماه رجب
 سال مذکور داخل لاهور شده یازده هزار سوار از عساکر فیروزی مآثر مقرر فرمود که بفاصله ده کوه
 از شهر دور در شب و روز گردش و مرور داشته باشند تا اگر خصم عزم شهر لاهور نمایند ایشان بمدافه
 گزاینند و در روز دوم یا سوم از ورود کواکبه شاهی در لاهور از عراض کار پردازان حضور بمسج قیض

توجه موکب
 شاهی جانب
 پنجاب و هند

(۱) مسافت
 کشت هائیکه
 آب داده
 میشود

جمع رسید که مردم سکنه شهر از هندو و مسلمان سد دکا کین نموده با تمکده در آمده اند و شاه از شنیدن این ماجرا برآشفته امر کرد که هر چند مردم این شهر بمکافات چنین کار ناسزا و ارشایان قتل عامند ولی سدور اینگونه امور از دستور مملکت داری دور است پس میباید جزیه از ایشان گرفته شود و کار گذاران حضور محصلان شدید الوصول تحصیل وجه جزیه کاشته از هندو و مسلمان تقدیمه همیگرفتند تا که بکوش دادنیوش شاه رسیده مسلمانان از دادن جزیه امان یافتند و از هندو که جزیه ده بودند چندتن از سخت گیری محصل خود را در حله آب انداخته هلاک ساختند و مقارن احوال مردم بحال پنجاب که از ورود شاه آگاه شده بودند اعیان فرقه اسلام چون جلال بهی و نظام الدین خان رئیس قصور و غیره زمینداران علاقه حات و اضلاع ولایت حاضر بار شده عن رکاب بوسی در یافتند و مورد الطاف شاهانه کشته طریق خدمت پیش گرفتند و با ایل والوس خودها در تحت رایت مختار الدوله جا کزیده در قتال و جدال معاضد اردوی او گردیدند و از افواج شاهي که با مختار الدوله بودند هر روز جمعی بتاخت و تاز برداخته چهل تن از گروه سکه را بتحاک هلاک انداخته سرهای شایزا بریده از راه استرمار بحضور شاه میفرستادند تا که خبر شرارت و بغاوت شهزاده محمود گوش خراش شاه شده دست از غارت سکهان و سبب شهر امرت سر که در خاطرش بود باز داشت و کوش انتظار رسیدن خبر دوم از جانب شهزاده محمود گذاشت و درین فرصت مردم سکه به تصور اینکه شاه از عدم استطاعت دست از قتل و غارت شان کشیده است دوسه هزار نفر در قلعه شلیجوره واقع پاترده گروهی جانب غربی شهر لاهور فراهم کشته لوی فساد افراشتند و مختار الدوله با چند شرب توب از حضور بخریب قلعه مذکور مأمور گردیده محاصره اش کرد و آخر الامر سکهان که در اندرون قلعه بودند بتک آمده طالب امان شدند و بواسطه ملا عبد الغفار جدید الاسلام ملتئم شان پذیرفته آمده باج و خراج بعهده گرفته فرمان پذیر گردیدند انگاه اعلیحضرت شاه زمان که مکنون خاطرش پس از تبیه و تهدید سکهان چنان بود که غایم شاهجهان آباد شده کردن کشان مرهه و قوم حات را سرزنی فرموده بافغانستان مراجعت نماید اما تقدیر با تدبیر او موافقت نکرده از سبب بی شهزاده محمود که آنفاً (۱) مذکور گشت از لاهور رایت مراجعت جانب کابل افراشت

ذکر مراجعت اعلیحضرت شاه زمان

(از سبب فتنه شهزاده محمود)

مفصل اینجمل است که در هنگام توجه شاه جانب پنجاب عطا محمد خان علیزائی فرست یافته پنجهزار خانه وار را از قندهار و نواحی آن کوچ داده با خود دوهمات نزد شهزاده محمود برد و او را اغوا کرده بسختان چرب و شیرین مایل بدعوی سلطنت ساخت و بعهده گرفت که مردم درانی و عساکر شاهی را بهرحالت که باشد با شهزاده محمد استان و از اعلیحضرت شاه زمان روگردان نماید چنانچه باندک زمان بیست هزار مرد برای نبرد جمع آورده آهنگ تسخیر قندهار کرد و از التهاب آتش این فتنه زمان خان بن حاجی کریمداد خان و غیره هواخواهان با اعلیحضرت شاه زمان بذریعه عرضیه آگهی دادند و شاه در غریه ماه شعبان سال ۱۲۱۱ هزار و دویست یازدهم مری لوی مراجعت افراشته از نهر راوی بمسیر و از آب جانب بگذرگاه سودده واقع دو گروه و وزیر آباد اسپ زده بگذشت و در منزل کجرات چهار نفر از درایان را بواسطه غارت کردن قریه سادات شکم بدزدید بعد از آب جیل نیز عبور کرده فرود آمد و درین فرودگاه سه روز درنگ کرده احمد خان بارکزائی را بحکومت میان دو آبه جلم و سنده سرافرازی بخشوده محمدخان محمدزائی را با محمد سوار و بوستان خان را با هزار سوار و نورالله خان خشک را با هانصد سوار قوم خودش و سه صد سوار قوم شکش کوهانی و دویست سوار از قوم بو سفزائی و دو هزار سواره کشاده خودش که مجموع هفت هزار سوار میشدند با صد نوبورک و چهار عماده توب و یک لک روپیه وجه نقد از مالیات لاهور زمین و مقرر کرد که با حاکم مزبور بوده بخراست سرحد و نغور بردارد و حسن خان قزلباش را که چهار هزار سوار غلام خانه در تحت رایش بود مأمور فرمود

(۱) آنفاً یعنی
فی الحال
ذکر مراجعت
شاه از پنجاب

که میان دو آبه راوی و جناب را منظم ساخته و قلعه بند داور خان واقع کنار نهر جیل را نیز مسخر کرده بعد شرفیاب حضور شود و خود علم سعادت برجم راشقه کشا فرموده روز بیست و هفتم شعبان وارد پشاور گشت و از آنجا حرکت کرده روز هجدهم ماه رمضان داخل کابل شد و بتزیین لشکر و سامان سفر قندهار پرداخته ساز و برگ خویش ساز میبرد که باز کارگذاران قندهار عرش برداز شده از توجه عطا محمد خان بجانب قندهار خبر دادند و اعلیحضرت شاهزمان محمد زمان خانرا امر کرد که کسی را از راه خفا فرستاده کیمبر (۱) کار عطا محمد خانرا در کنارش نهاده هلاکش سازد و او دلک نام افغان را مأمور امر مذکور کرده از عقبش شاه پاسبان روپوسی قندهار آورده وارد آندیلر شد و دلک با چند تن از افغانان خود را در اردوی عطا محمد خان رسانیده مسافر آساروز را بشب برده شب هنگام در مقامیکه عطا محمد خان خفته بود خویش را نزدیک کرده بضر ب تیغ دمار از روز کارش بر آورد و از سنوح ابن سائحه شهزاده محمود بالشکرش که قلعه داری هرات را بقلیج خان تیموری سپرده خودش راه قندهار پیش گرفته بود هراسیده عریضه مینی بر محرز و انکسار نکار داده ضمناً خواستار آن شد که در سالی مبلغ دولک رویه از زمان اعلیحضرت تیمور شاه مرحوم برای کفایت مؤنت وی مقرر بود و پس از آن وظیفه مستمره مذکوره قطع گردیده است میباید در صورت اقیاد و ترک راه فتنه و فساد مبلغ مذکور از روز معطلی عنایت ابدی شود و شاه مسئول او را از روز وصول عریضه اش قبول نموده قبل ازان را عطا فرمود و شهزاده محمود با بنعلیه قناعت نوزیده طریق خلاف شریعت سلطنت کرد و بامید آنکه اکثر از مردم درانی باوی مودت و مواحدت نهائی داشتند او را فتنه انگیزی ترغیب و تحریض مینمودند رایت مجادله افراشت و اعلیحضرت شاهزمان ناچار مرحله بیای جاده پیکار شده شهزاده قیصر پسر خود را با سردار احمد خان میر آخور و چند تن دیگر از اعیان و فوج گران پیش روی لشکر خویش قرار داده فرمود که در فراه رفته اقامه نمایند و از آن سو شهزاده محمود نیز فوجی را بمقدمه الحیش مأمور کرده تلاق جانین در عرش راه اتفاق افتاده محاربه رخ داد و نا زمان ورود کویک شاهی در فراه غالب و مغلوب هیچیک از طرفین معلوم نشد مگر از قلت علوفه و نرسیدن تخواه پاسبان شاه روز اردوی شاهی بعسرت و ذلت پسر میرقت

(۱) کیمبر
یعنی مکافات

(ذکر هزیمت شهزاده و پناه بردنش بکوهستان)

انگاه که منزل فراه فرودگاه سپاه شاه شد و والده ماجده شهزاده محمود از راه عنبر خواهی حاضر محفل حضورش گشته خواست که باز التماس عفو تقصیر پسرش را نموده آبی بروی کارش آرد اما از سبب مخالفت قلیج خان تیموری که نسبت باشهزاده داشت و هم از جانب او قلعه داری هرات مأمور بود و پناه طریقه عهد پیشین می بود فی نیل مرام مراجعت کرد و شهزاده که بعد از فرستادن مادرش بنزد شاه راه معاودت بجانب شهر هرات برگرفته بود قلعه دارش نخست از دخول شهر مانع آمده در برویش بر بست و بعد با اتفاق صادق خان سپهسالار لشکر شهزاده و میرزا ابراهیم خان مختار شهزاده را بفریب در شهر در آورده محبوس کرد و پاسبان وی که بیرون شهر هرات بودند از حقیقت حال شهزاده آگاه گشته هر کدام راه مسکن و مقام خویش برگرفت و شهزاده بوسایط و وسایل از زندان بر آمده باشهزاده فیروز الدین برادر اعیانی و اهل و عیال خویش و دو بیست سوار راه فراه پیش گرفته بجبال باذخه (۲) پناه گرفت و اعلیحضرت شاهزمان از فراه کوچیده چون داخل شهر هرات شد حافظ شیر محمد خان مختار الدوله را بتعاقب شهزاده کاشت که دستگیرش نماید و آورفته شهزاده را نیافته معاودت نمود و شهزاده قیصر که ولیمهد پدرش بود با ایل هرات مأمور گردیده مشکلی خان خواجه سرایسر کردی کارخانه جات او سر افراز کشت و سردار احمد خان نورزائی و زمان خان بالشکر شایان باقامت و حراست هرات مقرر شده کلید قلعه داری آن بقلیج خان مفوض آمد و دیگر اعیان و اشراف از عطای خلایق آخره امتیاز یافته کسوت مباحات بدوش انداختند و مقارن اجمال کدو خان که بسفارت نزد آقا محمد خان حکمران ایران رفته بود مراجعت کرده

ذکر هزیمت
یافتن شهزاده
محمود

(۲) جبال
باذخه کوههای
باند

شرف دست بوس حاصل کرد و داستانی از استراحت جوئی و ضعف و کفالت خوئی آقا محمدخان بمرض رسانیده خواستار آن شد که دوازده هزار سوار بسالاری او مأمور تسخیر مملکت ایران شود تا آن مرزوبوم را فتح نموده ضمیمه مملکت افغانستان نماید و هنوز این سخن وارد زبان و در میان بود که خبر رسید که آقا محمد خان باشاره برادرزاده اش بابا علیخان از دست غلامی در روز چهاردهم محرم سال ۱۲۱۲ هزار و دوویست دوازده هجری قمری قلمه شیشه واقع سرحد مملکت دولت روس مقتول شد و اعلیحضرت شاهزمان پس از شنیدن این خبر حافظ شیر محمد خان را امر نمود که شهزاده عباس میرزا و نادر میرزا، پسران شاهرخ میرزا تواده اعلیحضرت نادرشاه را که ایشان از جور آقا محمدخان از مشهد گریخته پناه بدرگاه شاه آورده بودند با خود برداشته و در مشهد مقدس برده برمسند ایالت شان متمکن بدارد و او مهدو بن شهزاده را در مشهد برده بر سر بر حکومت آنجا نصب کرده بر کت سبب اعلیحضرت شاهزمان از مردم او عاق و هزاره و تاجیکی و یقیه نامه مشتمل بر سکه اگر شهزاده محمود پناه خاند هرات شود منعم نمایند و اگر در ممانعت وی غفلت و کفالت و درزند سزاوار سیاست آیند گرفته و ده هزار خانه و از ازهواخواهان شهزاده محمود را از هرات و نواحی آن با خود گرفته روی بسوی کابل آورده در ماه رجب سال ۱۲۱۲ هزار و دوویست و دوازده هجری وارد کابل شد و مقارن اینحال نواب غلام محمدخان بن فیض الله خان بن علی محمد خان روحیه رامپوری که شرح حال این علی محمدخان در تضاعیف (۱) توجهات اعلیحضرت احمد شاه خلد آرامگاه بجانب هند رقم کشته آمد از جنگ مردم فرنگ خود را بجبهه و پناه رها داده بنواف کعبه شریفه مشرف گشته و از آنجا معاودت نموده براه دکهن و جی نگر و ملتان و مکهد و کوهات و پشاور بادویست سوار و پیاده و بجاه نهر اشتر حامل اقبال خویشین بواسطه و قدارخان بهادر وارد کابل گردیده شرفبار حاصل کرد و مورد الطاف شاهانه شده بعطای خلعت بر افزای یافته در خانه وکیل از علی جای داده آمد و پس از حصول استراحت عرض برداز پایه سر بر سلطنت شده در باب استرداد ولایت و حکومتش از حضور شاه التماس کمک و معاونت کرد و عرضش پذیرفته خاطر شاهی گشته امر اقدس اسدار یافت که عساکر منصوره از راه پشاور بدان سوی روی آرند اما فعلا از جهت خستگی سپاه که براه هرات دیده و تو بکابل رسیده بودند از التماس امنای دولت معطل گشت تا رفع ذلت نموده بعد حرکت نمایند و عمال و ضباط برای وصول مالیات ولایات کشمیر و سند از حضور مأمور شده بدیشان تاکید رفت که آلات و ادوات حرب را نیز نیکو مرتب سازند که در وقت حرکت بجانب هند بکار بردازند و از دیگر افواج قاهره باز نمایند

(۱) تضاعیف
توپها و قاتها

(ذکر کار بردازان عهد سلطنت اعلیحضرت شاهزمان)

ذکر کار
بردازان عهد
اعلیحضرت
شاه زمان

اول رحمت الله خان سدوزانی کامران خلی که نخبه مشیران پایه سر بر سلطنت و بلقب و قدار خان معتمد الدوله ممتاز بوده پدرش فتح الله خان نیز در عهد اعلیحضرت احمدشاه بر مور خطاب و قدار خانی داشته و تا اواسط سلطنت اعلیحضرت تیمورشاه مقفور بعزت زیسته بعد وفات یافت و دختر این رحمت الله خان هم خوابه شهزاده شجاع الملک بود دیگر حافظ شیر محمد خان بن اشرف الوزراء شاه ولیخان بامیزانی که پس از قتل پدرش بحکم اعلیحضرت تیمورشاه که از پیش مرقوم گشت زاویه گزین شده و در عهد اعلیحضرت شاهزمان توازش یافته خطاب مختار الدوله و رتبه وزارت و منصب سرداری کل طوایف دریائی سراسر افرا گشت دیگر نور محمد خان امین الملک باری که از زمان سلطنت اعلیحضرت تیمورشاه مهتم همه دقار و دیوان مملکت بود و سر کرده گئی چهار هزار نفر از غلامان نیز داشت و دخترش بانوی مشکوی حرم محترم اعلیحضرت شاهزمان بود دیگر علی رضا خان قوم قزلباش که از عهد اعلیحضرت احمدشاه تا اینوقت منصب استیفای دیوان اعلی داشت دیگر میرزا میرا بر ابراهیم خان موسوی مشرف که بخطاب مشرف خان سر بلند بود دیگر میر محمد علیخان موسوی بن میرزا هادیخان که از لقب کفایت خانی برومند بود و پدرش نیز از منشیان با کفایت و درایت عهد اعلیحضرت احمد شاه و اعلیحضرت تیمورشاه بوده

خودش در زمان سلطنت اعلیحضرت شاهزمان پس از فوت پدرش بلقب مذکور و منصب منشی بانی حضور
 افتخار حاصل کرده و هم وقتی مأمور مملکت بشاور و کشمیر شده رعایا را از حسن سلوک رضامند و خورسند
 نمود و در زیست روزگار عیاش و شیوازیان (۱) و سخی و بدربار پادشاه در فن خود لائق بود چنانچه از جسارت و پیش
 زبانی و گستاخی که باوقا دارخان کرد پایه اقتدارش کشته باز در سال هزار و دوست و دوازده هجری بشفاقت مریم
 درانی مادر اعلیحضرت شاهزمان بسلام اعتبار اول بازار تقایف و مخانه زادخان مخاطب گردید دیگر میرزا میراحمد
 خان برادر میر محمدعلی مذکور دیگر میرزا شریف خان قزلباش منشی بانی بوده است دیگر میرهونک خان بن
 ذمالخان برادرزاده سردار جهانخان خانخانان که منصب داروغگی دفتر و اخبار و هرکاره بانی گری کل ممالک بوی
 مقوض بود دیگر التفات خان سرکرده خواجه سرایان که یوسف علیخان خواجه سرا از دست گرفتگان او و از
 خاندان نواب شجاع الدوله هندی بود و این واسطه و دیگر خدمات لقب التفات خانی یافت

۱ شیوازیان
 فسیح زبان را
 گویند

(ذکر تعداد افواج اعلیحضرت شاهزمان)

(و مبلغ و مقدار تخواه ایشان)

عمده و زبده افواج پادشاهی دوازده هزار سوار دستهای غلامان بود که اکثرش از مردم مغول و قزلباش
 و اقل از دیگر طوایف بودند و مردم قزلباش را اعلیحضرت احمدشاه از ایران در افغانستان آورده موسوم بنظام
 خانه ساخت و از زمان سلطنت اعلیحضرت شاهزمان اندک شده اولاد و اعقاب بسیار از ایشان پادشاه در سلك خدام
 دولت منسلك بودند و سواره هردوطایفه قزلباشیه و مغولیه در تحت ریاست نورمحمد خان امین الملک و حسن خان و صادق
 خان و التفات خان خزانه دار و مشکلی خان قرار داشتند و اکثر ایشان از دفتر نظام مواجب تقدیمه میکردند
 و ادنی مراتب تخواه هر یک ایشان ازده ال پانزده تومان مشخص سالیانه بود و دوازده هزار سوار دیگر نیز از
 هردوطایفه و غیره تحت الویه دیگر سرداران قیام داشتند که همیشه ملازم رکاب شاهی و محافظ خلوتگاه و سرپرده
 مثل الهی بوده فاصله سیصد ذرع از سرپرده شاهی فرود میآمدند و این دوازده هزار سوار اکثر نقد و اقل
 نصف قدوم جایگیر داشته اند و منصب داران ایشان از قبیل دهبانی و منگجانی و قنر آقایی بوده و باقرئی شیول
 و سیورغال افتخار داشته اند و دیگر سی هزار سوار از درانیه قندهار و دیگر طوایف سکند آندبار در زیر برقی
 سردار قوم خود طریق خدمت می نمودند و دیگر سواران قبایل ترین و بلوچ و هونک و نونخی و ترکی و آندری
 و علی خیل بودند که مدام بملازمت رکاب شاهی روز بدر می بردند و مجموع سپاه منصوره غیر از اشر سواران
 و سی هزار و نهصد بیاده هشتادوشش هزار سوار رهسپار میدان کارزار بوده اند و علاوه بران پانزده هزار سواره
 و بیاده در سندان و دیره جات از مردم خود آنولایات بوده که در اسفار هند حاضر رکاب شاهان افغان میشدند
 چنانچه عدد صفوف صنوق لشکر در سفرهای هندوستان بیرون از بیاده بیک لک سوار جرار کار گذار
 سلاح دار میرسید

ذکر تعداد
 لشکر
 اعلیحضرت
 شاه زمان

(ذکر حکام و والیان و مالیات عهد اعلیحضرت شاهزمان)

عبد الله خان مخلص الدوله بحکومت کشمیر سر افزاری داشته و بیست و چهار لک روپیه از اجاره آنولایت
 عاید دیوان سلطنت میشد اما اکثر بمواجب عمال و مضایق مجری کشته شش هفت لک روپیه بجزایه پادشاهی
 میرسید و مظفر خان بهادر صدر جنک سدوزانی پایالت ملتان مأمور بوده و اکثر از مضایقات آن در عهد سلطنت
 اعلیحضرت تیمور شاه بنصرف بهاول خان چنانچه مذکور شده آمد و حصه بدست سکهان درآمد و دخل ولایت
 جنک سیان نیز که حاصلش چند لک روپیه و از توابع حکومت ملتان بود در کسبه سکهان میرفت و بجهت اضلاع
 ملتان جایگیری مردم سدوزانی بوده در سیالی سه لک روپیه عاید خزانه شاهی میگشت و دیره غازی خان با مواجب

ذکر حکام
 عهد
 اعلیحضرت
 شاه زمان

مردم خدمتکار آن که از محصول آنجا چیزی می بردند هفت سدهزار روپیه اجاره بود و دره اسمعیل خان بدویست هزار روپیه در اجاره عبد الرحیم خان هوتکی بود و دختر ابن عبد الرحیم خان در سلک زوجات اعلیحضرت شاهزمان اسلاک داشت و میر فتحعل خان سندی حکمران تپه و بهکر که شهر حیدرآباد داذ الحکومتش بود خراج میفرستاد و حکام بلوچستان بزبسکه و خطبه بنام سلاطین درآیه اجرا داده و میخواندند و بموش خراج آن مملکت حکمرانش با شش هزار سوار همیشه حاضر رکاب فیض انساب شاهی می بود و پشاور با مضافاتش تا سال ۱۲۱۲ هزار و دوویست و دوازده هفت لک روپیه اجاره بوده در سال مذکور زرداد خان قونل زائی از حقتور بحکومت آن مأمور گشت و عبد الله خان مخاطب بجان نثارخان بحکومت کابل اقدام داشت و محمدخان امین الدوله سدوزائی بحکومت لیه مفتخر بوده بسیاری از سرداران درانی را که با شهزاده هابون طریق موافقت پیوده بودند از دست محمد خان مزبور بیاسار سیدند و ازینجی اکثر از مردم درانی در سده قتل او بودند و شاهن بنا بقنان خواطر درانیشان از مشرف شدن حضور منع فرموده باز یاب نمیشد و حکومت هرات بشهزاده قیصر و از قندهار بشهزاده حیدر مفض و مضافات قندهار جایگیر اعیان درانی بودند و بلخ و توابع آن اگر چه داخل مملکت محروسه بود اما از خرابی چیزی و پیشیزی ازان عاید خزانه سلطنت نمیشد و بصرف میران ولایات آن می رسید بلکه چیزی از خزانه دولت برای کفایت مهمات آن میرفت و خود اعلیحضرت شاهزمان با وجودیکه در سال هزار و دوویست و دوازده هجری سل الله علیه و سلم قدم بمرحله سی سالگی نهاده بود در عنفوان شباب داد هر يك از ستمدیدگان را بوجه صواب داده بعدالت حکمرانی و سبابت میفرمود و ظالماترا شکم میدید و بقی می برد کوبا موافق طبیعت مردم رفتار میکرد

(ذکر سرگذشت اعلیحضرت شاهزمان)

(بعد از سنه مذکور تا انجام کارش)

چون شهزاده محمود بقراریکه مذکور شد از هرات گریخته در خیال پناه گزید و در مامن خویش روزی بی ندیده بمشهد رفت و اعلیحضرت شاهزمان بنا بر عده که بنواب غلام محمدخان در باب استرداد ولایت و استقرار حکومتش داده بود در روز چهاردهم ماه شعبان سنه ۱۲۱۲ هزار و دو صد و دوازده از کابل لوی بر زمین مهات سنکه و غیره سکهان رافراشته راه پشاور آهنگ لاهور کرد و از هیوط کوکه شاهی در لاهور مهات سنکه مذکور واقف گشته از عدم نیروی مدافعه بلا توقف جای درنگ خود را فرو گذاشته راه فرار بجانب خیال سوات برداشت و اعلیحضرت شاهزمان میدان کار زار را خالی از اغیار دید و عبد الله خان مجلس الدوله الکوژائی را بحکومت کشمیر مأمور فرمود و ایالت لاهور را بدستوریکه بود با احمدخان وا گذاشته قوت استخلاص ولایت بحکومت نواب غلام محمد خان را از چنگ فرنگ در بازوی خود ندیده بکابل مراجعت نمود و پس از رسیدن در کابل از عرایض شهزاده قیصر و زمامخان بگوش داد نیوشش رسید که شهزاده محمود بمسجد و کنگ اعلیحضرت فتحعل شاه روی تسخیر بسوی هرات نهاده و ایشان با فوج مقیمه هرات بمزم مدافعه از شهر بیرون شده اند

﴿ ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان ﴾

(جانب هرات بمزم دفع شهزاده محمود)

مفصل این مجمل اینکه چون شهزاده محمود بقراریکه مرقوم گشت وارد مشهد مقدس شد عرض برداز پابه مرتب سلطنت شاه ایران گشته بر وفق بیان صاحب روضه الصفای ناصری التماس شرقیانی بازگراه اعلیحضرت فتحعلی شاه نمود و عرضش منظور گردیده اسمعیل آقای مکرری بساؤل دربار خاص وی مأمور و حکام اصنهبان و کاشان

ذکر سرگذشت اعلیحضرت شاهزمان از سنه ۱۲۱۳ تا آخر سلطنتش

ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان جانب هرات

را منشور شد که شهزاده را با اعزاز و اکرام بدار السلطنة طهران رسانند چنانچه بر طبق امر پادشاهی او را در روز بیست و هشتم ماه رمضان سنه ۱۲۱۲ هزار و دو صد و دوازده با احترام تام وارد شهر طهران کردند و از جانب شاه ایران چراغ علیخان باستقبال شهزاده محمود و فیروز الدین و کامران برادر و پسرش بیرون شده مراسم پذیره (۱) بقدیم رسانید و همچنین حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتماد الدوله و وزیراعظم با جماعتی از اعیان و اشراف بقریب شهر طهران ایشانرا استقبال کردند و در عمارتی از عمارات شاه فرود آورده منزل دادند و همه امرای با ملاقات ایشان رسیده شرایط ادب بجای آوردند و پس از چند روز شرفیاب ملاقات شاه شده مورد تفکرات خسروانه گشتند و بعد از توقف یکماه در طهران بسکونت کاشان مأمور گردیدند و اسد الله خان بن حاجی ابراهیم خان صدراعظم حاکم کاشان بامر پادشاهی شروط مهمانداری را نسبت بایشان بجای آورده و شهزاده محمود که هوای سلطنت در سر داشت پس از حصول استراحت عریضه مشتمل بر استمداد و متضمن بر ترخیص وی جانب هرات نزد شاه ایران فرستاد و مستدعایش با جابت مقرون گردیده رخصت الصراف بجانب هرات حاصل آمد و آقا بابا خان بساولک بمهمانداری او مقرر شده میر حسن خان طبسی و امیرعلیخان عرب (۲) خزیمه و مصطفی خان واسحق خان ترشیز را فرمان شد که هر یک با هزار سوار گزیده ملازم رکاب شهزاده محمود بوده از حکمتش تجاوز نکنند چنانچه شهزاده بقرار بیان صاحب تاریخ سلطانی با خوانین مذکور و سوازه ایشان از یزد براه فرام روی بسوی هرات آورده فرام را متصرف شد و از آنجا عازم اسفزار گشت و شهزاده قیصر که با زمانخان بعزم مدافعه از هرات بیرون شده بودند پیش آمده در منزل عمارت واقع سمت جنوبی قلعه اسفزار با هم مقابل گشته جنگ در پیوست و شهزاده قیصر شکست یافته بشهر هرات در شده محصور گشت و شهزاده محمود بکفر سستی هرات را لشکرکاه قرارداده بمحاصره برداخت و ازین سبب اعلیحضرت شاه زمان چنانچه اشارت رفت از مضمون عرض شهزاده قیصر راه هرات بر گرفته بقریب هرات رسید و محمد زمانخان همه مردم فزایشیه هرات را نظر بجانب داری فتحعلی شاه قاجار هواخواه شهزاده محمود پنداشته تدبیری اندیشید و آن این بود که مکتوبی بامیر علیخان قاپی و میر حسن خان طبسی که بامر شاه قاجار درین مرحله شهزاده محمود را مددکار بودند نوشت و فرستاد که عهد نامه که در باب دستگیر کردن شهزاده محمود خواسته بودید باینکه در حاشیه کتاب مجید بخط و مهر شهزاده نوشته و مهر نهاده روانه شد تا که ایشان مطابق التماس خویش شهزاده محمود را گرفته با دست بسته پیش ما فرستند هر آینه بمنون احسان شان شده بجایزه این خدمت حکومت خراسان خواهند یافت و حامل این قرآن شریف را تعلیم کرد که شب هنگام راه پیچوده وضعی کند که خود را گرفتار کشکجیان سر برده خود شهزاده محمود نماید تا بمر مدعا برهدق تمنا است اقتد چنانچه فرستاده او در کنار پل مالان گرفتار پاسبانان شهزاده مذکور گشته نزد شهزاده اش بردند و او رقیقه من بوره را مطالعه کرده هراسناک شد و با سردار محمد اکرم خان گفته از وی صلاح کار جست و هر دو تن این سخن را حمل بر صدق کرده رأی زدند که خود را از آن ورطه بیرون گشتند و امیرعلیخان و حسن خان که از جانب شاه ایران مأمور باعانت شهزاده بودند ازین کید آگاه شده هر چند سوگند یاد کردند که این سخن از حیه و شبید (۳) است شهزاده را باور نیامده بسیار اذاجاه القدر عمی البصره در همان تاریکی شب شهزاده فیروز الدین و شهزاده کامران برادر و پسر خویش ره سروادی رنج و آنب گردید و راه فرام جانب پوزة کیو ترخان پیش گرفت و از آنجا برادر و پسرش را کسبل درگاه اعلیحضرت فتحعلی شاه کرده خود روی امید بسوی بخارا نهاد و شهزاده قیصر با زمان خان از کریمخان ایشان خبر یافته حاجی از شهر هرات بیرون گشته بامیرعلیخان و حسن خان و جمعیت ایشان در او بختند و خون اکثر از سیمه هردو تن سردار را بر بختند و بقیه السیف با سرداران خویش ره نورد بادیه هزیمت شده جانب قاین رفتند و اعلیحضرت شاه زمان که برای دفع این غائله از کابل راه بر گرفته بود وارد هرات شده زمانخانرا از تدبیریکه اندیشیده و شهزاده محمود را از مملکت بیرون کشیده بود مورد الطاف شاهانه فرمود و از آنسوی شهزاده محمود وارد بخارا شده پادشاه مراد بی حکمران بخارا ملاقات کرد و اعزاز و اکرام یافت و ازین

(۱) پذیره یعنی استقبال و پیش باز

(۲) خزیمه قبیله است از عرب

(۳) شبید مکر و حیه

کردار شاه مراد بن اعلیحضرت شاهزمان آگاه گشته ملا عبدالحق نامی را با منشوری نزد شاه بخارا فرستاد که شهزاده محمود را حمدست وی کسبیل در کاه عالم بنا نماید و یا اگر فرستادش را ننگ ابلت خویش بعد از اخراج السلاطین فرماید و ادبش از رسول این نامه و رسول نخست قصد حبس وی کرده بعد بشفاعت بعضی از علماء و اشک اظهاری عزم سفر بیت الله نمود رخصت یافت و از بخارا بیرون شده نزد محمد رحیم خان حکمران اورک کنج رفته از وی نیز حمایت و عتای ندیده راه طهران برگرفت و فرستاده شاهزمان بنام مقصود از نزد شاه مراد بنی مراجعت نمود و آنگاه که شهزاده محمود وارد طهران شد از اعلیحضرت فتحمیلی شاه عزت و احترام دیده در سرای میرزا محمد شعیب خان صدراعظم منزل برایش معین گشت که انشاء الله تعالی در موقعش مذکور میشود.

ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان جانب لاهور برای دفع قتنه سکهان

ذکر توجه اعلیحضرت شاهزمان جانب لاهور

تفصیل احوال اینکه در خلال احوال مذکوره گروه سکهان باغواهی مهات سنکبه راه قتنه و فساد پیش گرفته با احمد خان بارکزی حاکم لاهور بجنب کرایند و احمدخان را بقتل رسانیده لاهور را متصرف شدند و این ماجرا از عرایس واقعه نگاران و کار برد ازان بخیاب بگوش شاه زمان رسیده از مهات بکابل مراجعت کرد و بنه و آغریق را از راه قندهار فرستاده شهزاده قیصر را بدستور سابق بحکومت مهات گذاشته میرافضل خان بن مدد خان اسحق زائی را بنیابتش بکاشت و زمان خان را با خود برداشته از راه هزاره جات وارد کابل شد و از انجا بساز و برگ آراسته راه لاهور برگرفت و گروه سکبه از توجه کوکبه شاهی آگاهی یافته از طریق خوف و حذر ره سر شده منتشر گشتند و شاه پس از ورود مسعود در لاهور بنا بر آنکه قوم سکبه همواره مصدر قتنه و فساد شده و لایات بخیاب را خراب میکردند لاجرم با خود اندیشیده ابن امر را سواب دید که یکی ازان گروه را بحکومت لاهور بکریسد که دیگر ناخن فساد سکهان چهره عروس مملکت را بخرشد پس مبارجه رحمت سنکبه را که با مهات سنکبه عناد داشت پیش خواند بحکومت لاهور بکاشت و خود و لایات بخار انظم و نسق داده لوی مراجعت بجانب کابل افراشت و در وقت عبور از آب هر حیل اکثر توغمانه و بنه و قورخانه اش غرق شده بکمال بی نظامی و نامرئجایی بکابل رسید و حکومت بشاور را بشاهزاده شجاع الملک برادر خویش مفوض نموده روانه قندهار شد و در انجا از سبب قتل سردارن درانی عموماً و از کشتن سردار پابنده خان خصوصاً اساس سلطنتش را از بن براندخت چنانچه رقم شده می آید.

ذکر قتل سرداران درانی و غیره

(ذکر قتل سرداران با اعتبار درانیه و غیره)

این قضیه نامرضیه از سبب غرور و پندار رحمت الله خان بن فتح الله خان سدوزائی بصیور پیوست زیرا که مشارالیه پس از قوت پدرش بواسطه سردار پابنده خان قرب بارگاه و رفت و آمد درگاه شاهی یافت و در ابتدای کار که سردار مذکور برای اوشرف بار حاصل میکرد بکر بزرگانش از تحصیل علور بنه اوسانم آمده همی گفتند که او را راه بارنده که باعث ادبار دیگران خواهد شد و سردار پابنده خان که مهربی حال و کفیل احوال او بود تبسم کرده جواب میگفت که از نیروی بازوی او چه بظهور خواهد آمد و در آخر چنان شد که دیگران گفته بودند چنانچه رفته رفته کار رحمت الله خان بزرگی گرفته بر بنه و وزارت و مختاریت کل امور سلطنت رسید و اکثر امراء خصوص سردار پابنده خان را بچشم حقارت مبدید و هیچ يك را وقتی نکنداشته سخنش را نمی شنید و در اجرای کارهای کبسان می پرداخت تا که همکنان بکندل و بکریان کشته بمرض شاه رسانیدند و از شاه جوابیکه مطابق تمنای شان بود نشنیدند پس ازان دردی چاره افشاده بقرار بیسان صاحب تاریخ سلطانی در عبادت کاه میان غلام محمد هندوستانی که در قندهار آمده اقامه گزیده بود و اکثر امراء روی ارادت بسوی او داشتند رفته رفته با هم قرار دادند که رحمت الله خان را مقتول و شاه را از سلطنت معزول ساخته شهزاده شجاع الملک را بیادشاهی بردارند و همه آنایکه حاضر این مجلس بودند چون سردار پابنده خان ملقب بسرفراز خان امیر الامراء و اسلام خان ضبط بیکی و حکمت خان سرکافی و محمد عظیم خان بن میر هزار

خان السکوزائی و امیراصلان خان و جعفر علیخان جوانشیر و یوسفعلیخان خواجہ سرا و میرزا شریف خان منشی و نورمحمد خان باری و غیرہ بقرآن مجید سوگند خودہارا مؤکد نموده مواضع نمودند و روز ہنگامہ را بخردا معین کردہ گفتند کہ سرفراز خان مردم بارگرائی را از دہات بشہر خواستہ در روز پنجشنبہ کہ رحمت اللہ خان جانب کار بخویشتن واقع دو کرویہ جانب شرقی شہر احمد شاہی حال معروف بتور (۱) و زبرد آمد و شکار چو بدن گیرد محمد عظیم خان السکوزائی از عقبش رفتہ صید نیغ اجلش سازد و امیراصلان خان جوانشیر بادبگیران کہ سرکشک پادشاہ اند اورا گرفتار نمایند بعد مہربک روی بسوی اجرای امر عہدہ خویش آورده سردار پایندہ خان قوم بارگرائی را بشہر طلپید و امیراصلان خان با مہراہان خودتن سلاح کین آراستہ در کین کار نشست امامیرزا شریف منشی اینرا زرا قبل از آنکہ باراز انجامد باتفاق احمد خان بارگرائی نزد رحمت اللہ خان برده بازداشت و او مردو تنرا فوراً نزد شاہ برده صورت واقفہ را بگذاشت و ترک رفتن شکار کہ خویش کردہ شد با بشویش بسر آورد و امدادان حاضر در گاہ شاہ شدہ وی بخونک اویکیک از امراراہ بہانہ مصلحت بازخواستہ بعد از آن کہ حاضر آمدند دروازہ ازک را برستہ ہمرا از دم تیغ گذرایند و گویند کہ درینوقت سردار پایندہ خان بنا بقار خاطر یکہ بواسطہ رحمت اللہ خان از اعلیحضرت شاہ زمان نسبت بخود داشت ترک محفل حضور شاہی کردہ شیوہ مرضیہ صائم الذہر را اختیار نمودہ قسح خان فرزندار شد از جندش را بموض خود بدر بار شاہی کاشتہ بود چنانچہ درین روز بخانہ خویش بہمان اوراد و وظائفیکہ داشت مشغول بود کہ حسنخان پاشہ خدمت بامشاہ در محفہ نشستہ رسید و اعلام حاضر شدنش را بدر بار نمود جو تقرب غروب آفتاب بود آنقدر درنگ کرد کہ وقت شام شد و سردار دوست محمد خان پسرش کہ عمر ہفت سال داشت با مہر و الہما جدش آب برای افطار حاضر کرد و از خورد سالی جام آب بادستش میفرزید و آب میرغمت و چون آب برا بگرفت و آشامید در حق وی دعا کرد و گفت کہ خدایت خوار دنیا و عقی نکند و برتہ علیا رسانیدہ محسود اہل زمانت سازد و پس از افطار و ادای نماز مغرب با فرستادہ شاہ حاضر در گاہ شدہ چنانچہ رقم کردید بقتل رسید و جسدش در موضع فا کردہ مدفون کردید و رحمت اللہ خان پس از قتل و دفن سرداران بہ منصب وفادار خانی کردن برافراخت و این سانچہ در سال ہزار و دوویست و چہار دہ ہجری بوقوع رسید چنانچہ شاعری مادہ تاریخ قتل ایشانرا برشتہ نظم کشیدہ و در لوح مزار سردار پایندہ خان نقش کردہ اند و از جملہ ایاتش این دو بیت ثبت کتاب شد

(۱) تور در بخا معنی پشتمہ سیاہ است کہ نزدیک مقصود شاہ است

ز بافتاد چو برخاک سرفراز جہان بلند تالو افغان شد از ہمہ افغان
زعقل سال وفاتش چو باز رسیدم جواب داد کہ قل ہم شہادۃ الرحمن (۱۲۱۴)

فتحہ اشیاہی
مسم رحمن
بجساب در
نمایند کہ مادہ
تاریخ ۱۲۱۵
شود

و فتح خان برادران و سایر متعلقان خود بعضی از دیوار حصار خود را بزر انداختہ و برخی از دروازہ شہر برآمدہ روی قرار بسوی قلعہ موسوم بنا علی نہادند و پس از وصول در انجا اقامت را موجب صد کونہ زحمت دیدہ از رام و سیستان در ایران نزد شہزادہ محمود رفتند و میان غلام محمد درویش کہ بقول بعضی داخل مجلس سرداران مقتول و در نزد برخی خالی از غرض بود بانجندی از مہربان خود از قندہار ہجرت اختیار کردہ راہ ہند بگرفت و در بین راہ باہما رحمت اللہ خان بقتل رسیدہ بقرب دروازہ ہرات بلندہ قندہار مدفون گشت و مقارن انحال از عرض شہزادہ قیصر والی ہرات و میر افضل خان نائب او بگوش ہوش اعلیحضرت شاہ زمان رسید کہ اعلیحضرت فتحعلی شاہ قاجار بعزم تسخیر خراسان جیش در جنبش آوردہ و نساہور را بمحصار برہ انداختہ است پس بصوابدید رحمت اللہ خان طرہ بازخاترا برسم رسالت ز دشاہ ایران فرستاد و مشار الیہ در وقت انحصار حصار نساہور و وارد بازگاہ شاہ مزبور شدہ ناموہدیہ اعلیحضرت شاہ زمان را بکنند و چون تمثیل این رسالت استدعای فسخ عنم اعلیحضرت فتحعلی شاہ از تسخیر خراسان و ہم مشتمل این بود کہ اعلیحضرت شاہ زمان کہ از تمہد سابقہ تخلف نکردہ قدم تسخیر مملکت ایران پیش نگذارد لاجرم شاہ ایران کہ فتح نساہور را از نیروی بازویش دور میدید این نامہ و رسول را بہانہ ساختہ جانب طہران مراجعت کرد و ہم طرہ باز خان بانحف و ہدایای شایان

رخست انصراف یافته وارد قندهار شده شرف دست بوس حاصل کرد و درینوقت از عریضه شهزاده شجاع الملک حاکم پشاور خاطر نشان اعلیحضرت شاه زمان گردید که مردم سکه سازفته سازودر فساد باز کرده اند پس شاه از شنیدن خبر بزم سزانش سکبان رایت سفر پشاور بر افراخت و مهر علیخان ملقب بشاه پسند خان معروف بمیراخور اسحق زانی را بحکومت قندهار کشته خود وارد کابل شد که در پنجاب مهابت سنگم را بشکستجہ عتاب گرفتار سازد ولیکن تقدیر بخلاف تدبیرش زهر بکام مرام ریخت

— ذکر توجه شهزاده محمود و فتح خان از ایران جانب افغانستان —

آنکه که فتح خان از قتل پدرش هراسان گشته در ایران نزد شهزاده محمود رفت شهزاده را به تسخیر قندهار دلالت و راه نموی کرده درینوقت که شاه زمان عازم پنجاب گشته وارد کابل شدوی از ماجرا آگاه گردیده توقف خود را در ایران بعید از طریقه خون خواهی پدرش شعمرده باشهزاده محمود از راه سیستان عازم قندهار شد چون راه قندهار نزدیک گردید مهر علیخان حاکم قندهار باجهیزار سوار از درمدافعه بیرون برآمده موضع باغ مرزبازا فرودگاه ساخت و عاقبت الامراز شهزاده و فتح خان شکست یافته داخل شهر قندهار شد و از حصول این فتح مردم درانی ظفر را هم رکاب شهزاده و فتح خان دیده بدور ایشان فراهم گشته از رویه بر منته گذشتند و قندهار را محاصره انداخته پس از چهل و دویز ایام محاصره بورش برده پنجاب داری ویری قزلباشیه اندرون شهر فتح حاصل کرده شهر را متصرف شدند و مهر علی خان حاکم امام بخش خان و حسن خان را که باعث تسخیر حصار قندهار میدانست بقتل رسانیده از شهر بیرون شد و نزد شهزمان شتافته سرگذشت خویش قصه کرد و او که هوای سفر پنجاب و سر زنش سکبان در سر داشت از رویداد این واقعه ترک رفتن آنجا را کرده لوی مدافعه شهزاده پنجاب قندهار افراشت و بعد از ورود در غزنین سردار احمدخان نور زانی راهده هزار سوار مقدمه الحیش قرار داده خود دویز پس از حرکت وی راه برگرفت و شهزاده محمود نیز مینوی از بخار قرض گرفته سامان حرب ساز کرده روی مقاله بسوی اردوی شاهی نهاد و درین مقروضات غلجانی با احمد خان مقابل گشته وی که از کردار نامسزاوار رحمت الله خان سرگران بود از اعلیحضرت شاه زمان روی بر آید به اشکر شهزاده محمود پیوسته و از شخصی اعلیحضرت شاه زمان تاراد از جای رفته از منزل مقرر روی عزیمت بسوی کابل آورد و از کابل نیز بنا بر عدم استعداد و سوابد رحمت الله خان که در پشاور رفته معاونت شهزاده شجاع الملک حاکم کوس با هم مردم آنجا آبی روی کار خویش از طریق جلال آباد پیش گرفت و با رحمت الله خان و زمان خان بامیزانی و پانزده سوار از دست اشلامان روی آمید بسوی پشاور آورد و از خسته کی جاده بیانی برای حصول استراحت در قلعه ناشقی نام شنوازی فرود آمد و او محنت از در اغزاز و احترام بقلمه در آورده مراسم خدمت اقدام کرد و پس از آنکه آسوده خاطرش ساخت در نصف شب دویست تن از مردم شنوار را خواسته دروازه قلمه بسته راه بیرون شدن نگذاشت و بروج و بار قلمه را بتنگ گنجان شنواری مستحکم ساخته پس خود را شبشب نزد شهزاده محمود که ایوقت در کابل رسیده بود فرستاد که مزوده این امر را بدو رسانیده جایزه خدمت حاصل نماید و اعلیحضرت شاهزمان از غدر و بیام او خبر یافت هر چند که تدبیر بکار برد قفل سنگدلی و تزویر او را نتوانست کشود تا که شهزاده شجاع الملک اطلاع یافته سردار عبدالکریم خان اسحق زانی را با صد سوار از پشاور روانه کرد که شامرا از قید عاشق دل سیاه برهاند و لیکن قبل از آنکه فرستادگان او برسند شهزاده محمود که وارد کابل گشته و از مردم قزلباشیه که بسبب قتل امیر اسلان خان و جمعه خان جوان شیر نسبت با اعلیحضرت شاهزمان رنجیده خاطر بودند و بدو پیوستند قوی دل شده بود بمجرد وصول پسر عاشق شنواری نواب اسدخان بن سردار ریزده خان مرحوم را با سوار بسیار از کابل روانه شنوار نمود و او که در دقل پدر در دل داشت رفته شامرا با خود برداشته نزد شهزاده محمود حاضرش کرد ایوقت مأمورین شهزاده شجاع الملک از دره خیر گذشته از کینه باجرا آگاه گشتند و بشهزاده در پشاور خبر داده اجازت یکی از پیش رفتن و با مراجعت کردن خواستند و چون کار از دست وزیر از دست رفته بود بامر شهزاده مراجعت کردند و اعلیحضرت شاهزمان

ذکر توجه
شهزاده محمود
و فتح خان از
ایران جانب
افغانستان

قرار بیان صاحب تاریخ سلطانی در حین گرفتار شدنش بقلمه عاشق مذکور دونکنین کین که یکی فخرآج و دیگری کوه نور بود و با خود داشت کوه نور را در شق دیواری نهفته فخرآج را بهر آب انداخت خلاصه چون بزد شهزاده محمود رسید چشمش را بمکافات شهزاده همایون میل کشیده در بالا حصار حبش فرمود و رحمت الله خان وزیر را که در وقت کشتن سرداران چنانچه کشت لقب وفادار خانی یافته بود با برادرش محمد خان و زمان خان با میزانی بقصاص خون سردار پانزده خان و حاضر خان برادر محمد اکرم خان که یکی در قندهار و دیگری در هرات بایام حکومت زمانخان کشته شده بود بکشت و این واقعه بقولی در سال ۱۲۱۶ هزار و دو بیست و شانزده و بقولی ۱۲۱۷ هزار و دو بیست و هفده بوقوع رسیده ایم سلطنت اعلیحضرت شاه زمان منقضی گشت و شهزاده محمود براریکه سلطنت نشست

— ذکر سلطنت اعلیحضرت شاه محمود —

(ابن اعلیحضرت تیمور شاه)

قرار بیان صاحب تاریخ سلطانی شهزاده محمود در روز پنجشنبه ۱۳ سیزدهم ماه ربیع الاول سال ۱۲۱۶ هزار و دو بیست و شانزده هجری و بر وفق ذکر صاحب تاریخ در سنه ۱۲۱۷ بر تخت سلطنت جلوس فرموده مهر فرامین و احکام را بدین بیت مسجع و مزین گردانید

علم شد از عنایات الهی بعالم دولت محمود شاهی

و هر یک از خدام اخلاص کیش خویش را پیش خوانده بناوخت و بمنصبی از مناصب سرفراز ساخت و از جمله فتح خان را که علت قاعلی سلطنتش بود بمطاب وزارت و لقب شاه دوست ممتاز ساخته برض خاطرش این بیت منقر (۱) کرد

دولت محمود را نازم که ز دوست سر فرز ملک و دولت شاه دوست

و اصح اقوال در باب وزارت او آنست که در جلوس دفعه دوم اعلیحضرت شاه محمود که باورنگ جهانبانی نمود منصب مذکور یافت چنانچه در موقعش بیاید الفرض شیر محمد خان بن وزیر شاه ولیخان با میزانی بلقب مختار الدوله امتیاز یافت و عبید الله خان الکوژانی که اعلیحضرت شاه زمانش از حکومت کشمیر معزول و در بالا حصار محبوس کرده بود بتشریفات شاهانه اش برآمد فرموده بمحکومت کشمیر مأمور نمود و ملا محمد سعید خان باریک زانی بمنصب قاضی القضاتی منتخر گردیده مهر فضاوتش بدین بیت محکم گشت

محمد سعید از فضل حق مشهود شد قاضی القضاة شاه محمود شد

و شهزاده قیصر والی از قضیه مکفوف البصر (۲) شدن پدرش واقف گشته مهربان را بعمش شهزاده فیروز الدین گذاشته روی آرزو بدرگاه اعلیحضرت فتح علی شاه نهاد و در شهر سمنان برکاب او که از سفر خراسان مراجعت کرده بدانجا خیمه زده بود پیوسته بیک زنجیر پیل با بعضی اشیاء دیگر پیش کشیده مورد نفقات ملوکانه گشت و محفلت گران بها و شمشیر مرصع که شاهش عنایت کرد دلش بجای آمد و بزرگان خراسان مأمور شدند که دست اعانت از او باز ندارند و از اینجا شهزاده محمودی میرزا بمحکومت خراسان سر افزای یافته در باب شهزاده قیصر بوی نیز سفارش رفت

(ذکر هنگامه آرائی شهزاده شجاع الملک بختای سلطنت)

چون شهزاده شجاع الملک از کور کردن اعلیحضرت شاه زمان برادرش آگهی یافت با غم و الم مدم شده کمر انتقام بست و بخیال سلطنت بر تریب لشکر پرداخته سرگرم تهیه کار بود که زرداد خان فوفل زانی که از عهد اعلیحضرت شاه زمان فراری و در بین مردم یوسف زانی متواری بود از استماع خیر سلطنت اعلیحضرت شاه محمود خورسند و خوشنود کشته با قاعده یوسف زانی بقلمه انک درآمده از اینجا با چهار صد سوار و پیاده از مردم ختک راه هواخواهی اعلیحضرت شاه محمود بر گرفته وارد قریه بده بیر واقع پنج کوهی شهر پشاور گردیده آماده جنگ شهزاده شجاع الملک شده

ذکر سلطنت اعلیحضرت شاه محمود

(۱) منقر
معنی کفته
و کنده شده

(۲) مکفوف
البصر یعنی
ممنوع البصر
یعنی اعمی

ذکر هنگامه آرائی شجاع الملک

دست تطلو کشتود که بدینواسطه حسن خدمت باعلیحضرت شاه محمود آشکار سازد اما شهزاده شجاع الملک بدفع قننه وی برخوانه گل محمد خان و فیض طلب خان بامزائی و یار محمد خان نساجی بانی را باجمعی مأمور فرمود و ایشان بادویست سوار و چند صد پیاده راه کارزار پیش گرفتند و آنکامه که وارد انسر زمین شدند زرداد خان در بازوی خود نیروی مقابله و مقابله ندیده فرار اختیار کرد بعد شهزاده شجاع الملک عنزم رزم اعلیحضرت شاه محمود حزم نموده نخست مردم درانی قندهار و قزلباش کابل را که پشاه رهسپار بودند بعطایای سیم و زر و خلاج او فرمهرهون احسان خود ساخت چنانچه مهر علیخان میر آخور بانی که از رکاب اعلیحضرت شاه زمان کربخته در جلال آباد توقف داشت با شصت سوار وارد پشاور شد بشهزاده پیوست و همچنین محمد اکرم خان بامزائی امین الملک که در نزد اعلیحضرت شاه محمود طریق خدمت می نمود با شصت سوار و محمد خان نساجی بانی فرار کرده ملازمت شهزاده شجاع الملک اختیار کردند و بر همین قیاس مردم درانی بومیه باسواره و پیاده نزد شهزاده میشدند تا که کارش رونق گرفته اسباب حرب آماده گشت بعد حرم محترم خود دختر رحمت الله خان وزیر مقتول را با برادرش محمد صدیق خان از راه ملک یوسف زائی بر اول بندی فرستاد که از معرکه کارزار برکنار باشد و والده ماجده خود را با حرم محترم اعلیحضرت شاه زمان در پشاور گذاشته بالشکر روی جانب کابل آورد و مهر علیخان میر آخور بانی را با پنجاه سوار پیش رو سپاه قرار داده خود از عقب برهنوردی در آمده وارد منزل باساول شد و اعلیحضرت شاه محمود نیز عبدالواحد خان بار کنزائی و عطایا و خان علیزائی و بلوچ خان اجکزائی را با جمعی مأمور قراولی نموده ایشان وارد جلال آباد کردند و قراول جانشین با هم ملاقی گشته نایره حرب شمله و رشده و قراول اعلیحضرت شاه محمود هزیمت یافته بعضی راه فرار جانب کابل برگرفته برخی برکاب شهزاد ملحق شد و مزده این فتح را مهر علیخان معروض داشته ضمناً اجازه تعاقب و یا توقف التماس کرد و جواب درنگ کردن صدور یافته در همانجا مکث نمود و خود شهزاده نیز در رسیده داخل جلال آباد و از آنجا وارد موضع ایشان شد و در اینجا هنوز اردویش نیاسوده بعضی باستوار نمودن نیمه و نمدی تحویل علوفه و آذوقه مشغول بودند که ناگهان لشکر اعلیحضرت شاه محمود و شهزاده کامران و فتح خان از گرد راه برسید و سپاه شهزاده با وجود برانگنده گی و اشغال کمال جستی و جلاک صف آر شده عنزم کارزار کردند و از دوسوی آوای توپ و تشنگ و نوای مخالف شاهین جنگ باند کت و در بین التهاب آتش قتال خوابان غلام خانه و درانی که از عطای خلعت و زر چنانچه از پیش مرقوم شد دل بمعاونت شهزاده شجاع الملک بسته بودند روی از اعلیحضرت شاه محمود بر تافته نزد شهزاده شناختند و همچنین صالح محمد خان اسحق زائی میر آخور بانی از جنگ گاه برآمده از آب سرخ رود گذشته منبرماً داخل کابل شد و دران میان شهزاده کامران و وزیر فتح خان و خواجه محمد خان بریادگان قوم خلیل و میمند از لشکر شهزاده شجاع الملک حمله ور گشتند و شهزاده از جهت آنکه باغ ایشان سابل و سد راه امدادش بود نتوانست که معاونت بیادگان مذکوره خویشتن نماید چنانچه محمد خان هشت نگری (۱) و الله یار خان باجوری رئیسان بیادگان قوم خلیل و میمند از دست بر دیور شبان بقتل رسیده مابقی هزیمت یافتند و ازین انہزام اساس تمام صفوف لشکر شجاع الملک رو بانهدام نیساده پشت بچنگ دادند و سپاه اعلیحضرت شاه محمود هجوم آورده شهزاده را دایره سان چون مرکز در میان گرفتند و از آنجا که اجل موعود شهزاده بسر رسیده بوده کسان اعلیحضرت شاه محمود بتاراج جواهر خانه و خزانه که هرکاب شهزاده بود مشغول گردیده شهزاده امان جان یافت و با پنجاه سوار طریق فرار جانب سفید کوه برگرفت و از حیال شامه و اجبار با نده (۲) هبوط و صعود داده روز سوم داخل علاقه کرم شد و مردم آنجا بیاس شهزاده کی احترامش نموده در علاقه تیرا رسانیدند و پست سراز اسبان شهزاده و همراهانش از صعوبت راه و نیافتن جو و کاه سقط شده بزحمت و عبرت در خانه سید محمد رضا نامی از سادات تیرا رسیده فرود آمد و او مراسم مهمانداری و شبوه خدمت گذاری را کابینگی بتقدیم رسانیده شهزاده نیز بکدست زین طلا و برک مرصع بجایزه خدمتش بدو مرحت فرمود و با وجود این عطیه پس از چند روز باغوا و القای بعضی از نکوهیده خوابان قننه جویان سید منبور قصد مخالفت وی کرده عنزم گرفتارش نمود که خدمتی باعلیحضرت شاه محمود اجرا داده عمرائی حاصل نماید

(۱) یا شغفر

(۲) با نده بلند

وشهزاده از آهنگ او بفرست دانست بتدبیر دفعش باخود می اندیشید که محمد امیر خان خیریی و یار محمد خان
لساخن بانی باجماع خودها بشهزاده رسیده از عزم مخالفان سید محمدرضا بیارمید و از آنجا باطمینان خاطر رهسپار
شده دزدره خیر بقلمه محمد امیر خان مذکور فرود گشته رحل اقامت انداخت و باعانت مردم خیر که
سرگردان ایشان در حربگاه ایشان حاضر رکاب شهزاده بودند و بدین معنی امید احسان از اعلیحضرت شاه محمود
نداشتند مدتی در آنجا بسر برد و در هنگام اقامه آنجا ملا جعفر نامی با ابوالحسن خان نزد شهزاده حاضر آمده
مستخیم رکاب وی شدند و شهزاده کاسران بعد از حصول فتح در موضع ایشان و قبل از ورود شهزاده شجاع الملک
دزدره خیر در اوقاتی که بکرم و تیرا روز بسیر میرد وارد بشاور شده چندی در آنجا درنگ کرد بعد عبدالواحد خان
بارکزی را محکومت بشاور و خواجه محمد خان فوغل زانی را بسالاری لشکر آنجا مأمور فرموده خود بکابل
مراجعت کرد و بشرف دست بوس پدر والا کهرش مشرف گشته پس از حصول استراحت و رفع خستگی راه
بشاور محکومت قندهار مأمور شد.

(ذکر محاربه شهزاده شجاع الملک در موضع سنگوخیل) -

(باعبد الواحد خان و خواجه محمد خان)

تعیین اقبال اینک عبدالواحد خان حاکم و خواجه محمد خان سردار عسکر بشاور از ائمه شهزاده شجاع الملک
بدره خیر و قوف یافته باسوار بسیار عزم رزم و بیچاره شهزاده کردند و پس از قتال و جدال بسیار همراهان شهزاده
که در موضع سنگوخیل سرگرم کارزار بودند از جنگ رو برناخته پس بدره خیر فرزند آمدند و اکثر ایشان از شدت
حرارت و کثرت عطش هلاک شدند و پس ازین هزیمت نظر بیرون و حمایت مردم خیر مدت یکسال در آنجا روز
گذرانید و در خلال اجتناب عرایض خوانین درانی و قزلباش متوالیاً بشهزاده رسیده دعوت میکردند و بکابلش
خواسته از بیاری و معاونت خودها دلش را با آمدن در دار السلطنت قوی میکردند و شهزاده که از محنت بی دست
گشته بود حیرت نمی توانست که جانب کابل حرکت نماید تا که بخود اندیشیده در دل قرارداد که هر چند مردم
درانی و قزلباش بواسطه اعیان ایشان که عرایض هواخواهی میکردند بکابل و بکجایت در معاونتش خواهند
گوشید باز هم میباید در قندهار رفته سامان کار ساز کرده بعد روی بیکار بسوی کابل آورد چنانچه بادوست
سوار و چند تن پیاده از دره خیر بایرکاب عزم نهاده داخل علاقه و زبیری شد و مردم و زبیری که درین خود
عداوت و دشمنی داشته و دارند هر کدام خصم خود بندهشته از راه قتل پیش آمدند و چون نزدیک شهزاده
رسیدند او را شناخته از جباریکه کرده بودند عذر و عنو تقصیر خواستند و خود را سلاح خدمت بیاراستند
و از آنجا شیر محمد خان سرخیل و وزیرین را باجندی دیگر از مملکت برای راه نغانی باخود گرفته تا علاقه مردم کا کر
برد و از محال کا کر ایشان را خلعت و رخصت مراجعت داده خود دو ماه درین مردم کا کر درنگ نموده بهر طرف
جاسوسی فرستاد و طرف و شوارع را علم آورده از راه غویدری راه محال طوایف غلجانی برگرفت و پس از
رسیدنش در حدود غلجانی شکرالله خان نواده اخلاص قلیخان هونک و فتح خان بایکریزانی و شهاب الدین خان
توخی نزد او حاضر آمده التماس نمودند که از سبب محاربات عهده کبه اعلیحضرت شاه محمود کرده چشم امید از وی
پوشیده ایم آرزو داریم که دوشیزه عنیفه فتح خان بخدمت از دواج شهزاده پذیرفته آید تا از انعقاد رشته وصلت
خود را رهین عاطفت دانسته طریق صداقت بویم و شهزاده مسؤل ایشان را بگوش قبول شنیده دختر مشارالیه را
بجمله نکاح خویش در آورده بادوست سواریکه همراه داشت عزم رفتن شالکوت کرد و پس از ورود زمستان را در آنجا
بسر برده مبلغی از بخاری که از شکار بوز بار قندهار بسته و از شالکوت عبور مینمودند قرض گرفته وعده ادای
آرا بگشت و حصول سلطنت قرار داد و چنانچه خودش در روزنامه خود رقم کرده است در اواخر که اقتدار
یافت دینش را با زیادت احسان ادا نمود.

ذکر محاربه
سنگوخیل

« ذکر محاربه شهزاده شجاع الملک در منزل کوزک با صالح محمدخان غلجائی »

ذکر محاربه
شهزاده در
منزل کوزک

چون شهزاده ازوجه فرض اسبابی را که در شریعت عقل برای سفر فرض بود آماده ساخت از شال کوث لوی
 عنبر جانب کوزک افراخت و ازین سوی اعلیحضرت شاه محمود صالح محمد خان را با هزار سوار بدفع او ناکشته تلافی
 جاسین در کوزک اتفاق افتاده جنگ در بیوست و شهزاده با همراهانش که دو بیست سوار بودند پای شجاعت فشرده
 درین کبودار شهزاده از ضرب شمشیر دست سوازی را قطع کرده دیگران از جمله شهزاده مضطرب شده با وجود
 کثرت سوار روازکار زار برافتند و عنان هریت بازنکشیده در قندهار نزد شهزاده کامران که حکمران آن دیار
 بود شتافتند و شهزاده شجاع الملک فتوحاب گردیده وارد ازغستان که محل سکنای قبایل فوقی زایست شد
 و شهزاده کامران والی قندهار که قبل از هزیمت یافتن صالح محمد خان غلجائی بذریعہ مکتوب از حاجی فیروزالدین
 حاکم هرات طلب معاونت کرده بود و او شهزاده ملک قاسم پسرش را با دوهزار سوار از هرات در قندهار کسب
 داشته این وقت که هزیمتبان داخل قندهار شدند ایشان نیز در رسیده با منزل کشوند بعد شهزاده کامران
 با شهزاده ملک قاسم و سوار هرات و قندهار که مجموع پنجهزار مردیکار بودند عنبر رزم نموده بفاصله دو فرسخی
 ازغستان رسیده فرود آمد و در حال باوجودیکه روز مره از مردم ایلات متوالیاً دو دو و ده ده برکاب شهزاده
 شجاع الملک می بیوستند زیاده بر پنجهصد سوار همراه نداشت بنابراین بعضی از هوا خواهانش که ظاهرآ با شهزاده
 کامران بودند و باطناً طریق خدمت شجاع الملک می بودند برایش پیام دادند که خود را عبث در مهلکه بینداخته
 از مقابل لشکر شهزاده کامران که در حدوت و عدت یک برده افزونند کنار ساخته روی بدیکر وی آرد چنانچه
 از پیام آنان ازغستان را فرو گذاشته راه علاقه مردم غلجائی برداشت و با یوار (۱) و شبگیر اسپ رانده بحدود طوایف
 غلجائی رسیده از جمله دشمن بیدگشت و البته خود هاراکه از باران تر شده بود خشک کرده بعد داخل علاقه
 عبدالرحیم خان هوتک گردیده سه روزه با محتاج سفر از آنجا برداشته وارد مینه از علاقه کا کر شد و چند روز
 در آنجا درنگ کرده شهزاده قیصر بن اعلیحضرت شاه زمان و مدد خان که محل بیرون شدنش از هرات در وقت
 مکحول شدن پدرش اشارت رفت برکاب شهزاده شجاع الملک بیوست و مفصلش بقرار بیان شهزاده شجاع
 الملک که در روز نامه اش رقم کرده است آنکه میرافضل خان اسحق زائی نائب شهزاده قیصر چشم از حق نمک
 اعلیحضرت شاه زمان پوشیده بطمع جرائی خدمت اعلیحضرت شاه محمود شهزاده فیروزالدین برادر اعیانی او را که
 در زب بود هرات طلبیده شهزاده قیصر را بحالت ابر از هرات بیرون کرد و فیروز الدین را بجهت ایالت نصب کرده
 خود بباغش پرداخت و شهزاده رو بطریق غربت نهاده در مملکت ایران رفت و از آنجا آواز همدکامه آدائی شهزاده
 شجاع الملک را شنیده روی امید بسوی افغانستان آورده چنانچه آفاً ذکر شد برکاب شجاع الملک ملحق شد
 بمدهام از موضع مینه حرکت کرده بسوا بدید بکدیگر شهزاده قیصر و مددخان میر آخو رباشی و شاد بمان اجکرائی
 و غیره خوانین جانب قندهار رهسپر شد و شهزاده شجاع الملک طرف کابل راه برگرفت که از دو جانب بکار بردانند
 و شجاع الملک جو امر نمیده که با خود داشت مصحوب معتمدانش بدره غازیخان فرستاد که در آنجا فروخته و بجه
 آنرا برای تجهیز اسباب سفر حاضر آورند و هم چند دانه را بملکان کا کر عنایت نمود که بفروش رسانیده سامان
 سفر ساز کنند و هم مکتوبی بهر یک از خوانین دریائی و غلامخان و قزلباش و کوهستان و کابل فرستاده باغوی
 سلطنت اعلیحضرت شاه محمود القا کرد و خود بهد از رسیدن زرونده اسباب سفر جانب منزل مقصود رهسپر شد
 و مقارن انحال طوایف غلجائی از دولت محمودی روبرو تاقه لوی بغاوت افراشتند و اعلیحضرت شاه محمود وزیر
 فتح خان و سردار احمد خان نور زائی را باده هزار کس در سال ۱۲۱۸ سه هزار دو بیست هجده هجری مأمور
 سرزانش بغاوت غلجائی نمود و ایشان بسر وقت باغبان رسیده چند بار با هم جنگ و پیکار نمودند و در هر مرتبه جوی
 از غلجائیان راه آخرت می نمودند تا که اخیر کار رزم در موضع شیخار جانب غربی رود ترنگ پایدار کشته شهزاد

(۱) ایوار وقت
عصر قریب
بغروب سفر
و حرکت کردن
و شبگیر صبح
و سحر راه
چسودن را
گوبند ۱۲

تن از مردم غلجائی بقتل رسید و سرهای کشتگان را برده روانه کابل نموده مناری برای عبرت روزگار استوار کردند و خود ایشان نیز پس از حصول فتح و نظم و نسق موطن و مساکن متمرین غلجائی بکابل معاودت کردند و متصل قلع این فتنه ساحه عجیب و غریب دیگر بوقوع پیوست که باعث زوال سلطنت اعلیحضرت شاه محمود شد چنانچه رقم کشته میآید.

﴿ ذکر بلوای عام مردم کابل و نواحی آن ﴾

در سال ۱۲۱۹ هزار و دویست و نوزده هجری شخصی از اوباش فرقه قزلباش پسر امردی از مردم سکنه کابل را که مذهب حقه حنفیه داشت فرشته بخانه خویش در آورد و چندی دیگر از الواط را نیز صلاهی فاحشه کاری در داده عملهای زشت ناشایست نسبت با آن بچاره کرده بعد از چند روزش مسکر مانع از قبیل بسنگ و شراب بوی چشاندند و بسکر آورده از خانه بیرون کشیدند و وی بحالت مستی در خانه خوش رفته ما جرا بیدار گفت و پدرش نزد اعلیحضرت شاه محمود فریاد زده داد طلبید و اعلیحضرت شاه که جانب مردم قزلباش بچشم نیک نگاه میکرد رجوع امرش را بشرف شریف فرمود و ملا محمد سعید خان باز کنزائی قاضی القضاة از انکار مدعی علیهم طلب پند نمود و مدعی که از اقامه گواه عاجز بود ناچار در روز جمعه کسان پسر مزبور با سروهای برهنه و حیووب دریده در مسجد جامع بل خشتی جمع آمده پسر را بزیر منبر رسانیده از منبر واعظ داد طلبیدند و وی حکم قتل عام و غارت مال تمام قزلباشیه داده و مردم شهر و بازار حکم او را از فرایض دین و مذهب دانسته باز دحام نام روی هجوم بسوی چند اول نهادند و دست بقتل و تاراج کشوده هر که را دیدند کشتند و بهر چه رسیدند بردند و خانهایکه از مردم قزلباش و بیرون چند اول بودند آتش زده تمام بسوختند و مردم قزلباشیه چند اول بز دست از جان شسته بدافعه و مقابله برداشتند و ابواب قلعه چند اول را از خاک و سنگ بر بسته خود را مستحکم نمودند و چندی بمحسوریت روز پسر بردند تا که این خیر سمر کشته ب مردم اطراف شهر رسیده همگنان راه ستیز برگرفتند و بیست هزار تن از مردم کوهستان و لپه و گرد و غیره بدور چند اول فراموش گردیده بر جبل شیب دروازه که مشرف بخانههای قزلباشیه است صعود نمودند و کار را بدیشان صعب و دشوار کردند و اعلیحضرت شاه محمود هر چند پای سی در اطراف آن نایره فرسوده آب جبین نذیر ریخت سودی نخواست و تا که ناچار گشته شیر محمد خان مختار الدوله را با سردار احمد خان نور زائی بدفع آن فتنه کشت و ایشان نیز بسبب اتحاد مذهب و ملت ترک خیر دولت کرده زیاده تر تحریک و ترغیب قتل قزلباشیه کوشیدند و از تحریض آندو تن کار بجائی رسید که روز مره نظری زیاد از طرفین کشته میشدند و آخر الامر که حال قزلباشیه قرین اضمحلال گردید و وزیر فتح خان با برادرانش بیاس حفاظت ناموس سلطنت که ازین معرکه اختلال نیبرد کمر برفع قایله فساد جست بسته تیغ ممانعت بروی مردم هر دو جماعت کشیدند و طوعاً و کرهاً آتش فتنه را فرو نشاندید مردم قزلباش را از مهلکه رها نمودند و شترزاده شجاع الملک در خلال احوال مذکور خود را ز رمت رسانیده مترصد مالک کار اقامت و ورزیده کوش با آواز نشسته بود تا که اعیان و بزرگان اهل سنت و جماعت ازین حمایت وزیر فتح خان آزرده خاطر شدند

﴿ ذکر اتفاق بزرگان اهل سنت و جماعت ﴾

(زوال سلطنت اعلیحضرت شاه محمود)

چون مردم اهل سنت و جماعت از حمایت فتح خان برنایب دولت اعلیحضرت شاه محمود رنجیده شدند بزرگان ایشان چون میر واعظ و شیر محمد خان مختار الدوله و سردار احمد خان و غیره انجمن گردیده از در مشاورت باهم قرار دادند که اعلیحضرت شاه محمود و وزیر فتح خان را از میان بردارند و درین عزم خود هارا سبغ دم و ثابت قدم شده کار را معطل بوقت گذاشتند تا که اعلیحضرت شاه محمود و وزیر فتح خان را که رکن رکن

ذکر بلوای
عام کابل

ذکر شورش
مردم کابل

سلطنتش بود جهت وصول مالیات دیوانی مأمور هزاره و پامیان نمود و چون او در انجا رفت مردم کابل که منتظر فرصت بودند لوای باوا بر افراشته اعلیحضرت شاه محمود را از تخت سلطنت برداشته در بالا حصار محصور ساختند و شهزاده شجاع الملک که در زمرت رسیده مترصدانه عنان کشیده بود ازین واقعه خبر گشته راه کابل بر گرفت و در موضع القور وارد شده حاجی رحمت الله خان فوفل زائی و از عقب آن کل محمد خان و عطا محمد خان پامیزائی که از اعلیحضرت شاه محمود رخ بر نافته بودند بر کاب شهزاده شجاع الملک پیوستند و همچنین شیر محمد خان مختار الدوله پدر عطا محمد خان مذکور و غیره خوانین که از اعلیحضرت شاه محمود خاطر حزن گردیده بودند تا آنکه شهزاده شدند بعد از القور حرکت کرده بتواضعی قریبه لپو کرد فرود آمد و در انجا سه هزار سوار باوی همراه شده بودند و اعلیحضرت شاه محمود که در بالا حصار حصاری بود از ورود شهزاده بقرب جنگلی لپو کرد واقف گشته زیاده تر متزلزل شد و چون هنوز ممکن سلطنت داشت خود را از دست نداده بدست یاری طایفه محرب بالا حصار از بروج و باره حصار شهر کابل را هدف کلوله اتواب آتشبار ساخته شهریان را در ششدر حیرت و تنگ نای عسرت انداخت چنانچه ایشان عرض پرداز حضور شهزاده شجاع الملک شده باستعجال طلب کابلش نمودند و شهزاده وارد لپو گرد شده شیدا در انجا بسر برده بامدادان راه برگرفته در منزل اعلیحضرت بابر شاه فروکش کرد و در انجا ۱۵۰۰۰۰ یکصد و پنجاه هزار پیاده و سوار در تحت رایش فراهم آمده قرار داشتند چنانچه از انبوهی لشکر که در انجا نمیگنجید همروزه حرکت فرموده در باغ سردار مدد خان فرود آمد و مردم کوهستان کابل را امر کرد که در اطراف بالا حصار جای گزیده نگذارند که کسی از عسرتگاه انحصار بیرون شده فرار شوند و خود هر روز سوار گشته بدور بالا حصار گردش نموده بکشتگان خویش را تا کید و حفاظت اطراف حصار کرده بمسکراة معاودت میفرمود تا که نقوب (۱) نقوب (۲) در بنگاه شاه برج برسید آننگاه قصد آتش زدن و رخنه انداختن کرد و هنوز بکار نپرداخته بود که خبر ورود وزیر فتح خان بالشکر بسیار از مردم هزاره و پامیان در منزل میدان بگوش شهزاده رسیده حزم مدافعه وی کرد و از باغ سردار مدد خان با رکاب نهاده در قلعه قاضی فرود آمد و از آنسوی لشکر وزیر فتح خان پیش آمده جنگ در پیوست و تا عصر هنگام کارزار استوار مانده جمعی از طرفین مقتول و مجروح گشت و آخر الامر وزیر فتح خان شکست یافته روی فرار جانب قندهار آورده نزد شهزاده کامران والی آندبار رفت و شهزاده شجاع الملک مظفر منصور بکابل مراجعت نمود و از حصول این فتح اعلیحضرت شاه محمود که حصاری و چشم برام یاری و مدکاری وزیر فتح خان بود آفتاب اقبالی را رو بزوال دیده بکلام پادشاه علام توسل جسته از در معذرت با هر بیضه مشتمل بر عفو جرایم خویش نزد شهزاده شجاع الملک فرستاد و او بیاس احترام قرآن مجید عفو فرموده از خویش در گذشت و کار پردازان رکاب ظفر آتساب خویش را امر کرد که دروازه های بالا حصار را کشوده اعلیحضرت شاه محمود را بدون اخفاف و تحقیر در بالا حصار بالا برده محبوس و با بزنجیرش نمایند و بقرار بیان صاحب تاریخ سلطانی بقصاص چشم اعلیحضرت شاهزمان امر کور کردنش نیز کرد ولیکن بشفاعت شیر محمد خان مختار الدوله میل کشیده نشده مقید گشت و روز دیگر شهزاده با خاطر از غم آزاده داخل بالا حصار شد

﴿ ذکر سلطنت اعلیحضرت شاه شجاع الملک ﴾

چون شهزاده داخل بالا حصار شد براریکه سلطنت جلوس فرموده بعد از ادای مراسم جلوس ابوالحسن خان را که در دره خیر خدمتش رسیده بود بخزانه داری جواهر و نقد و جنس سر افزای داد و شهزاده حیدر بسر والا کهر خود را بحکومت قندهار که هنوز شهزاده کامران با یالت آن قائم و استوار بود نامزد فرمود و سردار احمد خان نور زائی را با عطا محمد خان بن شیر محمد خان مختار الدوله و سیدال خان بخلعت پیش کاری شهزاده مفتخر ساخته از جهت بودن شهزاده قیصر در قندهار پنج هزار سوار نژاد مردم درانی و غلامخانه با شهزاده همراه کرده مبلهی از خزانه برای انعام اعیان امام (۳) آتقیام ایشان سپرده روانه قندهار نمود و چون وارد منزل

(۱) نقوب جمع
 قبه بمعی
 سوراخ
 (۲) نقوب جمع
 قبه

ذکر سلطنت
 اعلیحضرت
 شاه شجاع

(۳) امام
 بمعی مخلوقات

جسکان واقع دو منزلی قندهار شدند شهزاده کامران بن اعلیحضرت شاه محمود که حکمران آنجا بود تاب مقاومت در خود ندیده با وزیر فتح خان که از راه هزیمت بدو پیوسته بود طریق فرار جانب فرار اختیار کرد و در آنجا بار اقامت کشوده وزیر فتح خان نیز از وی کناره گرفته بحال معروف خزید و بقول صاحب تاریخ سلطانی در منزل جسکان با شهزاده حیدر و همراهانش جنگیده و مغلوباً از راه فرار در مرات نزد حاجی فیروزالدین رفتند و او بالقاس مادر خویش ویرا بحکومت فرار مأمور کرد و فتح خان نخست حاجی فیروزالدین را بمخالفت اعلیحضرت شاه شجاع ترغیب کرده چون سخنش را نشنید بعد با برادرش که همراه بود در فرار نزد شهزاده کامران آمده از وی نیز التفتانی ندیده بمسابقه معروف رفته جای سکنید و ازین سوی شهزاده حیدر پس از حصول فتح از منزل جسکان رهسپار شده قندهار در آمد و بمسند حکومت نشن و شهزاده قیصر که از موضع مینه چنانچه از پیش رقم گشت جانب قندهار رو آورده و کاری از پیش نبرده بود و ایستوف خانه بدوش در توحی قندهار میگشت از ورود شهزاده حیدر در قندهار آگاه گشته عرض بردار بانه بر سلطنت شده الساس حکومت قندهار نمود و اعلیحضرت شاه مسئول او را بکوش قبول شنیده شهزاده حیدر را بکابل طلبیده منشور حکومت قندهار را بنام شهزاده قیصر صادر فرمود و هم چندین دیگر از خوانین عظام را برای اتمام مهیام آنجا از حضور رکاشت و مقارن آنحال شیر محمد خان مختار الدوله و غیره خوانینی که شرفیخت خصم بارود نزد اعلیحضرت شاه رسیده اعتبار داشتند بعرض رسانیده ملتزم عنو خطایای وزیر فتح خان شدند و مطابق عرض آنان عریضه از خود وزیر فتح خان نیز بملاحظه اقدس شاهی رسیده کل محمد خان نظام الملک از حضور بستی دادن و آوردن او مأمور گشت چنانچه مشار الیه از حال معروف با تفاق فرستاده اعلیحضرت شاه حاضر بازگاه گردیده بمنصب سردار باشندگان بدر خود سرافراز گشت و بعد از غفو تقصیر وزیر مذکور دسته از سواران حضور مأمور شنوار شد که کبیر کار عاشق شنواری را با اقامتش که نسبت به اعلیحضرت شاه زمان که رقم شده آمد کرده بودند بکنار ایشان بنهند چنانچه سواران مأمور در آنجا رفته مال و متاع او و اوقار با و تابانش را که در گرفتار ساختن اعلیحضرت شاه زمان شریک و همداستان بودند تاراج کرده خود ایشان را با عیال و اطفال حاضر در بازگاه اعلیحضرت شاه نمودند و شاه عاشق را از ضرب چوباره یاره فرموده باقی را بزندان انداخت و قید سخت نمود

(ذکر توجه اعلیحضرت شاه شجاع)

[جانب بشاور و گرجتین وزیر فتح خان]

چون اعلیحضرت شاه شجاع از امور مهمه کابل و قندهار فراغت یافت بزم نظم و اسبق کشمیر و دیره جان از کابل آهنگ بشاور کرد و در منزل بگرامی وزیر فتح خان بهانه ساز نمودن مسائل سفر رخصت معاودت شهر و توقف چند روز حاصل کرده مراجعت کرد و دو روز نسبتاً اسباب سفر نموده راه فرار جانب قندهار پیش گرفت و اعلیحضرت شاه در منزل جیکدک از گرجتین او آگاه گشته بدستخط خویشن حکام و حفاظ و عمال عرض راه را منشور فرمود که او را در هر جا بیاید بدست بسته بحضور آرند و خود اسب رانده وارد بشاور شد و از آنجا یکی از خدام بازگاه را نزد عبدالله خان حاکم کشمیر که از طرف اعلیحضرت شاه محمود حکومت آنجا داشت فرستاد که مالیات آنجا را امتحاناً و اخباراً (۱) از وی بطلبد تا اگر ادا نماید کار بروفق مرام آید و الا بتنبیه و تهدیدش لشکر گسیل دارد اما او از حکم پادشاهی امان کرده مالیات آن ولایت را با تخف و هدایای شایان با عریضه محزونانگسار فرستاد و اعلیحضرت شاه بطلای خلعت و منشور حکومت کشمیر و خطاب سرداری ممتازش فرموده بدستور سابق بحکومت آنجا مأمور گردید و همچنین حکام و بزرگ زادگان در جات از دادن مالیات هر یک بخلعت حکومت و سرداری قوم خویش سرافرازی یافته مشمول عواطف خسروی شده بخدمت مرجوعه مأمور آمد

ذکر توجه اعلیحضرت شاه شجاع جانب بشاور

(۱) اخبار از مالیات

﴿ ذکر فتنه وزیر فتح خان ﴾

(واغوا کردن او شهزاده قیصر را)

چون وزیر فتح خان فراری که آنجا ذکر یافت از کابل گریخته در قندهار شناخت شهزاده قیصر حکمران آنجا را

ذکر فتنه فتح خان و اغوای شهزاده قیصر

اغوا کرده بمخالفت اعلیحضرت شاه شجاع برانگیخت و تهیه لشکر نموده مردون با مروی تسخیر بسوی کابل نهادند و انخر سمر کشته بگوش اعلیحضرت شاه رسیده در آغاز بهار عزم مدافعه و بیگار نمود و نخست مناسبات آنکیز بدرا نیاسیکه هوا خواه او و در تحت لوای شهزاده بودند صدور فرموده بعد از پشاور راه کابل برگرفت و چون اردوی شهزاده و وزیر فتح خان راه نزدیک کرده بود اعلیحضرت شاه همچنان از کرد راه ترک فرود آمدن شهر کرده درده مزنگ تزل فرموده و از انجا حرکت نموده قلعه قاضی را عسکرگاه ساخت و از انسوی شهزاده با وزیر فتح خان در میدان رسیده فروکش کرد و شب هنگام فیض الله خان قوفل زانی با همرا هانش و غیره کسانیکه اعلیحضرت شاه از پشاور بذریمه منشور ملاحظت دستور ایشان را بخود مایل و راغب نموده و ایشان وعده بفرصت گذاشته بودند از اردوی شهزاده جدا کشته برکاب اعلیحضرت شاه پیوستند و شهزاده با وزیر فتح خان از مشاهده این حال اخترا اقبال خود را در حسیض وبال دیده راه فرار جانب قندهار پیش گرفتند و شاه بهین قدر اکتفا کرده از قلعه قاضی بشهر مراجعت فرموده بار استراحت و رحل اقامت کشود .

﴿ ذکر وصول نامه و رسول اعلیحضرت امیر حیدر پادشاه بخارا ﴾

(و قلیچ خان حکمران خلم بیایه سر بر سلطنت اعلیحضرت شاه شجاع)

در سال ۱۲۲۰ هزار و دو بیست و بیست هجری نامه و فرستاده اعلیحضرت حیدر شاه امیر بخارا و قلیچ خان حکمران تاشقرغان بیایه سر بر سلطنت رسیده شرف بار حاصل کردند و هفت قطار از اشتران بزرگ کوه سرخ مو و بیست سراسب با زین و براق طلا و نقره و چند دست باز سفید و غیره افش جینی و روسی و آماناری و اسپان خوش رفتار یار کندی و پوستهای سمور و نامه مو احدت و مو اسلت دستور پیش کشیدند و هدایای مذ کوره مقبول و مطبوع طبع شاهانه شده نامه اش که مشعر بر التماس از هدایای صبیبه دو شیژه اعلیحضرت حیدر شاه بود نیز درجه قبول پذیرفت و فرستادگان ایشان با انواع انعام و مواهب رخصت انصراف یافته چند تن از معتمدان حضور جهت انجام امر عروسی با آنان مأمور بخارا شدند و در انجا رفته آن باوی حرم محترم را رسم ملوکانه آورده از وصل اعلیحضرت شاه کامیاب شد

﴿ ذکر تلبیه و تمهید شهزاده قیصر و وزیر فتح خان ﴾

پس از انجام امر مذکور اعلیحضرت شاه راداعیه سر زنی شهزاده قیصر و وزیر فتح خان که از منزل میدان گریخته در قندهار سلسله جنبان کینه و عناد شده بودند در سرا اتاده از کابل با حشمت و مکنث شاهانه رو بقندهار نهاد و انگاه که در منزل توپ (۱) تزل اجلال فرمود شهزاده قیصر خبر گشته از راه بی نیانی قندهار را گذاشته فرار وادی ادبار شد و کسانیکه تا بنوقت با او دم معاضدت زده طریق معاونت می نمودند از راه اطاعت پیش آمده سر اقتیاد در خط فرمان اعلیحضرت شاه نهادند بعد که کوشاهی در شهر قندهار بر تو وصول افکنده بنظم و نسق شهر و ولایاتش پرداخت و پس از چندی که امور مهمه انجا مرتب و منظم گشت اعلیحضرت شاه زمان مکفوف البصر که در این سفر هم رکاب اعلیحضرت شاه رهبر بود و شاهش کرامی میداشت بشفاعت شهزاده قیصر بسر خود بر خواسته از اعلیحضرت شاه عفو تقصیرش خواسته معفو گشت چنانچه شیر محمد خان مختار الدوله از حضور اعلیحضرت شاه مامور شده آن بادیه بیای صحرای حیرانی را بنوید عفو جرایم حاضریشکاه خسروانی نموده مبدول عواطف خاقانی گردید و دستور سابق از بناوتش بحکومت قندهار مامور گردیده اعلیحضرت شاه زمان پدرش با چشم نابینا با قلعه قندهار اختصاص یافت تا پسرش را از اغوا و القای غرض جویان باز داشته مؤدبش باشد که با از جاده اطاعت بیرون نگذارد

ذکر وصول رسول اعلیحضرت پادشاه بخارا

ذکر توجه اعلیحضرت شاه جانب قندهار برای دفع شهزاده قیصر توپ شازده گروهی از کابل منزل است طرف غزنین

ذکر توجه اعلیحضرت شاه جانب سند

(و درجات برای وصول مالیات)

ذکر توجه
شاه جانب
سند

چون مالیات چند ساله محال سند از سبب اغتشاشیکه مذکور شده آمد بکارکنان دیوان سلطنت نرسیده بود بدون
اینکه حاکی مأمور شود خود اعلیحضرت شاه الوه ظفر همراه از زندهار جانب سند شقه کشافرمود و مصلحتی خان بن
نصیر خان بلوچ از داعیه اعلیحضرت شاه آگاه گشته با ملا فتح محمد نامی راه تقبیل عقبه علیا برگرفته قبل از آنکه
لوائ نصرت التوا در اهراز آید وارد قندهار گردیده شرف رکاب بوس حاصل کرده بعرض رسانید که بشیوه
مستمره با شش هزار سوار مقرر و شش هزار دیگر از مواجب خواران خود که مجموع دوازده هزار سوار شود
در تحت رایت سعادت آیت قرار یافته هر رکاب شاهی طریق خدمت نیاید و هم الهاس نمود که دستر محمود خان
برادر مهترش از ازدواج شهزاده محمد مجبور درک اختیار کرده شرف قبول حاصل نماید و اعلیحضرت شاه ملتزمات
اورا منظور نظر عاطفت کسفر فرموده بعد از وقوع ایجاب و قبول توکیلی ایشان را از عطای خلعت و زرنیک بخواخته
رخصت مراجعت داده امر کرد که با سوارانش در عرض راه حاضر رکاب آیند و خود راه سند برگرفته در منزل
واقع شیر مرغ فرستادگان میان سند و بیابان رکاب شاهی شده عرض و الهاس نمودند که اعلیحضرت شاه فرموده
زمین سند را لنگد کوب سپاه نیاید و مبلغ ۸۰۰۰۰۰ هشت صد هزار روپیه بدون زحمت سفر باید خزانه بنهاند
و اعلیحضرت شاه شجاع نظر بکثرت مالیات سند که باقی مانده بود عرض ایشان را نشنوده رخصت معاودت داد و همچنین
در شالکوت نیز و کلای میان سند بشرف رکاب بوس رسیده ۱۲۰۰۰۰ دوازده لک روپیه بدمه گرفتند که بشرط
معاودت اعلیحضرت شاه اذاعتد اینها سخن ایشان پذیرفته نماند و اعلیحضرت شاه اسب رانده چون وارد موضع گند
آب شد محمود خان بدر نصیر خان بلوچ با دوازده هزار سوار و پیاده بسیار ملحق اردوی شاهی شده هدایای شایان از قبیل
اسبان با ساز و برگ سپه و زروا و اشتران مهار و وروج زرنکار و اجناس زرین و یشمینه بسیار بروش آبا و اجساد خویش
پیش کشید و سه چهار روز رخصت درنگ حاصل کرده بخلاج قاخره و یک زنجیر پیل با عماری سر بلند گردید که ساز
سفر ساز کرده بعد حاضر رکاب آید چنانچه در منزل قریب بدشت بست که ایندشت تخمیناً بیست و پنج کوه آبادانی ندارد با سواره
و پیاده اش بشرف رکاب بوس و اصل کشت و اعلیحضرت شاه کو جا کو چاسب رانده وارد شکار بورد و در بخلا و کلا میران
سند و خوانین ناپور با سادات کرام و علمای عظام و بیزادگان ذی احترام کلام حضرت ملک علام برادست شفاعت گرفته
بیای ضراعت در بارگاه سلنت حاضر آمدند و زمین ادب بوسیده الهاس تخفیف بقایای وجوه دیوان که بر ذمه ایشان
مانده بود نمودند و اعلیحضرت شاه بر عایت قرآن حمید و سادات و علماء و بیزادگان صاحب حمید که شفاعت آورده بودند
ده لک روپیه را بخشوده بیست لک را وصول فرمود و علاوه بر مبلغ مذکور تخف و هدایای مرغوبه دیگر نیز از قبیل
اسبان زرین و براق طلا و نقره و تنگهای بست طلا و شمشیرهای قبضه مرصع و غیره قاشهای نفیسه بر مس پیشکش و اصل
و داخل دیوان اهل کشت و باندازه شش لک روپیه دیگر تعارف منشیان و کار برداران حضور که سندان دادند
بحساب آمد و سندیان نیز بخلاج قاخره سر افراز گردیدند و مقارن انحال فرستادگان راجکان مرهه با عرابش مجز
و انکسار و هدیه بسیار و سه زنجیر پیل و اسبان عربی زرین و اسباب زرین و سیمین و غنچه های مروارید و توپهای
کخواب و بادله و یک ستاره زری و دو پسته های (۱) دکهنی و غیره اسباب و اجناس ابریشمه شرفیاب حضور شاهی شده
مورد الطاف پادشاهانه گردیده رخصت مراجعت یافتند بعد از شکار بورراه درجات پیش گرفته وارد کت و ملتین
شد و در آنجا بهاول خان عباسی یک زنجیر پیل و چند راس اسب با ساز و برگ طلا و نقره و مینای از زرو سم و چند
دست باز شکاری و اشتران مهار و غیره اجناس زری و ابریشمی از راه هدایای مستعزیه مقرر فرستاده شرف
منظوری یافت و فرستادگانش خلعت و رخصت مراجعت یافته مجز می و شادکامی معاودت کردند و در خلال انحال
خبر سرفت دزدان و قتلایان حدود میان دو آب بهاول خان و کچی ولیه در افوا افتاده بکوش اعلیحضرت شاه

(۱)
دو پسته قطبیه
را گویند

رسید و سردار احمد خان نور زائی با عبدالغفور خان فوغل زائی و نه هزار سوار بجمع مواد فتنه آن گروه اشرار از حضور مأمور شده ایجا و اشارت رفت که پس از استیصال آن جمیع شاه از همان راه وارد قلعه اتک شوند و خودش از آنجا کوچیده چون وارد دیره غازیخان شد از عرض پهاول خان خاطر نشان گشت که الکای میان دو آبه متعلقه وی از ورود سپاه پادشاهی روی در خرابی و تباهی نهاده و سارقین از خوف و اندیشه جان فرار باده کنهای گردیده اند و هم در عریضه اش مرقوم داشته و التماس کرده دفع گروه کمراهان وادی حرمان را مشروط بمراجعت لشکر بر عهده خود گرفته بود مسئولین بمحل قبول افتاده سردار احمد خان و عبد الغفور خان را منصور معاودت صدور یافت که پس رکاب بوس واصل آیند و پس از صدور اجتنکم هشت روز در دیره غازیخان درنگ فرموده و نماز و اشعیه عید قربان سال ۱۲۲۱ هزار دو بیست و بیست و یک محرمی را بجای آورده از آنجا حرکت کرد و هر دو بن سردار مذکور آن در عرض راه برکاب سعادت نصاب شاهی پیوسته همگنان وارد دیره اسمعیل خان شدند و در آنجا فرستادگان محمد خان سدوزائی حاکم و سردار کبکی ولیه با مالیات آن دو ولایت و دیگر تحفه و هدیه بشرف بساط بوس مشرفی گشته هدایا و وجه مالیات را پیش کشیده با خلعت رخصت مراجعت حاصل کردند و کویک شاه از آنجا حرکت کرده کوچ بر کوچ وارد کرک و لاجی شده سید عطای قاضی کابل که ملازم رکاب بود رخصت دیدن معدن نمک حاصل نمود در تمسک از دست دزدان بقتل رسید و اعلیحضرت شاه در همان روز آگاه گشته محمد شریف خان ضبط بیکی را با هزار سوار بکرتار نمودن دزدان مأمور فرمود و وی راه انتقام آن دسته لثام (۱) نزدیک کرده از دیدار کرد و سیاهی سوار مردم و زبری بانک افغانی دزدان را مددکار شدند و با هتک جنک پیش آمدند و محمد شریف خان با ایشان در آویخته خون اکثر دزدان و وزیران را بچاک هلاک ریخت و سرهای کشتگان را بریده با خود نزد اعلیحضرت شاه آورد و در آن میان سر شیر محمد خان و زبری که اعلیحضرت شاه را چنانچه از پیش رقم گشت خدمت راه بلدی بجای آورده بود بنظر اعلیحضرت شاه افتاده اسف دست داد و آن سردار در حال پیچیده بامیانی از طلا خانه اش فرستاد و بدین را طلب حضور فرموده غنایمت و جا بیکر مستوره سر افرازی داد بد از آنجا راه برگشته داخل پشاور شد و از عریاض دادخواهی مردم شهر و اطراف کشمیر احوال جور و ستم عبدالله خان حاکم آنجا را که مالیات دوسه ساله نیز برده اش باقیانده بود شنیده محصل مأمور فرمود که او را از ظلم و ستم منع کرده و مالیات دیوانی را از نزدش گرفته بجزانیه حمل و نقل نماید و او از حکم اعلیحضرت شاه ابا کرده سر از جیب بردیدر آورد و از رسیدن این خبر شیر محمد خان مختار الدوله عرض برداشته التماس تهیه و هدیه وی نمود که بالشکر آراسته بدیمیرا و مأمور کشمیر کرد و اعلیحضرت شاه عرض او را بگوش قبول شنیده چون یکماه از نوروز گذشته و هوای پشاور گرم شده بود وعده فصل خریف گذاشته لوی مراجعت جانب کابل افراشت و پس از وصول در کابل افواجیکه ملازم رکاب و از ایلات و طوایف درانی و غلجائی و هزاره و قزلباش و از عرصه بکمال طریق خدمت پیوده بودند سه ماهه رخصت مساکن و موطن خودها شدند که بعد از معامد مذکور حاضر حضور آیند و خود با عمله و قعله خاص از جهت آنکه اندک تغیری بجزایش روی داده بود در شکر دره تشریف برده بیلاق گزید و پس از حصول صحت و گذشتن تابستان بشهر مراجعت فرمود و سپاهیکه رخصت خانهای خود شده بود نیز حاضر آمده فراهم گردیدند و مردم پشاور و ترکلافی و ختک و باجووری را نیز حکم صادر شد که سامان سفر کشمیر ساز کرده تا رسیدن افواج قاهره تن بسلاح بیاریند

﴿ ذکر مأمور شدن شیر محمد خان مختار الدوله ﴾

(کشمیر جهت کوه شمالی عبدالله خان)

در سال ۱۲۲۲ هزار دو بیست و بیست و دو محرمی بقرار وعده که در پشاور داده بود شیر محمد خان مختار الدوله را پیش خوانده بخلعت و حکومت کشمیر سر بلندش ساخت و با هشت هزار سوار روانه کشمیر نمود و خود نیز اندام دور پی و احتیاط اینکه اگر فتوری بشیر محمد خان روی دهد نزدیکش بوده معاونت فرماید پس از وی راه پشاور برگشته در آنجا طرح قشلاق اداخت و ازین امر عبدالله خان خبر شده بدانچه پرداخت و در کنار

(۱) لثام جمع لثیم

بدمیر هلاک کردن

ذکر مأمور شدن مختار الدوله جانب کشمیر

دریای مظفر آباد لنگر استقامت انداخته باعداد بیادۀ تفنگ دست راه عبور لشکر بادشاهی را محکم بست تا که مختار
الدوله ازین سوی در رسیده از موج آب و فوج خصم اضطراب نکرده کشتی آسا با آب در شد و بعضی از لشکر پاناش
از صدمه آب و برخی از ضرب گلوله تنگ هلاک شده از آب عبور کرد و دست بشمشیر زده بر سنگر مخالف حمله نمود
و کشمیریان سنگر را فرو گذاشته روی فرار بکوهسار نهاده اکثر از ضرب تیغ آبدار دلبران بیچارگان سباز شدند
و مختارالدوله پس از حصول فتح مزده آنرا معروض پیشگاه حضور شاه نموده خود با وجود کثرت برف و شدت سرما
از آنجا کوچیده داخل برکت سوپوره شد و دو روز درنگ نموده در حین توقفش عبدالله خان بالشر آراسته در
رسیده جنگ در پیوست و بعد از کشتش و کوشش بسیار عبدالله خان هزیمت یافته در قلعه معقل (۱) که در برکت دیگر
برای چنین روز خویش ساخته بود در آمد و شیر محمد خان تعاقبش نموده بمحاصره اش انداخت و کار را بقلمه گیان
سخت و دشوار ساخته آخر الامر عبدالله خان از درد کلو بدرد جهان کرده فتح قلعه میدر شد و اعلیحضرت شاه رقم حکومت
کشمیر را بنام عطا محمد خان بن شیر محمد خان مذکور که از کابل بحکومت کشمیرش مأمور فرموده بود اصدار نموده
خودش را بازای خدمتی که بیای بردار راه توازیج بحضور طلبید و او از سبب شورش شهزاده کامران که در پیونقت
قتدهار کرده بود از آمدن بحضور ابا نمود

(۱) معقل
یعنی محکم

ذکر قتنه شهزاده کامران

(ابن شاه محمود محبوب)

توضیح این مقال اینکه شهزاده کامران که بحمايت و عنایت حاجی فیروز الدین حکمران مہرات چنانچه از پیش
مذکور شد بحکومت فرامامور گردیده در آنجا اقامه داشت درین اوقات که اعلیحضرت شاه شجاع در پشاور
بود مصدر قتنه شده قصد تسخیر قندهار کرد و با وزیر فتح خان و مردم باریک زانی و دیگر طوایف دزانی راه
برگرفته باشهزاده قیصر که بمداغه از شهر بیرون شده بود در آویخته مغلوبش ساخت و قندهار را متصرف
گشته رحل اقامت انداخت و پنجبرسر (۱) گردیده در پشاور با اعلیحضرت شاه شجاع رسید و از آنجا بعزم دفع
قتنه شهزاده راه کابل برگرفته از منزل اول موسوم بتوت که چند روز در آنجا درنگ نمود فرامین عهده
مختار الدوله صادر فرموده از کشمیرش بحضور طلبید وی همچنانکه سرکشی اختیار کرده و چشم براف استیلائی
شهزاده کامران بود نیامد و اعلیحضرت شاه او را بحالش گذاشته از منزل توت حرکت کرد و آنکاه که بکابل رسید
بشهر فرود نیامده ده منزل را اردوگاه ساخت و چند روز درنگ کرده سامان حرب ساز نمود و لشکر فراهم کرده
سردار احمد خان نور زانی را بخلعت کران بهانواخته با سوار بسیار امر پیش رفتن نمود و با وی قرار داد که
دو منزل پیش از موکب شاهی راه چا بوده پیشتر نرود و خود دو روز پس از مشار الیه رایات عالیات راشقه
گشا فرموده چون بفرزین نزول نمود ده روز جهت زیارت مزارات اولیای مدفونه آنجا مکث کرده محمد
اکرم خان امین الملک و سردار عبد الغفور خان قوفل زانی را بانجهزار سوار معاوت و معاوضت سردار احمد
خان که متوقف منزل فراہاغ بود فرستاد که با او همچنان باشند و شهزاده از خیر آمد آمد عسا کر شاهی دل از دست
داده از قندهار فرار کرد و مزده این امر از عرایض سردار احمد خان و محمد اکرم خان و عبد الغفور خان
بسمع فیض جمع شاهی رسیده بعد از صرف خیرات و ادای قاتحه و طوایف مزارات از غنیمت حرکت نمود و در
منزل شهر صفا از عرش شهزاده قیصر که مغلوب شهزاده کامران شده در مزار میان نور محمد پناهیده بود از
حال او واقف گشته سردار احمد خان را نزد وی فرستاد که بحضورش آرد چنانچه مومی الیه رفته او را باعزاز
و اکرام حاضر آورده مورد اشفاق شاهانه کشت و به همیشه بودن حضور مأمور گردیده هر چند نواب عالیه
والدۀ ماجدہ اعلیحضرت شاه زمان بزبان عذر و الحاح التماس نمود که او را بدستور بیکه بود بحکومت قندهار بر
قرار دارد و اعلیحضرت شاه نظر بظطرات و ملاحظات اینکه مردم صاحب غرض او را اغوا کرده مصدر خطا

ذکر قتنه
شهزاده
کامران

(۱) سمر
افسانه

وخیاتی خواهد کرد مسئول آن عقیقه صالحه را قبول فرموده از دام بودن حضورش عفو نموده حکومت کابل سرافرازش فرمود و هم درین حال محمد اکرم خان فوفل زانی و غیره خوانینیکه شرف بار داشتند موقع یافتن التماس عفو وزیر فتح خان را نمودند و هم عریضه او را که مشتمل بر عفو خواستن تفسیر بحضور رسیده بود از شرف مطالعه شاه گذرانیده پذیرفته آمد و محمد اکرم خان مأمور با آوردنش شده از گرشک او را آورده شرفیاب حضور کرد و شاه دوباره توازشش فرموده بنسب پدرش کرامی ساخت و شهزاده محمود پونس بایلت قندهار افتخار حاصل کرده میر علم خان بیابت شهزاده سرافرازش گشت و خود شاه عزم آن جزم کرد که جانب شکار بور و سزدره نورد شود و هنوز پدر رکاب نه نهاده بود که از عریض خوانین کابل بکوش دادنیوش شاه رسید که شاه محمود و دیگر شاهزادگان که در بالاحصار بالا زندانی بودند جانفشانان حارس بالاحصار را تسلیم میر واعظ بهمانه امری نزد خودها خواست بقتلش رسانیدند بعد دروازه بالاحصار را آکنوده هر یک از راه فرار بجای خیزیدند و از جمله شاه محمود سه شبانروز در کابل محبوسانه بسر برده بعد از راه هزاره جات جانب فراه شناخت و دیگر شهزادگان دستگیر گشته دوباره زندانی شدند و بقول صاحب تاریخ سلطانی شاه محمود و شهزاده کان بواسطه علی محمد نام خیاط که در نزد شاه محمود درخت و آمد داشت شسی شاه و شهزاده کان را از محبس کشیده هر یک رهسپار دیاری شده دیگران بدست افتاده و شه محمود با آن خیاط راه فرار جانب فراه در وجود بهر حال اعلیحضرت شاه شجاع از شنیدن این خبر محمد اعظم خان پیشخدمت را از حضور بجزاست بالاحصار و حفاظت شهزادگان مأمور کابل نموده خود جانب شکار بور و سزدره طبل کوچ بکوفت و در حین ورود بدیوچستان محمودخان و مصطفی خان پسران نصیر خان با ما در خودها و لشکر مستوره مقررند بشرف تقییل رکاب فیض انساب شاه مشرف شده تحائف و هدایای شایان پیشکشیدند و از الطاف شاهانه انتخار حاصل نموده بسد گوکبه شاه از بلوچستان مرخه پیاشیده وارد شکار بور گشت و بوصول مال دیوانی پذیرفتن هدایا و تعارفات مستوره پرداخت و در نظم و نسق امورات مهمه آنجا صرف توجه نمود

« ذکر شورش شهزاده قیصر و شیر محمد خان مختار الدوله »

چنانچه اهورزیدن مختار الدوله از شرفیابی حضور و امورت شهزاده قیصر حکومت کابل هر یک در مجلس مذکور شده آمد درینوقت که شاه در شکار بور بارگاه نظم و نسق آراسته بود مختار الدوله فرصت دیده عطا محمد خان پسر خود را بایلت کشمیر گماشته راه کابل در نوردید و از هوانی که در سر و حسد که بسبب تریب بار یاقق محمد اکرم خان امین الملک در دل داشت شهزاده قیصر را اغوا کرده بمخالفت اعلیحضرت شاه شجاع برداشت و خواجه محمد خان فوفل زانی را بامضی از دیگر خوانین و عساکر پادشاهی که مقیم کابل بودند باتفیق شهزاده بسحر پشاور مأمور نمودند و کلستان خان حاکم پشاور از توجه لشکر شهزاده و مختار الدوله خبر یافته بانوان حرم محترم شاه را که در پشاور اقامه داشتند بکوچستان خیر فرستاد که از شعله آتش قتال برکنار و آسوده حال باشند و هم صورت واقعه را بادیگر هوا خواهان معروض پیشگاه حضور شاه نموده وی درحینیکه از امور مهمه سند و شکار بور فارغ شده حاده بجای دره غازیجان بود از وصول عرض کلستان خان و غیره بمخالفت شهزاده و مختار الدوله آگاه گردید و از افواه شدن این خبر وزیر فتح خان که هرکاب شاه و درین سفر سه لک روپیه از خزانه باو انعام و احسان شده بود روی اخلاص برآفته فرار کرد و باسوار طایفه بارگرائی که بار دوی شاهی رامی پیوند در قدها رفت و میر علم خان نائب شهزاده محمد پونس والی قندهار او را بتسلی مطمئن خاطر ساخته نزد خویش نگاه داشت و شاه از کرمختق او هیچ آگراه در دل رانده دو منزل یکی کوچ داده و از دکت و از انجاد قرینه بینی واقع قاصه ده کوهی شهر پشاور رسیده فرود آمد و خواجه محمدخان و بیچی خان بامزانی و فیض محمدخان که از طریق خدمت شهزاده داخل محال پشاور شده بودند از ورود گوکبه شاه در موضع مذکور واقف گردیده روی فرار بسوی اردوی شهزاده

ذکر شورش
شهزاده قیصر
و مختار الدوله

نهادند و در منزل شب قدر واقع دو آبه که شهزاده آهنگ عبور از آنجا داشت برکایش پیوستند و احوال مکنت و جلال شاه را نزد شهزاده و مختار الدوله بیان نمودند و در شب این منزلگاه محبت خان فوفلزانی با غلامخانه پشاور و رؤسای قوم خلیل و مهمنند و غیره از لشکر شهزاده جدا شده داخل اردوی شاهی گردیدند و شرح حال شهزاده را نزد شاه گنایزیدند و همگنان از الطاف بیکران ملوکانه بعتسای خلعت سربلند آشفته بعد موکب هایونی از قریه تینی در حرکت آمده وارد نواحی قریه پشاور شد و از شهر گذشته در گذرگاه شاه عالم واقع چهار کوهی شهر فرود آمد و از سبب وفور آب عبور را دور از صواب دانسته درنگ فرمود و شیر محمد خان مختار الدوله را بذریعه منشور دعوت اطاعت نمود و او از ناسازگاری طالع و ازون با پشاه راه انقیاد نهاده در روز جمعه سوم ورود کویک شاهی از آب گذشته در حدود قوم خلیل منزل گردید و شاه نیز از کنسار آب و گذرگاه شاه عالم کوچ داده بقرب کوت جعفر خان زول اجبالا رود و روز دیگر هر دو لشکر هم در آویخته خونها ریخته کشت و از دست برد خواجه محمد خان و حمله های مردهای دیگر همراهان شهزاده عساکر شاهی که از طوایف خلیل و مهمنند و غلامخانه پشاور بودند پشت بخت داده رو بهزیمت نهادند و در چنین حالت سرداران درانی چون مدد خان اسحق زانی و محمد اعظم خان نسائی باقی و محمد اکرم خان امین الملک و عید القفور خان فونلزانی که با طویل و علم در اطراف شاه استوار ایستاده بودند و خود شاه با جسدی از پیشخدمتان پای ثابت نشسته از آنجمله شاه شمشیر حواله خواجه محمد خان کرده چون زره در برداشت کار بگریزاده اما از ضرب کوله ننگ پیشخدمتان راه آخرت پیود و نیکو خان خواجه سرای قلار آقایی اسب و سلاح (۱) و سلب (۲) او را سلب (۳) نموده سرش را بریده پهای سنور شاه انداخت و همچنین شیر محمد خان مختار الدوله که با برادران واقوامش سردار مدد خان و محمد اعظم خان دوچار و سر کرم بیکار بودند کشته گشتند و حاجی میر احمد خان برادر مختار الدوله اول دستگیر و در تائی طعمه شمشیر شده شهزاده قیصر از دیدار این گمروان در سپار در زیمت گردیده کشته تیان داخل کابل شد و شاه با فتح و فیروزی در پشاور زول فرموده با آنکه عظم نظم و نسق کشمیر در ضمیرش بود از سبب شهزاده قیصر که شکست یافته بکابل در آمد فسخ عزم کرده راه کابل برگرفت و قبل از ورودش شهزاده قیصر یک شب در کابل درنگ کرده صلاح و صوابدید میر واعظ آهنگ کوهستان نموده در آنجا پناه جست و شاه پس از از وصول بدار السلطه کابل بعضی از خوانین را عقب او فرستاده بتسلی و دلجویی بحضورش آوردند چنانچه قلم غنوی بر ناصیه حال شهزاده کشیده حکم میم کرد که دیگر از اقامت حضور و ملازمت رکاب دور نبوده بحکومت مأمور نشود

(۱) سلاح
 (۲) سلب زره
 (۳) سلب
 جنگ
 و جوش
 و خنسان
 و گویا
 ریسودن
 و بست کردن

«ذکر لشکر کشیدن محمد ولی میرزا»

«ولی خراسان جانب هرات»

باعث لشکر کشیدن مشارالیه اینک قبل ازین بنا بر اغلا باینکه در خاندان سلطنت چنانچه ذکر شده آمد روی داده نزاع اتقاد قلعه غوریان را که در هشت فرسنگی هرات واقعست حسین خان قاجار با مروالی مشهد متصرف شد و محمد ولی میرزا آقا اسحق خان قرائی سر برده او یوسف علی خان برادر زاده خود را بحکومت آن گناخت و وی در خفا با حاجی فیروز الدین سازش کرده تسخیر خراسانش ترغیب همی نمود تا که در خلال احوال مذکوره سال ۱۲۲۲ هزار و دویست و بیست و دوی هجری حضرت صوفی اسلام که سه سال پیشتر ازین از خوف بیکجان اوژنک گریخته در کرخ اقامه گزیده بود و خواص و عوام آن مقام و نواحی هرات دست از ادت بدامن اطاعتش زده طریق انقیادش می نمودند در بنوقت حاجی فیروز الدین که از مریدان سعادت قرین او بود پنجاه هزار کس از مردم ایلات و الوسات هرات و مشاقت آن بنام جهاد جمع آورده حضرت صوفی را در هودج زرین بر نشانیده قاه (۴)

ذکر لشکر
 کشیدن محمد
 ولی میرزا
 جانب هرات

نسخه
 بیکی جان
 (۴) قایم
 پایه لشکر

لشکر قرار داد و بعدد ایام سال سه صد و شصت و شش نفر از دلبران رزم جوی بدور هود جشن عیاض کاشت و از هرات با عبدالواحد خان بارکزی و ابدال خان مستوفی فوفلزائی و جبار خان نور زائی و ملا احمد خان واعیان هزاره و تاجی و جشیدی و ملا حکیم کاکری روی بسوی مشهد نهاد و در قریه شکیبان واقع شش فرسنگی هرات فرود آمد و از آنسوی محمدخان قاجار ناصر اعلیحضرت فتحعلی شاه و اجازه محمدولی میرزا بالشکر آراسته قلعه شاهه رسیده منزل زید و در روز پنجمه بیست و دوم ربیع الثانی سنه ۱۲۲۲ هزار و دوویست و بیست و دوی هجری قمری مقابل گشته جنگ در پیوست و بسیاری از طرفین بقتل رسیده آخر الامر ایرانیان هجوم آورده هودج حضرت صوفی را در میان گرفتند و نایکین از محافظین هودجش زنده بود دست نیافتند تا که همه حارسین سر پالین شهادت نهادند آنکه حضرت صوفی صافی را بدرجه رفیعہ شهادت رسانیده جسدش را زنده باره ساختند و بان نیز اکتفا نکرده آتش زده بسوختند و شش هزار تن از افراد اهل جبهاد راه مینو (۱) بر کرنته یک صد و پنجاه تن از ناموران غازیان چون ابدال خان فوفلزائی و گدا خان و محمود خان و برادر یانگک توشخان و غیره بسوی بهشت جاودان روی نهادند و سه هزار تن از ادادو دوستین از سران سیاه و ابلاط زنده بدست ایرانیان افتادند که از انجمه عبد الغیاب خان فوفلزائی و برخوردار خان اسحق زائی و برادر دیگر یانگشو شخان جشیدی بودند خلاصه هزیمت بغزاة افتاده تمام احوال و انتقال و اتواب ایشان بشرف ایرانیان در آمد و محمد خان قاجار چیره دست شده در بیرون شهر هرات لشکرکاه ساخته شهر را بمحاصره انداخت و حاجی فیروز الدین از دفاع و جهاد بصلح رضا داده دوساله خراج هرات را نزد محمدخان فرستاده ایران را نیز بزرگد از قدرها داد و بقول صاحب تاریخ سلطانی مدت محاصره بمچهل روز کشیده بزرگان هرات چون برادر اسحق خان قانلی و محمدخان بیگاریگی هزاره و قلیچ خان تیوری و میر علم خان قانلی و میر حسن خان طیبی رأی زده بامم قرار دادند که دست تصرف قاجاریه را از هرات بهر واسطه که باشد بازدارند چنانچه باستصواب رأی هم دیگر حاجی فیروز الدین را بدان راضی ساختند که یک زنجیر بیل و صدطاقه شمال کشمیر و صد هزار روپیه نقد داده و شهزاده ملک حسین پسر خود را برسم کروگان فرستاده از سکنای محاصره خلاصی یافت بهر حال محمدخان جانب مشهد مراجعت کرده در ماه جمادی الاول وارد ارض اقدس شد و بخمسد نیزه سرو خراج هرات را بانعارف و بحاجی فیروز الدین ادا کرده و فرستاده بود با شهزاده ملک حسین گسیل در کاه اعلیحضرت فتحعلی شاه نمود و در جن سلطانیه باز دوی او رسیده شرف گذارش یافته شهزاده را اعزاز و اکرام شاهانه فرموده رخصت مراجعت داد .

مینو بهشت

ذکر شورش شاه محمود

(ذکر شورش شاه محمود و هزیمت یافتنش) -

واقعات گریختن شاه محمود از زندان بالا حصار واقعه جستنش بفرام و فرار کردن فتح خان از دره غازیخان و قرار گرفتنش در قندهار بزود میر علم خان نائب شهزاده محمد یونس که سابقاً ذکر شد موجب فتنه گشت زیرا که چون وزیر فتح خان چنانچه گذشت در قندهار اقامه گردید شهزاده محمد یونس را بخود راضی گردانیده از میر علم خان روگردان ساخت و چنان در طبیعت شهزاده جای گرفت که او را در خانه خود برده شاه محمود را از فرام بقندهار دعوت کرد و میر علم خان ازین راز نهان آگاه گشته از راه عسیم چاره با پیاده و سواره خویش روی بسوی کابل آورد و شرف باسلطوبس حاصل نمود و فتح خان قندهار را از وجود اغیار خالی دیده شاه محمود را که از مدت یکسال مقیم فرام بود بشهر در آورد و از مردم بخار سکنه قندهار طوعاً و کرهاً وجه نقد بنام قرض گرفته سامان حرب ساز کرد و از قندهار رو بسکابل نهاد و ازینطرف اعلیحضرت شاه شجاع با سیاه کینه خواه از کابل بزم مدافعه بیرون شده کنار ده منگ را منزلگاه اول قرار داد و از آنجا روز سوم برآه افتاد یک روز در غزنین جهت زیارت مزارات اولیای کرام درنگ کرده راه برگزفت و آنسکاه که بل سنگی فرود کاه سیاه شاه شد شاه محمود وارد باغ بیرو گردیده بفساد یک کوه از اردوی شاه لشکرکاه ساخت و شاه از پیام خوانین هوا خواه خویش که باشاه محمود همراه بودند

استوارانه قیام ورزیده مقارن این حال نور محمد خان بادوزائی با علم و بیروانش از شاه محمود رو برافتنده
برکاب شاه بیوست و از جمعینی نیروی بازوی شاه محمود و وزیر قنقح خان ضعف پذیر گشته راه فرار
برگرفته در فرار عنان باز کشیده اقامه جستند و اعلیحضرت شاه شجاع داخل قندهار شده پس از رفع
خستگی راه پیمای عزیمت آن کرد که چون همیشه از جانب فرار و هرات آتش فتنه شعله ور میگردد لازم و محتتم است
که سد این رخنه شده آید پس بداندسوی روی نهاده حاجی فیروزالدین از توجه کو کبه شاهی بجانب فرار و هرات
آگاهی یافته قرآن مجید را شقیع ساخته با تحایف طرایف (۱) و عریضه مشتمل بر محجز و انکسار بحضور شاه فرستاد
مضمون اینکه اگر اعلیحضرت والا تصرف نمودن هرات و در بدر نمودن او را مدنظر فیض منظر داشته باشند
بدون آنکه زحمت سفر گشته هرات سپرد کار گذاران دولت شده خود نیز از راه انقبادهای بساط بوس نازل گردد
و اگر نظر بگرداز شاه محمود گشته برادر اعلیائی او است از مرحمت محروم دارد خود آواره دشت
ادبار گشته روز خواهد گذرانید و هم اگر هرات تصرف اولیای دولت باشد یکی از خدام مأمور بحکومتش
خواهد شد پس او را از خدمت حضور شمرده بدستور برقرار دارد و هر قدر که از خوان احسان پادشاهی
بر طبق الطاف پدرازه بخور شاهی جهت مؤنت و معیشتش در دیوان سلطنت معین و مشخص گردد از طرفه ذمه
نوازی و صلح ارحام بعید نخواهد بود و بیاس این عطایا شاه محمود برادرش را نیز ضامن و کفیل
خواهد بود که مصدر فتنه و فساد نشود و شاه مسئول او را قبول فرموده حکومت هرات را بایک لک روپیه
از مالیات آن بوی خوبیش فرموده بقتنهار مراجعت کرد و شهزاده محمد یوسف را بایالت انجمنه افزاز نموده چون
انتزاع کشمیر از تصرف عطا محمدخان مکنون خاطر و پیشنهاد شمرش بود محمد اعظم خان تساقی باشی و میر علیخان
به پیشکاری شهزاده محمد یوسف بر افزاز فرموده بکابل مراجعت نمود و چند روز درنگ کرده عزم پشاور کرد
(ذکر توجه کو کبه شاهی جانب پشاور بعزم انتزاع کشمیر)

(۱) طرایف
جسین های
اطیبت و خوش
و مالیات نوی
و تازه

ذکر توجه
کو کبه شاهی
جانب پشاور

چون شاه قصد رفتن پشاور کرد بدراجه مناشیر (۲) رؤساء طوایف مهند و خلیل و باجوڑ و ختک
و غیره را اعلام و ارشاد فرمود که باسواره و پیاده خودها در جلال آباد حاضر رکاب شاهی آید تا در آنجا عرض سپاه را
دیده بعد از راه پشاور طریق کشمیر بپایند چنانچه موک شاهی از کابل حرکت کرده در چهار باغ جلال آباد
چند روز توقف فرموده بعد از فراهم شدن خوانین و سوار و پیاده طوایف مذکور و از ملاحظه حضور
گذشتن ایشان وارد پشاور شد مقارن ورود مسعود شاهی که مطابق بود باهم محاصره هرات و مقاله ایرانیان
از عرائض عباس خان بهاول پوری و مظفر خان ملتانی و غیره مفهوم خاطر اقدس شد که اقتضای استرجی و غیره
چند تن فرستادگان دولت انگلیس محدود ولایت مذکور رسیده و رسم سفارت هوای شرقیاتی حضور و الارا
در سر دارند اگر منظور وصول ایشان بحضور باشد و منع صادر نکرده البته بطریق امرای معمول خواهد شد
والا اگر آمدن ایشان را از سبب محاصره هرات ملتوی برکید و حیلہ دانسته منوع فرمایند نخواهد گذاشت
که قدم پیش گذارند و شاه که از کینه مکنون خاطر انگلیسان آگاه نبود اجازت آمدن ایشانرا به پیشگاه حضور
داده امر کرد که هر کدام از مقام خوبیش آنها را با هم از واکرام راه عبور و مرور داده در پشاور برسانند که آسیب نیندند

(۲) مناشیر
جمع منشور
یعنی فرمان

(ذکر رسیدن فرستادگان دولت انگلیس)

(و مأمور شدن شهزاده منصور بکشمیر)

چون شاه وارد پشاور شده سامان سپاه ساز گشت در قریه جکی لشکر را امر فراهم شدن نموده
خود نیز تشریف برد و افواج قاهره را در آنجا از ملاحظه گذرانیده شهزاده منصور را با محمد اکرم خان امین
الملك و سردار مدد خان اسحق زانی و غیره خوانین دزانی و قزلباش و دوازده هزار سوار مأمور کشمیر فرموده
در شهر پشاور مراجعت کرد و داخل دولت خانه بالا حصار شده احوال وصول فرستادگان دولت انگلیس در
علاقه کوهات بگوش داد نیوشش رسیده چندی از خدام سابقه فهم را باستقبال فرستاد و هم محمد اکرم خان

ذکر رسیدن
رسولان
انگلیس

امین‌الملک را فرمان کرد که نخست رسولان دولت بهیبه انگلیس را بذریه کرده بعد بشکر مأموره کتبه برملحق شود چنانچه مشار الیه از اردو جدا گشته بامستقبلین مراسم بذریه انگلیس را انجامی آورده تا بحضور شاه با ایشان همراه مشرف شده بعد از عتب لشکر راه کشمیر بر گرفت و فرستادگان دولت مزبوره شرف بار حاصل کرده انواع تحف و هدایا از قبیل تفنگها و تفنگچه های دولوله و شش لوله و ساعات و دوربین ها و آینه های قد نما و ظروف بلور و صندوقهای ساز خود نواز که نایستوت کسی درین مملکت ندیده بود و دو زنجیر پیل معماری از زر سرخ و سیم سفید و بالا پوش زردوزی که از طرف پادشاه انگلستان آورده بودند پیش کشیده همه مطبوع طبع جهان آرا شدند و فرستگیان نیز بخلاف آخره نوازش یافته خدام پاکیزه روزگار نیک کردار بهماننداری ایشان معین گشته تا کید رفت که بوجه اکل و اتم بخدمت پرداخته خلاف طبیعت ایشان رفتار نکنند که رغبیده خاطر نشوند

بذریه
یعنی پیش
باز رفتن

ذکر معاهده
دولتین

« ذکر معاهده دولتین و تمل عهدنامه ایشان »

آنکاه که فرستادگان دولت بهیبه انگلیس را خستکی جاده بیانی رفیع گردیده راحت حاصل شد سخن از اتحاد دولتین در بین ایشان و شاه و الایه بنیاد گردیده رشته دوستی و اتحاد دولتین بواسطه مستراقتنین و مسترحی و کلبین دولت انگلیس چنین انعقاد پذیرفته و وثیقه شهید مرقوم گشت از آنجا که بسبب ظهور تمهیدات عنوان موافقت و مرافقت از طرف قوم بریسس با پادشاه ایران بازاده بورش آوردن برمالک سرکار عظمت مدار پادشاه در دران و بعد از آن در ممالک سرکار دولت انگلیس متعلقه کشور هند جناب شهابت و بسالت مریت نیرالت و ایالت منزلت امیرالامراء العظام فرست و کیاست از تمام متر افضتین بهادر بجهت اجمعی مأمور آمده که با اتفاق و استصواب کار گذاران حضور باهرالنور اعلیحضرت فلک رفعت قرطلم نماید بجهت عطاره قطعت خورشید مریت بهرام صولت برحسب سعادت کیوان منزلت سکندر حشم جشید خدم قا آن دربان قیصر و نسیان ظل ظلیل کردگار جلیل حامی مراسم معدلت و ماحی آثار بدعت المؤید بنائیدات الله پادشاه سپهر بارگاه کابل طرح انداز سررشته حفظ و حراست ممالک هر دو سرکار عالم مدار از آسیب بورش متخیله قوم فراسیس و قاجار شوند چنانچه از طرف جناب عظمت و جلالت و انبساط و حشمت و قذامت و اجلال نصاب اربکه آرای قوت و اقتدار و وساده بریاری قدرت و اعتبار بحرم حقایق ملت مسیحیه مشیر خاس دولت انگلیسیه رموزدان احکام سلطانی مقرب بارگاه جهانیان اشرف الامراء لارده متوکورتر جنرال بهادر مالک و مختار جمیع امور مالی و ملکی و عسکری و متعلقه ممالک نسیح الممالک سرکار انگلیس بهادر و ائمه دیار هند بدر بار قیض آثار پادشاه ممدوح متعین و مامور و بسامدت تأییم (۲) ذنبه علیه قاض و مستصد شده و مقصود دوستانه افادت اتمامی تعینات خود را بعرش عرض و اظهار حضور باهرالنور پادشاه ممدوح در آورده و پادشاه ممدوح نیز فوائد و منافع سررشته موافقت و مرافقت هر دو دولت دوران عدت را درین باب بطریق بن دیده بوجه احسن و روش مستحسن فهمیده بکار بردازان سرکار خود حکم فرمودند که باسفر موصوف سوال و جواب نمایند و لحاظ سود و بهبود هر دو سرکار جهان مدار را داشته عهدنامه دوستی شامه یکجبهتی ختامه نمایین دولتین قوی شوکتین علیین موثق گردانند و درین صورت بشل و عنایت لیزلی قطعه عهدنامه مشتمل بر چند شرط در میان کار گذاران موصوف و سفیر دولت انگلیس بهادر حسن اتساق و بمهر خاس میمنت اختصاص پادشاه ممدوح درجه منظوری یافت چنانچه سفیر موصوف نقل عهدنامه مزبور را بمال بخدمت قیض موهبت کورتر جنرال بهادر معزی الیه جهت مهرب و دستخط ارسال داشته بودند و شرایط مندرجه آن پیش نواب صاحب معزی الیه بلا تغییر و تبدیل مقصد و معنی منظور شده بالفعل نقل دفعات عهدنامه مزبور بموجب تفصیل ذیل بمهر و دستخط نواب معزی الیه و نیز دستخط امراشیکه در انتظام امور این ریاست ترکیبند مرسل گشت و مستلزم آنیکه ابشای آن چه در حال وجه در ماک ابدالهر بر ذمت همت اولیای هر دو دولت ابد مدت واجب و لازم خواهد بود بعضی از روی مضامین و غوای کلام موالت آ کین دفعات مزبوره که در ذیل تحریر یافت مشخص و مستنبط خواهد

نقل عهدنامه
شاه شجاع
دولت انگلیس

(۲) تاسم
بوسیدن

گردید (۱) اولاً آنکه چون طایفه فراسیبه و قاجاریه باهم در مخالفت دولت درآینه متفق شده اند هرگاه خواسته باشند که در ممالک سلطانی عبور نمایند چنان درگاه آسمان چاه پادشاه بمدوح سدره آنها شده حتی المقدور در مجادله و معامه آنها کوشیده نگذارند که عابرو قاصدهند متعلقه انگلیس شوند (۲) ثانیاً آنکه کفر فراسیبیان و قاجاریه بمعاهده خودها عازم ملک پادشاهی شده لشکر کشی نمایند کار کنان دولت انگلیسیه بجهت تدافع آنها قسوری نوزیده از اخراجات جهت مهم مزبور خود را معاف ندارند و هرگاه قرار داد معاهده فراسیب و قاجار برقرار هم نباشد این دو مطلب که مرقوم خامه متکین شمامه گردید برقرار بوده از طرفین بوقوع رسد (۳) ثالثاً آنکه فیاین این دو دولت دوستی و یکانگی همیشه برقرار بوده بجناب بیگانگی از میان مرتفع باشد و بملک یکدیگر بهیچ گونه مداخلت ننمایند و پادشاه بمدوح از فراسیبیان احد را در ملک خود راه ندهد فقط و چون خیر خواهان دولتین عهدنامه را با این وجه نکار نمودند و از طرفین رسوخ ثبات بعمل آمد مرافقه هذا بمر و دستخط نواب صاحب مدوح و دستخط دیگر امرای شریک امور انتظام این ریاست در تاریخ هفدهم ماه جون سنه ۱۸۰۹ عیسوی مطابق دوم شهر جمادی الاول سنه ۱۲۲۲ هجری سمت نحر ریافت و درین اثنا شهزاده منصور و محمد اکرم خان امین الملک و غیره که بالشکر مامور کشمیر شده بودند از آب مظفر آباد عبور کرده خیال کشمیر را تا حدود کتاتی و بلباسه متصرف شدند و گروه مخالف بزکوهی را که محل عبور افواج پادشاهی بود سنگر بسته استوار نشسته بودند که اردوی شهزاده رو بجهت نهاده ایشانرا مزیت دادند و بسیار بر آنجاک هلاک افکنده سنگر را متصرف شدند و در چنین حال که نسیم فتح بر بزم عزرا اطال رجال سپاه شهزاده بودند از سب امری غار خاطر درین محمد اکرم خان و سردار مدد خان واقع گردیده سردار مدد خان در نصب شب از لشکر گاه بیرون شده در نزد شاه آمد و از عقب او محمد اکرم خان نیز با آنایکه حاضر رکاب شهزاده بودند بامدادش مذکور روی جانب پشاور نهاد و بزحمت شاقه از مظفر آباد گذشته بحالت شکسته نایسته که اسلحه و سامان و اسبان همراهانش همه تلف گشت وارد پشاور شد و شهزاده که لشکر را برآکنده دید ناچار از غناق هردو سردار کار انزایش برده در این پست نهاده داخل پشاور شد .

(ذکر مغایرت میر علم خان و محمد اعظم خان و بقندهار)

(در آمدن شاه محمود از غناق ایشان)

در خلال احوال مذکوره میر علم خان را با محمد اعظم خان مخالفت رویداده میر علم خان با هوا خواهان شاه محمود در راه سازش پیش گرفته او را باو زبردت خان در قندهار در آورده شهزاده محمد یوسف والی قندهار و محمد اعظم خان از ظهور این حادثه فرار اختیار کرده از راه درجعات وارد پشاور شدند و وقوع واقعه را مفصل بعرض شاه رسانیدند که روزی محمد اعظم خان جهت اجرای امری در خانه خویش خلوت کرده درب خلوتگاه را بسته قابوچی بر نشانیده تا کید کرد که کسی را نزدش نگذارد تا از کاریکه پیش دارد باز نماند و در خیال میر علم خان جهت امری بزردوی رفته قابوچی از دخولش مانع آمده وی بر آشفته مشتق بدین قابوچی زود نژای او را بر انداخت و سر زده داخل خلوتگاه شده ظاهراً محمد اعظم خان چیزی ننکفته باطناً رنجیده خاطر گشت چنانچه پس از وی با یارانش زبان شکوه باز کرده بد کوفی آغاز نهاد و میر علم خان از غیبت کردن او آگاه گشته در کمین اضحاجاتش افتاد و ملا محمد سعید را که باو زبردت خان قرابت قومی و اخلاص صمیمی داشت از راه خفا نزد خود خواسته از راهی که در دل داشت او را آگاه ساخته نزد و زبردت خانی فرستاده پیام داد که شاه محمود را از فرار برداشته در قندهار آیند و شاه محمود و وزیرت خان که چنین امر را همیشه خواهان بودند از شنیدن پیام میر علم خان شادمان شده بلا درنگ با مردم بارگرافی آهنگ قندهار کردند و میر علم خان که با ایشان راز در میان داشت بهانه مدافعه باشهزار سوار از شهر قندهار بیرون گردیده در موضع سنجری فرود آمد و شاه محمود بتصور آنکه مبادا میر علم خانی بفریب دعوت کرده باشد ملا محمد سعید پیام گذار او را نزدش فرستاده تنها بزرد خود طایب تصدیق و کذب او را از آمدن و نیامدنش بخود معلوم نماید و چون سخن میر علم خان از در صدق بود بیچرد رسیدن ملا

ذکر مغایرت
میر علم خان
و محمد اعظم
خان

نشای دو
دندان پیش

محمد سعید تنها راه اطاعت بر گرفته نزد شاه محمود شد و او را مطمئن خاطر ساخته اردوی خود را از عقب طلبیده طریق خدمت شاه محمود گزید و شهزاده محمد یوسف با محمد اعظم خان از جنعی آگاه گشته راه فرار جانب پشاور بر گرفته اینک شرفیاب حضور شاه شدند و ماجرا باز داشتند و شاه از شنیدن قصه مذکوره بخود پیچیده به تخریب و ترتیب لشکر پرداخت و از انسوی شاه محمود پس از ملحق شدن میر علم خان باردویش و کریمخان شهزاده محمد یوسف قندهار را متصرف شد و بقرار سابق فتح خارا وزیر و ملا محمد سعید را قاضی القضاة خواند و وزیر فتح خان خواهر علاق خود را که با سردار شیردل خان اخوت اعیانی داشت میر علم خان داده رفته مواصلت و عقد مناکحت بر بست و با وجود قرابت و صلت از راه حب ریاست که میر علم خان از سبب آوردن شاه محمود در قندهار خواهان امر وزارت بود و شاه محمود بخلاف بنادر او منصب و وزارت را بفتح خان عنایت فرمود اتفاق درین مردودین واقع گشت و شاه محمود که و زرفتح خارا نظر بخدمتاش دوست میداشت میر علم خارا مجبوس کرد و شهزاده ابوب را بمحکومت قندهار گماشته اسد خان برادر فتح خارا به نیابتش بداشت و خود با وزیر فتح خان میر علم خان را محبوساً برداشته راه تسخیر کابل بر گرفت و کابل را متصرف شده آهنگ پشاور کرد و شاه شجاع نیز بالشکر آراسته بزم مدافعه از پشاور خیمه بیرون زد و دریاغ علی مردان فرود آمده سفیران انگلیس را رخصت مراجعت داد و حرم محترم را با خزان پادشاهی و ابوالحسن خان خزینه دار حمل و نقل فرموده امر باقلمه قلمه آنک نمود و از نظرف شاه محمود در منزل جگدک فروکش کرده شاه شجاع از باغ علی مردان براه افتاده با سپاه کینه خواه لوی مدافعه و مقابله بر اثر است .

ذکر محاربه منزل نمله و هزمت یافتن شاه شجاع

ذکر محاربه
نمله و هزمت
یافتن شاه
شجاع

شاه محمود از منزل جگدک گوچیده در عرض راه منزل سرخ بل میر علم خارا که در اردو مجبوس بود باشاره و سوادید و وزیر فتح خان که مرده قزلباشه کابل گریسته احسان و درین لشکر همغان او بودند در موضعی حال بمیر علم گشته معروضت بخل رسانید و وزیر فتح خان از بدبیرگی در ضمیر داشت راه مراده با امرای رگاب شاه شجاع گشوده اکثر را بعطای زر از راه خدمت منحرف گردانید و از انجمله پیشخانه بی را از کثرت عطا اشوا کرده تعلیم داد که بخیر از شاه شجاع و لشکرش سه منزل یکی کرده پیشخانه را فرود آرد تا سپاهش خسته گشته بی نظام شود چنانچه شاه شجاع که بشدید وزیر فتح خان آگاه نبود از منزل جرود سردار مدد خان و محمد اعظم خارا با چهار هزار سوار مأمور قراولی نموده امر کرد که تا چهار روز وارد منزل نمله شوند و ایشان راه بر گرفته چون منزل علی افغان فرود آمدند از عرض محمد اعظم خان نسائی پاشی شاه شجاع آگاهی یافت که مدد خان از خیانتی که در کتیر کرده از رگاب شهزاده منصور گریخته بود خائف و هراسناک است زیرا که میگوید که شاه پس از فیصله امر شاه محمود او را عقوبت خواهد نمود و بنابران با مخالفان متحد و همداستان شده که انجمنی از زبان تو کرانش به بیان رسیده است که بی در بی بشاه محمود و هوا خواهانش می نویسد که بکمال استعجال با معدودی از رجال راه نزدیک کنند تا بواسطه او بر مرام قانع آیند پس شاه شجاع محمد اعظم خارا از کید مدد خان آگاهی داده مرقوم فرمود که از جایکه رسیده اند پیش رفته توقف و رزند تا بعد از وصول کوکبه شاهی هر کابراه برگیرند و مدد خان از زود رسیدن موکب شاهی آگاهی یافته قبل از آنکه حکم مذکور بوصول پیوندد در هاروز از منزل علی بغان اردو را کوچ داده از سبب خوفیکه در دل داشت و با از جهشکه با وزیر فتح خان بکدل گشته بود از جلال آباد در گذشته مسافت بیست و چهار گروه راه طی کرده در منزل نمله فرود آورد و کس نزد شاه محمود و وزیر فتح خان فرستاده پیام داد که با یلغار وارد نمله شوند و خوف در دل راه ندهند زیرا که شاه شجاع با لشکر یکی همراه دارد روز سوم وارد نمله خواهد شد و شاه محمود بعد از قتل میر علم خان که منزل سرخ بل فرود کاهش بود از شنیدن اینخبر ظفر را با خود رهسپر دیده در منزل کندمک فرود آمد و مدد خان

بپناه مدافعه از نمله بر خواسته پادشاه محمود عهد خدمت بسته بستم جنگ و کربز تنگ جانب اردوی شاه محمود کشاد داده و راه کربز نیز چوده وازد تمهله شد و پادشاه شجاع بیام داد که در منزل کندمک بخاربه قراولی رخ داده بجنگ و کربز در نمله عقب نشسته مترصد ورود کویه شاهعبت و شاه شجاع انخبر را در عرض راه علی بغان و چهار باغ استماع نموده با آنکه از کید مدد خان آگاه بود از سکی هتکامه فوراً محمد اکرم خان امین الملك و عبدالغفور خان را باسواران تحت رایت ایشان بمعاونت مدد خان فرستاد و گفت که خود نیز بالنگر از عقب در رسد اما مدد خان قبل از رسیدن ایشان با چهار هزار سوار فرار کرده در تحت رایت شاه محمود قرار گرفت و محمد اکرم خان و عبدالغفور خان که راه معاونت می چویدند در رسیده محمد اکرم خان با پنجاه سواریکه همراه داشت از عقب مدد خان ناخته بمقاتله پرداخت و بافتح خان دو چار کشته کوله تنگ بوی حواله کرد و از وزیر رد شده بیکی از ملازمانش رسیده هلاک ساخت و وزیر فتح خان از مشاهده ملازمش براشفته بضرر شمشیر سر محمد اکرم خان را بر زمین انداخته بنوک سنان هوا برافراخت و همچنین عبدالغفور خان نیز دستگیر و کشته شد و پس از قتل هر دو سردار شکست در همراهان ایشان افتاده راه هزیمت می چویدند که شاه شجاع نیز در رسیده بختش را وازون و کار را در کون دیده راه فرار جانب دامنه سفید کوه برداشت و بکمال بدجالی داخل پشاور شد و شاه محمود اتواب و اسلحه آلات اردوی او را تمام متصرف گشته فتح و فیروزی وارد جلال آباد کردید و شهزاده کامران پسرش را باجهی از سپاه مأمور پشاور ساخت و از سر کشتن انخبر ابوالحسن خان خزانه دار و ملا جعفر که با حرم محترم شاهی مقیم قلعه آنگ بودند و جیوه نقد و جواهر قیمتی قیسه را از راه خیانت برداشته و باوان حرم عفت توام شاهی را گذاشته در لاهور نزد رعیت سنگه که دست نشانیده اعلیحضرت شاه زمان بود رفتند و طریق ملازمت وی بر گرفتند و شاه شجاع که در پشاور در آمده بود از توجه شهزاده کامران بدالسوی اقامت را در بیروی خود ندیده در روز جمعه بعد از ادای نماز جمعه بر اسب کربز بنشست و جانب قوم خنک راه بر سرته از کثرت باران سیل بسیار جریان یافته در نهریکه مابین پده بیر و تپتی واقع است از وفور و طغیان آب که عبور از آن ناصواب مینمود اسب با آب زده در حالتیکه آب از قریبوس (۱) زین میگذاشت تنها عبور کرده بیرون و همراهانش را از عبور منع فرموده تن تنها شب را در تپتی بروز آورد و روز دیگر بقیه تبعه اش از آب گذشته چندان غرق شدند که از آنجا راه انشاده داخل علاقه کوهات گشت و از آنجا براه بنگش و هزار درخت اسب ناکامی زانده در علاقه مقرر رسیده از آنجا روی ادبار بسوی قندهار آورد و در عرض راه منزل مو سوم نیازی نور محمد خان که با محمد اعظم خان عداوت باطنی داشت بناریکی شب قسم سر بکوشی خود را بوی نزدیک کرده خنجر در بین هر دو کتف او فرو رده هلاکش ساخت و خود فرار کرده بکپسار واقع آنسر زمین بر آمد و با مسدود آن شب شاه شجاع لعش او را روانه غزنین نموده چهار هزار رویسه جهت تجهیز کشتن و دفعش از خزانه رکاب عنایت فرمود و خود راه قندهار بر گرفت و شهزاده کامران که مأمور پشاور شده بود در بلده مذکور رسیده سردار عطا محمد خان بن سردار پابنده خانرا بحکومت آنجا گذاشته راه مراجعت برداشت و بشرف دست پوس شاه محمود پدرش نائل گردیده بعد شاه محمود بکابل معاونت فرمود و نواب محمد زمان خان را بحکومت جلال آباد نامزد کرد

(۱) قریبوس قاش زین

ذکر تصرف نمودن شاه قندهار را و باز از دست رفتن آن

چون شاه شجاع راه قندهار نزدیک کرد شهزاده ایوب ابن اعلیحضرت بیسور شاه که از طرف شاه محمود حکومت آن دیار داشت با نواب اسدخان نائیش و شهزاده محمد یونس بن شاه زمان بالشکر از شهر بیرون شده پادشاه شجاع در آویخته در عین گپرو دار و انتعمال نایره قنسال شهزاده محمد یونس از شهزاده ایوب رو بر نافته برکاب شاه شجاع بیوست و همچنین شاه پسند خان اسحق زانی و کاستان خان بوستان خان اجکزیانی از امرا کبار که بواسطه قید و قتل میر علم خان از شاه محمود سرکران بودند داخل اردوی

ذکر تصرف نمودن شاه شجاع قندهار را

شاه شجاع شدند و از رویداد این معامله شهزاده ایوب و اسد خان را نیروی اقامت بر شکسته راه هزیمت جانب کابل پیش گرفتند و شاه شجاع قندهار درآمده بتبیه لشکر پرداخت و نقد و جنس از تاجران مسلمان و هندو قندهار باسم قرض گرفته بجهیز سامان سه هزار سوار نموده مشغول فرام آوردن سپاه بسیار بود که شاه محمود باشهزاده کامران پسرش با سردار بدل خان و وزیر فتح خان و شش هزار سوار راه قندهار بر گرفته وارد منزل چکان شدند و شاه شجاع بمداغه برخواسته باهم بجاربه کراییده دودفعه لشکر شاه محمود را بر شکست و چند تن از مران سپاهش را بکشت و کستان خان اچکزائی از جانب داران شاه شجاع نیز بقتل رسید و در آشنای کارزار سالو خان اسحق زائی که از سبب قتل میر علم خان از شاه محمود رو برآفته نزد شاه شجاع رفته بمنصب هفتصد سواری و طبیب و علم سرافراز گشته بود باز پاسوازه اش داخل سپاه شاه محمود شد و از مشاهده احوال شاه شجاع اختراقبالش را در حقیض و پال دیده راه هزیمت جانب ارغستان پیش گرفت و قندهار بتصرف شاه محمود در آمده شهزاده کامران مأمور حکومت آبدیار شده خود شاه محمود بکابل مراجعت فرمود و شاه شجاع شب را در ارغستان بسر برده از راه غویبیدی و وزیر یی وارد در جات شد و از آب آنک عبور کرده بکجی شمالی ولیه از علاقه متعاقب محمد خان سدوزائی رسید و از وعظمت و احترام بسیار دید چنانچه یک زنجیر بیل سواری و خیمهها و ظروف و فروش بسیار و زر - رخ و سیم سفید مسکوک و اجناس زرری و ابریشمی و غیره برسم پیشکش حاصل نمود و هم از شاه التماس نمود که بانوان سراق حرم محترم را که از آنک در راولپندی رفته اقامه نگریده بودند از آنجا بدرئه غازخان نقل داده اقامت فرمایند و شاه شجاع این خواهش او را موقوف بوقت گذاشته روی بسوی راولپندی آورد و باز زده روز در آنجا درنگ کرده بعد آنک آن فرمود که با حرم عصمت توام در ملتان رفته منزل گیرند و هنوز راه نیفتاده بود که مکتوب رحیمت سنکبه از علاقه سانی وال بمطالعه اش رسید بدینحوال که در حین مرور از حدود علاقه مذکور از ملاقات خویش مسرور شد و شاه شجاع بنا بخواهش او از راولپندی جانب علاقه سانی وال راه برگرفت و رحیمت سنکبه مقدمش را کرامی داشته تعارف شایان پیش کشید و شاه بازای آن چند قطعه جوهر کران بهاوی عطا فرمود و از آنجا که غم ملتانرا در خاطر داشت رحیمت سنکبه عرض والتماس نمود که بملازمت رکاب نا آنجا رفته اگر حاکم آن از دخول و وصول شاه اباورزدوی به تبیه و تهدیدش برداخته ولایت را برای شاه مسخر سازد و شاه از اندیشه اینکه مبادا بواسطه وهامه او داخل ملتان شده ملک را بتصرف خود آرد پس عذر خواسته ترک رفتن ملتان کرد و با رحیمت سنکبه وداع نموده بر راولپندی مراجعت فرموده اقامه کردید

{ ذکر سلطنت ثانویه اعلیحضرت شاه محمود }

(و حکومت ولایات کاشغر و وزیر فتح خان برادران خود را)

چون شاه محمود باز بر ازبکه سلطنت جلاوس نموده با عروس مملکت داری دمساز گشت و وزیر فتح خان که از فرط سخاوتش حاتم طی را دفتر نیکنامی طی شده بود مردم درانی و قزلباش را از کثرت جود و عطایهین احسان و شناخوان خویش ساخت و از آنجا بامور بزرگ پرداخته طرح شکونامی انداخت و هم شاه محمودش کافل هر کار و قابل نظم و نسق هر دبار دیده زمام بست و کشتود مهیام مملکت را بکف کفایتش گذاشت و مختار کل امورش نمود و او کار وزارت را از فیسهم و کیاست خویش واستراحت جوئی و بی خبری شاه محمود بیایه امارت رسانید چنانچه هر یک از برادران خود را بحکومت شهر و دیاری مأمور نمود چنانچه سردار محمد عظیم خانرا از تغیر سردار عطا محمد خان در پشاور و عبدالجبار خانرا بمطاب نوابی و ایالت در جات و همچنین در غزنین و قندهار و جلال آباد و ملتان و کوهستان کابل یک یک را بحکومت گماشت و بعضی خواندین که از شاه محمود و وزیر فتح خان خاطر کران بودند چون بلوچ خان اچکزائی و بیخی خان با میزائی و دلاسا خان اسحق زائی و غیره که جمعیت ایشان هزار سوار میرسید از راه فرار بر راولپندی نزد شاه شجاع رفتند و شاه شجاع از پیوستن آنها نیروئی در بازوی خود دیده غم در جات کرد که آن محال را بتصرف آرد اما مقارن احوال غلام احمد خان

ذکر
سلطنت ثانویه
اعلیحضرت
شاه محمود

بن شیر محمد خان مختار الدوله که از عمامه محمد خان حاکم کشمیر برادرش خود زنجیرده خاطر شده در میان مردم پوربند
 ذاتی زوز پسر میبود نزد شاه شجاع حاضر آمده حسین خراعت بارش ادب سود و از سبب بغاوت عطا محمد خان
 حکمران کشمیر برادر خود که از حکم شاه شجاع بجای خود از پیش رفیقش التماس عفو تقصیر خویش نمود و شاه کتبه
 برادرش را بروی نهنساده تسلیم داده نوازش فرمود و از وصول او بمجنونر منسج عزم درجانت کرده قصد تسخیر
 پشاور نمود و غلام احمد خان بیاض برادری اگر چه از عطا محمد خان آزرده و کوفتار در بدری بود مکشوب کرده
 هزار سوار از وی خواست که با بنو سلطه شاه شجاع را از وی خورسند سازد کدورتیکه از بغات او در این
 مشورت شاه جایگزین بود بزاید او هزار سوار از کشمیر فرستاده باغلام احمد خان ملازم رکاب شاهی شدند آنکه شاه
 جانب پشاور راه برگرفت

عزم محاربه شاه شجاع

(با سردار محمد عظیم خان و عزیز یاقین سردار)

شاه شجاع که لای تسخیر پشاور را فرارشته قصد عبور از معرک داشت از گذر بان گذرگاه بازاریک
 سهولت عبور را ازین معرکه مشاهده و چند ماه مسلا با آماده از گذرگاه بازاریک گذشت و در علامه قوم خنک
 فرود آمده لشکر گاه ساخت و سردار محمد عظیم خان حاکم پشاور بپردازل خان برادر خویش و لشکر بسیار راه
 مدافعه پیش گرفته در حدود خنکی فرود گشت کرد و شاه شجاع روز دیگر وارد تو شهره شده سردار
 محمد عظیم خان حرکت کرده در قریه بیرونی فرود گشت و مرد و لشکر بطافه سه کوه از هم دور و چند روز
 از جنگ فصور و زربند و در حکام توقف بعضی اردو مان بامید یک آن از سردار محمد عظیم خان روگردان شده
 روز مره شاه شجاع می پیوستند و چون هر گاه از زر و خاقت انعام می یافتند اکثر بل تمام لشکر او جانب
 شاه رو آور شده و از غمی بیرونی نجات در بازوی سردار محمد عظیم خان نموده راه قرار جانب کابل
 اختیار کرد و شاه شجاع داخل پشاور شده شهر را منصرف گشت و با تمام سامان لشکر و انضام مهم آن يوم
 و بر برداخته طرح حکومت و رحل اقامت ابداخت تا که چهار ماه از اقامه او در پشاور سپری شده زمان تابستان
 و گرمای آن بگذشت شاه محمود سردار محمد عظیم خان را با وجود عزیمت یافتن و گریختن که رفیق است پیش
 خوانده بناخت و بسالاری جمعی از خوانین و غلامخانه کابل و سپاه رژیم خواست بگشته مأمور پشاور ساخت

ذکر محاربه سردار محمد عظیم خان

با شاه شجاع در پشاور و غالب شدنش

چون سردار محمد عظیم خان راه برگرفته وارد منزل جرود گشت شاه شجاع عزم دفاع از شهر
 پشاور بیرون شده موضع نه کابل را اردوگاه قرار داد و روز دیگر آتش حرب شعله ور گشته پیراده کان
 شاه شجاع که باص او کمین کرین بودند در حین حمله نمودن لشکر سردار محمد عظیم خان از کمین گاه
 برخاسته بشانک ننگ کار را برایشان ننگ ساختند و قریب سه صد سوار از ایشان ننگ هلاک آندختند و با
 حدود ایحادته دلبران محمد عظیم خانی ای نجات فشرده بهادر خان هشت نگر را از هوا خواهان شاه شجاع
 ضرب شمشیر از یاد آورده مردم او را از پیش برداشتند و شاه شجاع از دیدن اینجالت جانبگاه رو بهزیمت
 نهاده با شکستیان سپاهش راه فرار جانب قله آنک اختیار کرد و در آنجا نیز درنگ نتوانسته بر او پندی رفت
 و سردار محمد عظیم خان با فتح و قریوزی داخل پشاور شده رحل اقامت کشوده بحکومت پرداخت

عزم محاربه
سردار محمد
عظیم خان
و شاه شجاع

ذکر محاربه
سردار محمد
عظیم خان با
شاه شجاع

ذکر آهنگ حاجی فیروز لدین

(باسترداد غوریان و بر مرام قایق نشدن وی)

در خیال قتال و جسدان مذکورہ حاجی فیروز لدین بر سلطنت شاه محمود برادرش قوی پشت کشته شرم
استرداد غوریان جزم کرد و هم از دادن خراج هرات بدولت ایران که در زمان قتل صوفی اسلام چنانچه گذشت
بمقدمه کرده بود سرباز زد و شهزاده محمودی میزاج حکمران مشهد بالشکر جانب هرات راه برگرفت چنانچه اسب
زائده در کنار یل تیره واقع سفر سنگی هرات رسیده لشکرگاه ساخت و حاجی فیروز لدین را در سنگنای عمرت
انداخت تا که ناچار گردیده خراج هرات را با شهزاده ملکت حسین پسر خویش که در مرحله اول نیز او را نزد
علیحضرت فتحعلی شاه فرستاده و از آنجا مراجعت کرده بود نزد شهزاده محمودی میزاج فرستاد و شهزاده همین
قدر اکتفا کرده صورت سال را مفروش پیشگاه شاه ایران داشته نوای مراجعت جانب مشهد مقدس افراشت .

ذکر هنگامه آراشدن شاه شجاع

(و تصرف نمودن پشاور را)

چون شاه شجاع بفراری که آنجا ذکر شد در راولپندی رفته اقامه گزید از بهان و غلام خان پشاور با مردم
سکنه شهر و اطراف مانند ملکان قوم خلیل و مسند و غیره از تعدی و جور برادران وزیر فتح خان
و بداد رسیدن عرض چنان بجهان رسیده ناچار عراض نگار حضور شاه شجاع شده او را دعوت
تسخیر پشاور کردند و مقارن انحال جهانداد خان برادر عطا محمد خان والی کشمیر و سردار خان باغیانی
و نور محمد خان قو قزانی و موسی خان الکوئیانی با جمعی از راه بازی و مسند کاری بوی پیوستند و شاه
شجاع از رسیدن عراض مردم مذکور و وصول سرداران مزبور قوی دل شده رایت تسخیر پشاور
افراشته وارد حسین ابدال شد و خواست که تخت فراهم نمودن سیاه برداشته بعد با این دست راه رزمگاه
برگیرد لیکن جهانداد خان عرض بردار گشته التماس نمود که اینک سه هزار سوار حاضر رکاب و آماده بیکارند
میاد از درنگ کردن کاردگر کون شود صواب آنست که بتعمیل و شتاب راه مقصود پیش گرفته آید و شاه
شجاع سخنان او را پسندیده کوچ بر کوچ وارد بدو بر کشت و سردار محمد عظیم خان با عطا محمد خان برادرش
و سیاه آراسته از شهر پشاور راه مدافعه برگرفته بمقابل لشکرگاه شاه فرود آمد و با آنکه وادی عمیق درین
جانبین خلیل بود آتش حرب ملتب گشته جنگ صعب در پیوست و درین آیر و داز که (۱) قتلک درین سردار عطا
محمد خان رسیده جراحت یافت و از اردوی شاه شجاع موسی خارا کوله قتلک بسینه رسیده هلاک گردید
و از ملوع آفتاب تا عصر هنگامه کارزار استوار مانده از طرفین بسیارن مجروح و مقتول شدند سردار محمد عظیم خان
بیاعت مجروح شدند سردار عطا محمد خان برادرش جانب پشاور مراجعت کرد و شاه شجاع نیز اجساد
کشتگان و افراد زخم یافتگان را برداشته معاودت نمود و نصف شب در مزار فیض آثار شیخ رحمانه واصل شده
درنگ فرمود و باعداد از آنها حرکت کرده قلعه انک در آمد و بعد از چند روز از آنها نیز حرکت کرده در
راولپندی باز اقامت کشود و عرصه یکسال در آنجا توقف ورزیده در ایام درنگن بعضی از خوانین دورنگ
که از شاه محمود دلتنگ بودند از راه تضایق با شاه شجاع پیوسته هزار سوار فراهم شد و هم عطا محمد خان حاکم
کشمیر لشکری بسالاری ندر اممشیرش از طریق معاونت زدوی فرستاد تا که دوهزار و پنجاهتن سواره و پیاده در
رکاب شاه انجمن شده با چشم تصرف بتسخیر پشاور باز کرد و با غلام احمد خان برادر عطا محمد خان راه برگرفته میدان
نچه را لشکرگاه ساخت و سردار محمد عظیم خان نیز مدافعه بر خواسته مصطفی خان خادم خود را با چهار صد
سوار مقرر قراولی نموده خود از عقب راه برگرفت و همراهان شاه با مصطفی خان دوچار گشته همگنان را قتل

ذکر آهنگ
حاجی فیروز
لدین باسترداد
غوریان

ذکر تصرف
شدن شاه
شجاع پشاور
را

(۱) عذاب
کوله

رسائیده اندکی جان سلامت بردند و بیرون شاه رؤس کشتگان را بریده مظفر و منصور برگشتند و سرهارا بیای شاه برنجند و از وقوع این واقعه سردار محمد عظیم خان را پای ثابت بر شکسته از راه کوهان جانب کابل گرفتند و شاه شجاع شهر پشاور را متصرف شده بپیه سامان خویشین پرداخت

﴿ ذکر مأمور شدن شهزاده حیدر ﴾

(از حضور شاه شجاع بقلع نواب عبد الحیار خان)

چون شاه داخل پشاور شد پس از یکماه که فی الجمله کاروی رونق یافت شهزاده حیدر را با عطا محمد خان هزار سوار روانه بدرجات نمود که نواب عبد الحیار خان را از دیره غازی خان قهر آبیرون کشیده ولایت را متصرف شوند چون راه بدیره غازیخان نزدیک کردند نواب عبد الحیار خان بالشکر سوایه و پیاده و توپخانه بمدافه برخواستند میدان جنگ بسیار است و با هم در آویخته نواب پس نشست و دو باره بمجنگ گراشیده در آشتی کارزار چند صد سوار از شهزاده رو بر گرفته در تحت رایت عبد الحیار خان فرار گرفتند و از جمعی شهزاده را هزیمت دست داده صورت حال را بشاه مکتوب کرد و شاهش طلب حضور فرموده غائب و خادم مراجعت نمود و بشرف دست بوس مشرف گشت

﴿ ذکر آهنگ شاه شجاع جانب کابل ﴾

(و مقید شدنش قبل از حرکت کردن)

از آنجا که شاه شجاع را سفر کابل دامنگیر ضمیر بود از هزیمت و مراجعت شهزاده هیچ در خاطر راه نداده ایسان سپاه را که لاس و بزبون بودند در محال طوایف خلیل و مهمند و میان دو آبه قسمت فرمود که بعد از فربه و توانا شدن حاضر آورده راه کابل برگردد و هم اکثر از خوانین را که شرفیاب حضور بودند جهت ساز کردن سامان سفر رخصت رفتن بمنازل ایشان داد و مقارن این حال که بلده پشاور خالی از ابطال رجال گشت عطا محمد خان ناظم کشمیر مدار روز کار را بر سر راه خویش استوار دیده بواسطه جهانداد برادرش و سندر ام هندو و سمندر خان پامیزانی و نور محمد خان و غیره هنگامه جوانان نکو دیده جوانان بسیاری از سپاه و رعیت را بوعده و نوبد عطای زربریفت و با ایشان قرارداد که بهر حجه و وسیله که بتوانند شاه شجاع را دستگیر کرده در قلعه آنک برسانند چنانچه ایشان در کین این امر افتاده بشکارش عرایض مناقشه پرداختند و بی هم عرایض فرستاده التماس کردند که شاه عرش سوار آنها را دیده برای سفر کابل بگزیزد و شاه که از کید ایشان آگاه نبود مسؤل ایشان را بکوش قبول شنیده همه روزه بتوسط جهانداد خان و سمندر خان سواران بکابل از خوانین را مشاهده و ملاحظه کرده بانجام رسانید در آخر کار خواستار گردیدند که تمام سپاه را در حالیکه صفوف صفوف لشکر آراسته و پیراسته باشد از ملاحظه حضور گذارش یافته همبک از افسران بر طبق آراشکی اسب و سلاح نوازش تحسین و آفرین یابند نیکو است و هنوز جواب لایق این التماس ایشان صادر نشده بود که سپاه سان دادن تماماً بدولت سرای بالاحصار در آمده شاه را در میان گرفته دستگیرش ساختند و بدست جهانداد خانش سپرده در قلعه آنک فرستادند و از آنجا نقل داده در کشمیر بمطا محمد خان سپردند و او در قلعه که واقع کوه مارانست محبوس کرد و با وجودیکه شاه را در قیدگاه بداشت گاه کاهی بزودش رفته عذر خیانت خویش میخواست و تسلیات کاذبانه داده الماس کوه نور را که بعد از میل کشیده شدن شاه زمان از شهر آب یاشق دیوار بشصرف شاه شجاع در آمده بود مطالبه مینمود و از تحال شاه محمود آگاه گشته از راه ترجم برادری هزار سوار از کابل مأمور دهه که مسکن و موطن اصلی عطا محمد خان بود نموده فرمود که اقوام و اقارب او را قتل عام و غارت نمایند چنانچه ایشان از راه ایلات وارد آن دیار شده از قتل صغیر و کبیر دست باز نداشتند و بجهت السیف را با قبا بای مال و متالی که از میل و حیف باز مانده بود بمحضور شاه محمود آوردند و شاه محمود پس از استیصال اقوام عطا محمد خان وزیر فتح خان را باسی هزار سوار بزم رهائی دادن شاه شجاع مأمور کشمیر نمود که او را از قید عطا محمد خان رها نماید

ذکر مأمور شدن شهزاده حیدر بدرجات

ذکر مقید شدن شاه شجاع

(ذکر توجه وزیر فتح خان جانب کشمیر)

(وواقفایکه بسدور پیوست)

ذکر توجه
وزیر فتح خان
جانب کشمیر

چون وزیر بی نظیر پسر شاه محمود راه کشمیر بر گرفت، بنا باغبان ووفور آب در پای مظفر آباد از جاده پنجاب وارد کجرات شد رعیت سنکه را ملاقات کرده باوی قرار داد که شاه شجاع را بعد از خلاص کردن از قید عطا محمد خان در لاهور آورده باعیال و تعلقانش، در آنجا اقامه دارند دسازو او را نیز در آدای این خدمت و حسن نام نیک آرازی نماید چنانچه رعیت سنکه مکر خدمت و اتفاق بر بست، در آنسخت کشمیر با وزیر محمدت و همدستان گشت و وزیر فتح خان بر عهده گرفت که بعد از فتح کشمیر ودها دادن شاه شجاع ثبات مالیات آنجا را جایزه خدمت بهارچه رعیت سنکه دهد و او محکم چند نام سالار لشکر خود را با سپاه کینه خواه برکاب وزیر فتح خان گماشته هر دو تن با هم روی بسوی کشمیر نهادند و چون وارد موضع شیبان واقع در حد کشمیر شدند لشکر عطا محمد خان از راه مدافعه پیش آمده بچنگ گرایند و آب دست دایران فتح خان را نیاورده غلب نشستند و عطا محمد خان دیگر نیروی مقاله در خود ندیده بیدام (۱) هول بچید و پس ازان هر دو روزه دودسه صدسوار ازو روی برآفته از راه اطاعت بسوی اردوی وزیر فتح خان می آمدند اعزاز و اکرام می یافتند و از رعیتی زیاده تر عطا محمد خان را خوف و رعب مسئولی شده از آنجا مراجعت کرده در زیر قلم شیر کر میدان فهماو سنکر آراسته خوفناک نشست و آخر الامر نیروی جنگ در بازوی خود ندیده بسوا بید خواجهین طائفه باه برای قرآن مجید را شیع ساخته و شیخ و کفن بگردن خویش انداخته در کوه مازان پیش شاه شجاع رفت و او بیاس سلام حمید از جرم وی در گذشته دل بجای آورد و وزیر فتح خان کشمیر را متصرف گشته بنظم و لطف آن پرداخت و عطا محمد خان با عبا و اشاره شاه شجاع قلم شیر کر در آمده متحصن شد و بعد از چندی بلا قوت قلم داری را از خود دور ملاحظه کرده بسوی شراعت (۲) زد و وزیر فتح خان شد و القاس عنو تقصیر کرده خواستار امان آمد که کشمیر را بوزیر گذاشته با مال و عیالش هر جا که خواهد برود و این مسؤل او بمعرض قبول افتاده صندوق پراز جوام در حقا بوزیر داد و بازی این هدیه و زرش مطلق العنان ساخته با عیال و احوال و اقبال از کشمیر بیرون رفت و جانب سنکنای گنای راه بر گرفت و بعد ازان بوزیر فتح خان مکشوف گشت که صندوق مذکور پراز نکلین های آبیگه بوده نه جوام نمیده چون عطا محمد خان از دست رفته بود بجز تاسف دیگر حاصلی نکرد و وزیر با محکم چند کشته رعیت سنکه بملاقات شاه شجاع رفته از قرار دادی که در باب تمکن او در لاهور با رعیت سنکه کرده بود محکم چند از جانب ولینعمش القاس رفت لاهور نمود و وزیر فتح خان تکلیف آن کرد که در ملتان اقامه جسته در جات را از مملکت خویش شهادت و از شاه محمود هیچ در خاطر نیسارد اما شاه شجاع از سبیکه عیال و تعلقانش در لاهور بودند آنجا را برگزیده از کوه مازان با حکم چند راه لاهور بر گرفت و وزیر فتح خان نظم و لطفی در کار کشمیر نهاده حکومتش را بر سردار محمد عظیم خان برادر خود داده از راه باز موله جانب کابل مراجعت کرد و شاه شجاع که با حکم چند رهسپار لاهور شده بودند در منزل با موله راجه غلام علیخان بمه و راجه زبردست خان و راجه سر بلند خان و غیره راجکان ککه و متعمدان روح الله خان راجه پنج و دیوان نندرام صاحب کار عطا محمد خان حاکم سابقه کشمیر نزد شاه شجاع حاضر آمده القاس نمودند که در موضع کجه هام همه ایشان دوباره حاضر آمده در سعادت دست بوس بوجه اتم حاصل نمایند و شاه عرض ایشان را بگوش قبول اسفا فرموده روز سوم از بار موله حرکت کرده در موضع موعود فرود آمد و راجکان مزبوره محف و هدایا پیش کشیده مراسم خدمت و صداقت بتقدیم رسانیده القاس آن نمودند که عزم تسخیر کشمیر فرمایند تا ایشان بقدم خدمت راه معاونت بجایند و شاه شجاع که خود را اخلاص کرده شاه محمود و وزیر فتح خان از قید عطا محمد خان میدانست این خواهش آنان را نپذیرفته لیکن در ظاهر با ایشان قرار داده گفت که پس از ملاقات سرادقات حرم محترم و تعلقات مکرم معنم بحسب وقت راه کشمیر پیش خواهد گرفت و چون از آنجا

(۱) هول بیم
و خوف

(۲) شراعت
نژادی کردن

کوچ کرده درعلاقه پنج نزل فرمود راجه روح الله خان حاکم آنجا مراسم اعزاز و اکرام بجای آورده مقدمش را کرامی داشت و تحفه و تعارف شایان پیش کشید و از آنجا منزل منزل طی طریق کرده وارد شاه دره لاهور شد رنجیت سنگه حاکم آنجا که دست نشاندۀ شاه زمان و نعمت یافته این خاندان بود کرک سنگه پسرار شد و رام سنگه رکن اشد خود را باغیره اعیان لاهور باستقبال شاه فرستاده باعزاز و احترام تام از شاه دره بشهر لاهور در آورده خودش را درسرای ساده سنگه و اهالی حرم محترمش را درسرای علیجده جای نشستن داد .

(ذکر جور و ستم رنجیت سنگه که)

(یا شاه شجاع مہمان خود نمود)

چون شاه شجاع با عیالش در مقام حیدر کانه جای گرفتند رنجیت سنگه رعایت مہمان بودن او را نکرده راه آمد شد او و حرمتش را برسته ازرقن یکی در نزد دیگری بازداشت و روز دیگر رام سنگه را نزد شاه شجاع برستاده کوه (۱) نور را خواستگار شد و شاه از دادن آن دانه کمران بها لاهور زبده گفت آنوقت داده خواهد شد که رشتۀ مودت و موالات درین انعقاد یازد. عهد موثق قرار گیرد و رنجیت سنگه دست از طلب باز نداشته متوالیاً خواهش کوه نور می نمود و شاه همان جواب اول را میفرمود تا که خدمتکاران وی را از تردد و بی کاری رفتن منع کرده کاهی برای امر ضروری میکذاشت و کاهی بدان هم نکذاشته ازرقن و آمدن باز میداشت و کار را تا یکماه بهمین قرار بماند و لعناتش دشوار کرده مطالبش حاصل نکشت و آخر الامر راه زور پیش گرفته چندین از اعیان دربار خویش را نزد شاه بیدستگاه روانه داشته پیام داد که هر قدر وجه نقد و محال بطریق انعام و سب و رزق بکار داشته باشد از طلب مضایقه روا ندارد تا تسلیم خدام شاه شود و شاه بجز از همان سخن اول دیسکر لا و لعی بزبان نراند بعد از آن که انسون و نسانه رنجیت سنگه کار کرنیتاد طرح دیگر انداخته بار سال زر پرداخت و بدفعات چهل هزار روپیه نزد شاه فرستاده بعد از وصول وجه نقد باز اعیان محفل بارش را روانه کرده المناس مذکور را التماس نمود و همان جوابیکه شنیده بود شنود و دو روز پس از جواب آخرینه ناچار خود رنجیت سنگه از راه طلب قسمت نزد شاه شجاع نهاده بر طبق خواهش او که در جواب گفته و دادن کوه نور را مشروط به رسید نامه داشته بود وثیقه مشتمل بر نفوس دوستی و اتحاد ابدی مرقوم نموده با خود برده از ملاحظه شاه گذرانید و بخواه خود را بزعفران آورده بجای مهر در خانمۀ وثیقه نامه نهاده بسو کسدهای غلاظ و شدادیکه در کیش خودش بود از قبیل ناک و گونت عهد را مؤکد نموده دست بستمشیر خود برد اعتراف کرد و اقرار نمود که علاقۀ حیات کوت کالبه و جنگ سیال و کلانور از آن که از مضامین ستاند مالا و منالا از آن شاه شجاع تاج و خراج آنها صرف مؤنثش نماید و هم قرار داد که در وقت عزم و توجه شاه جانب افغانستان هر قدر لشکر معاونت طلبد با عتزاز سز و رکاب شاهی مقرر دارد و هم نوشته از شاه شجاع بگرفت که بعد از تصرف نمودن مملکت ارنی از راه دوستی منحرف نکردد و طمع در حکومت رنجیت سنگه نماید آنگاه که سخن بدینجا رسید دستار خود را پسر شاه بست و کلاه او را گرفته بر سر خود نهاد و شاه کوه نور را بدستور همه بدوسپرد و بیون مدعایش حاصل کشت حارس و نگهبانیکه بدور شاه و حرم و خدمت میکذاشته بود برداشت و شاه را راه سیر و تفرج بکشاد چنانچه هر روزه بزارات و مقابر اولیاء چون حضرت شیخ علی بن عثمان هجوری ثم الغزنوی صاحب کتاب کشف المحجوب و غیره رفته استمداد میبخت و کردش کرده بتزلزل بازمیکشت تا که روزی رنجیت سنگش از راه مہمانی در باغ شعلہ دعوت کرده مراسم مہمان نوازی بتقدیم رسانید روز دیگر کس نزد شاه فرستاده از باغ مزبور در شهر لاهور بضاقت طلبید و هم پیام داد که در خصوص امر باوی مشورت کرده صواب میجوید و شاه روز دیگر بر طبق دعوت او بشهر در آمده ملاقات کرد و در حین ملاقات آثار نقض عهد از چین وی مشاهده کرده دانست که او را در شهر لاهور مقید کردانید چنانچه پس از مجاس ملاقات که شاه قصد کردش

ذکر جور و ستم رنجیت سنگه بشاه

(۱) کوه نور قلعہ الماسیکه که از نادر شاه بایشان رسیده بود

وسیر میکرد ملا زمان شادبخان مأمور بحفاظت و نگهبانی شاه بودند که دور دور دوروی را داشته پادشاهی می نمودند که مبادا بجای رود و مقارن این احوال از عراض کشته کا نیکه بریط وضبط مداخل علاقه جائیه که رحمت سنگه در وقت انعقاد معاهده بشاه سپرده بود خاطر نشان شاه شد که حکام و عمال رحمت سنگه مواضع موعوده معبوه را بدیشان نسیبند و شاه این عطای او را بقتضای او داشته استنثار عدم اجرای حکم آرا کرد وجواب شنید که حاصلات امسال آنها را کار بردا زان شاه واگذار شده بعد ازین را مستمرا متذکر شود و علاوه برهمه چون تقض عهد پیشهاد خاطر رحمت سنگه بود و پناه می طلبید قاضی ملا شیر محمد را که امام نماز شاه بود منہم بدان ساخت که چند مکتوب بسردار محمد عظیم خان حکمران کشمیر نگاشته او را در لاهور طلب داشته است و برطبق اظهار خویش چند قطعه خط نزد شاه ابراز کرد و چون ملای مذکور عاری ازین غداری بود هر چند سوگند یاد کرد رحمت سنگه نیدر برده غل و زنجیرش انداخت و در واقع و نفس الامر مخلوط مذکوره را خود رحمت سنگه بواسطه سه نفر از مردم آغاغنه لاهور به تعلیم ملا جعفر نامیک خزانه شاهی را قبل ازین چنانچه مذکور است از انک با خود برده نزد رحمت سنگه نوکر شده بود ساخته و مصحوب آنه بن روانه کشمیر نموده از عرض راه محبوباً رجعت داده ملا شیر محمد را بقرار مذکور محبوس ساخت و وزیر چوب انداخته بشکنجه کونه کونه عذابش گرفتار و تعلیم می کرد که بگوید شاه شجاع آن خطاها را از طرف ملا شیر محمد مقوم و مسرول داشته است و آن بکنشاه که هیچ آکند و هر قدر زهر عذاب چشید و لطمه چوب عتاب دید اعتراف نکرد تا که شاه شجاع بیست هزار روبه کفار خطای نا کرده او داده از زندان بیرونش کشید و شاه مدتی بدخوال بسر برده آخر الامر از رحمت سنگه رجعت رفتن بملکت دیگر خواست و او التماس را نیدر برده مگر برتن تا باغ شعله ماه اجازت داده محافلین از ملا زمین شادبخان باطراف باغ کشت که راه بیرون شدن بدیگر جانب ندهند

« ذکر در او بختن رحمت سنگه »

سردار محمد عظیم خان حاکم کشمیر و مغلوب شدنش

ذکر عازبه
رحمت سنگه
سردار محمد
عظیم خان
و عزت او

چون وزیر فتح محمد خان بتراریکه ذکر شد انک مالیات کشمیر را بر رحمت سنگه وعده داده بود و تا این وقت اغای وعده ازادای سه یک مالیه آنجا پدید نگشت رحمت سنگه بر آشته جانب کشمیر لشکر کشید و با سردار محمد عظیم خان بجایزه کرایید و شش هزار تن از سپاه رحمت عرصه شمشیر شته عزت یافته خانب و خاسر مراجعت کرد و آلات و ادواتش بشرف سردار محمد عظیم خان در آمد و چون رحمت سنگه عزت یافته خسارت دید از دردیکه بواسطه این عزت در ضمیرش جایگز کشت سامان تسخیر پشاور ساز کردن گرفت و باخبر سمر کشته بشاه محمود رسید او و وزیر فتح خانرا بالشکر شایان از کابل گسیل پشاور نمود و آنکه که مشارالیه وارد پشاور شد رحمت سنگه از لاهور بزم پشاور کوچ کرده راه را ولیندی برگرفت و از منزل رهناس باو همه سنگه مبادا شاه شجاع در غیاب وی فتنه برانگیزد کسی نزد او فرستاده پیام داد که درین سفر همنان وی رهبر باشد و شاه شجاع با آنکه بدر دکلو گرفتار بود برده نشینان حرم الم و ام خویش را در باغ شعله ماه گذاشته در منزل مذکور نزد رحمت سنگه رفت و از آنجا هر کاب او براه افتاده وارد را ولیندی شد و ازین سوی وزیر فتح خان از پشاور حرکت کرده در کنار نهر انک فرود آمد و جانبین باهم در آویخته خونها ریختند و درین گیر و دار از حرارت آفتاب و کشا کین بیکار لشکر اسلام از عطش در اضطراب افتاده بخوردانه رو با آب نهادند و از غمی سپاه رحمت سنگه چیره دست گشته افواج وزیر فتح خان را شکست دادند و از ان میان خود وزیر فتح خان که فرار را نسبت بخود ننگ و عار میدانست با سه هزار سوار تبارت و رزیه در مقابل چهل هزار سوار خصم استوار ایستاده رزم می داد تا که از عطش غشی کرده از زمین بر زمین افتاد و یکی از خدامش از خانه برداشته در پیش روی خود بر زمین گذاشته

از حربگاه بیرون کشید و غنای لشکر نیز پشت بچنگ داده اکثر از عطاش تلف و اقل کالوله توب و شکست را هدیه نمودند و از راه شکست وارد پشاور شده از اینجا مرکاب و زین و قح خان بکابل مراجعت کردند و رنجیت سنگه فتحجایب کردیدم بر او ایستی معاودت نمود و شاه شجاع ورام سنگه را بالشکر در را ولیدی گذاشته امر کرد که جانب پشاور راه برگردد و خود بلاعور مراجعت کرده بخاطر آسوده بکار خویش پرداخت (۱)

لشکر کشیدن اسمعیل خان جانب هرات

(ذکر لشکر کشیدن اسمعیل خان دامغانی جانب هرات)

در خلال احوال مذکوره اعیان خراسان با محمود ولی میرزا والی مشهد در منازعه افتاده ابراهیم خان هزاره از مخالفت بزرگان خراسان با شهزاده مذکور شاد خاطر گشته در قریه — ابدال آباد جام اقامه کردید و با حاجی فیروزالدین حکمران هرات طرح موافقت و موالات انداخته بقسطنطنیه و غورستان ترغیب کرد چنانچه او شهزاده ملک قاسم بدر خود را با حاجی آقاخان هراتی و لشکر آراسته جانب غورستان کسب کرد و شهزاده رفته بمحمد خان قلمه دار غوریان بن اسحق خان قرانی را محاصره انداخت و قلعه دار مذکور نیز از راه مخالفت دولت ایران با اسحق خان بدر خویش عریض پرداز حضور شهزاده کامران حاکم قندهار شده برای صدق گفتار خود مهر بر آن عید نهاده فرستادند که با سپاه کینه خواه از قندهار جانب مشهد راه برگردد تا در چنین وقت که مردم خراسان با دولت ایران در نزاعند آن ولایت را بدون زحمت متصرف آید و شهزاده دعوت آن فرزند و پدر را پذیرفته بالشکر راه برگرفته از قندهار حاجی فیروزالدین حکمران هرات خبر رفته عبور شهزاده کامران را از هرات جانب خراسان تا کور دانسته شهزاده ملک قلمه را بالشکر بیک همراه داشت از غورستان پس بهرات طلید و هم سردار اسمعیل خان دامغانی را بدریعه مکتوب دعوت هرات کرد که شهزاده کامران را از ورود هرات و رفتن جانب خراسان باز دارد و بازای آن دولت و بجای هزار زرمسکوک از مالیات هرات گرفته بخزانه دولت ایران نقل و تحویل نماید و نیز مرقوم داشته بود که قرار قرار داد سابق مالیات هرات را بدولت مزبور رسانیده نام پادشاه ایران را رونق افزای سکّه زر و خطبه تبریک نماید و سردار اسمعیل خان بر طبق دعوت او ذوالفقار خان و مطلب خان برادران خود را بالشکر بیک حاضر داشت در سال ۱۲۲۹ هزار و دویست و بیست و نه جانب هرات کاشت و ایشان وارد بل نقره شده بنه و کران باز خود را در اینجا گذاشته بالشکر وارد بل مالان شدند و آنجا را لشکرگاه قرار داده بامید وعده حاجی فیروزالدین آسوده حال نشیند و شهزاده کامران که اینوقت در موضع روضه باغ واقع سه منزلی هرات فروکش کرده بود از وصول اسمعیل خان در جلگای هرات غاصد دولت ایران را بتسویب رأی رزین جائز شمرده نامه معذرت ممدست نصیرخان هزاره نزد اسمعیل خان فرستاده از اینجا جانب قندهار مراجعت کرد و حاجی فیروزالدین از بازگشتن شهزاده کامران شاد کام گشته سردار اسمعیل خان را با برادرانش بهرات در آورده آنچه را که وعده داده بود ادا و اجرا نموده ایشان در نیمه ماه رجب سنه ۱۲۲۹ هزار و دو صد و بیست و نه جانب مشهد مراجعت کردند.

(۱) توضیح مقال از نکارش قلم اعلی حضرت سبب اصل فتح مهاراجه رنجیت سنگه و شکست وزیر فتح خان آن بود که مهاراجه رنجیت سنگه سپاه خود را بقرار قاعده نظام آراسته کرده بود و سپاه وزیر فتح خان همه سواره و غیر نظام بودند لهذا معلوم است که جنگ سپاه نظام منظم تا غیر نظام چند فرقی دارد مهاراجه مذکور سپاه خود را بساحب منصبی دونفر از مردم فرانس داخل قاعده نظام کرده بود که اسامی صاحب منصبهای مذکور (ون توره) و (کرد) بود و کیفیت آن دونفر صاحب منصب آن بود که بعد از خلغ و حبس اعلی حضرت ناپلیون بوناپارت سه نفر از نوکران او که دونفر فوق الذکر و (آپوتیه) بودند از فرانس فرار کرده و اردهندستان کرده ملازم حضور مهاراجه رنجیت سنگه شدند (ابوتیه) بکار و خدمت ملکی که مهارت داشت مقرر گردید و دونفر دیگر بکار نظام و غیر مقرر شدند چنانچه رونق خوبی از فوج نظام مهاراجه رنجیت سنگه از سی اوشان حاصل گردید و چون وزیر فتح خان کار دیده و جنگ آزموده را شکست دادند این همه از برکت سر رشته فوج نظام بود.

﴿ ذکر نامه ورسول فرستادن حاجی فیروزالدین ﴾

﴿ نزد اعلیحضرت فتحعل شاه ﴾

چون حاجی فیروزالدین ازحسن کردار بکه نسبت بکار گذاران دولت ایران بجای آورد ازراه انجاق مقاصد حاجی آقاخان وزیر ومشیر خود را در اواخر سال ۱۲۲۹ هزار و دویست و بیست و نه نزد اعلیحضرت فتحعل شاه فرستاد ومومی الیه در روز بیست وششم محرم سنه ۱۲۳۰ هزار و دوصدوسی وارد طهران کتبه باریاب حضور پادشاه شد وازتصدی شاه محمود حکایت وشکایتی بیسای برده خواهش دفع وزرفع وی کرد وشاه ایران خلعتی بانامه بصحابت میرزا محمد صادق وقایع نکار برسم رسالت برای حاجی فیروزالدین فرستاده رسول خودش را نیز با اورخصت بازگشت داد وحاجی فیروزالدین از وصول خلعت ونامه ورسول اعلیحضرت شاه ایران قوی دل وشکفته خاطر کشته قلع وقع شاه محمود را نظر بنامه اوکه مشتمل بر مضامین امرت وامداد بود سهل شمرده فرستاده شاه ایران را جهت اسعاف (۱) حاجت خویش در مرآت نگاهداشته از کثرت خورمی عبدالرشید خان درانی را با تحف وهدایای شایان باززد شاه ایران فرستاده وی درماه ذقعد سنه ۱۲۳۰ هزار و دوصدوسی بطهران رسیده سرای میرزا محمد شفیع صدر اعظم برای مسکنش معین کشت ومقارن انتقال شهزاده محمد ولی میرزا حکم ران مشهد که اسحق خان قرانی را با حسین علیخان پسرش ازسبب قتله جوئی ایشان کشته بود بچنانکه شد که مبادا کسان اسحق خان مذکور حاجی فیروزالدین را بقتله برانگیزانند میرزا عبدالکریم خان مستوفی خود را از مشهد نزد حاجی فیروزالدین بسفارت فرستاد و او فرستاده محمد ولی میرزا را اعتنا نکرده در تسخیر غوریان مصمم کشت وقتحمل خان مروزی ساکن قریه شکیان مرات را با سه صد سوار بتسخیر غوریان مأمور کرد و او رفته قلعه غوریان را متصرف شد وازین قضیه محمد ولی میرزا آگاه گردیده اسکندر خان حاکم وپیدلریکی هزاره را مأمور ناخت وناز غوریان فرمود و او غوریان را غارت کرده بعد از دولت ایران رو برناخته بایستاد خان هزاره راه اتفاق بر گرفت وبنیاد خان که خواهان استکون فضا بود از قبائل هزاره جمشیدی ومردم فیروز کوهی لشکری فراهم آورده نسیرخان برادر خود را از قند هار خواسته با حاجی فیروزالدین نیز طرح معاهده ومراوده انداخت و او را با وجود ارسال ومرسول نامه ورسول که عنقریب مذکور گشت از شاه ایران روی کردان ساخت ودر غوریان آماده بیکار شده استوار نشست ومحمدخان نائب خراسان ازین ماجرا آگاه شده با وجودیکه در دولت اباد گرفتار کار زار بود روی بسوی غوریان نهاد وحاجی فیروزالدین حیلت اندیشیده بجزا محمد صادق وقایع نکار سفیر شاه ایران که در مرآت بود اظهار کرد که لشکری از مرآت بتبختون عسکرگاه محمدخان نائب خراسان میگذارم نامدار از روزگارش برارد و او این حیله او را از در صدق دانسته سپاه ملاقات محمدخان رخصت حاصل کرد که رفته او را دیدار کرده کار را از بیکار باصلاح پیوند دهد چنانچه داخل اردوی او شده از تبختون زدن مریدیان او را خبر داده بشهر مراجعت کرد ومحمدخان که اعتقاد قوی بحاجی فیروزالدین داشت از شنیدن این خبر مرآتک کشته بمشهد مراجعت کرد وحاجی فیروزالدین بمخاطر آسوده شهزاده ملک قاسم پسر خود را بجائی بسور پان فرستاد وبنیاد خان هزاره از ورود شهزاده در غور پان قوی دل ومستظهر گشته دست بغارت مال ومنال مردم محال خوفاً برکشود وشهزاده محمد ولی میرزا دوباره محمدخان نائب خراسان را با دو هزار پیاده وسوار افشار از راه مدافعه ارسال نمود و او در اطراف غور پان ناخت وناز آغاز کرده دقیقه از غارت ونازاج فرو گذاشت نکرد وغنائم بسیار با خود برداشته در حین مراجعت بترت شیخ احمد جام اموال منسوبه (۲) را قسمت کرد و هر کدام از پیاده وسوار علی التفریق راه مشهد ومسکن خویش پیش گرفت در محال محمدخان قرانی واسکندر خان حاکم هزاره وبنیاد خان و نصیر خان از کاهی حال آگاهی یافتند که با محمدخان نائب از همرا هانش جز اندکی نیست از عقب او راه بر گرفته بدورش صف کشیدند ومحمدخان باده بخاربه کشیده آخر الامر هزیمت یافته جانب مشهد گریخت و از همرا هانش مصطفی خان استرابادی دستگیر

نامه ورسول فرستادن حاجی فیروزالدین در ایران

(۱) اسعاف روا کردن حاجت

(۲) منسوبه غارت کرده شده

گشت و ازین فتح قرائین را قوت و مکتبی حاصل گشته کس نزد حاجی فیروز الدین فرستاده بشخیر مشهد دعوتش کردند و او باستدعای آنها مدد خان نائب هرات را با حاجی آقاخان وزیر خود و دوست محمد خان درانی بالشکری فرستاد و هاندک زمانی مضامقات غوریان و بنام و باخرز را بتصرف آورد و اعیان و بزرگان آن محال را کوچ داده در هرات نشین داد و میرزا عبدالکریم مستوفی فرستاده شهزاده محمد ولی میر زارا بی نیل مقصود رخصت مراجعت مشهد فرمود و میرزا صادق وقایع نکار فرستاده شاه قاجور را بزندان مفید ساخته سرملش را باضطراب انداخت چنانچه شهزاده محمدولی میرزا را از حکومت مشهد عزل کرده شهزاده حسن علی میرزا را مأمور حکومت آنجا نمود و او در روز هفدهم محرم سنه ۱۲۳۲ هزار و دویست و سی و دوی هجری وارد مشهد شده کار خراسان را نظم و نسق داده راست کرد و حاجی فیروز الدین نیز طریق آشتی پیش گرفته شهزاده ملک قاسم پسر خود را از غوریان هرات خواسته عبدالرشید خان را که قبل ازین چنانچه مذکور شد نزد شاه ایران فرستاده بود از راه تنبیت در مشهد فرستاد و میرزا محمد صادق وقایع نکار را بعد از حبس نموده را داده و خلعت نیز عطا کرده بافرستاده مذکور خویش همراه روانه ساخت .

(ذکر توجیه اعلیحضرت شاه محمود با وزیر فتح خان جانب لاهور)

بزم تنبیه رنجیت سنگه

چون وزیر فتح خان برار که مذکور گشت از لشکر رنجیت سنگه هزیمت یافته وارد کابل شد شاه محمود تربیب عسکر و تنبیه اسباب سفر کرده در سال ۱۲۳۲ هزار و دویست و سی و دوی هجری با وزیر فتح خان از کابل جانب لاهور رهسپار گشت و رنجیت سنگه نیز افواج خویش را آراسته با رام سنگه و شاه شجاع که هر دو بنام او باره تفسیر پشاور در او لبندی چنانچه رقم گشت اقامه داشته از راه ندافه اسب رانده بکنار نهر الملک لشکر کا ساخت و سکر سیدی (۱) برداخت و شاه محمود با وزیر فتح خان چندی در مقابل اواقام زید آخر الامر بسبب ناتوانی عبور از نهر الملک فسخ عزم کرد و از راه خیال روی بسوی درجیات نهاده مالیات سند و ممانان را از حکام آنجا وصول نمود و در هر یکی از ولایات یکی از برادران وزیر فتح خان مأمور حکومت شده بهدشاه و وزیر بکابل مراجعت کردند و رنجیت سنگه نیز جانب لاهور معاودت کرده رام سنگه را با شاه شجاع قرار سابق در او لبندی گذاشت و شی رام سنگه دزدان را بقتل شاه شجاع کشته سی یا چهیل تن دزد با مشعلهای افروخته داخل خوابگاه او شدند و شاه سر اسید از خواب برجسته دزدی را که چراغ بکف داشت سبک برداشته بزمن زد و آواز داد که ای شاهرا بگیرند چنانچه الهداد خان پیشخدمت از دیگر اسبانان سبقت کرده بکنفر دیگر از دزدان را چست بزمن زد و دیگر دزدان بروی حمله کرده هر قدر به پشت و پهلوئی او زخم زدند دزدی را که گرفته بود از چنگ رها دادند که دیگر خدمه در رسیده آن دزد گرفتار شده را دست در عقب بسته نزد شاه آوردند و پس از پرسش حال مکشوف افتاد که دزدان را رام سنگه بقتل شاه و غارت کردن مالش برانگیخته است بنابراین شاه آن دزد را با الهداد خان پیشخدمت نزد رام سنگه فرستاده صورت واقعه باز داشت و او در بامداد آن شب چیزی وجه نقد باسم انعام با الهداد خان داده و اضافه تر از وجه انعام او برسم خیرات نزد شاه شجاع روانه کرد و هم خودش حاضر شده عذر خواست و انکار نمود که ازین معامله آگاهی ندارم و سوسو گندهای غلیظ و شدید یاد کرد و شاه نیز از سکوت چیزی نخرمود و بعد از بخادنه شاه با هک آنکه حرم محترمش را روانه لاهور نماید چون بار کس و راحه نداشت چیزی از اسباب فرابخانه را در او لبندی گذاشته خیمه هارا جهت صلاحته امر بر با کردن نمود که بقدر ضرورت و اندازة بار کبری که موجود بود کزیده بردارد درینوقت کرک سنگه از راه ملاقات نزد شاه آمده خیمه انعام کرد و شاه از سخاوینکه داشت خیمه موسوم بکلا بتونی دو تیر مرصع کار را با اسباب و فروش ایرانی و کار چونی و ظروف و غیره مایملقی بهاوی بخشود و پس از آنکه سر اداقت حرم محترمش روانه لاهور شدند روزی رام سنگه و کرک سنگه با هم نزد شاه شده تکلیف برقتن لاهورش کسیده گشتند که ما باسر رنجیت سنگه عازم لاهوریم شاه نیز باید

ذکر توجیه
شاه محمود
جانب لاهور

(۱) سیدی
یعنی راست
و محکم
و استوار

با مامرحله پاشود چنانچه ازراولپندی براه افتاده هنوز در منزل بشندور رسیده بود که هزار سوار بابلغاز دررسیده محافظ آسا اطراف همراهان شاه را گرفته چپ و راست جولان دادن آغاز کردند تا که شاه وارد منزل که مد کور شد وسواران مزبور احوال و اسباب و احوالش را در بین راه تاراج کردند و در وقت شام که بقیه خدمت از عقب در رسیده حال باز داشتند شاه شجاع واله وحیران کشته همه را بان عربان که البته ایشانرا برده بودند نزد رام سنکبه و کرک سنکبه فرستاد و ایشان انکار کرده پس اذیری صندوقها و مفرشهای خالی را که همه پراز مهر و ننگهای رومی و سندی بند و پارطلا و خنجرها و تمشیرهای مرصع ایرانی و پرافتاهای مرصع و اجناس ذری و پشمی و ابریشمی بودند همه را غارت کرده بودند نزد شاه آورده گفتند که اینک مال و متاع شما را از دست دزدان کشیده آوردیم ملاحظه و مشاهده شود که چیزی تلف کشته یا همه برجا است و شاه از منزل مد کور براه افتاده در منزل دیگر رام سنکبه نزدش آمده منت گذاشت که رنجیت سنکبه ما را با بداه و آزار شهنشاهشها کرده است ولی ما عواسا و مروت رفتار کرده مطلق اصرار اوباضرار نبرداختیم و اکنون نیز ازور خبر خواهی پیش آمده آنچه در اندیشه اوست بازدارم که هرچه از نقد و جنس داشته باشی پس از او رود در لامور نیه اش را بر رنجیت سنکبه سپرده نیه دیگرش را صرف مؤنه خویش نمائی و اگر حبه و دیناری را اخفا کنی در عمل خطر خواهی بود و شاه از سبب آنکه حرمتش در لاهور بود و مجبور کشته برای اهالی زوجانش مکتوب کرده مهر بر نهاده که آنچه داشته باشند نصف آنرا بکارکنان رنجیت سنکبه بپارند و این نوشته را برام سنکبه سپرده از آنجا راه برگرفت و او اینقدر پس ناموس او را کرد که قبل از رسیدن شاه در لاهور مکتوب مد کور را فرستاده نزد خود نگاه داشت و دور و دوز پس از رسیدنش ببلهور رام سنکبه مکتوب موصوف را حاضر کرده بانوان حرم شاهی را بایک مقنعه و معجزین دست کشیده بخانه دیگر جای داد آنکه تمام مال و اسباب حرم شاهی را با آنچه خاصه شاه بود بپردازند و انداخته نزد رنجیت سنکبه برد و او بامداد این آنچه را که قیمتی داشت تمام برداشت و ما بقی که بکاری می آمد پس در همراهها انداخته نزد شاه فرستاد و شاه ازین و آن رفتارهای نامرزا و اورش که ذکر یافت پس دلننگ شده کس نزد رنجیت سنکبه فرستاده اجازت خواست که یا مطلق العنانن سازد و یادر شهر لاهورش مسکن معین دارد و او مبارک خویش را در اندرون شهر منزل شاه قرار داده بعد باعیال و اطفالش از باغ شعله ماه در آنجا رفته جای گزید و نامدت پنجمه قرین هم و نم در آنجا بسر برده ازلا و نعم رنجیت سنکبه اظهار نکرده .

ذکر لشکر کشیدن شهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه جانب هرات

ازمدخلت حاجی فیروزالدین در محال غوریان و جام که مد کور کشت شهزاده حسنعلی میرزای والی مشهد را غیرت ایالت کرمان گزیده در روز سه شنبه بیست و هشتم جمادی الآخر سال ۱۲۳۲ هزار و دویست و سی و دوی مجری بالشکر آراسته از مشهد روی سوی هرات نهاد و سر کشتان قرائی و هزاره را که در تحت حکومت کردن اطاعت نمی نهادند تهیه کرده آنکاه که وارد تربت شیح جام شد عطا محمد خان فرستاده حاجی فیروزالدین نزد شهزاده رفته پیام بگذازد که حاجی فیروزالدین دست از تصرف غوریان باز میدارد بشرط آنکه شهزاده از منزل جام بیشتر کام نکند و مطلع در هرات نکند و او شروط مذکور را نیز رفته فرستاده حاجی فیروزالدین را رخصت مراجعت داد بعد از آنجا حرکت کرده بکوهستان فرود آمد و در آنجا امیر حسن خان جا که طون و ملبس با جمعیت خویش بدو پیوست و از آنجا کوچ داده در کنار پل نقره فرود کشته عسکر کاد ساخت و ازین سوی حاجی فیروزالدین چهی از دلیران را از در مدافعه در مصلی و تل سنگیان کشته خود بقلعه دازی پرداخت و روز دیگر انواع قاچاره با کنار آب انجیل رسیده تل سنگیان را نیز از تصرف همدان کشیدند و اکثر از اقامه گزینیان تل مذکور بقتل رسیده اندکی بشهر خزیند روز دیگر شهر را بمحاصره انداخته شهریانرا در تنگنای عبرت گرفتار کردند و پس از مدتی حاجی فیروزالدین از راه دورینی صاحب اختیار کرده رقیعه واکنداری غوریان را بادولک و پنجاه هزار رویه نزد

ذکر لشکر کشیدن شهزاده حسنعلی میرزای

شهبازده حسنعلی میرزا فرستاد و او که فتح شهر هرات را دشوار میدانست همین قدر اکتفا کرده وسکه و خطبه را نیز بنام شاه ایران اجرا داشته از راه قلعه تو بادغیس مراجعت کرد و از طرق صعب المسالك عبور کرده چنان کار پشهبازده دشوار افتاد که خودش با امراء و اعیان لشکر طناب توپ را بگردن و دوش گرفته میکشید و ده روز زحمات شاقه و تکلیفات فوق الطافه راه سپرده روز یازدهم قلعه تو رسید و از دست بنیاد خان هزاره و نصیر خان برادر او درین راه بسیاری از لشکرش تلف گشت و تا که وارد منزل شکریان شد شب و روز از مقابله و محاربه بسیار امید و درین منزل مدد خان دراتی که از حاجی فیروزالدین رنجیده خاطر شده بود بشهبازده حسنعلی میرزا پیوسته او در فرقه پشتک جای نشستنش فرموده بخلعت نمین و خنجر مرصع دلش بجای آورده با خود نگاهداشت و در منزل جن برنی عطا محمد خان که حاجی فیروزالدینش پس از معاودت شهبازده از دور هرات با تحفه فرستاده بود رسیده خلعت و انعام از شهبازده یاقه مراجعت کرد و شهبازده روز شنبه دهم رمضان سنه ۱۲۳۲ هزار دوسدوسی و دو وارد مشهد شد

ذکر توجه وزیر فتح خان جانب کشمیر

ذکر توجه وزیر فتح خان از کابل جانب کشمیر

چون - دار محمد عظیم خان بفرار که از پیش رقم گشت برنجیت سنگم، غالب آمده هزعتش داد بخود مفروور شده مالیات کشمیر را از وصول بجزانه پادشاهی بازداشت و وزیر فتح خان بعزم هدایت و رهنمونی او که برادرش بود بالشکر از کابل راه کشمیر برگرفت و سردار محمد عظیم خان نیز طریق مدافعه پیش گرفته سد راه شد و معابر و شوارع را استحکام داده وزیر فتح خانرا از در آمدن بکشمیر مانع گشت و مدتی هر دو برادر بمقابل هم روز بسمر برده آخر الامر که لشکر وزیر فتح خان از میسر نشدن علفه بعسرت افتاد ناچار آنها در محفه (۱) نشسته بخیج راه سمنر برادر برگرفت و چون بقرب سنگر رسید سردار محمد عظیم خان شنبه سراسیمه سان جانب محفه دوید و زمین ادب بوسیده پیاده در جلو محفه راه چوود تا که باهم داخل سنگر شدند و پس از ادای مراسم ملاقات برادرانه وزیر فتح خان لشکر خود را نیز طلبیده هر دو برادر با هم دو لشکر داخل کشمیر شدند و حکومت آنجا را چنانچه در سابق بود بسردار محمد عظیم خان بر قرار گذاشته وزیر با وجوه مالیات کشمیر مراجعت کرد

(۱) محفه یعنی هودج که کپاران بدو تیر برداند

ذکر لشکر کشیدن شاه محمود

(بسالاری وزیر فتح خان جانب هرات)

چون شهبازده حسنعلی میرزا از دور هرات بازگشت حاجی فیروزالدین شهبازده ملک حسین پسر خود را باناطر حسن خان از هرات نزد شاه محمود در کابل فرستاده معاونت خواست که بسیاری او نیروی در باز وی خود حاصل آورده غوریانرا از تصرف کارکنان دولت ایران باز کشد و هم قوت و مکتبی بدست آورده مالیات هرات را دیگر بشاه ایران نهد و شاه محمود که همیشه تسخیر هرات مراکز خاطرش بود این امر را از طلوع اختر اقبال خویش دانسته در اواخر سال ۱۲۳۲ هزاره دو بیست و سی و دو هجری وزیر فتح خان را با چندی از برادرانش که مامور خدمتی نبودند سی هزار سوار جانب هرات گسیل فرمود و درین سفر وزیر فتح خان چنان دست بجود و احسان کشود که در مدت شنبه و جوه عطاایش تودو شش لک روپیه بحساب آمد انقض چون وزیر فتح خان بفراه رسید حاجی آقاخان وزیر حاجی فیروزالدین ورود اورادر شهر هرات صواب ندانسته از راه استقبال بیرون شده در نواحی هرات با او ملاقات کرد و تسخیر غوریان را از ورود در هرات مقدم داشته در خارج شهر فرودش آورد و وزیر فتح خان پس از چند روز که مردم را بدادن زر از خود کرد حاجی فیروزالدین را بهانه مشورت در بیرون شهر نزد خود طلبید باهم قدری ملاقات کرد بعد از مجلس بیرون شده امر کرد تا اورا بازرگانیکه همراهش بودند گرفته محبوس کردند و سردار دوست محمدخان و سردار کهنل خان

ذکر لشکر بردن وزیر جانب هرات

برادران خود را بشهر فرستاد که خزائن و اندوخته حاجی فیروزالدین را بدست آرند چنانچه ایشان غفله بعضی از نوکران خود را دراز کرد و روانه کرده امر کردند که در منزل شهزاده ملک قاسم ریخته از خون بیکناهان خاک و لعل با هم آمیختند و از انجمله میرزبیل خان و حسن خان که از امرای بانام و نشان بودند کشته شدند و شهزاده دل از مال کزنده بگریخت و پس از آنکه همه اندوخته حاجی فیروزالدین و سرش ضبط گشت شهزاده که بیرون گریخته بود بجنک پاش آمده چند جراحت یافته دست کبرش و حاجی آقاخان و عبد الرشید خان قتل رسیده بعد وزیر فتح خان بشهر در آمده حاجی فیروزالدین را بازان و فرزندانش روانه قندهار کرد و خود در هرات اقامه گزیده سردار کهنه دل خان را بمسخر غوریان کشت و محمدخان قرانی را با ابراهیم خان و بنیادخان هزاره و غیره رؤسای جشدی و خراسانی بذبده مکاتب با خود متحد و متفق ساخت و با محمد رحیم خان حکمران خوارزم نیز همدستان شده آوازه تسخیر ایران را در افواه انداخت و ازین سوی شاه محمود و شهزاده کامران خبر فتح هرات را شنیده از کابل راه هرات برگزیدند و سردار دوست محمد خان از سبب امر اطلسلط و انتداری وزیر فتح خان برادرش که در سلطنت شاه محمود یافته بود بخود انداختند در آئینه شمیر جای داد که از این ارتضاع بیه اعتبار اوشهزاده کامران حسد برده پدرش را بدین سر خواهد آورد که در تیره و تیرا کشته بل درغل و زنجیرش خواهد کشید پس صواب آنست که در کشمیر نزد سردار محمدعظیم خان برادر خود رفته باز استراحت در ظل حمایت او کشایم و با از سبب اینکه در وقت داخل شدن در حرم سرای حاجی فیروزالدین و شهزاده ملک قاسم جهت ضبط مال و منال ایشان زیورات و اداقت حرم ایشانرا غارت کرده بود از خوف وزیر فتح خان که مباد او را عتاب و عقاب نماید و یا شاه محمود و شهزاده کامران بیاس هتک حرمت بانوان حرم برادر و دامادش در شکنجه عذاب اندازد از هرات راه کشمیر برگرفته در عرش راه شاه محمود و شهزاده کامران را ملاقات کرد و قصه فتح هرات را نزد ایشان بیان نموده در کشمیر رفت و سردار محمد عظیم خان از جهت نامهربامی وزیر با خود نداشتن او فرستاد دانست که مصدر امری شده خود سر روی بسوی کشمیر آورده است پس در کوه ماران مجبوس ساخت

(ذکر کشیدن شاه شجاع)

(زوجات خود را از لاهور جانب لودهیانه و زجات شافه دیدن و گریختن)

در خلال وقایع مذکور و مطابق آوان سوانج مزبوره شاه شجاع که منزل گزیداش در مبارک حویلی لاهور از پیش رقم کشت مدت بجمه در آنجا برنج و تمب جانکاه برده تا که خیر خویش را در نزار اندیشیده چند عمده سواری بتوسط چندتن از زنان اهل هند که از راه آشنائی و بردن و آوردن جنس فروشی که داب خانهای بزرگانست در حرم شاه شجاع رفت و آمد داشتند در خفا خریده خواست که بانوان حرمش را از لاهور در لودهیانه که از دیگر بلاد نزدیکتر است و هم در آنجا خیلی از هوا خواهان نیز میباشند روانه دارد و ازین اندیشه شاه رنجیت سنگه بواسطه مسلا جعفر آگاه گشته متعش نمود و همچنین چند دفعه ملای مذکور سدره فرار شاه بیدستگاه شد تا که آن ملایرا نزد خود خواسته بزمه دادن نزدیانش به است که دیگر رنجیت سنگه خبر ندهد و هم میر ابو الحسن خان را که از ساد لوحی نظر به مامه وردای او مسل موح و با خود متعش میدانست از راه شاه در مظان (۱) خلوت از او اخفا نکرده ابراز میداد نزد خود خواسته از انکشاف را از باملای مذکور متعش فرمود بعد خدام خویش را پیش خوانده امر کرد که چهار بار دهنه تن از اهل حرم را بتغیر لباس که از البسه انثیه اهل هند در برداشته باشند دفعه بهانه آب بازی در دریا که شیوه زنان آن طایفه است و دفعه پنجم سردشت و صحرا از شهر بیرون کرده جانب لودهیانه رهسپر گشتند و ایشان بطریق امر شاه در چهار بار اراغالی حرم را بلودهیانه رسانیده نوبت پنجم شهزاده محمد تیور را بچندتن از کنیزان بیرون کشیده خواستند که راه لودهیانه برگزیند رنجیت سنگه خبر یافته شهزاده را نزد خود طلبیده او با وجود کوچکی حقیقت را از در صدق بوی باز داشته گفت بجز از سه چهار تن جاریه که بازمانده دیگران همه رفته اند

ذکر گریختن شاه شجاع از لاهور

(۱) یعنی جاهای کان نمودن

ورنجیت سنگه را نظیر بنا کنند خودش که در حفاظت ایشان کرده بود سخن شهبزاده باور نیامده
چندین زترا در مبارک حویلی فرستاده سخن شهبزاده بسدق انجمن آنگاه رنجیت سنگه برآشفت
در تشدید محافظه شاه برداشت و چهار هزار تن را با ابواب شهر و اطراف بلده جوانب نشیمن که او بخر است
بگشت حتی خوابگاهش را بدون پایبان نگذاشت چنانچه بیست و هشت تن از عوانان (۱) بخانه خواب وی
داشت که ساعت ساعت خبر بگردد و بدانهم اکتفا نکرده چهار تن مشعل دار با چهار تن بیاده مسلح از نظام
در بالای سروزی جامه خویش با مشعلهای افروخته تعیین کرد که تا بمداد حفاظت و نگهداریش کنند
و چند ماه شب را بدخوال روز رسانیده روزانه برسایل استمرار روشن را در پیش رویش با آتش داغ کرده
میگفتند که جوایز نسیه که داری بده ورنه این روشن نماند یشت و پهلوی و سروروی ترا تمام خواهم سوخت
و هر قسمی از آهن تزیین داد که شامرا دران انداخته بسفر و حضر با خود حمل دهد و شاه تن بمرک داده چاره
کارش را حواله لطف پرورد کار نموده بخت (رب نخی من القوم الظالمین) برداشت و در عین نامیدی خویش
لطف فرموده از آن بوطه مهله کاشی خلاص ساخت چنانچه سقف زیر بستر خویش را خادمش شکافته و از خانه
زیرین هفت دیوار بویرتوی دیگر را جانب بیرون بتدریج سوراخ کرد بعد شش شاه حاجی رجب کاکری پیشخدمت
خود را در جای خویش خوابانیده دوغز پیشخدمت دیگر را امر کرد که روشن مستمره بمشاده آب نزد حاجی حاضر
ساخته و خوان و طعام را برسم معمول شاه نزد او بگسترانند تا محافظین امتیاز شاه و غیر او را نتوانند نمایند آخر الامر
بدانش را که از بزرگ کنز کشفی غنا کسب آورده تقریباً سه مردوس مؤتی بسر بر بسته نسبی از مهرهای
سفید و سیاه دره و شاه بگرتن آویخته و عضائی بدست گرفته بامیر ابوالحسن خان و میر ابوطالب خان مشرف راه
قرار برداشت و از سوراخ آب رو قلمه بیرون شده در کنار آب راوی که رسید بگشتی که مأمور کرده بود
از دریا عبور کرده برآه سیالکوت وارد جوشد و تابش آفتاب جاشت را که در قنات حرارت بود در آنجا خانه
و نگریزی گذرانیده در وقت توقف طبیعتک بلا عور ملازم شاه بود از راه اتفاق واقعه زردا وارد گردیده از درکنش
در آنجا برسانید و گفت که اینجا از ولایات مقبوضه رنجیت سنگه است مبادا آسین بشاه برسد
و شاه بعد از ادای نماز ظهر از آنجا رو برآه نهاده در کنار آب بیا رسیده ساعت سه بعد از زوال مکت نمود و در وقت
توقف ناخدا این آنجا را زرع عطا کرده جاله تزیین داد و هنگام عصر از آب عبور کرده غاصله فرسکی قلعه دید
که رنجیت سنگه از تصرف راجیه بشیر کشیده مالت شده بود و این وقت مردم مسلمان تابع راجیه
مذکور آقله را در محاصره داشتند خلاصه بگذر که چکه رسیده از آب عبور کرده وارد کشتوار شد و راجه
شیخ سنگه ساک آنجا مقدم شاه را کرامی داشته یک اعزاز کرد و معارف شاهانه از مهر جزییش کشید و مدت سه ماه
نزد راجه مذکور اقامه کرده انواع ملاحظت و شفقت دید و در انسانی توقف آنجا باز راجه مزبور در باب تسخیر
کشمر رأی زده تدبیر ایشان موافق گشت و شاه کس در لاهور فرستاده مبلغ یک لک و پنجاه هزار روپیه که نزد
ساهو کاران شهر بعاذیت نهاده بود طلب نمود و رنجیت سنگه بعد از حمل و نقل وجه مذکور خبر یافته
از بین راه بر گردانیده تحویل خزانه خویش کرد و شاه با وجود از دست رفتن وجه مزبور باز راجه مذکور قصد
تسخیر کشمر کرد و سردار محمد عظیم خان آگاه شده سنگرهای محکم در مواضع مستعده (۲) برافراشته
و دلیران جنگ مستحکم کرد و شاه شجاع بالشکر راجه تیغ سنگه که معاویش برخاسته بود و همراهان خویش
راه بسنگر افواج سردار محمد عظیم خان نزدیک کرده بسنگر اول پورنی آورده بیک جمله متصرف شد و همچنین
سنگر دوم را مسخر کرده اکثر از سنگریان را عرضه تیغ ساخت و بقیه سنگرها حالت سنگر اول و دوم را
مشاهده کرده فرار کردند و سردار محمد عظیم خان از وقوع این امر هراسناک شده با سپاه کینه خواه از شهر کشمر
خود راه مدافعه بر گرفت و در موضع ساکام غاصله شش گروه از لشکر که شاه شجاع فرود آمده
قرار کا ساخت و شاه بفرار کوه بر شده دو شبانه روز را از کثرت باریدن برف و شدت سرما بتوقف صرف کرد

(۱) سخت
گیرنده و ستم
کار و سرهنگ
دیوان

(۲) ساختگی
و آماده
جیزی

(جلد اول)

(ذکر وقایع عهد اعلیحضرت شاه محمود)

(سراج التواریخ)

و در موسم نیروی مقابله دریا زوی خود ندیده بکشتوار مراجعت نمود و سه ماه در آنجا بسر برده بعد از راهبها عازم لودهیانه گردیده در آنجا اقامه گزید.

(ذکر مراجعت شاه شجاع)

(از کشتوار بلوچهایه واقعه گزیدنش در آنجا)

چون شاه شجاع از غنیمتیکه در دل داشت مابوس کشت ناچار از راه منیا روی بسوی لودهیانه نهاد و بکشتوار عظیم عطا کرده رخصت معاودت داد و از خیال دشوار مسائب عبور نموده وارد منیا گشت و در موضع بلادل چون سواران و مهران شاه همه سرخ پوش بودند مردم آنجا قیاس (۱) فوج گورکه کرده بچنگ پیش آمدند و ازین سبب شاه چند روز از بیرون راه باز مانده تا که اسلحه آلات مهرانش را سپرده عوض آذوقه و علوفه خریدن گرفت رئیس آن مردم زده شاه حاضر آمده شناخت و مردمش را مورد عتاب کرده بجزمانه کردار ایشان بزربار آذوقه انداخت که رایگان بدوش خود هار داشته موضع بلو برساند و بس از وصول شاه در آنجا راجه کلو پنج رأس اسب و پنج هزار روبی نقد و صددهانه ملای اترقی و چند عدد ناقه مشک و چند جلد چرم بلغاری بادیکر افشده قبیله آنجائی رسم عده پیش کشید و مراسم اعزاز و اکرام بجای آورده خودش بخطاب را چکی و برش بعطای دو طاقه شمال کشته بری و یک قبضه شمشیر ایرانی سرافراز کشته رقی بخاتم خاص مزین و بدیشان مقوض شد بعد از آنجا اسب رانده وارد لودهیانه گردیده باهل و عیال خویش دمساز گشت و مقارن آنحال جنرال لوی اختر انگلیس از طریق ملاقات بحضور شاه رسیده رسوم ملاقات ملوکانه بتقدیم رسیده معاودت کرد و همچنین پس از چندی سری نام انگلیس راه ملاقات پیونده پس از دیکر بعضی برکت و شاه دوسال دیگر در آنجا مکث کرد

ذکر مراجعت شاه شجاع از کشتوار بلوچهایه

(۱) برابر کردن در فکر یک را با دیگری

(ذکر لشکر کشیدن وزیر فتح خان)

(جانب مشهد بمزم کسب ایران)

اصم عمزم وزیر فتح خان در باب تسخیر ایران و فرستادن سردار کبندل خانرا در غوربان از پیش اشارت رفت و این خبر سمرکته باعلیحضرت فتحعلی شاه رسید و او تهیه لشکر کرده شهزاده حسن علی میرزای شجاع السلطنه وانی خراسانرا امر حفاظت و حراست سرحد صادر فرمود و او محمد امین خان یازوی کرد و قلیچ خان تجوری را بیشتر از همه بکاهداری قلعه غوریان و محمود آباد مأمور نموده قومی بناخت و تاز محال خرزو تربت نامزد کرد و ازین سوی وزیر فتح خان بالشکر بزرگی از مردم افغان و قزلباش کابل و قندهار و مردم هرات و بلوچستان و سیستان و قبائل جهندی و هزاره و فیروز کوهی ترتیب داد که گرفت تا که شهزاده حسنعلی میرزا در روز هشتم ماه رجب سنه ۱۲۳۳ هزاره دوسدوی و سه هجری از مشهد جانب هرات روی نهاده در منزل کالباقوی میرزا عبدالوهاب خان متمدن الدوله باذوالفقار خان و مطلب خان برکاش پیوستند و از دیکر طرف محمد رحیم خان حکمران خوارزم بهواخواهی وزیر فتح خان برخواست از طریق موافقت وی اسب رانده آنحال سرخس شناخت و محمد خان قرانی و ابراهیم خان هزاره در هرات آمده بالشکر وزیر فتح خان پیوستند و ازین شور و آشوب رضا قلیخان زعفران لوی و نجف علیخان شاد لوی بیکسر خان جا بشاو و سعادت قلیخان بغایرو در قلاع خویش در آمده رهین خوف و رجا نشستند تا که شهزاده اطراف و جوانب را انظم و نسق داده وارد منزل کافر قلعه شد لشکر وزیر فتح خان آراسته گشته در روز بیست و هشتم ذی حجه سال ۱۲۳۳ هزاره دویست و سه هجری باسی هزار مرد بیکسر از هرات بیرون شده در کپهان رسیده حکمه آرا شده و شهزاده ایران نیز باده هزار پیاده و سوار آهنگ کار زار کرده بقرب کپهان فرود آمد و وزیر فتح خان کسی نزد او فرستاده پیام داد که غوریانرا بشاه محمود واکذار شده محال تربت و با خرزرا بمحمد خان قرانی و ابراهیم خان هزاره سپارد

ذکر لشکر کشیدن وزیر جانب مشهد

تا کار به تیغ و سنان نکشد و الا زمین ایران را پامال دلیران افغان بداند و شهزاده فرستاده وزیر را رخصت معاودت داده پیام فرستاده که اگر ایمنی خواهی چند تن قرائی و هزاره را که از دولت ایران رو بر نمانده جانب شما ششانه اند بدست بسته روانه دارورنه ساخته جنبشهایش و از رسیدن این پیام کار از مکالمه بمقابله کشید چنانچه وزیر فتح خان صفوف صنوف سپاه خویش را بیاراست و سردار شیردلخان برادر خود را با سواره و پیاده سیستانی و دلیران قزوین کوهی و جشیدی میمنه قرار داد و کهنبدل خان برادر دینرش را بالشکر هراتی و نامی و درزی بمسره کاشت و بنیاد خان هزاره را با سوارانش در جناح میسره جای ایستادن فرمود و محمد خان قرائی را با مردهش و مرده اسغزاری در پیش روی میمنه بداشت و خود با خیل افغانان قندهار و ابراهیم خان هزاره و توتخانه قلیکله جای کزید و از دیگر جانب شهزاده حسنعل میرزای شجاع السلطنه میرزا عبدالوهاب خان متمدنالدوله و فضل خان قوناقوی قاجار را با سواران خواجه و ندو عبدالملکی مقرر میمنه فرمود و پیاده استرا بادی را با یک ضرب توپ مقدم میمنه کاشت و حسین قلیخان بیات لشارپوری را با پیادگان خراسانی بجناح میمنه تعیین کرد و ذوالفقار خان حاکم سمنان را با افواج پیاده سمنانی و سواره قراچور لوجانب میسره بداشت و مطلب خان حاکم دامغان و علی اصغر خان اعظم بسطام و پیاده کان دامغانی را پیش روی میسره مقرر کرد و خود با سواران مانی (۱) و غلامان رکابی بنامکله اقامه نمود

آنگاه نازم حرب شعله ور کشته جاوید هم در آویختند در آن میان سردار شیردلخان با جمعی از دلیران افغان اسب جلالت برانگیزته خوهر بر پشت و خود را بشجاع السلطنه که در قلیکله سپاه جای داشت رسانیده سوارانیکه بدور شهزاده بوده اند از حرکت روی بر نماندند و شجاع السلطنه واسطه که سردار ذوالفقار خان بپاداری کرد در آن گیرودار استوار ایستاده پای پس نکشید تا که سواران سردار شیردلخان بملک آسداخل پیادگان او شده سلطان محمد خان کاکری بشهزاده رسیده تیغ حواله نازکین نمود و شهزاده سردار دیده دم شمشیر بدین اسپش رسید و یکی از خدمتاش نیز دستش نموده کار سلطان محمد خان را تمام ساخته روی خاکش انداخت و خود سردار شیردلخان بی توپ ایرانیان رسیده از زبان تیغ نشان نیک نامی بدین توپ گذاشت و چهار زخم شکورش خورده شجاع السلطنه نیز کمال استقامت بیای برده تیغ نقر را از ضرب شمشیر هلاک ساخت و غیره لشکر ایران از مشاهده حملهای دلیرانه و دست بردهای مردانه سپاه وزیر فتح خان پشت بچنگ داده هریمت یافت و از همگنان ذوالفقار خان راه فرار جانب کنار رود هرات اختیار کرد و در چنین وقت از قضای مبرم الهی کوله تفنگ بر لب و دهان وزیر فتح خان رسیده مجروحش ساخت و وزیر کان افغانرا نیز از صدور ایحاده صریح دل از صندوق آن و روح از بدن ریمده با وجود فتح طریق هریمت پیش گرفتند و از اعیان اردوی شهزاده میرزا عبدالوهاب خان متمدنالدوله شتاب زده روی فرار جانب کپهان آورده دست گیر بنیاد خان هزاره که عثمان از کر زباز کشیده در آنجا قرار گرفته بودند و شهزاده شب را در کافر قلعه بسر برد و محمدخان قرائی که با بنیاد خان همحال بود او را ترغیب و تحریک (۲) بسیار نمود که میرزا عبدالوهاب خان را در هرات بفرستد اما او از عاقبت کار اندیشیده واسطه اسیر مذکور رو بدک بسوی شهزاده حملهل میرزا آورده با شش فاع (۳) وی از تقصیر اینکه نسبت بدولت ایران کرده بود معفو گشت و حکومت غورین و باختر و کپهان یافت و بنیاد خان با زای این ملا طقت میرزا عبدالوهاب خان را با دیگر اسیرانیکه در دستش بودند هرات داد و بوسطه رها دادن او خود را خادم دولت ایران ظاهر داشته همنانرا که با وزیر فتح خان همداستان شده بودند چون محمد خان قرائی و قلیکله خان نیوری و نذر محمد خان برادر بنیاد خان هزاره و بنکوش خان برادر سعید محمد خان جشیدی و غیره بگواهی و تصدیق میرزای مذکور نزد شاهزاده برده امر از او کرام یافتند و او علاوه بر العطف خویش رجوع بقی امر ایشان را موقوف و معطل بجهتور شاه ایران داشت و محمد رحیم خان حکمران خوارزم که از راه باری و مددکاری وزیر فتح خان نامر خس اسب معاودت نمانده آن محال را متصرف شده بود از ورود اعلیحضرت فتحعل شاه در مشهد خیر گشته جانب خوارزم مراجعت کرد و هم وزیر فتح خان بدین خسته وارد هرات شده دوباره بتربیب سامان سفر و فراهم کردن لشکر پرداخت که بوجه اتم و اکمل راه تسخیر ایران برگرفته آن مملکت را بمتصرف آرد ولی از کج بازی و بزرگ فلک حقه ساز کارش ذکر کون شد .

(۱) بروزنی دانی بمعنی نادر باشد که از قدرت است که بهمتسا و بی مثل و بیگانه و تنها باشد و نام قناتی بوده مشهور در زمان اردشیر برهان قاطع

(۲) بشاد معجمه نیز کردن و بر اندکیز آیدین

(۳) استشفاع طلب شفاعت کردن

(ذکر مکشوف^(۱) البصر ساختن شهزاده کامران وزیر فتح خان را)

از پیش اشارت رفت که شاه محمود با پسرش شهزاده کامران خیر فتح هرات را شنیده از کابل جانب انولایت راه برگزیدند و آنکه که از قندهار بیرون شدند شهزاده کامران با پسر پدرش مأمور پیش رفتن شده خود شاه محمود از سبب نظم و نسق سیستان و قان چندی در فرار درنگ کرده بعد وارد هرات گشت و شهزاده قبل از ورود پدرش منصور خان را از راه معذرت نزد شاه زاده حسنعلی میرزا فرستاده پیام داد که لشکر کشیدن وزیر فتح خان با پسر دولت نبوده خود سرچشم بدانش در جنبش آورده است و فرستاده مذکور با خواهرین مزبور که اجرای امور استقبالیه ایشان چنانچه آنجا ذکر شد شرفیاب حضور و قتل شاه که بزرگی وارد مشاهده بود کشتند و همگنان بخلاص ذخیره نوازش یافته از جمله منصور خان فرستاده شهزاده کامران مورد احسان زیاد شده مصحوب او بشهزاده کامران مکتوب کرد که اگر سخن از در صدق گفته و پیام داده وزیر فتح خان را روانه مشهد کن و یا از حلیه بصرش عاری ساز و چون وزیر موصوفی بقرار ذکر شاه شجاع میخواست که بجهت شاه محمود را بر پسرش شهزاده کامران بدکان ساخته در زندانش اندازد و او از مکتون ضعیف و زبر آگاه گشته پیام شاه ایران را تسلیم کتبه در پهنه اش که از حسد با وزیر داشت ساخته در کین کار و اضرار وزیر فتح خان افتاد و وزیر بی نظیر از روز ورود شهزاده در هرات نهمه ماه از راه صداقت مژدی خدمت بوده کاه و بیگاه سلام شهزاده حاضر میشد و درین حال هر چند دوستان ستوده امال و وزیر سنجیده مال را از بدینی و کج خیالی شهزاده بخوف و تحذیر مینمودند او احتیاط و احتراز را از هر کدر خدمت گذاری و صداقت شعاری لازم نشمرده اظهار و اصرار اخلاص مندان خویش را در ضمیر جای نمیداد و حواله تقدیر مینمود بلکه روزی در محفل سلام شهزاده ناسنجیده فرجام (۲) باغوا و القای امرای غرض جوی نگویند خوی و زبیری نظیر را گرفته فوراً از حلیه بصر عاریش ساخت و بغل و زنجیرش انداخته زندان فرستاد و ازین معنی سردار شیردلخان و سردار کهندل خان برادران وزیر که این وقت در حاکم بودند خیر کشته شتاب زده از کرمان بیرون شده طریق فرار برگزیدند و در اسب از مردم دین شهر و بازار بدست آورده روی بسوی قندهار نهادند و در قلعه مدعی زده مادر خجسته سیر وزیر مکحول رسیده در پی قصاص چشم برادر افتادند پس از صدور این واقعه شاه محمود و شهزاده کامران نیز نظم و نسق در امور هرات نهاد و یکی از خدماتش را بحکومت انجا کشته از راه قندهار مراجعت کردند و هنوز در راه بودند که آتش فتنه افروخته گشت.

(ذکر کمر بستن سردار محمد عظیم خان)

و برادرانش بانضمام چشم وزیر

و آنکه که خبر کور کردن وزیر سردار محمد عظیم خان در کشمیر رسید از درد بخود پیچیده گرانگام برست و مکتوبی مشتمل بر اطاعت و انقیاد و موکد بسوگند های غلاط و شدداد در لوده بیانه نزد شاه شجاع که در انجا مسکن گنای کرده بود فرستاده پیام داد که بعد ازین از صمیم دل راه اخلاص برگرفته با هم برادران و طایفه بارک زانی سردار کند اطاعت شاهی نهاده که خدمت می بندم بشرط آنکه شاه کردار سابقه ام را که از روی دولتخواهی شاه محمود نه ده ام عفو کرده چیزی بدل راه ندهد و روی تسخیر جانب پشاور و کشمیر آرد البته طریق خدمت و صداقت خواهم پوشید و شاه شجاع پیام او را از سبب کور کردن وزیر راست دانسته در ضمیر جای داد که پسران سردار پاینده خان بجان بازی و ملازمت رکاب شاهی از صدق دل خواهند گویند و چشم از حقوق نمک نخواهند پوشید پس مکتوب سردار محمد عظیم خان را نزد سمری نام و دیگر افسران انگلیسه که در دهلی بودند فرستاده صلاح کار جست و از انجمله سمری نزد شاه شجاع حاضر آمده گفت که گفتار این مردم سراسر دروغ و چراغ عهد ایشان بیخبروغ است از در صداقت خدمت نخواهند کرد و اگر شاه اعتماد بسخن او کرده روی بچنان مملکت موروثی آرند مختارند و شاه رأی خود را صاحب تر دیده

ذکر کور کردن شهزاده کامران وزیر فتح خان را

(۱)

مکشوف البصر یعنی بینائی گرفته شده

(۲) آخر کار و انجام آن

ذکر کور انقام بستن سردار محمد عظیم خان

بتیة ساز و برك سفر برداخت و بخط خویشین برای سردار محمد عظیم خان نوشت که رایات عالیات از راه بهاول
 پور و دیره جات جانب پشاور برجم کشا میشود شما نیز از کشمیر راه پشاور برگزید و بعد از فرستادن این نامه
 مبلغ چند هزار روپیه از ساھوکاران لودھیانہ قرض گرفته و برانہاد و چون پانہاد حدود بہاول پور شد محمد
 صادق خان عباسی مقدم شاه را کرایہ داشته مراسم پذیرہ (۱) بجسائی آورد و دوازده کیسہ سہم سفید مسکولہ
 و یکصد و یکدانہ اشرفی ہانک زنجیریل و چہار سراسب زین و براق طلا و نقرہ و بجاہ نغراشتہ مہاری و چند بہلہ
 باز شکاری و چند توب گمخواب کجراتی و غیر اقبشہ نقیضہ پیش کشیدہ شہاستہ نیز خلعت و یکسر اسب
 اسب با زین و براق طلا عطا کردہ دو ہزار سوار از وی خواست و او دو ہزار سوار مسلح بمسالاری
 محمد معقوب خان ملازمت رکاب شاه کاشت و درین اثنا حکم مجدد از حضور شاه محمود بنام سمندر خان
 بامیرائی کہ پس از عزل نواب محمد زمان خان بحکومت درجالت مأمور شدہ بود صدور یافتہ بوی رسید کہ نواب
 مذکور را محبوس نماید و او امر شاه را معمول داشتہ سر کرم بحکومت خویش بود کہ شہا شجاع
 از دیرپا عبور کردہ قدم بر زمین دیرجات نہاد و سمندر خان راہ مدافعہ پیش گرفتہ هنوز ہمراہان شاه بنسب
 خیم خویش اقدام داشتند کہ در رسیدہ آتش حرب شعلہ ور گشت و شاہ پارکاب ہادہ بسرعت و شتاب آنہک
 جنگ کرد و ہمراہانش پای شجاعت فشرده چند بڑہ سر از مردم سمندر خان بریدہ بیسای شاہ انداختند و بر
 توپخانہ پورش بردہ توپھیاترا نیز از دم تیغ گذرانیدہ اتواب را متصرف شدند و پای ثابت سمندر خان از مشاہدہ
 ایحالت لغزیدہ از راہ ہزمت در نزد حافظ محمد خان حاکم لہیہ رقتہ پشہاہ گرفتہ و شاہ شجاع داخل
 دیر شدہ بعد از درنگ چند ہوم مہ سواران محمد صادق خان بہاول پوری را کہ ہمراہی آمدہ بودند خلعت
 مرحمت کردہ خلعت کرانیہائی مصحوب آنہا کہ رخصت مراجعت یافتند برای محمد صادق خان فرستاد و مدت
 چہل روز کہ شاہ در دیرہ مکث داشت چہار عشاہ توب میہا کردہ بود کہ باز سمندر خان از راہ مجاہدہ پیش آمدہ
 طاصلاً بکمزلی دیرہ تلافی قتلین رخ دادہ اکثر از ہمراہان سمندر خان مقتول و خودش مغلوب گشتہ از طریق
 ہزمت روی بسوی واجل آورد و شاہ تعاقب او را از دست ندادہ داخل واجل شدہ سمندر خان در اینجا نیز
 ثبات نورزیدہ با معدودی جانب قندھار کریمت و سوارہ و سیادہ لشکر بیصاحبش از راہ معذرت رکاب شہا
 پیوستہ جبہ سالی زمین ادب کردیدہ شرف ملازمت یافتند و اینوقت کہ آوازہ مکنت و اقتدار شہا شجاع
 سرگشتہ در افواہ مردم اطراف و اکناف افتاد اکثر ہوا خواہانش کہ در گوشہ های نامیدی متروبی بودند
 از قندھار و غیرہ ولایات جانب شاہ را ہر شدند و از انجملہ سردار مدد خان و سردار بادل خان و سردار سر بلند خان
 بن وزیر فتح خان بیشتر از دیگران بانجصد سوار از قندھار در رسیدہ سعادت الحساق رکاب شاہی یافتند و از
 جانب دیگر شہزادہ محمد ہائم و شہزادہ سلطان اسد روی دل از شاہ محمود برناقتہ سردار شیر دلخان
 و کپندل خان کہ در نادعلی بودند پیوستند و مردو تن سردار در اینجا حشر و از دھانی از عالم وحالی گرد آوردہ
 روی تسخیر بسوی قندھار نہادند و شاہ شجاع نواب محمد زمان خان را بحکومت دیرجات کاشتہ
 خود راہ پشاور بر گرفت و شہزادہ محمد تیمور را از انقباس میران سند بانجصد سوار بحکومت سند سر افرازی
 دادہ از حضور روانہ شکار پور نمودہ وی در اینجا رقتہ بکار ایالت برداخت

(۱) استقبال
 کردن و پیش
 کسی رفتن
 و قبول کردن

ذکر لشکر
 فرستادن
 سردار محمد
 عظیم خان
 جانب پشاور

(ذکر لشکر فرستادن سردار محمد عظیم خان)

(از کشمیر جانب پشاور و حرکت خودش)

و از کشمیر سردار محمد عظیم خان کہ پذیرہ مکتوب شاه را از لودھیانہ دعوت بر تسخیر پشاور کردہ بود
 در هنگام ساز سفر نمودن شاه در لودھیانہ چنانچہ مذکور گشت سردار دوست محمد خان را کہ تا اینوقت در
 کوہ مازان محبوس بود رہا دادہ با سردار یار محمد خان و لشکر شایان کہ بچہار ہزار مرد بیکار مدبوسید جانب
 پشاور و کابل سکیل فرمود و ایشان پشاور را متصرف شدہ چون از شہا شجاع تاکنون آوی

معلوم نبود شهزاده ایوب را بیاد شاهی برداشته در پشاور پارک ساطت بر نشاندند و خود جانب کابل راه بر گرفتند و سردار محمد عظیم خان که از عقب ایشان راه پشاور برگرفته و اسب زانده وارد بیچ ونگلی گردیده بود که شاه شجاع وارد دیره اسمعیل خان شد و در اینجا فرستاده حافظ احمد خان سدو زانی حاکم لویه پانچت بسیار وعدهای شاه وار از قبیل اسبان ترکی و اشتران مہاری بلوچی وغیره اجناس پشمین و ابریشمین شرفیاب حضورش شده همه را پیش کشیده مطبوع طبع شاهی گشت و شاه فرستاده موصوف را بجلعت فخره تن بیسارست و رخصت انصراف داد و هم خلعتی برای حاکم لویه فرستاد بعد از دیره اسمعیل خان رو بجانب پشاور نهاد و شاه ایوب که نیروی مدافعه در بازو نداشت شهر را گذاشته لوای فرار جانب الکلای مردم یوسف زانی انراشت و شاه شجاع بزانی داخل پشاور شده رحل اقامت انداخت و شاه ایوب از آنجا در بیچ ونگلی نزد سردار محمد عظیم خان رفته اظهار حال و احساس امر مکتوبه بان (۱) خویش کرد که بواسطه برادرانت نام پادشاهی بر خود نهادم و اکنون که شاه شجاع در پشاور طرح اقامت انداخته و لوای حکومت برافزخته است امید آن دارم که بیرونی بازوی شما از همان نام نمایند همین قدر اکتفا کرده قناعت ورزم و سردار محمد عظیم خان او را تسلی و دلجوئی داده با خود برداشته آهنگ پشاور کرد و چون در منزل شاه آباد واقع بیچ سکروھی پشاور فرود آمد سه تن از معتسین خویش را پیش شاه شجاع فرستاده بیسم داد که ملازمان خاص را از حضور دور نموده محفلش را خلوت کند تا ملاقات آمده شرف دیدار حاصل نماید زیرا که از بودن آنها بجان این نمیدانم و شاه شجاع را ازین بیسم او خطرات چند در خاطر خطور کرده در همان شب لشکر از شهر پشاور بیرون فرستاده موضع تیکال را عسکر گاه قرار داد که نقد وجود سردار محمد عظیم خان را بچک امتحان رساند تا اگر صادق الیوم والوعد باشد راه اطاعت خواهد گرفت و الا پیش نیامده بمخالفت خواهد گراشد آوقت کار به بیکار قرار خواهد یافت و بدستخط خویش سردار محمد عظیم خان نوشت که مادر هیچ حکام اغراس نفسانی را ملحوظ نداشته همیشه اصلاح امور را بر وفق خیر و مرام خواص و عوام انجام میدهم هرگاه از صمیم قلب قصد ملاقات دارید بیرون و اومه و هراس راه ملاقات برگزید زیرا که خود میداند که ما را خلاف عادت موجب ملاقات است که خدام را از حضور برانم و در خلوت با شما سخن رانم و سردار محمد عظیم خان جواب نگفته میر آخروولی را با چند برف بیساده ساخو و سوار پیش فرستاد و شاه شجاع خود نیز بعد از فرستادن نامه مذکور از پشاور رهسبر تیکال شده در باغ علی مردان با کانتکان سردار محمد عظیم خان دوچار گشته بدون آنکه چیزی گفته و شنیده شود جنگ در بیسوست و میر آخور ولی از ضرب گلوله توب هلاک گشت و درین اشغال باثره قتال و جدال آتش بقور خطه (۲) شاه شجاع افتاده دوسدن از بیساده گانش را بجان ساخت و از وقوع اتحادیه باهمان سردار محمد عظیم خان قوی دل گشته لشکر شاه شجاع حزمیت یافت چنانچه سوران محمد عظیم خان یورش آورده اسباب و آلات از دوی شاهی را منصرف شد و شاه بیچک و کرز خود را نادانسته کوه خیر رسانیده از دست عقب نمازان جان سلامت برده داخل دره خیر شد و سردار محمد عظیم خان بشهر پشاور در آمده منصرف گشت و نادانم که شاه شجاع در دره مذکوره اقامه داشت هر چند رسل و رسائل فرستاده شامرا دعوت پشاور و رفتن جانب درجاعت کرد بگفتار او اعتماد نکرده آخر الامر با سبواب رأی خویش از راه کوهات وینو بیره اسمعیل خان رفت و در اینجا تحف و افره از حافظ احمد خان حاکم لویه بحضورش رسیده بعد حرکت کرده وارد و اجلی شد و در اینجا از سبب عدم توشه چند دست زین و براق اسبلا که همراه داشت فروخته و سه قیمت آنها را صرف خراج راه کرده در شکار پور رفته طرح اقامت انداخت

(۱) یعنی دل

(۲) سلاح و ادوات حرب که مراد گلوله و بارود باشد

ذکر مسخر نمودن سردار دوست محمد خان کابل را

(ذکر مسخر نمودن سردار دوست محمد خان کابل را)

چنانچه از پیش مذکور گشت که سردار دوست محمد خان با سردار محمد خان برادرش بعد از برداشتن شهزاده ایوب را بیاد شاهی از پشاور عزم تسخیر کابل کرده تا بوقت درجلا آباد توقف و درین راه که در خلال وقایع مذکور شاه محمود و شهزاده کامران که از هرات برآمدند هرات کابل رهسبر شده بودند و بعد از رسیدن بقندهار نظر

باعتقالات مذکوره پشاور و براه انتقام افتادن برادران وزیر فتح خان شهزاده جهانگیر را با عطا محمد خان سافه
 حاکم کشمیر که صندوقه ملوا از آبکینه را که از پیش بشرح رفت بوزیر فتح خان داده زاهد قندهار بر گرفته نزد
 شاه محمود بواسته شهزاده کامران علی الرغم وزیرمند کور اعتبار یافته بود روانه کابل نمود که باستحکام شهر کابل
 پرداخت دست تسلط پسران سردار پائنده خان مرحوم را از کابل بازدارند چنانچه سردار دوست محمد خان
 بایز محمد خان و پیر محمد خان برادرانش چون وارد جلال آباد شد از ورود شهزاده مذکور و عطا محمد خان در کابل
 خبر گرفته درنگ کرد تا که عطا محمد خان که بسبب عزلت از حکومت کشمیر از شاه محمود رنجیده خاطر و دل کبر
 بود این هنگام را مقام دانسته از راه خنکس نزد سردار دوست محمد خان فرستاده پیام داد که بسرعت
 بادوشتان سحاب جانب کابل رهسپر شود تا شهزاده جهانگیر را غل و زنجیر کرده بدست او سپارد و باطنین خاطر
 کابل را متصرف آید و بجهت استوار داشتن پیامش قرآن شریف را مهر نهاده نزد او روانه ساخت بعد سردار
 دوست محمد خان از جلال آباد جانب کابل راه برگرفت و عطا محمد خان که باطناً روی دل جانب سردار دوست محمد
 خان داشت ظاهر آوازی مداخله افراخته خود بخود زانگسره ساخته تا که سردار دوست محمد خان بقرب کابل رسید
 او بدون مقابله و محاربه بشهر معاودت نمود و شهزاده جهانگیر هر اسنا شده با فقر خان کریم معروف بقرت و جویی از
 قزلباشیه در بالا حصار جای گرفته متحصن گشت و صورت حال را بشاه محمود و شهزاده کامران نوشته در قندهار
 فرستاد و سردار دوست محمد خان بهایی داخل کابل شده بالا حصار را محاصره انداخت و در انهای ایام محاصره
 عطا محمد خان را بهمانی در جای خویش دعوت کرده پس از آمدنش چون او را محرك کور کردن و زبر فتح
 خان میدانست سردار پیر محمد خان را امر کرد که باستقام چشم او کورش ساخت و غل و زنجیرش نموده در زندان
 انداخت بعد کار را ب مردم بالا حصار سخت گرفته بنوسط بلند نام لقب زن کوهستانی زیر شاه برج ضلع شرقی
 حصار را تقی زده از مدغمه آتش بارون رجه در برج کشود و چون تمام پست فاشه بود در پورش آرزوی
 فتح روی نمود تا که شهزاده جهانگیر خود را اسیر دستگیر قیاس کرده شب هنگام با فقر خان قرت از بالا حصار
 مخفیاً بیرون شده در قریه هندکی رفته از انجا روی بسوی قندهار آورده بشاه محمود و شهزاده کامران ملحق شد
 و بعد از مدت چهل روز محاصره بالا حصار متفوح شده بمصرف سردار دوست محمد خان درآمد

(ذکر لشکر کشیدن شاه محمود و شهزاده کامران)

(از قندهار جانب کابل و مغلوب شدن ایشان)

چون شهزاده جهانگیر نزد شاه محمود شده ماجرا باز داشت او باینترین شهزاده کامران آهنگ دفع سردار
 دوست محمد خان کرده نائب کل محمد خان فو قل زانی را بحکومت قندهار گشته بانی هزار مرد بیکار در سال ۱۲۳۴ هزار و
 دویست و سی و چهار هجری وزیر فتح خان نابینا را که در سرای مدد خان اسحق زانی مایوی داده بود با خود
 برداشته راه کابل پیش گرفتند و در بلده غزنین وزیر فتح خان بساخت (۱) قاضی ملا محمد سعید خان در حمایت
 از خیمه مرتب ساخت غبار سر و تن شسته تبدیل لباس کرده از حال قلش در معرض راه بیکلندرا بجای مذکور
 باز داشت که گویا از ملهم غیبی شنیده بود بر زبان راند چنانچه در اخیر مطابق پیشین کوشش بسدور پیوست
 الغرض شاه محمود و شهزاده کامران از غزنین براه افتاده در منزل لوره سیدی از سادات دره بیج کر از شهزاده
 کامران رهائی وزیر فتح خان مکحول البصر را القاس کرده بمعرض قبول نیتانده بلکه مورد عتاب و دشنام شد
 و در منزل سید آباد شهزاده کامران تمام سران و سرهنگان طوائف درانی را نزد خود خواسته امر بقتل و وزیر
 فتح خان کرد تا دامن و دست همه مردم درانی بچون آورده شده بایسران سردار پائنده خان متحد وهم داستان
 نشو و نهاده سرداران اگر چه اکثر رضا نبودند لیکن با سر شهزاده در قلش اقدام کرده هر یک ضربتی زده
 هلاک ساختند و این واقعه در سال ۱۲۳۴ هزار و دو و سی و چهار هجری بوقوع پیوسته در مزار
 علی لاریضی الدین علیه الرحمه مدفون گشت چنانچه شاعری تاریخ قتل او را بکاستی عددمهر که چهل است از عدد
 مصرع اخیر این دو بیت نشان داده است

ذکر لشکر
کشیدن شاه
محمود و مغلوب
شدنش

(۱) جوان
مردی

(جلد اول) (ذکر وقایع عهد اعلیحضرت شاه محمود) (سراج التواریخ)

بی تحریر تاریخ شهادت ز قول هاتم این گشت مشتق
سراز مهر خموشی گبر و میگو بسید آباد شد کشته بناحق
و هم مطابق این تاریخ در لوح مزارش در جنب مضجع علی لالا رضی الدین واقع غزنین منقر است
سان فونش هاتنی غیبی بسید آه گفت شد بسان اب شهید ا کبر آن والا مقام
آن امیر نادرو این نادره تاریخ او کس ندید و کس نگوید در جهان از خاص و عام

(ذکر مقابل شدن سردار دوست محمدخان)

(بالشکر شاه محمود و کریمخان شاه محمود)

ذکر مقابله
سردار دوست
محمد خان
و کریمخان شاه
محمود

پس از قتل وزیر کشور کشای ملک کبیر سردار دوست محمد خان برادرش بادو هزار مرده نخواب خوار و سه
هزار پیاده و سوار الوسی و چهار ضرب توپ از کابل بزم مدافعه بیرون شده در قلعه قاضی سر راه بر گرفته استوار
نشت و سنگری در گذرگاه بندر ارغنده بر افراخته بدلیران جنگ مستحکم ساخت و شاه محمود پشیزاده کامران
و بی هزار سوار بکه همراه داشت در منزل میدان فرود آمده عبور را از گذرگاه مذکور دشوار دانسته روی
بر نافت و از راه آب بازلک جانب قره چهار آسیاب شناخته در آنجا عسکر گاه ساخته قرار یافت و سردار دوست
محمد خان از مشاهده احوال با ابطال رجال بزم راه گری از قلعه قاضی و سنگر ارغنده روی استعجال جانب قره
هندکی آورده سد راه شد و روز دیگر در نال واقع بین هندکی و چهار آسیاب جانیین صف آرا کشته آیین جنگ
بیار استند و در آشنای تکابوی دلبران مرد و پیاده و حاجی محاربه گردید مردان رزم خواه ایشیک آقایی دلاور خان
انگوزانی بواسطه تقار خاطر بکه از سو سلوک شهزاده کامران داشت روی اخلاص بسوی اردوی سردار دوست
محمدخان نهاد بر کباب وی ملحق شد و مرد و لشکر بدون محاربه روز را بسر برده شبانگاه مریدک بمسکر گاه خویش
مقر بست و درین شب سردار دوست محمدخان تدبیر اندیشیده عطا محمد خان را که شاه محمود از قندهار پشیزاده
چنانکه مأمور کابل نموده و سردار دوست محمد خان کور کرده بود و این وقت با خود داشت نزد خویش خواسته گفت
که یا بقتل خویشین رضی شود و یا هر چه من میگویم بکوش دل بستن و بی از متاع کران های زندکی ننگدشته اعتراف
کرد که همراه بیک خداوند کار فرماید صواب است پس علامت و امور بیکه در بین او و شاه محمود بود بیکدیگر از وی
رسیده بخط غلام احمد خان برادر خودش نکار فرمود که باین راه های که در میان است از در راستی خیر داده میشود
که قواد (۱) سپاه که باشاه همراه اند با سردار دوست محمدخان بکابل و بکجرت کشته با رسال رسائل و واسطه و اسائل
با هم قرار داده اند که شاه و شهزاده را در وقت اشتعال نازده قتال گرفته بدمت و پای بسته بسردار دوست محمدخان
سیارند و نامها بمر عطا محمدخان مخنوم و برای شهزاده کامران مرسل داشت و قاصد در تاریکی شب راه برگرفته
وقتی در نزد شهزاده رسید که بر خوان نشسته دست برای صرف طعام شسته بود نامه را بشهزاده داد و او گشوده
سر امر مطالعه کرده از خوف دست از طعام باز کشید و بدرش را بز خیر داده سر اسیمه سان بیرون از اینک
کسی را آگاه کنند راه فرار جانب قندهار پیش گرفتند و اردوی ایشان بامدادان آگاه کشته بکمال بی نظاص
از عقب ایشان هزیمت هزیمت کرده در منزل شش کاوراه بدیشان زدیک کردند و شهزاده بیدرش خیال سوار
تعافی سردار دوست محمدخان کرده بگریخت و با قلات توخی عنان از رفتن باز نگشیده در آنجا فرود آمدند و شهزاده
که سردار شیردل خان و پردل خان برادران سردار دوست محمدخان پس از توجه شاه و شهزاده جانب کابل قندهار را
متصرف کشته اند پس ناچار از قلات راه دماوند برگرفته در آنجا اقامت کردند تا که سردار کهنبدل خان پشیزاده
ملک قاسم که حاجی فیروز الدین بدرش چنانچه از پیش ذکر شد و عیبال و اطفال از هرات با مر شاه محمود در کابل
فرستاده شده و از آنجا در قندهار جاداده شده بود بزم استیصال ایشان از قندهار روی بسوی دماوند نهادند و شاه
محمود پشیزاده کامران از توجه ایشان دماوند را بز و آگذاشته از راه فرار داخل هرات شده اقامه کردند و پای
تردد بدامن حکومت آنجا بچیدند و حاجی فیروز الدین که در قید شاه محمود فرصت یافته باسر و عیبال و تعلقانش

(۱) مجازا
اقسم ان

از قندهار بیرون گشته روی النجا جانب ایران نهاد و در مشهد مقدس رسیده از شهزاده حسنعل میرزای شجاع
السلطنه والی آنجا کمال اعزاز و اکرام و احترام یافت

{ ذکر متصرف شدن سردار شیردل خان }

(و کهنل خان و سردار خان قندهار را)

مفصل این مجمل اینکه سرداران مذکور که بعد از کور و ناپینا شدن وزیر در قلعه نادعل اقامت ورزیده
بودند و انتظام چشم برادر نامور را پیشنهاد خاطر داشتند و مقصد آنه روز بر می بردند تا که شاه محمود
نائب کل محمد خان قوئل زانی را بحکومت و حراست قندهار بگذاشته خود با شهزاده کامران چنانچه آقا ذکر شد
رامکابل برگرفت از عتق او سردار شیردلخان و سردار کهنل خان و سردار بردلخان با مردم طایفه بارک زانی
و غیر در وی تسخیر بسوی قندهار نهادند و نائب کل محمود خان نخست متحصن شده بقلعهداری پرداخت و آخر الامر
نیات در پانی اقامه خود دیده از در شراعت بممانعت پرداخته پیام داد که تا معلوم شدن نتج و شکست سردار دوست
محمد خان دست از تصرف شهر قندهار باز دارد تا اگر شاه محمود مغلوب گردد همانا شهر را بشما خواهیم سپرد
والا در مقابل پادشاهی ناب مقاومت نخواهید آورد و شهر را که بخون ریختن بسیار متصرف شوید همس انتزاع
خواهد فرمود پس صواب آنست که درنگ را بر جنگ ترجیح داده آنگه سبزی نمانید و ایشان ظاهرآ پیام اور
از راه قبول جواب فرستاده باطناً بضمون الحرب خدعه در پی کار قلعه کشائی افتاده اورا همان پیام خودش
غافل ساخته نزد پناه ترتیب دادند و شبی غفیه پوشش رده نود پناه را بر راه و بروج حصار نهاده دلیران را امر فر از شدن
کردند و اول کسیکه بزر حصار صعود کرده پای تصرف در اندرون شهر گذاشت میردادخان بن ملا بازار بارک زانی
بود بر شاه بروج نورزانی عروج کرده در میان شهر فرود شد و دیگران از قنای او داخل شهر شده دست بشاراج بهال
و تلف جان کسانی که هوا خواه شاه محمود بودند کشودند و نائب کل محمد خان گریخته در عرض راه بمنزل
خورزانه به شاه محمود و شهزاده کامران رسیده ما چرا باز داشت و ایشان چنانچه گذشت از راه دره بوری
و دهه و تیرین و دهراد و کتل کهنلان و غورات داخل هرات شدند و سردار شیردلخان پس از نهب و غارت
قندهار و تصرف آن دیار هر که را تسخیر قلعه جیلادق کرده بود بعطای خلعت و زر نقد ممتاز گردانیده
میردادخان را بعتب ایشیک آقایی گری سرافرازی داد و پشاور و درجانت و کابل و قندهار بدون از هرات همه در تصرف
برادران و وزیر فتح خان درآمده هر یک حاکم بلدی شد

ذکر تسخیر
خود سردار
دوست محمد
خان قندهار
را

{ ذکر معاهده شاه شجاع با میران سند }

و شاه شجاع که از پشاور هزم یافته چنانچه مذکور شد در شکار بوز رفت در احیان وقایع مزبور طرح معاهده
با میران سند انداخته تخت با بختامین از نوکران خاص خویش از آب سند عبور کرده در خیر بوز میر سهراب خان را
بدید و او مقدمش را کرامت داشته مراسم اعزاز و احترام بجای آورد و نخبه و هدیه شایان از نقد و جنس پیش کشید
و شاه شجاع اورا تکلیف اطاعت و معاونهت نموده وی اعتراف کرده قرارداد کفر امری را که میران حیدر آباد
بپذیرند و بعهده گیرند او نیز بر طبق آنها طریق اخلاص سپارد و شاه اورا با پسران و منسوبانش بعطای خلعت شاهانه
و اسباب و تفنگها و شمشیرهای ایرانی نوازش فرموده بزم حیدر آباد دریا گذاشته فرود آمد و میران حیدر آباد که
پیش از ورود شاه از قدسش آگاه نبودند متحیر گشته از راه مهمان بلوفه و آذوقه همدست بدر میر غلام علی خان
فرستاده پیام دادند که میر کرمل خان و میر مراد علیخان التماس شرفیابی جنسور را دارند و مترصد اجازتند و شاه
فرستاده ایشانرا نیک نواخته فردای آن روز و وعده ملاقات گذاشت چنانچه ایشان بر طبق و اجازت شاه سعادت اندوز

ذکر معاهده
شاه شجاع
با میران
سند

حضورشاهی شده مبلغ پنجاه دانه اشرفی و بیست هزار روبه تقداز حضور گذارائیده خلعت عزت یافتند و ارازه مطلب
 و بیان راز را بلافاصله دوم وعده گذاشته مرخص گردیدند و آنکه که قیاس ملاقات دوم شدت انباش انکشاف امر
 ممکنه خاطر شاهی نموده شاه نظر بکفایت صداقت آثار ایشان توازش و رخصت فرموده و عده فراداد و روز دیگر
 همه امیران سند شرف بار یافته محظوظ شدند که موکب هایونی باوجود طغیان آب و شدت تابش آفتاب وارد اجملکت
 گردیده محض آنست که شایا در اطاعت و اقیاد امر ایشاهی متوجه شده با اتفاق از راه وفاق عهد نامه نکار داده نکار
 کشتان مسبارید که طریق خدمت و راستی بر گرفته از شاه محمود و سردار محمد عظیم خان و غیره پسران سردار
 پاینده خان مرحوم استبعاد جوئید و ایشان جواب شاهرا معطل و صلاح و صوابدید خوانین بلوچیه گذاشته معاودت
 کردند و آلمان را دیده متنق الکلم شده حاضر بار آمدند و بعرض رسانیدند که ازل و حان عهد در میان نهاده
 طریق خدمت و اطاعت می یوئیم و جز از امر نهی ایشاهی چیزی نمیجوئیم و مطابق این اظهار عهد نامه بحاشیه قرآن
 عید نوشته مژگه محضرات ائیه و اولیا و غسل مرتضی و غیره ائمه اثنا عشر و حضرت عباس داشته خاتم بر نهاده
 بشاه دادند که اگر شاه محمود و سردار محمد عظیم خان و برادرانش عزم تسخیر سند و شکار بوز کنند ایشان
 و مردم بلوچ عداقتد برخواستند از مال و جان مضاعفه نکندند و هم اگر شاه عزم تسخیر و استرداد قندهار راه برگردد
 از دادن زر و در ستادن لشکر دریغ نمایند و سه دیگر دیره نازی خانرا بدست آورده سردکار آنگان ایشاهی کنند
 و هم در وقت تشریف فرما شدن سر اوقات حرم عزم شاهی بقدر استعداد تحفه و هدیه پیش کنند و در ازای
 شروط مذکوره القاس گردند که هر وقت از یک سلطنت موروثی بتصرف بتدکان شاهی در آید مالیات محالات
 سند و شکار بوزازان ایشان بوده از جانب کارکنان دولت صرفه الفم باشند و شاهان مسؤل ایشانرا بسمع قبول اصفا
 فرموده رفی عنایت نمود پس از انقطاع مکالمه و انعقاد معاهده طلا و نقره مسکو که بسیار واقعه نفعه ایزدین و پیشین
 و زرین و دورین و ساعت و ظروف بلورین و ائمه چین و اسلحه آلات مرصع و مصاحف و وظائف مذهب و دوزخچریل
 و خیمه ها و فرش و دو ضرب توب جلوی بیس اسب و غیره اشیا پیش کشیده مورد تقد () شاهانه شدند بد صاحب
 کاران ایشان ز ابا میر اسمعیل خان بلازمیت رکاب شاهی تعیین کرده رخصت مساکن خویش شدند که آنکه پور
 رهبر خدمت شاه باشند و شاه بعد از معاودت میران اسمعیل خان مرحله بنای شکار بوز گردیده در عرض راه
 میرسردار خان نیز قبض رکاب بوس رسیده بر عهد نامه دیگران مهر اعتراف نهاده عهده گشت و شاه وارد شکار بوز شده
 رحل اقامت انداخت

(۱) تقد
 اعزازاً یعنی
 دلجوئی
 و مهربانی
 و غم خواری

ذکر توجه
 سردار محمد
 عظیم خان
 جانب سند

﴿ ذکر توجه سردار محمد عظیم خان ﴾
 (جانب سند بالقاس میران عهد انشاس آنجا)

چون تمام مملکت افغانستان بدون از هرات در تصرف برادران وزیر فتح خان در آمد سردار محمد عظیم خان
 که پس از وزیر رکن اشد دیگران بود حکومت کشمیر و پشاور را بدون از برادرانش مفوض داشته شهزاده
 ابوب را که بیاد شاهی برداشته بود با خود در کابل آورده محبوس کرده شهزاده محمد اسمعیل پسرش را بتسل
 رسانید و سردار دوست محمد خان را بیساده اشکه شاه محمود را هزمت داده کابل را متصرف شدند بود
 حکومت غزنین و عطای توب زیر ذلک امتیاز داد و مقارن انتقال مکتوبات میران سند بر سردار محمد عظیم خان
 رسیده دعوت سندش نمودند بیاعت اینکه شاه شجاع بعد از معاهده کردن با میران آنجا سال ۱۲۳۵ هزار و
 دو بیست و سی و پنج هجری را تمام در شکار بوز بسر برده در هنگام توقفش پنج هزار سوار و اندکی از پیاده در تحت
 زابت خود قرار داده با دو ضرب توب اراده استرداد افغانستان نمود و هنوز برای نیفتاده مشغول سامان سفر بود
 که انقلاب و اضطرابی از دزدان در حال سدرخ نمود و مترافستین انگلیس از جایکه اقامه داشت بنام دفع شورش
 دزدان بالشرک داخل ولایت سند شد و درینوقت میران سند از جمع از مردم بلوچ را بدفع دزدان لجوج کشته بودند
 که لشکر انگلیس باهاد ملک ایشان گردیده از اجمنی در اضطراب افتاد و میر اسمعیل خان را بسبیل وکالت نزد مستر

انگلیس فرستاده پیام دادند که مراجعت نموده بپایه دفع دزد مدخلت در ولایت نکند و نیز ورود انگلیس از سو
مظنه نسبت به شاه شجاع کرده داستاها را ندند و آخر الامر رأی ایشان بدان قرار گرفته گفتند که شاه سالیانه
یک لک و سی هزار روپیه از مالیات سند گرفته صرف مؤنه خود میناید و بدان قناعت نوزیده بختل که بادولت
انگلیس در ساخته قرار داده باشد که متفقانه مملکت سند را متملك و متصرف شوند و ما را دلیل و تروپون سازند پس این
اندیشها نقش عهد کرده قاصد و نامه چنانچه اشارت رفت نزد سردار محمد عظیم خان فرستاده بستندش دعوت
کردند که اگر سرعت باد و شتاب سحاب مرحله پیمای دیار سند نشود هر آینه بواسطه شاه شجاع همه مملکت
بشرف دولت انگلیس خواهد رفت و او با سردار دوست محمد خان و لشکر شالین از کابل برای قندهار عزیمت
و قتل سند کرد و سردار امیر محمد خان برادر اعیانی سردار دوست محمد خان را بجای او قائم مقام حکومت
عزیزین ساخته وارد قندهار شد و سه ماه در آنجا درنگ کرده بعد در سال ۱۲۳۶ هزار و دویست و سی و شش هجری
با سردار شیردل خان برادر دیگر خویش از طریق دره بولان راه سند پیش گرفت و ازین راه سردار شیردل خان
را راه دره مستنک جهت استنک مردم بلوچیه که سر از جیب نمرد کشیده بودند کسب کرد و مردم بلوچ دره
مذکوره را از چوب و خشک و سنگ مسدود نموده با جوج صفت در عقب آن سد سدید جای گرفته بودند که سردار
شیردل خان از کردار در زبیده لشکر را از دو طرف دره امر بالا شدن کرد و خود باده از نوکران خاصش
بر قله جبل فراز و جنگ را آغاز کرد و به یک جمله مردم بلوچ منهدم گشته سنگرها از دست دادند و سردار
شیردل خان بسیاری از ایشان را کشته و کوشانی بسزا داده راه شکار پور برگرفته پرکاب سردار محمد عظیم خان
پیوست و میران سند از وصول لشکر سردار محمد عظیم خان خبر یافته در بلوچستان با قوچ خودها از جدر آباد
بعزم استقبال بیرون شدند و از شهر سند عبور کرده در قصبه لارکانه درنگ کردند و میر سهراب خان نیز با جمعی
بدیشان ملحق گشت و همگنان در ظاهر با شاه شجاع هممنان و در باطن با سردار محمد عظیم خان همداستان
بوده قاصد و نامه یک بدیگر میفرستادند تا که سردار محمد عظیم خان داخل محال گهی شد شاه شجاع نیز از
شکار پور بقصبه مذاقمه خیمه بیرون زد و از حرکت موکب شاهي مردم اطراف و تواریخ آگاهی یافته همه
روزه دهنده و بیست نفر از سپاه سردار محمد عظیم خان رو بفراتنه جانب شاه می شناختند و از جمعی سردار محمد عظیم
خان راه شکار پور را فرو گذاشته روی بسوی لارکانه که محل اجتماع سیدان بود نهاد که میادا لشکرش از هم
پاشد و یا جانب شاه شجاع شتابد و شاه نیز از توجه سردار محمد عظیم خان بجانب لارکانه خبر یافته بدانسو
حرکت کرده فاصله بیست کوه از لارکانه فرود آمد و در آنجا نیز دسته دسته از سواران سردار محمد عظیم
خان باردوی شاهي ملحق میشدند و هم میران سند از استغنا و عدم اشتیاق سردار که جانب ایشان نگاه
نمیکرد از وی سرکران و دل گران شده مهرهای خود را هم دست شخص امینی نزد شاه شجاع فرستاده
پیام دادند که راه آمدن ما بسوی شاه مسدود است و بدین معنی شاهد مدعا از چشم شما مقنود بنا بر آن میباشد که
که فردا خود را بشکرگاه سردار محمد عظیم خان رسانیده ما را گران را در خدمت خویش هممنان دانست و شاه
این پیام سیدان را مفتاح فتح غیبی دانسته با یوار و شرف کیراه نور دیده بامداد بشکرگاه مردم بلوچیه رسید
و سردار محمد عظیم خان از خلاف کاری سیدان هر آنکه شده عجله حبیب الله خان پسر و نواب عبدالجبار خان
برادر خود را از راه معذرت نزد میران سند فرستاده پیام داد که هر امریکه بسند خاطر نهایت مزایز همان
مدعا است چه با تمس شما زربسیار صرف کرده وار دادند پارتیدم ورنه از خود چیزی در خاطر ندارم بدون
اینکه ثواب راه خدا حاصل نمایم و دست تصرف انگلیس را از مملکت مسلمانان کوتاه سازم دیگر امری پیشنهاد شعیر
نداشته و ندارم حالا که دو دل و دو زبان شده اید اختیار دارید که رعایت عهد خود هزارا نموده حمایت مینمایید
و بادت بسته بشاهم میسازید و سیدان ازین پیام سردار محمد عظیم خان ولی محمد نامی را نزد شاه شجاع فرستاده
آگهی دادند که اکنون که پسر و برادر سردار محمد عظیم خان نزد ما آمده و چنین پیام آورده اند جوایش را
باستسواب رای والا گذاشته استشاره میجوییم که بجه طریق با او مواضع نیمه و شاه که از مناقشت عهد و منافقت

سندیان آگاه بود فرستاده ایشان را بدون جواب رخصت مراجعت داد و روز دیگر باز فرستاده مذکور حاضر حضور شاه شده از زبان سندیان بعرض رسانید که از ننگ بلوچی که بگردن ما افتاده است مانتس آیم که شاه جندی در موضع درازه واقع کنار دریای سند توقف فرمائشوند تا سردار محمد عظیم خان را عذر خواسته جانب افغانستان مراجعت دهیم بشریعت عتل بنسیده خواهد بود که بعد از آن شاه وارد شکار پور شده استراحت کریں کردند و اجرای امور مکتوبه ضمیر بوجه خاطر خواه بردارند و شاه به پیام ایشان التفات نکرده نظری بجهل ووری آن مردم راه نجات خویش پیش گرفته روی بسوی لوده هیاه آورد و آنگاه که از آب سند عبور کرد هیران سنه از مراجعتش آگاه شده چند هزار رویه همدست شخصی نزد شاه فرستاده پیام دادند که کوت بزل را که مخصوصان بلک رویه میشود برسم پیش بشاه ببریم که در اینجا فرود آمده اقامه کریند و در وقت فرصت بخل افسوس بردن شکار پور داده حسب المرام آن مقام را از ما بخواهند و شاه پیام ایشان را از راه کذب و تدلیس دانسته بکوش قبول جای نداد و از اینجا بزم لوده هیاه راه بر گرفته چون وارد جشلیمر شد راجه آنجا مقدم شاهی را کرامی داشته در امتزاز و اکرام و پیشکش مضائقه رو انداخته مورد عطای خلعت و انعام یک زنجیر بیل کشت و از اینجا حرکت کرده آنکه که وارد بوکران شد و در روز برای وصول عقب ماندگان در ننگ فرمود و راجه آنجا معتنا بشاه نکرده بلکه در شب دزد کشته دوسر اسب از اسبان شاهی بدزدید و بعد از جندی از راه غایت بس فرستاد و در منزل جود پور راجه آنجا شیوه آدمیت بتقدیم رسانیده از اینجا راه مزار فیض آگار خواجه معین الدین چشتی رح بر گرفته وارد اجیر شریف کشت و فیضاب زیارت آن مشجع سعادت مآب گردیده هزار رویه برسم خیرات بخادمان آن عقبه علیا عنایت کرد و از اینجا راه خابنکر است رانده از راجه آنجا امتزاز و اکرام دیده چون غاصبه شش گروهی شاهجهان آباد رسید جندی ننگ کرده آنجا پادشاه دهل و زودش را کرامی دانسته نیک امتزاز و احترام سکرد و از اینجا یک عسان علی طریق غوده بلود هیاه رسید و رحلت اقامت چند ساله انداخت و سردار محمد عظیم خان مملکت سند را متصرف شده سردار رحمدل خان برادرش را بحکومت آنجا کشته زابت مراجعت برافراخت و سردار شیدل خان را همچنان که بود پایت قندهار گذاشته با سردار دوست محمد خان راه کابل برداشت و داخل کابل شده بحکومت مستقل پرداخت و لشکر انگلیس که به هیاه دفع دزدان داخل سند شده بود باز کشت و همدین او ان شهزاده حسن میرزای شجاع السلطنه که از مشهد مقدس بزم کوشمالی خوارزم خراسان که از راه نبرد سر برداشته بودند بیرون شد و همه جا کار را راست کرده چون وارد تربت حیدریه شد میرزا عبدالوهاب خان معتمد الدوله بالقش خودش از زرد شجاع السلطنه مأمور کشت که بنیاد خان هزاره را که محاصره قلعه نواشتغال داشت از راماطاعت زد او آمد و بنیاد خان از رسیدن معتمد الدوله بترت دست از محاصره قلعه او برداشت اما زرد شهزاده توفه قلعه کاریز باخزر در آمد و شهزاده با سه هزار مرد بزم استیصال او جانب کاریز راه بر گرفته روز جمعه بیست و چهارم ماه رمضان سال ۱۲۳۶ هزار دو صد و سی و شش پایتاد خان هزاره که با سواره و پیاده جشیدی و هزاره و فیروز کوهی از راه محاربه پیش رفت از بامداد تا نصف روز با هم نبرد کرده بنیاد خان عزیمت یافت و شهزاده از عقب او با کوهسان ناخده وی در اینجا بز درنگ شوالسته در میان مردم جشیدی در آمد و شهزاده مال و منال او را متصرف شده اسیران مردم این را که بدست او در کوهسان بودند رهانیده ابراهیم خان هزاره راه بحکومت قلعه نو و باخزر تعیین کرده راه هرات پیش گرفت و چون در منزل بزنی فرود آمد شاه محمود کس فرستاده از مداخلت هراتش مسامحت کرد و شهزاده میرزا موسی کیلانی را رسالت نزد شاه محمود فرستاده هجت بخاه هزار رویه از درک مالیات هرات که حاجی فیروز الدین بر ذمه گرفته بود با صد طاقه شال کشمیری برسم هدیه از شاه محمود که هنوز نام سلطنت داشت بر گرفته نزد شهزاده برد و شهزاده همین قدر اکتفا کرده از منزل بری جانب مشهد مراجعت کرد

ذکر توجه شهزاده حسن علی میرزا جانب هرات و مراجعتش فیصل مراد

ذکر قوت
سردار محمد
عظیم خان

ذکر قوت سردار محمد عظیم خان

در سال ۱۲۳۸ هزار و دویست و سی و هفت هجری بعد از آنکه سردار شیردل خان لشکر جانب هرات کشیده شاه محمود را بمحاصره انداخته آخر الامر از سبب واقعه غایبه که ذکر می شود بی نیلی حرام مراجعت کرد سردار محمد عظیم خانرا در عمر سی و هفت سالگی ایلم حکومت و ملک گیری سبزی شده در جنب غربی مزار تاشقان و عارفان کابل مدفون گردیده در زیر برده تیره تراب متوازی کشت و این بیت تاریخ و قات او در لوح مزارش منقراست
چو برسد از سال فوتش بگو / مخدوم برین از دیش جا دهاد / ۱۲۳۸

و پس از وی سردار حبیب الله خان پسرش بجای بدل برآمدند حکومت کابل قرار یافت و سردار دوست محمد خان که بعد از مراجعت قندهار با سردار محمد عظیم خان چنانچه از پیش رقم کشت از نزد سردار مرحوم مذکور بحکومت کوهستان کابل مامور شده در آنجا بود که تب مریک با مدجال سردار محمد عظیم خان گردیده او از کوهستان بعزم عبادت راه کابل برگرفت و در مزار سید مهدی رسیده از قوت برادرش آگاه گشته از راه افشار نایک چی بغزین نزد سردار امیر محمد خان که بموضع وی حکومت آنجا داشت رفت و از آنجا ترتیب لشکر کرده قصد تصرف کابل راه برداشت و سردار حبیب الله خان مدافعه برخوانست در موضع سید آباد با هم دوچار شده غالب آمد و سردار دوست محمد خان هزیمت یافت بغزین باز کشت و دوبار سامان تسخیر کابل ساز کرده روی بسوی منزل مقصود نهاد و در موضع قره آغه معروف فرقه تلافی قشین رخ داده سردار حبیب الله خان مغلوب کشت و شهر کابل بتصرف سردار دوست محمد خان در آمد و مقارن انحال سردار شیردل خان که هرات را در محاصره داشت از شنیدن حوادث مذکور دست از تسخیر و محاصره هرات بازداشت و باندیشه اینکه نمصد هزار رویه نقد در خزانه کابل موجود بود و هم سردار حبیب الله خان خط دماغ داشت از هرات راه کابل برداشت که مبادا بالغ مذکور همد روز و سردار مهردل خان را از راه سرع و شتاب پیشتر از خود روانه کابل کرد که تا رسیدن وی مواظب و محافظ احوال سردار حبیب الله خان بوده تکذارد که وجوه خزانه داران کابل تلف کند و خود از راه قندهار در حرکت شد و وارد آن دیار گشته پس از سامان اسباب سفر و تهیه لشکر راه منزل مقصود برگزید و دیگر برادرانش از توجه او بجانب کابل خیر یافته بروی رشک رده با هم گفتند که این عزیزان برای آنست که سردار حبیب الله خان را عزل کرده خودش مستقر مسند ایالت شود و چون کابل را بقرار یک مرتبه مشد سردار دوست محمد خان مشرف گردیده بود دیگرانی که در اطراف مشغول حکومت بودند روی کابل نهادند و از جمله سردار عطا محمد خان از پشاور سردار یار محمد خان و سردار سلطان محمد خان را مالشکر روانه کابل کرد و همگنان ظامراً بتعاونت سردار حبیب الله خان و باطلنا بطمع زراد و خخته سردار محمد عظیم خان مرحوم در کابل انجمن شدند و با سردار دوست محمد خان که قبل از همه کابل را تصرف شده بود همدست و همدستان گشته در باب توجه سردار شیردل خان سخن باز آمده دلایلی می آوردند تا که سردار یار محمد خان و سردار سلطان محمد خان با سردار حبیب الله خان معاضد و هممان گردیده نیز امر را موکول برای صواب کسی سردار دوست محمد خان کردند آنکه قرار دادند که با سردار شیردل خان از در ممانعت بستانند چنانچه سردار دوست محمد خان و همه برادرانش که در کابل بودند با مردم نزل با تبه و کابلی از شهر بیرون شده در حدود چهاردهی سر راه بر سردار شیردل خان نیک گرفتند و سردار شیردل خان که از قندهار روی بسوی کابل نهاده بود وارد قلعه قاضی شده راه عبور را مسدود دیده جانر قلعه قاضی یک عصف نشان کرد که از راه قره افشار نایک چی داخل کابل شود و سردار دوست محمد خان نیز بعزم راه گیری روی بدانسوی نهاده در دشت مابین قلعه قاضی و قلعه قاضی یک با هم ملاقا گشته جنگ در پیوست و پس از کشتن و کوشش بسیار سردار دوست محمد خان و دیگر برادرانش که با او همراه بودند مغلوب گشته کابل در آمدند و سردار شیردل خان مظفر و منصور قلعه قاضی یک فرود آمده روز دیگر از راه قره افشار کوچ داده در حدود قره نایک چی با نازه حرب مشغله و رشده سردار شیردل خان غالب آمد و اسپ داده در قره یوسین دوزها لشکرگاه ساخت و سردار دوست محمد خان جانب شرقی شهر کابل را که طرفی عسکرگاه خصم بود از مراد خانی تادروازه لاهوری

از مردم قزلباش و کالی پشت بمبارات شهر استحکام داد او سردار شیردل خان از انشورای اغددا دلبران جنگ تصرف شهر را دشوار دیده از موضع پوششین دوزخها بر خواننده رو بجانب بالاخصت ارا شهاد و لشکر خویش را از دوزخ دوار بالاخصت و کتار جن قلعه هوشمند خان دوزخ داده از دوازده حوتی داخل بالاخصت شده و بنوسط مردم بالاخصت که در برابر وی او کشودند سردار عییب الله خان را گرفته محبوس کرد و سردار دوست محمد خان بافاق دیگر برادران کوی و برزن شهر و کوه شیر دوازده ترا با برج عقابین معروف برج یک لاغی استحکام داده مدتی شب و روز را جنگ خانگی بسر بردند تا که کار مقابله بطول انجامیده علوفه و آبشسته جانین که یکی از دست دیگری متحصن و در محاصره بودند تمام گشت آنکه نیه مرعبان را حربه که قرارداد طرفین از دوزخ بالاخصت با هتک جنگ برز برتل مذکور بر شدند تا که غالب آید دیگران اطاعت او نمایند چنانچه با هم در آویخته خوفا بر بنیزه گشت و لعل محمد خان میر آخور از نوکران معتمد سردار شیردل خان بضررب شمشیر سردار سلطان محمد خان از پدر آمد و اسب سواری سردار میر دل خان ز خردار گفته را کیش بر زمین پیاده مانده دستگیر شد و روز را مرد و جانب بقتال و جیدال بسر رسانید و شب هنگام هریک بتمام خویش در آمدند و سحرگاه این شب سردار شیردل خان با یکسوار از ابرام دورینی و عاقبتا آندیشی بعزم صلاح در خانه توابع عبدالجبار خان که پس و سال بزرگ از دیگر برادران بود در آمد و او را واسطه مصالحه ساخته دیگر برادران را بزد خانه او فراموش کرد و انجمن صلاح آراسته شده جنود شکوه از یکدیگر در میان و سخن کله بر زبان بود که سردار شیردل خان ایندیو بیت را برخواستند و اظهار برتری کرد.

مانیج برادران که از یک پشتیم در دست زعامه همچو پنج انگشتم

چون فردشوم در نظر ما علمیم چون جمع شویم بردهاها مشتم

و این دویت را بنا بران برخواستند که او با کهنل خان و بدل خان و رحمدل خان و میردل خان بران سردار پانده خان مرحوم از پادشاه بودند اقتدارش را بدیگر برادران با داشت خلاصه از اقبالی که هرکب همه ایشان بود کار مقابله را مصالحه انجام و قرار دادند که سردار شیردل خان را بزرگ خودها دانسته بشاوره و صوابدید همدیگر هم را مور را فیصله نمایند و از در اتفاق با هم تکرارند و متفق بوده خلاف رای هریک که اصوب باشد طرفی نه نمایند و بنا بر آنکه سردار دوست محمد خان چنانچه رقم گشت با سردار حبیب الله خان دوسه مرتبه مجازیه کرده کابل را بقبله متصرف شده بود خواهر او را برادر محمد اکبر خان بن سردار دوست محمد خان و خواهر محمد اکبر خان را برادر سلطان احمد خان بن سردار محمد عظیم خان مرحوم برای رقم کدورت برسم ز ناشوئی عند مناسکت بستند و رشته عهد را انعقاد داده از در اتفاق با مور میهمه برداختند.

ذکر جور و ستم خدای نظر خان که

(وغیات الدین خان بر مردم کابل)

پس از توثیق رشته مصالحه و تقابله نازده مسافله سردار شیردل خان خدای نظر خان قوم سهندک غلجانی خلای خود را با غیبات الدین خان آخوند زاده السکوزائی باسم نیابت خویش بدر رفت و تحصیل تقد و جنس تلف شدیم سردار محمد عظیم خان معفور مأمور نموده تا رسید فرمود که بدون ستم و ثبوت چیزی ویشیزی از کسی نستانند اما آن دوش که نمره شجره جور و ستم بودند ابواب عیسانی را بروی مردم کابل بازوست تعدی بگرفتن مال و منال ایشان دراز کردند و متاع هر که را قباله هندی داشت بمصادره اخذ و قبض کردند و از جنسی مردم کابل از سردار شیردل خان آزرده دل ورنجیده خاطر شده در مجالس و محافل از حریف و میل او با هم سخنان رانده ستمکارش میخواندند تا که رفتم رفتم آهنگ شورش و بلوا در افواه برداختند و سردار شیردل خان از ماجرا آگاه گشته خود را بتماثل زده ناشنیده انگاشت زوا که با بزرگ کرد و علاوه بر آنکه میبایست مردم ستمدار جرات قلوب ستم دیدگان شود عزم زجر و توبیخ نمود اما سردار یار محمد خان او را مانع آمده

ذکر جور
و ستم خدای
نظر خان و
غیبات الدین
خان بر مردم
کابل

از قصدی که داشت بازداشت و نظریات دجام مردم کابل وقت ادوات حرب معمال بوقت فرصت و حصول قوت و قدرت گذاشت و باینصواب آری همه برادران سردار دوست محمدخان در کوهستان کابل و سردار امیرمحمد خان یزین و نواب عبدالجبار خان در بلقان و نواب محمد زمان در جلان آباد و سردار عطا محمدخان و نواب اسد خان و سردار رحمدل خان همچنان که بودند در پشاور و در حیات و سندیماً مورالیالت و حکومت کشتند و هر که امرام مقام حکومت خویش برگرفته زفتند.

(ذکر مراجعت سردار شیردل خان)

(جانب قندهار و فوت سردار عطا محمدخان)

پس از نامور شدن سرداران مذکور بحکومت ولایات من بوز سردار شیردل خان نیز مراجعت خود را جانب قندهار سر ساخته مردم کابل ازین سخن شاد خاطر گشتند و خود را پس از معاودت او مأمون تصور کرده از غم بیک گذاشتند بازماندند و سردار شیردل خان در اوئل سال ۱۲۳۹ هزار و دویست و سی و نه هجری سردار یار محمد خان را که از دیگر برادران نسبت بوی میل خاطر داشت بحکومت کابل گذاشت ولوای بازگشت جانب قندهار افزایه از کابل رفت و پس از وی سردار یار محمد خان از مکتوب سردار عطا محمد خان که از پشاور فرستاده و نوشته بود که از عود جراتیکه در محاربه موضع بده بیواز لشکرین شاه شجاع یافته بود موافق باعضای بنده ریخته احوال او ذکر گوشت راه پشاور برگرفته سردار سلطان محمد خان را بجای خویش بحکومت کابل گذاشت و انگاه که وارد پشاور شده مراجعت بمالجه نمود و او را کوشش نمود چون اجل موعود او بسر رسیده بود بهتری در ناصیه حال وی مشاهده نکرد تا که در عمر سی و نه سالگی سال ۱۲۳۹ هزار و دویست و سی و نه هجری بدرود جهان فانی کرده در مزار حضرت شیخ حبیب واقع جنب شهر پشاور مدفون شده سردار یار محمد خان پسند حکومت پشاور نشست

(ذکر شورش مردم سند و فوت سردار شیردل خان)

در اواخر سال ۱۲۴۱ هزار و دویست و چهل و یک هجری میران سند سر از حیب تهر کشیده زایت خلاف برافراشتند و لشکر آبیوی از هر گروه فرام آمده سردار رحمدل خان حاکم آنجا بشوریدند و سردار شیردل خان خیر یافته باهنگ تیب و نهید آنها از قندهار بالشکر بسیار روی بدان دیار نهاد و سردار رحمدل خان از اردحام سندین هرسناک گردیده نائب سلطان خان بن الهمداد خان انکی زانی (۱) را به نیابت خویش گماشته راه قندهار پیش گرفت که از سردار شیردل خان لشکری بمعاونت برگردد و در عرض راه منزل را کرد بشف ملاقات او که رهسپر مملکت سند شده بود رسیده مورد عتاب گشت که چرا ولایت را گذاشته اقامت و نیابت نورزیدی او و معذرت نموده چون کار از دست و تیر از پشت زفته بود سردار شیردل خان خشم خود را فرو خورده باهم وارد منزل مذکور شدند و از قضای میران آبی دین منزل تیب شدیدی بر سردار شیردل خان عارض گشته او را باقی نماند در قندهار مراجعت داده در روز جمعه بیست و پنجم محرم سنه هزار و دویست و چهل و دوی هجری بسن چهل و یک سالگی ایام عمرش سیری شده در مزار حضرت شی صاحب واقع قرب شاه برج دروازه بردرانی شهر احمد شاهی مدفون گردید و از فوت او کشتی مراد سندین بساحل نجف رسیده نائب سلطان خان را نیز از ملک سند بیرون کشیدند

(ذکر متصرف شدن سردار دوست محمد خان کابل را)

پس از فوت سردار محمد عظیم خان و رفتن سردار یار محمد خان در پشاور چنانچه رقم گشت سردار دوست محمد خان که بحکومت کوهستان کابل اقامه داشت و از ستم خدای نظر خان و در نیجیدکی خاطر مردم کابل آگاه بود باندیشه آنکه مردم مذکور میباید از شیندن خبر فوت سردار شیردل خان فتنه برانگیزد و از دردی که بدل دارند بامردار سلطان محمدخان بسزیزند از کوهستان روی بسوی کابل نهاد و سردار سلطان محمد خان از آمدن او جانب کابل رشک برد به لشکر مدافعه و ممانعت وی برخواست و سردار دوست محمد خان ازین راه مخالف بیرون او برانگیزد اول مردم

ذکر مراجعت سردار شیردل خان و فوت سردار عطا محمد خان

ذکر شورش سندین و فوت سردار شیردل خان

انکی زانی یک شعبه از شعب بازگرائی میباشند

ذکر متصرف شدن سردار دوست محمد خان کابل را

قریشیه کابل را با خود یار ساخته بعد بمعاونت آبان و مردم کوهستانی که همراه داشت بمقالبه پرداخت و بظهر
و غایب داخل کابل شد و با وجود مخالفت سردار سلطان محمد خان بعد از تصرف شدن کابل از راه برداری او را
پیش خوانده نوازش نمود و کنت با هم کار حکومت کابل را نظّم و اسبق داده بوضع برادرانه زیست میکنند و او چون
خود را گرفتار مینماید اینوقت سخن سردار دوست محمد خان را بگوش قبول شنیده و تئذیکه فرصتیانت فرار آ
در پشاور نزد سردار یار محمد خان شرافت چنانچه بیاید.

ذکر فتنه سید احمد و مولوی اسمعیل هندی

مقاله احوال سید احمد نامی که در کشور هند بسلط سواره نظام دولت انگلیس ملازمت داشت
و چندینی بیشتر ازین هنگام مولوی اسمعیل نامی با چند تن دیگر از علمای دهلی او را مہدی موعود
خوانده حشر و اذحام نامی فراهم کردند و کار گذاران دولت انگلیس از جم غفیری جمع شده
میاداد شورشی در مملکت حادث گشته آشوبی بدولت روی دهنده هر دو تن را الخراج المملکت نمودند
و ایشان از راه بجز جانب مکه معظمه رهسپر گردیدند و بعد از ادای مناسک حج از راه مسقط (۱)
و بلوچستان وارد قند هار شدند و از آنجا درین اوقات که اشارت رفت بکابل آمده در باغ سردار سلطان احمد خان
بن سردار محمد عظیم خان از جانب ایالت مسکن برای ایشان معین گشت و سردار دوست محمد خان با سردار سلطان
محمد خان بواسطه نامساعدت و فضیلت علم مقدم هر دو تن را گرامی دانسته بغایت احترام کردند و ایشان در ایام توقف هر دو
سردار را بجهاد سکنان که بجناب و کثرت را مہدی شده بودند تحریش و ترغیب زیاد نموده و مہرام قائل نگشتند باعث
آن بود که هر دو سرداران قوت مقابله با سکنان را نداشتند جزا که نودولت بودند هر گاه این خیال را میکردند
البته ضرورتاً غیر از شکست و بکشتن دادن مسلمانها دیگری نموده حاصل نمی کردند پس ناچار از کابل بی نیل مقصود
در پشاور رفته سردار یار محمد خان را ترغیب جهاد کرده و مردم صوات و قبائل بسف زانی و خنک و مہمند و متوطنین
کوہات و درجالت را با سر سردار مد کور بنام عزرا و جهاد سکنان کرد آوردند و با همی شکست بسیار از رحمت
سنگه طرح مقابله انداخته در وقت تسویه صفوف سید احمد و پشت پیل نشسته هر چهار پای آنرا بترغیب حکم بست
و هر که از پای بستن بیانش سوال میکرد میگفت که چون پشت بجهاد دادن چرا هست پایهای پیل را می بندم تا اگر انگساری
بشکر اسلام روی دهد از هوا جس نفسانی و وسوسه شیطانی که تادم مرگ دامن گیر نمیدار انسان اندرو بگیرد
نہم و ازین گفتار او زیادہ تردید بکنگ دادند تا که بازار قنار و رواج گرفته بنام جدال بکار افتاد و هنوز غالب از مغلوب اعتبار
نیافته بود که سید مد کور خود را از زبریل بر زمین انداخته بر مادیاتی که از یکی از مہر اہانش بود سوار و روز و برقرار شده
در کوہات رفت و ازین کار او هزیمت بلشکر اسلام روی داده بسیار تن از ضرب تیغ مخالف تخاصم حلاک افتادند
و پس از مشاهده احوال هر که شعور داشت قدم به پیرامون او ننگ داشت و سردار یار محمد خان نیز روی دلہ از وی
بر نرفته آخر الامر از دست وی کشته شد چنانچه بیاید و محمد بن هنگام سردار سلطان محمد خان که از تصرف نمودن
سردار دوست محمد خان کابل را خاطر کران گشته بود از کابل فرار کرده در پشاور نزد سردار یار محمد خان رفت

ذکر لشکر کشیدن سردار پردل خان

(بکین خواهی سردار سلطان محمد خان)

چون سردار پردل خان از تصرف نمودن سردار دوست محمد خان کابل را و فرار کردن سردار سلطان محمد خان
آگاه گشت بنا بر معاهده که سردار پردل خان درین مہم برادران انعقاد داده بود از قند ہار با ہتک جنک - سردار
دوست محمد خان جیش جانب کابل در جیش آورد و سردار دوست محمد خان نیز از توجه او خبر یافته از کابل
بالشکر زاء مدافعه برگرفت و مقارن کوچ کردن او مہرض و بادر کابل حادث شده اندک اندک نامتزل سرچشمہ مقر
ہمسانی و رکاب داری اردوی او را کرده در آنجا انتہاد یافت و سردار پردل خان نیز در منزل مد کور رسیدہ
مقابل ہم فرود آمدند و بعضی آنکہ با یکدیگر در آویزند و خونها بریزند مہم مہلک و با چنان وزیدن گرفت

ذکر
تئذیکه سید
احمد و مولوی
اسماعیل

(۱) مسکت
بکاف و وقف
مہدی و ضعیف
و دار الملک
عمان و از بلاد
بزرگ آن
مکان است

ذکر
لشکر کشیدن
سردار پردل
خان

که مردو لشکر بدفن مردگان خویشان نمیرسیدند و پنج پنج وده ده میت را در یک حفره انداخته خاک بر اجساد ایشان میریختند تا که شدت مرض و باوحایت اخوت کار بخار به را بمصلحه و مدار انجام داده مردو برادر از در صلح سخن رانده و بیفته عهد برنکاشند و شرط و وقیود ذیل را در عهدنامه ساختند که سردار بردخان پایالت قندهار قناعت کرده چشم طمع بغزنین و کابل باز نماند و همچنین سردار دوست محمد خان بحکومت کابل و غزنین اکتفا نموده از قلات توخی فراتر دست آسرف دراز نکنند و هم صدمه میدان کابل را جایگزین سیدالخان بیار و خیل و بیگ سمت را باخورد کابل بایداد موجب خدای نظر خان و مولاده خان ملامت کرده راعوض تنخواه ملامت من و تره خیل را سیورغال ایشیک آقاسی خانگل خان و قریه نانی غزنین را عوض مستمری حاجی زلاخان شناسد که مالیات قرائی مذکوره را اساسی مزبوره که هر کدام از همان مقام و نوکران سردار بردخانند صرف مؤنت و معیشت نمایند و همچنین چند قریه از مسافلات قندهار را جایگزین نوکران سردار دوست محمد خان که ازان دیار بودند قرار و نوکار دادند و جاسین خاتم ربهاده یک بدیکری سپردند که قلات توخی نقطه فاصله بین جاسین بوده هر یک ازان مجاوزت نکند بعد هر کدام بمقام خویش مراجعت کرده کار ایالت پیش گرفتند

(ذکر مخالفت شهزاده کامران شاه محمود)

(پدرش و لشکر کشیدن و الی مشهد بمعاونت شهزاده)

در خلال واقعات مذکوره شاه محمود از ناصیه حال شهزاده کامران پدرش آثار مخالفت و مخاصمت مشاهده کرده از خوف اینکه مبدا بحیوسش کشته از شهر هرات بیرون شد و از مردم محال و نواحی فرام و اسفزار جمعیتی فراهم آورده آهنک قلع پسر کرد و شهزاده کامران که از پدر روی فرزندی بر تافته بود از شجاع السلطنه حسن علی میرزاوالی مشهد جهت دفع پدر کمک خواست و او محمد امین خان بازوکی را باغیض سوار از مشهد بمعاونت شهزاده روانه هرات کرد و کامران از ورود او کامرا و کشته شاه محمود باخبریک همراه داشت روی بسوی ولایات سمنه و مرهاب و باد غیس و غرچستان نهاد و از متو طین محالات مذکوره چهار هزار سوار بدست آورده غلام هرات شد و شهزاده کامران شهزاده جه نکیسر پسر خود را بدافعه کشت و محمد امین خان بازوکی را که از مشهد بدش راه بر گرفته بود در باغ شاه اقامتگاه داد و شاه محمود از منزل سرچشمه بادغیس راه برداشت از دامنه معروف بکمر کلاغ رو بنشیند اسپراده بکنار هرات رسید و از کرد راه بجای را بدفع محمد امین خان امر باخفتن کرد و او باغیض سوار خراسانی که همراه داشت لوای عیار به افزائش با هم در آویختند و هنوز منصور از مغلوب معلوم نگشته بود که شاه محمود بر شهزاده جهانگیر فرزندانده خود حمله کرده او را از پیش برداشت اینوقت محمد امین خان بازوکی نیز پشت بچنگ داده بمعنای شهزاده داخل هرات شد و شاه محمود ایشانرا تعاقب کرده هرات را بمحاصره انداخته و شهزاده کامران ازیم اینکه میاها شهریان بروی شوریده پدرش را بشهر در آرنده صورت کار را بذریعه مکتوب بشجاع السلطنه حسن علی میرزا آگهی داده او را بمعاونت خویش دعوت کرد و او که در سبوقت بنشاپور بود در اوائل ماه ذی الحجه سنه ۱۲۴۱ هزار و دو صد و چهل و یک مطابق المم شورش شد یان و آهنک سردار شیر دل خان پند میرایشان چنانچه گذشت از نشاپور رو به هرات نهاده بکنار غوریان فرود آمد و شهزاده کامران از ورود او در انجا قوی دل گشته از هرات بیرون شده از راه قنات با پدرش مقابل گردید و پس از کشتش و کوشش بسیار شاه محمود هزیمت یافته راه قرار بر گرفت و شجاع السلطنه در جن سنگ بست فرود گشته لشکرگاه ساخت و شهزاده کامران بااعیان و اشراف شهر و ارکان دربار خویش در جن مذکور حاضر محفل شجاع السلطنه گردیده نیک نوازش یافت و او را بازاری باری و نوازش از راه معنای بشهر در آورده کبابهای شهر و خزینه را بپزش گدشت و او از همه انکثر عقیق را برداشته ارغون میرزا فرزند خورا باغیض از سوار در هرات گذاشته در ده اول محرم سال ۱۲۴۲ هزار و دو بیست و چهل و دوی مهربی که در ده اخیر اینها چنانچه بشرح رفت سردار شیردل خان فوت شد از هرات جانب مشهد مقدس مراجعت نمود

ذکر مخالفت
شهزاده کامران
شاه محمود
پدرش

(ذکر رسول و نامه فرستادن قزلباشیه کابل)

(نزد فتحعل شاه و شورش سید احمد)

از روداد اغتشاشات و انقلابات داخله مملکت افغانستان که مذکور شده آمد که این تنور از سال هزار و دویست و سی و چهار هجری از سبب مکحول و مقتول شدن وزیر فتح خان اجرا یافته تا اینوقت و بعد ازین نیز برقرار بود چنانچه مرقوم شده میآید انشاء الله مردم قزلباشیه کابل نیز پسران سردار بایته خان را در حکومت هر بلدی جداگانه مقرر نمودند و در سلطنت استبداد مختلف دیده واقعه شهزاده ارغون میرزا در هرات شیده و عرصه مرقوم بود در سال هزار و دویست و چهل و سه هجری همدست حسین قلیخان جوان شیرزاد اعلیحضرت فتحعل شاه قاجار ارسال داشتند که همراه یکتن از شهزادگان را بالشکر مأمور افغانستان نماید هر آینه تا که راه بدین مقام نزدیک کند ایشان دامن خدمت بر میان زده پسران سردار بایته خان را دستگیر کرده سپرد او مینایند و شاه موصوف از جهت آنکه بادولت انگلیس پیشتر طریق موالات برگرفته بنابشورین هندوستان از لشکر کشیدنش صاحب افغانستان ممنوع گشته بود در اسعاف حاجت قزلباشیه کابل تقاعد و زنده ماندن محاسن حسینقلی خان مذکور نامه میرانسد مبطور نموده رخصت مراجعت از راه سندداد که شرح ورود او در آنجا و معاودتش کابل رقم شده میآید انشاء الله تعالی و در آن ای واقعات مذکورده رحمت سنگه نوای استیلارا اعتلاد داده ولایت پنجاب و کشمیر را بالک تصرف شد و سید احمد که ریختنش از پیش رقم گشت بعد از هزیمت یافتن داخل علاقه پیر شده مردم آنجا را از کجکنت که بقوت بازوی ایشان قلعه آنک را از تصرف رحمت سنگه باز کشد و شاد بخان مهمند که در بیوقت از طرف رحمت سنگه قلعه دار آنجا بود بدفع سید احمد برخواست و او باغاق میرابو و غیره بشاد بخان در آویخته کاری از پیش نبرد تا که شاد بخان را بواسطه ملا عبد الغفور نام پنهان صالح خواسته هلاکت ساخت بعد از پیرواه خیال خد و خیل پیش گرفته بصواب بد فتح خان بختار بحکومت قوم یوسف زائی قرار یافت ولیکن مردم آنجا از صمیم قلب بحکومت او رضا نمودند زیرا که دختران مردم یوسف زائی را زجر آ و کرها بجهت بدالاسلامان اهل هند و مردم مسلمان هندی که باوی همراه بود بر تاشوئی میداد و ازین کردار سید احمد سردار یار محمد خان بر آشفته باشه هزارتن مرد بیکار و شش عمده قویهای آلتیبار بزم رزم سید احمد از پشاور جانب علاقه یوسف زائی راه شد و از آنسو مولوی اسمعیل که مشیر و مرید سید احمد بود باششده بن از مردم هند و ستانی آهنگ مدافعه کرده چون اغداد لشکرش کتر از سپاه سردار یار محمد خان بود توان مقاله را در خون ندیده جلیت انگیز گشته شب منکلم همز مقابله در آن خون آشام سپاه سردار یار محمد خان فرمود در بسمان درازی را قطعه قطعه کرده باندک اندک فاصله قرار داده امر نمود که سر آن رشتها را آتش زده جانب لشکرگاه سردار رهسار شوند و همراهان او همچنانکه مأمور شدند قتیله های آتش زده بدست گرفته روی بسوی اردوی سردار یار محمد خان نهادند و افواج او از مشاهده شمه قتیله هراستان گشته سر اسیمه سان دست باللات جنگ بردند و در آن ظلمت شب که راه از راه مفهوم نمیشد بکشاد دادن توب و قنک برداشته از خود و بیگانه را بر بردن گرفتند و در عین گیر و دار سردار یار محمد خان بکوله جان ستان مرگس دو سار شده و کزندگی کرد و لشکر یانش از بدین اوهزیمت یافته جسدهش را برداشته بکمال بی نظامی راه فرار جانب پشاور برگزیدند و کتر گشته کشته را اندکی جان سلامت بردند و این واقعه در اوائل سال ۱۲۴۵ هزار و دویست و چهل و چهار هجری بوقوع پیوسته سردار موصوف بعمر سی و نه سالگی دست از جان گشته در هزار شریح عیب بجنب مضجع سردار عطا محمد خان برادرش مدفون گردید

(ذکر حکومت سردار سلطان محمد خان)

(در پشاور و نامه فرستادن سید احمد زداو)

و این از گفته شدن سردار یار محمد خان مرحوم سردار سلطان محمد خان برادرش که از کابل چنانچه مذکور شد در پشاور رفته بود عند حکومت آنجا نشسته حکم روا گشت و کمر کین بخون خواهی برادرش برداشته باید احمد طریق مقاله پیش گرفت و عبد الرسول خان بن عبد الواحد خان بن سردار رحیم داد خان شوهر شیره سردار

ذکر نامه
و رسول
فرستادن
قزلباشیه
کابل در ایران

ذکر حکومت
سردار سلطان
محمد خان
در پشاور

دوست محمد خان را بالشکر بمداغه اوفرستاد و او نیز بقتل رسیده سپاهش از راه هزیمت و فرار داخل پشاور شد و از حصول این فتوح مکنت سید احمد قوی کشته جمعیش آنبوه گردید و مغلطرا به درعلاقه تنول در آمد و سردار سلطان محمد خان دوباره با سپاه کینه خواه و سردار حبیب الله خان بن سردار محمد عظیم خان مغفور آهنگ جنگ او کرده شکست یافتند و سید احمد منصورانه از انجا حرکت کرده داخل علاقه هشت نکرشده نامه ذیل را باشاه و املا و مخط مولوی اسمعیل در روز بیست و چهارم ماه شوال سال ۱۲۴۴ هزار و دویست و چهل و چهار هجری برای سردار سلطان محمد خان منقول و مرسول داشت که نقل آن اینست بخدمت سرا با عظمت سردار سلطان محمد خان بعد از سلام مستونه واضح آنکه چون پاسداری خاطر سردار پسر محمد خان باعث تکدر خاطر خاطر گردیده بنام علیه راه رسن و رسائل مبرود شده بجزرد دعای غائبانه اکتفا کرده میشود اما الحال که بتوسط سرداری پشاور رسیده برمنند ریاست نشسته لابد بحکم آیه کریمه (کنتم خیر امة اخرجت للناس تا مأمرون بالمعروف و منهون عن المنکر) و کریمه (المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یا مأمرون بالمعروف و منهون عن المنکر) تجدید دعوت دیرینه لازم آمد که ای برادر عزیز این نصیحت بکوش هوش بشنو و بنور تمام در باب که دنیا و کار دنیا هم گذشتی و گذشتیست و این جاه و جلال و عز و اقبال همه براد شدنی هوشیار تجربیه کار همان ست که خیال خود برستی باجتماع قلیل الانتفاع در دلش نشست و جان خود را باین زندگانی فانی بست محمود رستی عهد از جهان ست نهاد که این مجوزة عروس هزار دلامد است

قتل نامه سید احمد اخباری

دیدید که سردار پسر محمد خان را چه قدر غرور و نخوت بر سر و خیال عزت و عظمت در دل نشسته هوای خود برستی کاخ دماغ شایر گرفت که با چندین شورش یکمال جدو تم بمخالفت رب العالمین محض پاسداری خاطر کافر لعین گرفتند و فساد و عداوت و عناد برست بر چند روز فقرای مهاجرین و غریبای مجاهدین که تارک دنیا و طالب دین و تاجم حکم رب العالمین و سنت سید المرسلین اند جالشکر کشیدند و در راه عداوت و بدخواهی پیوند ایشان بشمشیر و توپخانه و شمشیر خود مفرور بودند و ما شاید مابک خود مسرور آنا که قهر سبحانی بجوش آمد و ناید بزدانی در خروش بچشم انصاف بین که چه سان در غم شعله خدیبر آنبانی بظهور رسیده و روز آنبال او در طرقة العینی شب ادبار بدل گردیده آخر الامر آنها بحضور مالک علی الاطلاق راه در نور دید و آنچه نه آن کافر لعین یار بود و نه کسی از منسوبان خودش غمخوار پس شمارا لازم کافی الحال هوشیار شوید و از خواب غفالت بیدار که آخر روزی بیک اجل بشاهم خواهد رسید و در محکمه حساب محضور رب الارباب حاضر خواهد گردید در انجا دوستی کافر لعین و خوشامد منافقین بیدین و سخن سازی اشرا برادره و توجهات ملایان گرام متعنی بشنا نخواهد بخشید و هر چند اکثر عمر خود را در مخالفت رب العالمین و تفاق منافقین بیدین و دوستی کافر لعین صرف نمودید و عهد و میثاقیکه بر بارگاه اطاعت مالک علی الاطلاق بر بستید آنون بیاس خاطر برادر خود بشکستید اما منک نایب حضرت رسول و بدعوت بندکان الهی بسوی راه راست شب و روز مشغول زبان حال و قال این آیه کریمه میخوانم (قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً انه هو الغفور الرحیم و اتبعوا احسن ما انزل الیکم من ربکم من قبل ان یأتیکم العذاب بفتنة و انتم لا تشعرون) باید بخلاف برادر خویش در بندگی خداوند بامن ممدست و عهدستان شده راه جهاد پیش کردید و سلام من قار شوید که گناه شمارا خدا غفور کند زیرا که درگاه او تمالی درگاه ناامیدی نیست (صدبار اگر تو به شکستی باز آ آنبی و پس از ارسال این نامه از جمال هشت نکر کوچیده داخل علاقه بیچی شدواز و روداو در انجا و وصول نامه اش سردار سلطان محمد خان را دل از دست رفته از کثرت خوف و رعب پشاور رافرو گذاشت و سید احمد داخل پشاور گردیده شهر و اطرافش را متصرف شد و دو آبه و هشت نکر را باسم جایگیر سردار سلطان محمد خان سپرده بنظم و نسق شهر و مضافات پشاور برداخت و رحل اقامت و طرح حکومت انداخت و بعد از اندک زمانی ملا مظفر علی

نامی را در پشاور بیابان خویش کشته خود در جبال مهابن رفته اقامه کرد و مالیات کوهات را نیز وسول عوده در موضع سنول می برد تا که مردم پشاور و هند که در آنجا بودند از جور و ستم او بجان رسیده بشوریدند و بسر کردی سردار سلطان محمد خان که در علاقه دو آبه اقامه داشت بقره و غلبه شهر پشاور را متصرف گردیده ملا مظفر علی را بادیگر منسوبان سید احمد قتل رسانیده سردار سلطان محمد خان را بحکومت برداشتند و از شنیدن این خبر سید احمد را دوباره هوای شور و شر بسر افتاده لوی مجاریه برافراشت و مدتی در موضع بالاکوت هزاره چچ در قتل و قتال روز بسر برد تا که در سال ۱۸۴۹ هزار و هشتصد و چهل و نه عیسوی لشکر بسیار فراهم آورده در موضع آستانه واقع دامن کوه مهابن اقامه کرد و کنار غرنی دریای سندرا محل کارزار قرار داده با عسا کر رحمت سنگه و سردار سلطان محمد خان جنگها کرده آخر الامر در موضع بالاکوت ضلع هزاره چچ از دست گروه سنگه قتل رسید و پس از کشته شدن او حصه مشرقی افغانستان بغیر از پشاور همه در تصرف غاصبانه سکه در آمد و آخر الامر سردار سلطان محمد خان نیز راه مخالفت پیش گرفته موضع هشت نکر و دو آبه را از مصافات پشاور اخذ و قبض کرده کوهات را بمساله عوض آن دو موضع بسر دار مذکور واگذار شدند و همه جالشکر اقامه دادند و سردار سلطان محمد خان سردار دوست محمد خان را از کابل دعوت جهاد کرد که انشاء الله در موقعش ذکر میشود

(ذکر فوت شاه محمود و سردار پردل خان)

(و مراجهت فرستاده قزلباشیه کابل از ایران)

در اثناء وقایع مذکوره شاه بستانخان که از مشاهیر زرکان افغان و دولت شاه محمود را نیک خوا و واپسین بود از هرات در مشهد رفت که با حکمران خراسان قرار دادی کرده شهزاده کامران را بجاوت او از ایالت هرات خلع و شاه محمود را نصب نماید و پس از رفتن او در مشهد شاه محمود که از جور پدیرش شهزاده کامران ایم عرش را در زاویه خول میکاست و مرگ را باور داد و وطنش خویش از خدایخواست در سال ۱۲۴۴ هزار و دویست و چهل و چهار هجری بمرض هبته بدرود جهان کرد و در هرات مدفون شد و هم چنین عطا محمد خان الکرزانی بمرض مذکور فوت شده شهزاده کامران یار محمد خان پسر عبدالله خان سابقه حاکم کشمیر و ادرعطا محمد خان را عوض عرش و وزیر خویش قرار داده مطمئن خاطر بحکومت هرات پرداخت و سردار پردل خان را نیز از مرش ربو و ضیق النفس اجل موعود در رسیده روز شنبه سلخه زخمه الحرام سال ۱۲۴۵ هزار و دویست و چهل و پنج هجری از جهان در گذشته در مزار حضرت سحی واقع قندهار مدفون گردید و پس از وی حکومت قندهار سردار کیندل خان و سردار رحمدل خان و سردار مهربل خان قرار گرفت و هم درین هنگام عبدالصمد خان سیرزی که از نوکران خاص محمد علی میرزا ان اعلی حضرت فتحعلی شاه قاجار بود بعد از فوت شهزاده مذکور از ایران انتقال کرده در هندوستان و از آنجا در لاهور زور نجیب سنگه شده خدمت و ملازمت بائسته نیافت و از آنجا در کابل نزد سردار دوست محمد خان آمده مرحت و ملازمت شایسته یافت و قوج نظام را او در افغانستان بنا نهاده رواج داد زیرا که یک فوج پیاده هزاری ترتیب داده بقواعد نظام تعلم حرب نمود و تا اینوقت سپاه فرمان فرمایان و حکم روایان افغانستان سواره کشاده و پیاده ساختلو بوده گویا که عسا کر نظامیه را سردار دوست محمد خان آغاز نهاد و ممدیرین احیان حسین قلی خان جوان شیر چنانچه از پیش رقم گشت که بانامه فتحعلی شاه قاجار راه سند بر گرفت و در نزد میر مراد علیخان سندی خود را سفیر دولت ایران قرار داده اظهار کرد که کار برد از آن بابه سر بر سلطنت ایران تصمم عزم نسخیر افغانستان کرده زود است که جانب مملکت افغانستان بورش آرند و ازین حمله مملکت سند نیز مصون و مأمون نخواهد ماند و میر مراد علیخان از بیان او خوفناک گشته میرزا امیر محمد علی نام شیرازی را با چند تن دیگر از اصیان بسفارت ایران بگشت و ایشان نزد شاه ایران رفته مکشوف داشتند که حسین قلی خان بکذب سخن رانده است و خود حسین قلی خان از رام بندر بمی دوباره وارد طهران شده بیل مراد در سال ۱۲۴۶ هزار و دویست و چهل و شش هجری کابل برگشت و بخانه اش رسید

ذکر فوت شاه محمود

بنیاد فوج نظام در افغانستان

مراجعت فرستاده قزلباشیه کابل از ایران

ذکر شورش بلنک توش خان چشیدی

وقتل حاجی فیروز الدین

ذکر شورش
بلنک توش
خان

و مدبرین اوقات بلنک توش خان چشیدی و محمد خان قرانی که کاهی جانب دار ابلت هرات میشدند چنانچه
 حایرزم گردیده است و حکامی که حکومت خراسان را کردن اطاعت می نهند درخفا بالله قلی توره حکمران
 خوارزم طرح اتقاق اداخته بلنک توشخان نزد وی شد و سردار سرحد ترکستان کشت بعدتر کمان ساروق را
 بغارت و تاراج مضافات مشهد مقدس برانگیخت و احمدعلی میرزای والی مشهد بالشکر راه مدافعه برگرفته درین
 خاتون واقع قرب سرخس باهم ملاقی گشت. گروه ترکبیه عزت یافت و جوی ازایشان قتل و دستگیر شده ازجهت
 اسپران بکین فرستاده خان خوارزم بود که ازجانب او بسوی محمد خان قرانی طریق رسالت می بود و شهزاده
 احمدعلی میرزا او را رخصت خوارزم داده اقل توره ازمنی شرمسار کشته باشهزاده راه موافقت اختیار نمود
 و نزدیک ترکان تک و سساروق را رسم سلام نزد شهزاده فرستاده ایشان وارد اردوی شهزاده گردید اظهار
 اطاعت کردند و شهزاده امرای شازراها داده بلنک توش خان و محمدخان قرانی نیزچین اطاعت بزمین شراعت
 سوده فرمان پذیر شدند و درخلال این احوال حاجی فیروز الدین که ازدیر باز در تربت حیدریه اقامه داشت درین
 وقت که شاه پسندخان چنانچه آقا اشارت رفت روانه مشهد شده بود در آنجا که رسید خبر فوت شاه محمود را
 شنیده بدون آنکه باوالی خراسان اظهاری کند بعد از چندی راه تربت حیدریه برگرفته نزد حاجی فیروز الدین
 شد و او را از آنجا باخود برداشته در تربتین بد نماز نائب السلطنه عباس میرزا که باهنگ تسخیر عمال ترکستان
 و افغانستان وارد مشهد شده بود معاونت جسته شهزاده کامران را از هرات بیرون کنند بعد رهسپار خدمت
 نائب السلطنه گشته حکومت هرات را از خود او برای حاجی فیروز الدین حاصل نماید و درین ایام خسرو و میرزایب
 بامر نائب السلطنه بالشکر راه تربتین برگرفته بود که محمدتقی خان عرب میش مست حاکم تربتین را که از رفیق
 در نزد نائب السلطنه تقاعد ورزیده بود کوشمال بدینا دهد قضا را در شیکه خسرو میرزا داخل قلعه سلطان آباد
 شد بشاریکی شب یکتن از نوکران حاجی فیروز الدین طلب آب از منزل برآمده چون بیوقت بود گرفتار قزولان
 سپاه خسرو میرزا شد و حاجی فیروز الدین خبر یافته از شجاعت افغانی باشه تیر آخته بر قزولان ناخته ایشانرا نشانخته
 مقتولش ساختند و این واقعه در ماه رمضان سنه ۱۲۴۹ هزار و دویسد و چهل و شش بوقوع پیوست .

قتل حاجی
فیروز الدین

(وقایع سال هزار و دویست و چهل و هفت هجری)

درین سال شاه شجاع را که از دیر کاه در لود هیانه اقامه داشت داعیه تسخیر افغانستان در سر افتاده مکتوبی بمر
 مرادعلی خان والی سند فرستاد و از وی معاونت خواسته او بعاوندتن بر خواسته پیام قبولیت باری کردن داد و شاه
 شجاع در روز ششم رمضان سنه ۱۲۴۷ هزار و دویسد و چهل و هفت هجری از لود هیانه بیرون شده موضع موسوم
 بنجودی را اقامت گاه ساختند باوجود تهنی دستی بفرامی نمودن سپاه برداخت و ازین عزم اورنجیت سنگه والی
 پنجاب آگاه گشته از راه نالاق مانات قاضی ملا محمد حسن خان خانعلوم را نزد شاه شجاع فرستاده سپاه داد گسه
 در سونق که تسخیر مملکت موروثی پشهاد خاطر شایسته اگر از طریق الفت کردار گذشته او را قتل نصیان
 در کشتند و وثیقه دوسنی مرفوم فرمایند هر آینه بک لک و بیست هزار روپیه نقد رسم مدد نثار قدم شاهی خواهد
 کرد و شاه پیام او را پذیرفته بعد میان عبدالسمد جوی کشمیری و محمد شریف خان ضبط یکی که از جانب شاه
 شجاع در لاهور و امرت - رجعت انجام دادن بعض امور مأمور بودند از طرف رنجیت سنگه راه درگاه شاه شجاع
 برگرفته و پس از آنکه تجدید عهد در میان آمده رشته میثاق انعقاد یافت هر دوی رخصت شده از جانب شاه
 عبدالشکور خان اسحق زانی بالیشان همنان و همراہ کشته نزد رنجیت سنگه رفت و همچنین دیگر راین و راجکان
 نیز پشاه شجاع طریق موالات پیش گرفته رابت معاونت بر افراختند انکاشاه از انجاراه برگرفته وارد مالیر کونه
 شد و مردم آندر زمین که همه افغانند از طریق ایل و قومی ملازمت رکاب شاهی اختیار کردند و چون وارد

ذکر توجه
شاه شجاع
جان افغانستان

فیروزپور شد میان عبدالصمد خان فرستاده رحمت سنگه، که آنجا اشارت رفت برای کشتن چند عبدالشکور خان فرستاده شاه شجاع حاضر آمدہ درباب مبلغ موعودہ رحمت سنگه، بعرض رسانیدند کہ بعد از عبور ازہر سند واصل خزائنہ رکاب شاهی خواہد شد و ہر یون فرستادگان رحمت سنگه رخصت مراجعت یافتہ شاہ چاہدہ بجای بھرائی مبروت کشت و دران سرزمین نواب جمال الدخان قسوری بایر ابراہیم خان حاضر رکاب آمدہ موردالطاق شاہانہ شدند و درنجا کپتان کلاد مارنین دید بلیکل اجنت لودھیانہ و کپتان میکشن انگلیس نیز شرفیاب موگ شاهی کردیدہ شاہ را تسلیم بسیار دادند و درموضع را توتو ملا عبدالشکور شرف اندوز حضور کردیدہ بہت اہتمام بعض امور رخصت انصاف لودھیانہ یافت و در منزل ہاول پور ہاول خان از سبب خوردہ سالی خائب کردیدہ انصاف ملاقات منفر دانہ کرد و شاہ انصاف اورا پذیرفتہ بغاصہ دوسہ گروہ از اردو کا دور رفتہ باوی و ہراہانسی ملاقات فرمود و اونچونہ و حدیہ بسیار از قبیل اسپ و اشتر و سہم و زر مسکوک و غیرہ ایشہ قبسہ و یک کسرتوب پیش کشیدہ مخارج کشت و تاکہ موگ شاهی رھساز مضامات ہاول پور بود در علقوہ و آرزوہ قسور نمود و تاکہ کہ موضع کوت کہ محل مشرک میران سند و خیر پور است فرودگاہ لشکر شاہ کشت میران سند از راه اطاعت پیش آمدہ مراسم پذیرہ بہتقدیم رسانیدہ عرض بردار شدہ انصاف کردند کہ از توتو وصول کوکرا شاهی در شکار پور و در ملک و در زمین در انحصار میاد مردم بلوچہ و غیرہ نزدیک و دور خائف کشتہ شد و شوروی در مملکت اندازند پس احوط آنست کہ شاہ اقامہ دائمی شکار پور را مقرون بسواب و صلاح ندانستہ در دیگر جا اقامت کاہ قرار دادہ ہرچہ از نقد و جنس کہ بر عہدہ ما میکشاند در ہانجا رسیدہ انکارند.

(ذکر اطاعت نمودن میران سند و سر باز زدن ایشان)

از قبول اطاعت بہ تحریک انگلیسیان

و شاہ کہ درین وقت مکنت واقفنداری نداشت تاچار ماتمس سندیان را پذیرفتہ قبول اقامہ پانزدہ روز را در شکار پور نمود و ایشان چہل و ہشت ہزار رویہ بر ذمہ گرفتہ قرار دادند کہ بدو قسط واصل خزائنہ رکاب شاهی نمایند و مقارن اجمال دہک نام انگلیس بانو کران واردوی کبشتی کہ ہمراہ داشت بر طبق تسلیم کہ کپتان کلاد مارنین دید و کپتان میکشن نامان انگلیس در بھرائی مبروت چنانچہ آنجا مرفوم کشت بشاہ دادہ و نیز کتہہ بودند کہ اردوی اندکی از دولت انگلیس ظاہراً باسم کبشتی اصلاح و باطناً بمعاونت شاہ میرسد وارد شدہ انکاء شاہ باو و سپاہ خویش از آب عبور کردہ دریاغ شاہ واقع شکار پور نزول فرمود و از انجا نیز بر خواستہ در باغ شہزادہ سلیمان فروکش کرد و مدتی از موعودہ قسط قرار داد اول سندیان گذشتہ پشیزی خزائنہ خالی از ہمہ چیز شاهی نرسید تا کہ شاہ و کیلان ایشان را در لشکر کاہ طلبیدہ مطالبہ وجہ موعودہ را فرمودہ در جواب سخنان درشت نامسواب شنید و این درشت کوئی و سر باز زدن سندیان از اغوا و القای فرنگیان بود کہ میران سند را بفرقتند چنانچہ از مخالفت ظاہری دیک و کبل نامان انگلیسی کہ بکی افسر فوج و نیک خواہ شاہ و دیگری بامیران سند معاون و ہمراہ کشتند و مذکور شدہ میآید بوضوح می بیودد خلاصہ میر مراد علی خان کہ مرد عاقبت اندیش و ہنوز کسرتار دام حبسہ کسی نشدہ مستقل رأی خویش بود از راه اصلاح زبان عجز و الحاح پیش آمدہ بتوسط قاضی ملا محمد حسن خان عرض و انصاف کرد کہ من طریق خدمت میسپارم و منحرف از راہ اطاعت قدم نمیکنم تا زمانہ شاہ را درین حرارت تابش آفتاب جانب افغانستان بسرعت و شتاب رفتن جائز نمیشمارم و ہم این را صواب می پندارم کہ شاہ از زشت خوئی و درشت کوئی و کلابخاطر چیزی را ندانمہ ناشدہ انکارند و در علاقہ متعلقہ نیازمند فروکش کردہ طرح اقامت انداختہ ترک توقف زمین متعلقہ میر خیر پور کہ رو از گفتہ خود بر تاقہ است فرمایند و شاہ عرض اورا بکوش قبول شنیدہ دیگر چیزی نکفت تا اینکہ موعودہ قسط دوم نیز بدر رسیدہ پشیزی واصل نکشت و بر علاوہ آن عمال و ضابط میر خیر پور طریق (۱) اعتساف بر گرفته راہ انصاف را بروی شاہ بستند چنانچہ بار کبیر بکراہ بوی نمیدادند و ہزار زحمت و مشقت و وسائط و وسائل وجہ ہر دو قسط را بوصول رسانیدہ ہرچہ می شنید

ذکر اطاعت کردن و سر باز زدن میران سند

(۱) اعتساف برآہ رفتن و بداد کردن

و میدید تعاقب کرده هیچ نمیکفت و هم شهار سپاه شاه افزونی گرفته بحدی رسید که نخواب ماهواره لشکرش بسد هزار روپیه انجامید و از عدم وجه ایفای تخفوا دلتنگ گشته ناچار بتوسط سردار سمندر خان و محمد شریفخان ضبط بیکی بود هزار روپیه از ساهو کاران شکار پور قرض گرفت و نود هزار روپیه دیگر از وجه موعده رنجیت سنگه نیز رسیده فی الجمله مطلق خاطر گشت و این وجه را به نخواب سپاه داده بعد بخریص و ترغیب میران سد و خیر پور اتفاق در لشکر شاه افتاده باد بک نام انگلیس شهر بستند که شاه را از میان بردارند و او خواست که کبیل نام انگلیس افسر حصه دیگر افواج شاهی را که هنوز راه خلاف پیش نکرده بودند با خود یار کنند و او نظر بیگدل بودن افواج مانحت خویش که جانب دارشاه بودند رأی او را نپسندیده بلکه ضرر دولت خود دانست زیرا که هنوز چنانچه میبایست حکومت دولت ایشان دران ولایات خود نیافته و امور پلیتکل ایشان سرایت نکرده بود و چون نام انگلیس شریک اندیشه دیک شده رانی کبیل را استوار نداشت و در انشای این ماجرا میرمراد علیخان که خیر خواه شاه بود بدرد وجهان کرد و انگاه که بعضی فرنگیان که افسران افواج شاه بودند باخیر بوریان یکجبهت و همراه گردیدند جرأت و جسارت خیر بوریان مزیت گرفته طیل مقاومت بگوتند و هر که را که از راه ملازمت و طریق معاونت روی بسوی اردوی شاه می نهاد عربان و بیجان میکردند و ازین جسارت خیر بوریان شاه بر آشفته حکم کرد که مردم سندی راه را که باشد از عرش راه شکار پور و نواحی آن گرفته در سیاست که حاضر سازند و مامورین شاه که اکثر ایشان چنانچه اشارت رفت متفق و در خفیه متمهد شده بودند ایشان را بحضور نیاورده بلکه نظر بختم شاه از مواقع هلاک و مساکن خوفناک ایشان را دور کردند که این باشند تا که الهداد خان پیشخدمت بادوصد سوار مامور حفاظت کوبری گردیده از القاس او حاجی هدایت الله خان لاهور کردی پیشخدمت نیز باخصد سوار و کل محمد خان رساله دار با هزار تن پیاده جیراز به همراه او مقرر گشتند و در روز رسیدن ایشان فوج اول و دوم سندیان بدافعه و مقابله برداخته اکثر ایشان کشته گشتند و بقیه السیف هزیمت یافته حاجی هدایت الله خان از لشکر شاه قتل رسید و شاه پس از شنیدن این ماجرا سردار سمندر خان باهزائی را با هزار سوار کشاده خودش و چند رساله و چند فوج پیاده بکوشالی سندیان تعین کرد و سندیان حشر و اذحام تمام فراهم گشته بقرب کپهر سکر سدید استوار گردید و سردار مذکور کاری از پیش نه برده همچنان مدتی بیکار بیکار روز بسر برد تا که سید کاظم شاه بالشکر حیدر آباد از راه امداد سندیان بکمک ایشان رسیده شاه بالشکر خویش امر بپوش فرمود چنانچه حمله کرده جنگ سخت در پیوست و بسیار کس را بخالک هلاک انداخته آخر الامر سید کاظم شاه مقتول و سندیان مغلوب گشته عدد کشتگان سندیان زیاده بر هزار تن بشمار آمده از لشکر شاه قتل شد و چهار ضرب توب از انواب ساجه پادشاهی که در سندا و بتصرف آنها بود و کار میفرمودند باتمام احوال و انتقال سندیان بتصرف افواج شاهی در آمده مظفر و منصور بعسکرگاه مراجعت کردند و همبک از سران و دلبران سپاه که خدمتی بسزا کرده بود از عطای خلعت و انعام زرمفتخر گشت و از جمله سندیان پسران میرمراد علیخان مرحوم که اخلاص پدرایشان بشاه معلوم بود مورد الطاف شاهانه گردیده اما ایشان خیانت ورزیدند چنانچه بیاید

فوت میرمراد علیخان

(ذکر آهنگ کردن عباس میرزای نائب السلطنه)

(تسخیر هرات واقعا نشان را)

در خلال وقایع مذکور و احوال مزبور سند چنانچه از پیش بشرح رفت که عباس میرزا نائب السلطنه ایران بعزم تسخیر افغانستان و ترکستان وارد خراسان شده سرخس را غارتیده اسپران ایران را از دست ترکان استخلاص نمود و در سر زمین ترکانه شور و غوغا انداخت و شهزاده کامران حکمران هرات خواست که نائب السلطنه را بخود دوست بگرداند مکتوبات محمد خان قرانی را که برایش فرستاده نوشته بود که این شورش نائب السلطنه در ولایت ترکانه محض دفع فتنه ترکان و خوانین

ذکر عزیمت نائب السلطنه به تسخیر هرات و افغانستان

خراسان یافتہ قلاع قرانیان نیست بلکہ ثابت ماندہ الباقی آن فتح ہرات و تسخیر افغانستان است اگر بتوانی لشکر تریب دادہ روانہ تربت داری تا محافظت قلاع قرانی نمایند و من نیز جی را کہ باخود موافق و متفق نمیدانم از خود رائدہ بحفظ و حراست ہرات فرستم و حامل این مکتوبات وزیر یار محمد خان بود کہ چون نزد نائب السلطنہ رسید و از مطالعہ او گذر آید در حال محمد خان را کہ آگاہ کشتہ عزم فرار کردہ بود برادرانش محبوس کرد و حکومت تربت حیدریہ را بسہراب خان نامی از پیشخدمتان خود تفویض کرد و ابراہیم خان ہزارہ را بنیابت او گماشت و محمد خان را با خود برداشتہ در مشہد برد و محبوسش نکاہ داشت و وزیر یار محمد خان فرستادہ شہزادہ کامران را نیز در تحت حفاظت پنجاب تن از پیادہ نظام گذاشت کہ تا یکسرہ شدن کار ہرات مراجعت نکنند و ہمدردین وقت شاہ پسند خان کہ بعد از قتل حاجی فیروزالدین از راہ معاندت شہزادہ کامران در نشا پور بمزم ملاقات نائب السلطنہ رفتہ بود از انجا نزد نائب السلطنہ حاضر آمدہ در جس وزیر یار محمد خان جهت فتح ہرات مبالغت نمود و مقارن احوال شہزادہ کامران برای استخلاص وزیر یار محمد خان ازراہ جیلہ کسین بزد نائب السلطنہ فرستادہ مکتوب کرد کہ مردم ہرات نسبت بوزیر یار محمد خان اعتماد و اعتبار کلی دارند چنانچہ باستظهار او مرا از عمل و دخل حکومت باز داشتہ اند ہر گاہ او را محبوس دارند ممنون احسان خواہم شدہ و همچنین وزیر یار محمد خان نیز از در کید و شید کہ ازراہ خفا از نوشتہ شہزادہ کامران برای نائب السلطنہ آگاہ بود عرض داشت نمود کہ شہزادہ کامران با من معاندت دارد اگر رخصتم دہد در ہرات رفتہ شہر و حصار آن را بدون بیکار بیکار گذاران دولت ایران سپارم و نائب السلطنہ فرستادہ از مکائد ہردون دریافتہ وزیر یار محمد خان را زیادہ تر بحفاظت بداشت و فرستادہ شہزادہ کامران را رخصت مراجعت داد بعد وزیر یار محمد خان را نزد خود طلبیدہ بوی گفت کہ مملکت افغانستان در زمان سابق ضعیفہ ممالک ایران بودہ و پس از قتل نادر شاہ احمد شاہ سدوزانی دران مملکت اساس سلطنت مستقل نہادہ تاکنون ہرات بتصرف شہزادہ کامرانست و باقی مملکت بحیطہ ربط و ضبط پسران سردار پایندہ خان در آمدہ است پس میباید کہ شہزادہ کامران ہرات را تخلیہ کردہ خود نزد شاہ ایران آید و با اینکہ خطبہ و سکہ را بنام شاہ ایران اجرا دہد و مالیات را بمہدہ گیرد کہ برساند و پدرش را برسم کروکان روانہ داشتہ آسودہ حال شود والا قہر و غلبہ ہرات را بتصرف خواہیم آورد و یار محمد خان بواسطہ بکتنی از ملازمانش شہزادہ کامران را ازین گفتار نائب السلطنہ آگاہ کرد و او در اواخر سال ہزار و دوصد و چہل و ہفت ہجری باز نامہ و رسول نزد نائب السلطنہ فرستاد کہ باوی چنان مدارا کند کہ با اعراض در ایران موا سامی کردہ و میکنند نادر آیدہ ہفتاد و پنجہزار روپیہ کہ معادل پانزدہ ہزار تومان ایران باشد باسم پیشکش روانہ مشہد مقدس تمام بشرط آنکہ دست از تسخیر ہرات باز دارد والا ساختہ رزم شود و نائب السلطنہ ایران ازین پیام شہزادہ کامران بر آشفتنہ تسخیر ہرات را تصمیم عزم کردہ حکم داد کہ اقواج آذربایجان و مازندران و استرآباد حاضر مشہد مقدس شوند تا راہ ہرات برگردند اما در شوق نائب السلطنہ بفرمان طلب در طہران رفتہ شہزادہ محمد میرزا با پانزدہ ہزار پیادہ و سوار مأمور باقامت مشہد و تہیہ اسباب سفر ہرات شدہ میرزا موسی خان رشتی بوزارت و نیابتش معین گشت و نائب السلطنہ خوانین قتنہ جوئی خراسان را بامر شاہ در طہران بردہ از جہلہ محمد خان قرانی بادون فرزندان خورد سائش باقامت آذر بایجان مأمور کردیدہ دیگران در طہران مقیم و ہر یک بانداژہ خطای خویش گرفتار عتاب الہم آمد و بعضی معفو شدہ نائب السلطنہ بعد از درک سعادت ملاقات شاہ رخصت انصراف حاصل کردہ روز نوزدہم ربیع الاول سال ۱۲۴۸ ہزار و دوست و چہل و ہشت ہجری از طہران راہ مشہد برگرفت .

«ذکر وقایع سال ہزار و دوصد و چہل و ہشت ہجری»

(و مأمور شدن لشکر ایران جانب ہرات)

و نائب السلطنہ از عرض راہ خوبان شہزادہ محمد میرزا را فرمان کرد کہ رابت تسخیر ہرات برافزارد چنانچہ شہزادہ محمد میرزا با شہزادہ خسرو میرزا و لشکر آذر بایجان و نجف علیخان شادلو و امیر علی نقی خان عرب

ذکر لشکر
کشیدن محمد
میرزا جانب
ہرات

وامیراسدالله خان و غیره باسر نائب السلطنه که هنوز خودش در راه بود از مشهد روی بسوی هرات نهادند و شهزاده ملک قاسم بن حاجی فیروزالدین مرحوم و شاه پسند خان که با شهزاده کامران طریق مغایرت می نمودند باین اردو همراه شدند و پس از حرکت شهزاده محمد میرزا نائب السلطنه وارد مشهد شده میرزا ابوالقاسم خان را با سواره و پیاده رکاب خویش از عقب شهزاده محمد میرزا روانه داشت و شهزاده اول وارد کپهان گردیده با آنکه وزیر یار محمد خان در مشهد محبوس بود کسانش بمحافظت قلعه کپهان پرداخته شهزاده را بمناعت نمودند و شهزاده بقیه و عقب قلعه را متصرف شده جمعی از پیاده خراسانی را بخراسان آن کاشته راه هرات برگرفت و فتح قلعه غوریان را متحمل نشده دریل نقره واقع سه فرسنگی هرات رسیده فروکش کرد و شهزاده کامران پانچ هزار سوار از دلبران کارزار افغان از راه مدافعه روی بخاربه بسوی اردوی شهزاده نهاد و جاسین در کنار پل مذکور با هم در آویخته فراوان خون یکدیگر ریختند و روزی با محرب و ضرب بسو برده شب هنگام هر کدام بمقام خود شدند و روز دیگر شهزاده محمد میرزا از پل نقره کوچیده در نیم فرسنگی شهر هرات لشکرگاه ساخت و میرزا ابوالقاسم خان که از قنای شهزاده راه برگرفته بود دو هزار پیاده و سوار بقلعه غوریان باز داشته خود باقیه لشکریکه همراه داشت بمسکنر شهزاده محمد میرزا پیوست و شهزاده کامران چون شیرزیان با وجود فتنه قلبیه حمله ور کشته ترددات مردانه نموده چون خصم قوی و بسیار بود کاری از پیش نبرده پس داخل هرات شد و متخصن کشته قلعه داری پرداخت و درین اثنا عباس میرزای نائب السلطنه را در مشهد ایم عمر سپری شده از جهان در گذشت و سران سپاه ایران آگاه گشته با شهزاده کامران راه صلح پیش گرفته میرزا موسی خان و نجف علیخان را در شهر نزد او فرستادند و ایشان رفته کار بخاربه را بمصلحه انجام داده میرزا موسی بلشکرگاه مراجعت کرد و نجف علیخان جهت (۱) انجام قبول مصلحه و معاهده در شهر هرات توقف کرد بعد شهزاده محمد میرزا از دور هرات برخاسته راه معاودت جانب مشهد برگرفت و امیراسدالله خان را امر کرد که دوسه خانه وار متوطن کپهان را کوچ داده با خود ببرد و خودش در اواخر ماه جمادی الثانی سنه ۱۲۴۸ هزار و دویست و چهل و هشت هجری وارد مشهد مقدس شد و پس از وی نجف علیخان که در هرات درنگ کرده بود بایک نسیکه از طرف شهزاده کامران مأمور سفارت گشت داخل مشهد گردیده پیام شهزاده کامران بگذرانیدند که از هر فراری که وزیر یار محمد خان شروط مصلحه و قبول معاهده را منعقد گرداند مقبول است و شهزاده محمد میرزا بطریق پیام او وزیر یار محمد خان از زندان نزد خود طلبیده اولاً از حسیکه شده بود عذر خواسته بعد با او چنین قرار داد که شهزاده کامران خطبه و سکه را بنام شاه ایران کرده هفتاد و پنج هزار رویه با نجاه طاقه شال نسج کشمیر برسم پیشکش فرستند و او قبول کرده کسی نزد شهزاده فرستاده از قرار داد و قبولیت خویش آگهی داد و او بدون مساعلت نقد و جنس مذکور را از هرات در مشهد فرستاد و کار مجادله و مناظره فیصل یافته جاسین معامش خاطر شدند

انجام
مخسوری
کردن و همت
در کاری که است
و توجه دلی
کردن

(ذکر بغی پسران میر مراد علیخان مرحوم)

(و شو رش لشکر شاه شجاع در دست)

در سال ۱۲۴۹ هزار و دوسه و چهل و نه هجری چنانچه نمره نمودن پسران میر مراد علی از پیش اشارت رفت با وجود مراجع ملوکانه شاه شجاع بانظم حیدر آباد و غیره میران که سلسله جنیان فتنه و فساد بودند متفق و همداستان شده بالشکر بسیار آفتک بیکار شاه شجاع کرده چون وارد منزل لارکانه شدند شاه از عزم ایشان آگاه گشته در روز چهارم ماه رمضان سنه ۱۲۴۹ هزار و دوسه و چهل و نه بعزم مدافعه از جاییکه بود با اردو و بجانب لارکانه نهاد بیک منزلی شکار پور فرود آمد و نور محمد خان و محمد نصیر خان ولدان میر مراد علیخان که از راه ایلیت بامیر خیر پور و غیره معاون شده بودند از راه عاقبت اندیشی صاحبزادگان سر هندی را که مرجع و مأب و ضعیف و شریف بودند نزد شاه فرستاده عفو تقصیر و عذر گناه خواستند و التماس شان بعارض قبول نیفتاده باز دیگر استدعا نمودند که محمد شریف خان ضبط بیگی را از حضور نزد ایشان کسب کند تا بروفق مرام کار را انجام دهد و درین امر سردار

ذکر بغی پسران
میر مراد علی
خان و شو رش
لشکر شاه
شجاع

سمندر خان را نیز واسطهٔ بین و مصالح طرفین قرار دادند چنانچه اومری خالشان کشته شاه را فرستادن محمد شریف خان در نزد آنهاراضی ساخت و مشارالیه بامر شاه حاب لشکرگاه اوشان راه برگرفته صاحبزادگان سرهندي را باخود همراه برد و امر مکتون خاطر آنان را معلوم کرده بانواب بهادر خان که معتقد میران جیدر آباد و مردم بلوچیه بود مراجعت کرد و او پس از شرفیابی حضور شاه تمهیدات نیک بکار برده آتش غضب شاه را فرو نشاند چنانچه عذر پسران میرمیراد علیخان را پذیرفته چهار صد هزار رویه بعهده آنها و غیره میران سند گذاشته امر کرد که بخزانه شاهي برسانند تا سرزمین سند لگد کوب سپاه و دست خوش تاراج نشده رایات غالب جانب قندهار در اهتزاز آید و ازین امر شاه لشکر یانش که بطمع غنیمت مال و متاع سندان کمر معاوت بسته بودند آزرده دل و رنجیده خاطر شده افواج روهبه و هندي شورش آغاز کردند و نزدیک بود که لشکر ازهم بپاشد ولیکن شاه بتدابیر حسنه و مساعی حربه اطفای آن ناکام نموده بعداً کید کرد که احدی از مردم روهبه و هندي را در فوج نگذارند

ذکر توجه شاه شجاع از سندان جانب قندهار

چون از لشکر فرستادن عباس میرزای نائب السلطنه در هرات چنانچه مذکور شد دولت انگلیس را در خاطر ناگوار آمد که مبادا از مسخر نمودن شاه ایران افغانستان را خالی در هندی روی دهد پس مستر مکینل ایلی دولت شان که در طهران بود جان مکینل نائب اول خود را روانه مشهد نمود که نائب السلطنه را از قصدش بازدارد اما او را حتی که مطابق عهد نامه دولت ایران و انگلیس باشد در دست نبود لاجرم بنیل مقصود مراجعت کرد و کار هرات از سبب قوت نائب السلطنه بقراری که رقم گشت فیصله شد و کار گذاران انگلیس از جواب نائب السلطنه مرحوم اندیشه دیگر و زبیده شاه شجاع را که بعزم استرداد مملکت موروثی خود آهنگ قندهار کرده از لودیه به ناسند آمده بود زیاده تر ترغیب و تحریک (۱) جانب قندهارش کردند و او با سی هزار مرد بیکار در اوائل ماه ذیقعده سنه ۱۲۴۹ هزار و دویست و چهل و نه هجری از سندان جانب قندهار نهاد و در علاقه متعلقه عراب خان بلوچ رسیده وی بپذیرش درخواست خواسته (۲) و افر پیش کشیده در علاقه و آذوقه لشکر تقاعد نورزید و از سر شدن خیران سفر شاه هوا خواهانش شاه خاطر گشته فوج و دسته دسته برکاب او حاضر میشدند چنانچه کثرت سپاهش بجائی رسید که خودش می نویسد که از آسویی لشکر بخاطر میگذشت که آلیا کدام صاحب تخت و تاج چنین بحر مواج در تحت رایت خود خواهد داشت و اگر داشته باشد چگونه دیگری در مقابلش علم مقابله خواهد افراشت و بهان چون همه آن لشکر (۳) ایلیجاری و از قواعد نظام عاری بودند افسوس دست میداد الغرض عراب خان بلوچ کسان و خویشان خود را از راهیکه پدرانش رفته بودند کسب درگاه شاه نموده التماس کرد که بزرگان بلوچیه از بلوچیت دست باز نکنند سردر قید اطاعت عن در تیاورند اگر درین وقت نخست تنبیه و تهدید آنها فرموده شود نیکو خواهد بود که بعد باطمینان خاطر بلازمیت رکاب حاضر آیم و شاه امر کرد که خود شما حاضر حضور شده رهبر خدمت شوید تا مردم بلوچیه قرابت ملازمت شما را برکاب شاهي دیده از سطوت قهرمانه خسروانه مطیع و منقاد پایست شوند و الا هر چه در دل داری بجزای آن گرفتار خواهی آمد و عراب خان بقریب داد محمدخان غلجانی مختار کار خود که با سرداران قندهار قرابت داشت از آمدن سر باز زد و شاه در موضع شال و مستنک جهت استمال عراب خان چند روز در تک فرموده شهزاده محمد تیمور را بالشکر امر کرد که فرمود و اینکه که عراب خان راه اطاعت نه بود از قنای شهزاده راه برگرفته سرزنش او را معطل بوقت فرصت گذاشت و در عین راه نوردی از سندان عرض شهزاده محمد تیمور مفهوم خاطر شاهي شد که مردم روهبه و هندوستانی که بار دور حسابارند بازم طریق خلاف اختیار کرده نزدیک است که نینفته از غلافی بر کشند و شاه بسرعت باد و شتاب سحاب باوزار و شکیبگر را در نور دیده باردوی شهزاده رسید و آتش فساد آن دو جامعه از زبان زدن بازماند و مکشوف گشت که برانگیزنده این ناکامی خلاف جهانداران بامیزانی بود که از تقرب سردار سمندر خان بامیزانی بدر بار شاهي حسد برده کج روی اختیار کرده خواست که قنای استوار نماید اما از سطوت و هیبت پادشاهی چیزی نتوانست و همچنین دیگران که سلسله چندان شور و فغان بودند جرأت نمی توانستند و شاه اگر چه از حال همکنان آگاه بود بخواسته عظیمه

ذکر توجه شاه شجاع جانب قندهار

(۱) تحریک
ضاد معینه
یعنی برانگیزا
سیده
(۲) خواسته
متاع و اسباب

(۳) ایلیجاری
باستطلاح مردم
افغانستان
فوج مسلک
یعنی لشکر
غیر نظام و بی
تخسوا را
کوبیده ۱۲

سلطنت و تقاضای وقت مدارا فرموده هیچ تمکنت و اگر کسی علناً یا پنهاناً حکم پادشاهی را نکرده جسامت و جنایتی می نمود بضرر جوب ادب میشد و از آن جمله پانده خان بن سردار مددخان اسحق زانی روزی قریب بارگاه شاهی بایکی از خواجین گفتگو کرده بلاجماعتی دست بقائم شمشیر برد و شاه آگاه شده نخست حکم قتلش داد بعد بشفاعت خوانین درانی از خون او در گذشته مجبوس فرمود و پس از چندی اخراج البدهش نمود خلاصه شاه شجاع از آنجا که این ماجرا بوقوع پیوست اسب عزم رانده در آخر ذی الحجه سال ۱۲۵۹ هزار و دویست و چهل و نه هجری در بندن ذکر دو واقع دو گروهی قندهار فرود آمد

(ذکر شایبه شاه شجاع)

بسر داران قندهار و محاصره حصار آن

در ظهر روز و زفرود آمدن شاه شجاع در موضع مذکور جمعی از پیش تازان سرداران قندهار تا کنار لشکرگاه شاه اسب زشافت رانده و سیاهی نشان داده افواج شاهی بزم بیکار و دفاع ایشان برخواسته ایشان از جنبش سپاه شاه بدون سبزه و آویز راه مراجعت جانب شهر بر گرفتند و روز دیگر که غره محرم سال ۱۲۵۰ هزار و دویست و پنجاه هجری بود شاه شجاع از بندن ذکر کرد که چیده متصل حصار نادر آباد فرود آمد تا که سرداران قندهار عزم کارزار کنند لشکر شاهی باستظهار دیوار قلعه مذکور استوار و پایدار باشد ولی قندهاریان عزم رزم نکردند و شاه بعد از زوال آفتاب بایرکاب نهاده ناقصه کابله رس نوب نزدیک شهر شده باصفوف آراسته بایستاد و قدری درنگ کرده لشکر پایش آهنگ بورش کردند و شمشیر نظر باینکه خصم پشت بر حصارند مبادا (۱) و هنی بروی کار آید سپاهش را از بورش بازداشت و باوجود آنهم اینطرف آنطرف دست بردی کرده اگر از اسب و آدم قندهار یا ترانلف نمودند تا که سرداران قندهار را غیرت کریبان گیر شده عزم بیکار کردند و هنگام عصر نائزه کارزار شعله ور گشته سردار سمندر خان بمسره و خانزادگان درانیه در میمنه سپاه جای گرفته بجایه کرایند و بسیار ترن از یکدیگر را بخاک هلاک انداخته در هر جمله قندهار یا ترانلس میساختند و باز هجوم آورده بچنگ می برداختند تا که روز بیکاه کشت و تاریکی شب حائل گردیده هر کدام بقسامت بر کشته سرداران قندهار پس از در آمدن شهر دیگر بر نیامده متحصن شدند و افواج شاه اطراف شهر را گرفته بمحاصره برداخته خودش هم روزه بر اسب نشسته تا چن نزدیک شهر کردش و سامرا تا کیدی فرموده بمسکرگاه معاودت می نمود و لشکر پایش سلامت کوچها آراسته خود را بتزیدیک شهر رسانیده سنگرها بر فراختند و چنان قریب قلعه جای گرفتند که چنان سجن محمدیگر را شنیده با هم مبارزت و مناظر ت می نمودند تا که راه آمدورفت قلعه کیان مسدود شده دواب و مواتی شان از عدم علوفه کاه دیوارها را خوردن گرفتند و از عسرت ساکنین بلد و حرقه و ران را از شهر بیرون کشیدند و مال و منال صاحب ترنمان را حرق نمودن آغاز کردند و با اینهمه مضایقت و معاسرت کاه کاهی از شهر بیرون شده و جمله کرده باز می کشیدند چنانچه روزی بعد از زوال آفتاب از باب هرات خارج گشته چون تبر شهاب بسنکر محمد شریف خان مهمند که خالی از ذهن و آسوده نشسته بودند باشمشیرهای آخته بتاختند و شریف خان بدون آنکه سر اسیمه شود و دست از پا کم کنند عداوتهم برداخته چندین از ایشان را بخاک هلاک انداختند و شهر یان از باره و بروج سنکر یا ترا بزیر توب و تفنگ گرفته نکذاشتند که از سنکر سر بر آورند و ازین آوای توب و تفنگ و هیاهوی مردان جنگ شادین بر بارکی رزم نشسته تمام سپاه را امهتباری و خود داری کرده چند دسته از سواره نظام را عدد و یاری محمد شریف خان فرستاد و خود تا چن قریب سنکرها اسب رانده دلیران سپاه را تا کید خود داری و ترغیب استواری همی نمود که چشم شهر یان بر ایت هیبت آیت شاهی افتاده کسانیکه از شهر بیرون شده سر کرم مقاله بودند دست از خنک باز داشته لویای هزیمت جانب شهر افراختند و بعضی از ایشان در چن کرختن قتل و برخی جرح گشته نبذی بشهر در آمدند و جمعی از سواران ایشان طبل اطاعت نواخته علم اقتاد جانب شاه افراختند و شاه ایشان را بادلیران سپاه خویش که پای شجاعت فشرده کار شادت پیش برده بودند همرا از عطای خلعت سر افراز و ممتاز ساخت و کشتگان رزم کاه را امر دفن فرموده زخم یا تشکان را بر ارم مراحم ملوکانه التیام دادن آغاز نمود و بعد از آن از سب مقتولین و مجروحین سپاه که لشکر یان شان خشم ناک و آندوه کین

ذکر محاربه شاه شجاع با سرداران قندهار

(۱) سخی کردن و سست شدن

کرده بودند همه را حکم بورش داد که روضه حضرت جی و باغ سردار رحمدلان را که باز شهریان هجوم آورده متصرف شده بودند تصرف آرند و تمامت سیاه با مرشاه برهنه دو جا حمله کرده با آنکه کاوله توب و غنک از بروج و باره حصار چون تکثر کمربند برایشان میبازید رو بر نشافته هر دو موضع را متصرف گشتند و سواره و پیاده که در هر دو مقام اقامه داشتند بعضی بادیگر اینکه از شهر برای مدافعه برآمده بودند از در هزمت بشهر در آمدند و برخی سلام کرده پاره دستگیر شدند و سلامیان توازش یافته رهسپر خدمت شدند و پس از حصول این فتح سرداران قندهار را دست از کارزار بازمانده بآرام فرستادن رسول و رسائل نهادند و باب ارسال مکتوب را با املا محمد حسن خان خالعلوم که رابطه سابقیت با او داشتند گشادند و درین انشایه لشکر شاه شجاع از درانی و غلجانی و روهیله و هندوستانی که خود را جیره دست پنداشته بودند بعرض رسانیده انقاس کردند که شب هنگام بورش برده شهر را مسخر نمایند و شاه از فهم معانی حال و استقبال مسئول ایشانرا بگوش قبول جان داد چه با خود اندیشید که ضرب کاوله لشکرش بدیوار و از خصم بجان و تن مردان کارزار نشسته کاری از پیش نخواستند رفت اما دلیران سیاه از غم خود باز نگشته استوار شدند و اصرار همی کردند تا که اجازت بورش حاصل نموده شبی با آنکه بورش پیش خزیده اطراف قلعه را فرا گرفتند و بعد از توب اول و دوم مقررده مستوره که هر کدام بقامی متزقب و کوش با آواز هم بودند وصمت و سکوت بروی کار آمد و خاموشی رواج گرفت تمام سیاه خود را بکنار حصار رسانیده پای همت بزد با آنها گذاشتند و شهریان که بواسطه بعضی از نمازان عساکر شاهی ازین بورش آگاهی یافته خود را بکمین کین آرام گرفته بودند بمجرد سمود دادن و بفرار حصار برآمدن پیش نمازان لشکر شاه شجاع بزدن توب و غنک برداشته بضرع شمشیر امتناع همه را بزیر دیوار انداختند و بسیار کس را از مراتب نزد با آنها که بنایه مور ازین هم رو بالا بودند بضرع کاوله و سنک و زنجقن آب جوش داده نگو نساخ ساختند و با وجود آن که سیاه شاه هر که راه پیش بردن نداشتند از غیرت آنکه خود خواستار بورش شده بودند تا روشنی صبح دست از هجوم آوردن و باز پس نشستن نکشیدند بامدادان غائب و خاسر بسترهای خویش مراجعت کردند و از جمله کشتگان بسیار دلیران نامدار یکی محمد رضا خان برادر زاده سردار سمندر خان بود که همه باعث آه و آقسوس شاه شدند و چون زمان محاصره و محاصره طول کشیده بجهل و نه روز کشید خوانین غلجانی بگوش هوش شاه رسانیدند که سردار دوست محمد خان از مکتوب برادرانش که باو رسیده کلام مجید را ذریعه مدد خویش ساخته باسران مردم قزلباش و کابل سوگند در میان نهاده که مال و جان معاون وی باشد چنانچه بالشکر آراسته از هر دو گروه از کابل راه قندهار برگرفته و زود است که وارد قندهار شود بنابران لازم و منتخه است که شاه یکی از شهزادگان را باجری از سیاه بانداد راه او بگرد تا از آمدنش بقندهار باز دارد که باطمینان خاطر بقیه فوج همت بر تسخیر قندهار معصوف نماید و شاه که کینه آرزویش از زر نقدی بود قوت لشکر فرستادن را با وجودیکه بنجامه از تن سواره و پیاده در رکابش حاضر بود در خود ندیده رضا بتقدیر داد

رسیدن سردار دوست محمد خان در قندهار

(وهزمت یافتن شاه شجاع)

چون خبر آمد آمد سردار دوست محمد خان سمر کشته در افواه لشکریان شاه افتاد شاه از راه جزه (۱) و احتیاط لشکرش را از جن شیر سرخ واقع کنار نادر آباد کوچ داده نخست موضع قوشخانه و چشمه ریدو زانی را عسکر کاه قسار داد و از آنجا نیز باندیشه اینکه مبدا افواج سردار دوست محمد خان که رهسپار دیار قندها رند در رسیده از قفا وقتد هساریان از پیش رو حمله ور گشته از دو جانب کار را بروی دشوار سازند و رخنه در استواری حصار روز کارش اندازند برخواسته خود دریغ عباس آباد و سیاهمش از سر بوته ده مؤسس ناچهل دختران فرود گشته از وسط بیکسو شدند و باز نزد با آنها ترتیب داده غم بورش کرد و در سحر شب بنجام محاصره دوباره بر شهر حمله فرموده لشکریانش نزد با آنها بروج و باره دیوار نهاده بالا شدن آغاز کردند و از همه بیشتر شخصی بر فرازشاه برج نوزانی بر شده از جمله پاسبانانیکه در آنجا و بنجواب بود یکی

ذکر ورود
سردار دوست
محمد خان در
قندهار

(۱) استواری
وهوشیاری

(۱) خائب
تا امید و بی
پیر*

از قبیلہ ہارک زانی از خواب بیدار گردیدہ دست بگوزنہ برآئی کہ نزدیکش بودہ سبک بر سر او زدہ از زبردوار
 سکون سارش ساخت او در حین غلظیدن بہ بکریکہ غراز شدن بود خوردہ با خود سرازیر کرد و همچنین یک
 بد بگری خوردہ حمہ امانیکہ در یک نزد ہاں بی ہم با گذاشتہ بودند فرو ریختند بعد صدای شور و غوغا بلا شدہ
 جانبین بگولہ اندازی برداشتند و دران میان گولہ از جانب لشکر پان شاہ با شیک آقاہی حاضر خان فو فلزانی
 کہ در اندرون شہر و روی دلش بسوی شاہ بود رسیدہ از با درآمد و سرداران قندہار از سکون سارکشتن او
 شاہ خاطر شدہ بزبان راندند کہ تیر قضا دوست را از دشمن جدا بسازد خلاصہ اکثر ازورشیان مقتول و مجروح
 کشتہ خائبہ (۱) مراجعت کردند و در روز این شب سردار مہر دلخان بامر برادرش کہندل خان باندکی از دلبران
 پان سکناہی محاصرہ بیرون گذاشتہ سنکرہائی افواج شاہ را کہ در حدود باغ سرداران افزائشہ بودند بر شکست
 و تابیکہ روز مذکور حملہ ہای مردانہ و دست بردہائی دلیرانہ کردہ شب هنگام بشہر در شد و چون سرداران
 از سبب محاصرہ و عمل بزدیک رسیدن سردار دوست محمد خان نداشتند بشورت برداشتہ قرار دادند کہ ممکنان
 از شہر بر آمدہ بر خصم حملہ و رشوند نامہ کہ را خدا یار کردہ اختر طالع مدد کار آید پس در روز پنجم و یکم
 محاصرہ برای نیرو آرمائی جمعی از سواران را بیرون فرستادہ در جنبیکہ سواری شاہ از کنتار شہر جانب باغ عباس آباد
 میگذشت حملہ کردہ جنگ در پیوست و زد و خوردی واقع کشتہ قندہاریان از صدمہ گولہ توب بی ثبات کشتہ پس
 نشستند و ہا آن سپاہ شمار از بون پنداشتہ روز سہ شنبہ بیست و دوم صفر سال ۱۲۵۰ ہزار و دو صد و پنجم ہجری کہ
 روز پنجم و دوم محاصرہ بود سردار رحمدل خان با سواریہ و پیادہ متعلقہ خویش از شہر بیرون شدہ راہ کتل باہولی (رح)
 پیش گرفت و از کتل گذشتہ از راہ جلیہان بمرغان و گندکان در عقب اردوی خصم رسیدہ بکین کین نشست
 و همچنین سردار مہر دل خان بامتاہایش از دروازہ شکار بود بر آمدہ برج علی و باغ بالا جانب شرقی لشکر غنم را
 گرفته استوار ہایستاد و سردار میر افضل خان با ملازمان خویش اسب راندہ جانب تل سرخ و بوژہ یرہای مالدا
 کہ طرف شمالی عساکر شاہی بود اقامت گاہ قرار داد و سردار محمد صدیق خان بن سردار کہندل خان بدست دوم
 از فوج رکابی پدرش از اثر سردار میر افضل خان راہ برگرفت و سیدال خان بسیار و خیل با خنجر خان و دیگر
 بسیار خیلان کہ اکثر افسر توب خانہ بودند با توہما گویہ سرخ را حمل ایستادن قرار دادند
 و خدای نظر خان ماہا یادو ضرب توب بگولہ نیکار بر شدہ مقام کزید و مہدر بخال سردار دوست محمد خان
 قرار نوشتہ شاہ شجاع کہ درج روزنامہ خویش نمودہ ہا لشکر شایان در رسیدہ باغ سردار رحمدل خان را فرود گاہ
 ساخت و قبل از آنکہ فرود شود ہا سردار کہندل خان کہ ہمراہ تمامت سیران قبائل درانی و احشام سیستانی و دوازده
 مرادہ توب از راہ زیارت گاہ کابل شاہ طریق ساقہ روی سردار میر افضل خان را برگزیدہ بود درین گاہ برج دروازہ
 توخانیہ ملاقات و ہامہ مصافحہ و معاقبہ کردند و چون وقت تنگ بود درنگ نکردہ بجزرہ وصول و فرود آمدن
 سردار دوست محمد خان در باغ مذکور از حمہ ماہور بن مواضع مستعدہ مذکورہ ہا مژدہ اثرہ جنگ شعلہ ور کشت
 و سردار دوست محمد خان لشکر خویش را ترغیب جنگ کردہ زدن توب و تفک کر آیدند و در عین کردار ہا آنکہ
 توبی از اقواب شاہ شجاع بصدمہ یاروت ترقبہ افواج سردار دوست محمد خان عقب نشستند و شاہ در سرا بردہ
 خویش شدہ اعیان سپاہ از درانی و غلجائی و بلوچی و سیستانی انجمن کشتہ شاہ ایشان را خطاب نمودہ فرمود کہ
 در نیجا کہ اعداد سپاہ ہا اندازہ یک فرسنگ پراکندہ و منتشر اقامہ کردہ اند با خصم جنگیدن از راہ حزم دور است
 و ایشان سلوت کردہ چیزی زبان نراندند پس شاہ ہا ندیشہ خویش شیبخون اختیار کردہ امر نمود کہ تمام سپاہ
 شیانکہ بر خصم ہتاژند و سردار سمندر خان با اکثر از سیران سپاہ بکجہت شدہ اب بیاسخ گشودہ عرض رسانیدند
 کہ از شیبخون زدن بروز حملہ نمودن سیکور است چہ لشکر از حسکی و کشاکش روز در شب استراحت حاصل می نمایند
 و برای رفع حسکی شب فرصت نمیابند پس شاہ عرض ایشانرا پذیرفتہ عنہم روز بروز کرد و در روز مذکور با وجودیکہ
 نحس می پیداشت و ہم لشکرش از شہر کہتہ شاہ حسین و چہل زینہ تا کتل مورچہ منتشر اقامہ داشت لوای محاربہ
 بر افراشتہ ہمت بر مقامہ کاشت و از سبب پراکندگی سپاہ خود در وسط اقامت گاہ کرید نامہر جانب فتوری روی دہد از راہ

معاونت و معاضدت بدانسوی شود و جائین ہمہ در آویختہ فراوان خون بکد بکر برنختند و چند دفعہ یک بدبکر حملہ آور
 کشتہ درہر مرتبہ سپاہ سرداران را سستی زوی دادہ پای پس می نہادند و باز هجوم آورده بچنگ می کرایدند تا کہ
 در اخیر چنان ہزیمت یافتند کہ مغلوبہ از شہر و منزل باغ در گذشتہ سردار دوست محمد خان لشکریان را ہر قدر
 ترغیب بایستادن کرد کسی کوش بسختان او ندادہ پای فرار میدویدند و افواج شاہی از راہ غلبہ بقرب حصار قندھار
 رسیدہ چہار ضرب توپ را متصرف شدند و چند مہاراشتر شہینک را باشہینک چیان زندہ و سر بریدہ بدست آورده
 با چند سر دیگر کہ از اعیان سپاہ سرداران بریدہ بودند از حضور شاہ گذرایند و بنظر ہمہ حاضران فتح شاہ را
 حاصل و کار بر مراد دلشد چنانچہ خودش می نویسند کہ سردار دوست محمد خان رشتہ آملش را باز یک وقندھاریان
 روز اقبال شان را تاز یک دیدہ او از کنار قلعہ دور شد و ایشان عیال خود را - و اسب فرار کردہ حمزہ
 کر ز کردند و در چنین حالت سرداران و اعیانیکہ مواضع مستعدہ و اقمہ اطراف سپاہ شاہ را چنانچہ گذشت
 گرفته بودند دست بشمشیر بر لشکر شاہ حملہ کردند و از ان میان سردار میر افضل خان بر سر خود شاہ شجاع کہ
 استوخت از حربکاہ بر کشتہ در باغ عباس آباد بار کاهش نشسته بود ناختمہ او را مغلوباً از باغ بیرون ساخت و شاہ
 از و اقمہ اینکہ مبادا دست گیر شود از راه ادبار رودر پادشہ فرار نہاد و لشکرش چون او را روی بگریز مشاهده
 کردند لاجرم دست از ستیز کشیدہ باجمادہ ہزیمت نہادند و ہر کدام جانب موطن و مسکن خود راہ برگزیدند
 و از جہہ افسران نامی افواج نظامی شاہ جنرال کبیل نام انکلیس کہ خود را حامی شاہ میشمرند دست گیر و اسیر
 سردار محمد افضل خان بن سردار دوست محمد خان کشت و تمام اسباب و مواعظی و دواب و خیمہ و اتواب شاہی
 بتصرف سرداران قندھار و سردار دوست محمد خان در آمدہ شاہ بیدستگاہ با صد سوار بشکیر و آبواز روی بسوی
 ہرات نہاد کہ شاید از انجا مکتبی حاصل کردہ دوبارہ آملنگ تسخیر قندھار کند و بدین امید از رود ہیرمند عبور
 کردہ بکار بسحق زایشان عطف عنان نمودہ در سایہ درختان فرود آمد و استراحتی حاصل کردہ روز دیگر
 وارد منزل دوستک شد و در قلعہ مددخان اسحق زانی روز را بسر بردہ ہنگام شام راہ برگزیدہ جانی درنگ نکرد
 تا کہ قلعہ و اشیر رسید و از انجا علوفہ و آذوقہ ضروریہ برداشتہ داخل علاقہ متعلقہ علیخان بلوچ واقع سرحد
 سیستان شدہ از انجا بدستگیری کہ خدایان بلوچہ ناقلمہ لاش رسیدہ بجزر درنگ کرد بعد از انجا حرکت کردہ
 در عرض راہ منزل اول علیخان بلوچ والی سیستان و غلام رسول خان بن سالو (۱) خان اسحق زانی حاکم لاش
 و جوین نزد شاہ حاضر آمدہ تا موضع کدہ بملازم رکابش راہ در نور دیدند و در انجا خود علیخان حاضر کشتہ
 درک ملاقات کرد و بس از سہ چہار روز سالو خان نیز حاضر شد شاہ را تکلیف رفتن بلاش و جوین کرد و شاہ علیخان را
 بخلعت کران بہاواختہ رخصت مراجعت سیستان دادہ خودش با تمام و تکلیفیکہ سالو خان کرد و اردلش و جوین
 شد و از انجا انہداد خان پیشخدمت را با مکتوب مشتمل بر رویداد واقعہ قندھار نزد شہزادہ کامران بفرستاد
 فرستاد و او از ماجرای کشتہ آند و ہنگین کشتہ حاجی فیروز خواجہ سرار کہ از دیگر اعیان نظر بجمہریت در زرش
 فوقیت داشت با تحف و ہدایا ہمراہ فرستادہ شاہ کسبل کردہ مکتوب نمودہ پیام داد کہ چون خط جدائی در بین
 منصور نیست و ہمہ را بفرمان بر اطاعتند میباید در دارالقاہہ فرہادہ اقامہ گیرند و اگر حاضر آمدن خود را مد نظر
 داشته باشند نیز مضائقہ نخواہم کرد و شاہ دومادہ در لاش و جوین روز بیکام کردہ در ایام توقفش اکثر از بزرگ
 زادگان درانی چون علیم خان بن میر علم خان نور زانی یاعلم و برادر زا دکانش و محمد ظہیم خان بن زہر محمد خان
 فوغل زانی و سیف الدین خان بن بچی خان بامبڑائی و آقا جانخان بن میر آخور مہر علیخان اسحق زانی
 و غلام بی خان بن علم خان علیزائی و غیرہ بزرگ و کوچک از راه اطاعت حاضر در کاہ شاہ شدند و بس
 از انکہ مکتوبات متوالیہ و متتابعہ شہزادہ کامران در باب اقامہ گردن شاہ بفرہاد بطالعہ اش بیوست
 از اصرار اولاش و جوین را ترک کردہ وارد فرہاد شد و در انجا تصمیم ہضم کرد کہ جمعیتی فرامہ
 آورده بخلاف آنانیکہ در نزاع ہراتش از تصرف شہزادہ کامران ترغیب و تحریض میکردند قصد قندھار نمایند
 و مقارن انحال مکتوب خسرو پیرزا والی خراسان نیز از مشہد متابعاً بسالو خان ہم رسید کہ شاہ را با خود

(۱) سالو
 بلفظ افغانی
 سالو تصغیر
 صالح است

در مشهد آرد تا کار بر مراد کند و او شاه را ترغیب بسیار رفتن مشهد کرده پذیرفته نگشت زیرا که مکاتب
 خوانین درایه و او بقیه نیز از راه خفا بشاه رسیده و میرسید که عزم هرات کند و آن ولایت را منصرف شود
 و شاه محمود اندیشید که مبادا بغرض جونی خوانین درانی و هراتی بساط دیگر گسترده شود که باعث خرابی کار
 شاهزاده کامران باشد و هم بدل جایداد که جهانیان خواهند گفت که شاه شجاع از سبزییدن با خصم عاجز آمده بخرابی
 خانه خویش پرداخت باری باین اندیشه ترک رفتن مشهد و هرات کرده از راه ریگستان طریق کیچ و بلوچستان
 رفت که در آنجا مکتب و اتداری بدست آورده بعد قصد قندهار و عزم کارزار کند و از جاده بکوا قطع
 بیابان و منازل کرده بعد از چهارده روز و روزار موضع منکو چرواقه قرب کلات نسر تعلق محراب خان بلوچ شد و از آنجا
 حرکت کرده تا شب آفتاب چاشت را در منتهای موضع مذکور گذرانیده تمام شب منزل زده چاشتگاه روز دیگر
 در بلخستان واقع قاصه یکمیل بکلات فرود آمد و محراب خان بلوچ خبر یافته حاضر حضورش شد و در منزل خویش
 دعوتش کرد و شاه با القاس اودر جایکه تمنا کرد زول فرمود و سرداران قندهار از راه نوردی او بجناب بلوچستان
 آگاهی یافته سردار رحمدل خان را با ایستاد سوار بتعاقب گذاشتند چنانچه مقارن وصول و نزول شاه شجاع در نزد
 محراب خان بلوچ وی در موضع گرگ واقع شش گروهی کلات رسیده باعث اضطراب خاطر شاه و محراب
 خان شد و شاه سواران همراهش را امر میباشند بدفاع کرده بدل گفت که محراب خان چیزی دانسته که از آنجا
 مراجعته اش دعوت کرده است و محراب خان سواران شاه را از مقاتله باز داشته گفت که از آنجا همچنان که آمده است
 اگر مراجعت کرد قهراً مطلوب و الا او را به نیروی بازو معاودت خواهم داد ایضا گفته راه شفاعت برگرفته
 نزد سردار رحمدل خان شد و اودر ضراحت سخن رانده او را از دست گیر کردن شاه شجاع باز داشت مشروط
 باینکه او را در خانه خویش دیگر درنگ نداده بگذارند که آنک دیگر ولایت کند و سردار رحمدل خان شش روز
 در آنجا توقف ورزیده کمال آدمیت و مهمان نوازی از محراب خان دیده تحفه و هدیه شایان گرفته مراجعت کرد
 و محراب خان شاد خاطر بمنزلش معاودت نموده بازای این خدمت از شاه القاس کرد که شهنواز خان و فتح خان
 در نزد محبوس بودند و هر دو تن از زندان کریمت داخل ایل و الوس علاقه کیچ شده بافاق و اطاعت سردار
 سمندر خان لوی شورش افراخته اند امید آنکه بتوجه شاهانه اطفای این نائزۀ فتنه شود و شاه عذر بیستگامی
 پیش آورده بتسلیمات زبانی مطمئن خواطرش ساخت و بعد از چند روز براه دره موله رایت حرکت افراخته
 پس از نوزده در موضع کوترو فرود آمد و سردار سمندر خان را که با شهنواز خان و فتح خان در شورش همدستان
 شده و محراب خان دفع آرا القاس کرده بود پذیرفته مکتوب نزد خود خواسته آن دو تن دیگر را که در هک سرگرم
 مقاتله و مجادله بودند پیام داد که ناورود مو کبشاهی دست از مجازبه باز دارند و سردار سمندر خان حسب الحواش
 شاه حاضر آمده آندو تن دست از جنگ باز کشیده پیام شاه را وقتی نکذاشتند تا که شاه وارد بهک کشته بیاس
 خاطر محراب خان که او را زبانی تسلی داده بود آندو تن را با دیگر بلوچان که داخل غمار (۱) فتنه بودند بنده ایر شاهانه منسأل
 ساخته خود بفرام کردن لشکر پرداخت و سمندر خان تقیض عزم شاه شده گفت که در چنین حالت بی استعدادی
 جمع آوردن لشکر نزد خرد منمسر است زیرا که قبائل و احشام (۲) انجقار را داب آنست که امروز آبوهی پیش آمده
 فردا گروهی پس میروند و مبالغ کثیر ب سرف شان رسیده معاون و عم شریک کس نشوند و حمم آگاه کشته
 در پی ما افتد و ما کوه نشین و پادیه کرن شویم و هم وقت آتقد ر و نکند که افواج نظام شکست یافته قندهار
 خبر یافته فرام آیند پس با مردم الوسی در مقابل خصم چیره دست ایستادن جز از شکست یافتن چیزی دیگر حاصل
 نخواهد گشت و شاه از دلایل اوفسخ عزم کرده سردار سمندر خان را که در حالت این گفتارش تب عارض شده
 بود رخصت فرموده در سیوی زدهاغل و عیالش رفته قالب از روح نهی کرد و شاه ملازمین رکابش را امر بدفن
 او کرده تاسف و حسرت بسیار نمود و عیالش را با قامه بهک امر کرده خود بدل بر آرزو از آنجا جانب لودهانه رو
 نهاده وارد لار کانه شد و چند روز جهت رفع خستگی و حصول استراحت در آنجا درنگ کرده در ایلم توفیقش
 میران خیر پور و بزگان جبر آباد حاضر حضور شاه شده هر یکش دعوت منزل و خانه خویش کرد و شاه بنا بر زیارت
 سمندر خان

(۱)
 غمار بضم اول
 یعنی آبوهی
 و بسیاری
 آب و بسیاری
 مردم
 (۲)
 احتام خادمان
 و لشکر بان
 فوت سردار
 سمندر خان

مزار لعل شهباز حیدر آباد را بر کزیده روی بدانسوی آورد و در روز بیست و نهم ماه رمضان سال ۱۲۵۰ هزارو دوصد و پنجاه هجری در باغ میرزین العابدین بکنار نهری فرود آمد و پس از حصول استراحت و ادای وظائف زیارت و اخذ تحفه و هدیه از میران آن ولایت از جاده جامیر و بیکانیر رهسپار لودعیانه گشت و در روز هفدهم ماه ذی القعدة سنه ۱۲۵۰ هزارو دویست و پنجاه وارد آنجا شده بقصر فرام نمودن سپاه پرداخت .

ذکر متصرف شدن رنجیت سنگه

شهر پشاور و مشاقت آنرا

و هم درین سال بخلاف احوال مذکوره رنجیت سنگه که پادشاه شجاع معاهد و در آنصخر ملک موروثی او را معاضد گشته و با سردار سلطان محمد خان چنانچه از پیش رقم گشت معاهد بود لشکر جانب پشاور کاشته با سردار موصوف طرح مقاله انداخت و جنگها کرده پشاور را بشهر و غلبه متصرف شد و سردار سلطان محمد خان از راه هزیمت در علاقه با جوور رفته اقامه کرد و هری سنگه سپهسالار رنجیت سنگه با بابت پشاور پرداخته بقده ولایت مشرق افغانستان را که تا شوقیت بدست غاصبانه سکهان در نیامده بودند همه را در تحت تصرف آورد و سردار دوست محمد خان پس از انهمزاد شاه شجاع دومه در قندهار توقف کرده نائب عبدالصمد خان تبریز را که ذکر اساس نهادنش لشکر نظام را در کابل از پیش شرح رفت بسبب آنکه بکنفر از سپاهیان نظام در محاربه شاه شجاع از پیش روی او فرار کرده و او خود سر بتوش برانیده بود اخراج البلیش فرموده بعد برادرانش را وداع نموده بکابل مراجعت فرمود و از ماجرای پشاور بسی متلم گشته عزم استرداد کرد و بنیه سامان جهاد پرداخته آوازه لشکر کشیدنش را جانب پشاور در اقواء انداخت و در بحال سردار امیر محمد خان برادر نیکوسیرش را اجل موعود در رسیده بعمر جهل و یکسالگی بدرد جهان فانی کرد و در کنار غربی مزار عاشقان و عارفان کابل مدفون گشت و این یک بیت که تاریخ انتقال اوست در ذیل ابیات چند بلوچ سر مقدش منقوش و محکم گردید بیت

۱۲۷۰

گفتا که دل ز حکم بکیر آنکمی بگو رفت از جهان امیر محمد سوی جنان

وفوت او باعث سوگواری سردار دوست محمد خان شده از همزه که پیشنهاد خاطرش بود بازمانده بنام داری مشغول گردید و تا سال هزارو دوصد و پنجاه و سه با بدمان اصحابار مجیده لشکر کشی اختیار نکرد تا که با غمخور بکاخ دماغ هری سنگه سپهسالار رنجیت سنگه که بر علاوه منصب سپهسالاری حکومت پشاور نیز داشت و زیده آهنک تسخیر کابل کرد و سردار دوست محمد خان نامه و پیام فرستاد که در کتاب اهل هند مرقوم و مندرجست که درین تاریخ لشکر سکه بکابل حمله کرده آن ملک را مسخر مینمایند و هر که سر از رنجه اطاعت ایشان باز زده رقبه انقیاد فرو نیارد با آتش قهر کونه اجوالش نافه گردد پس سزاوارت آنست که روز کثرت را بنامه سردار سلطان محمد خان برادر خویش تپاه و سپاه نساخته از راه متابعت پیش آتی و کابل را بمنسباری والا برده اعتبار خود را دریده و پشت دست را بدندان حسرت کزیده مشاهده خواهی کرد و آنوقت نزد ماوقاری نخواهی داشت و از مطالعه این و مسامعه این سردار دوست محمد خان بسی برآشت .

ذکر لشکر فرستادن سردار دوست محمد خان

بسالاری برادر و پسرانش جانب پشاور

در سال ۱۲۵۳ هزارو دوصد و پنجاه و سه سردار دوست محمد خان در جواب نامه و پیام هری سنگه اعلام فرموده اعلان جنگ داد و سردار محمد افضل خان و محمد اکبر خان پسران و نواب عبدالجبار خان برادر خود را بالشکر شایان از کابل جانب پشاور کسبل نمود و از انسوی هری سنگه اعلام سردار دوست محمد خان را خوانده بمنورزم از پشاور جانب کابل راه برگرفت و انگاه کبا لشکرش در موضع جرود واقع بکنترلی پشاور فرود آمد ازینطرف سردار محمد افضل خان با برادر و عم و سپاهش بمنزل لوارک واقع اندرون دره خیر رسیده فرو گشت

ذکر از دست شدن پشاور

مجموع عدد مصرع اخیر (۱۲۷۰) عدد کاف که است از آن کلمه شد باقی (۱۲۵۰) مانده

ذکر لشکر کشیدن سردار دوست محمد خان جانب پشاور

کرد و مقارن بحال حاجی خان کا کری روی دل بسوی هری سنکھه کرده بواسطه یکی از افغانان خیری از راه
خفا پیام داد که در وقت استوار شدن هنگامه بیچار هر جانب از معرکه کارزار که باشد رو از لشکر اسلام برآفته
بسوی هری سنکھه شتابد تا رخنه در دیوار ثبات سرداران افتاده رواز جنگ برآیند و روز دیگر سردار محمد افضل
خان با محمد اکبر خان و وحی از دلبران طرف دست راست جای گرفته سردار شمس الدین خان با گروهی بسافه
لشکر قرار گرفت و نواب عبدالجبار خان بالنیوهی در قلعه ایستاده میسر را با بسیاری از مردان کار بجای حاجی خان
کا کری گذاشته فرار دادند که چون هری سنکھه و لشکرش حمله ور شوند حاجی خان از جانب چپ و سرداران
از طرف راست با شمشیر آخته بر قلعه لشکر هری سنکھه ناخته ناکشته نشوند و یا خصم را از پیش بردارند روی
برتابند انکه جانبین بجنگ برداشته تا اثره قتل شعله ور گشت و در بحالت حاجی خان کس نزد هری سنکھه
فرستاده از بودنش در میسر او را آگاهی داده از جانب خود مطمئن ساخت که دلیرانه حمله کند و بدل هراسناک نکرد
و هری سنکھه این پیام او را برواقی مرآش دیده بیباکانه پورش آورد و سردار محمد افضل خان و محمد اکبر خان و سردار
شمس الدین خان و نواب عبدالجبار خان که هر کدام در مقامی بعزم رزم جای گرفته بودند دست بشمشیر جهور گشتند
و حاجی خان کا کری مطابق پیامی که هری سنکھه داده و ترغیب پورش آوردنش کرده بود همچنان ایستاده بچنگ اقدام
نکرد و ایشان با خصم در آویخته خونهار بختند و در عین کشتش و کوشش بی ثبات نواب عبدالجبار خان لغزشی
کرده قدری از پیش برداشت و در چنین حالت که سپاه سرداران رودر هزیمت بودند سردار محمد افضل خان
و استوارش ساخت و نایزده روز همه روزها از نام عقاب و محاربه بسر رفته غالب از مغلوب امتیاز گشت تا که روز
دوازدهم جنگ سخت در پیوسته حتی بلشکر اسلام شکست افتاد و هری سنکھه پایش تازان سپاهش دلیرانه ناخته
گروه اسلام را از پیش برداشت و در چنین حالت که سپاه سرداران رودر هزیمت بودند سردار محمد افضل خان
نظر در قنای انداخته لشکر غنیم رادر بین افواج سواره و پیاده اسلام سرگرم ناخت و تا زواژ لشکر کا ایشان جدا
مشاهده نموده از غیرت ترک هزیمت کرده چپ و راست ناخته و هر سوی مرد و مرکب بخاک هلاک انداخته سردار
محمد اکبر خان نیز برادرش را گرفتار سز و آویز دیده عنان از کربان کشیده بر خصم حمله ور گشت و در عین
گیر و دار با هری سنکھه دوچار شده و یکدیگر را نشانناخته با هم در آویختند و تیغ حواله یکدیگر کرده پس از رو بدل
بسیار سردار محمد اکبر خان چیره دست شده بضرر شمشیرش از پدر آورده فتحیاب گشت و در بحالت سردار
شمس الدین خان را که رودر گریز داشت ملا اسمعیل نامی از سر کر دکان پیاده ساخت او از داد که ای سردار اسلام
را غرق کردی عنان نکا هدار و سردار محمد اکبر خان بموش او جواب داد که بگو شد و دست از جنگ مکشید
که دلبران پادارند و آواز توب و تفتک برقرار چنانچه سردار محمد افضل خان بی ثبات فشرده و اکثر هزیمتیان
بدو پیوسته باستظهار اوسرگرم بیچار بودند و سردار محمد اکبر خان بعد از قتل هری سنکھه بقیه سپاه او ناخته
همه را هزیمت داد و سکهان سالار خودهارا مقتول و لشکر اسلام را چون نیل روی بسوی ایشان دیده محذولان
راه فرار بر گرفتند و سرداران تعاقب نموده ایشان را زده و کشته تا قلعه جمرود رسانیده بمحاصره انداختند
و چند فرد کاورا ذبح کرده در تلابیکه بقرب قلعه بود و سکهان آب اژان بر میداشتند انداختند که سکهان آب
رنداشته از لشکر قلعه را فرو گذارند و در عصر اینروز از کرم بیغایت آلهی که سپاه و سفید را روی امید
بسوی او تمالی است باران شدیدی باریده کولی را که دران نزدیکی بود بر آب کرد و سکهان از فضل قادر کار سالار
از آب بی نیاز شده در قلعه داری محکم و استوار گشتند و روز دیگر که مردو لشکر از کشته شدن هری سنکھه
خبر یافتند سکهان قلعه را گذاشته داخل پشاور شدند و سر داری که از حصول تسخیر خورسند و شادمان
گشته بودند عزم کردند که بر سر پشاور نیازند اما نواب عبدالجبار خان ایشان را ازین عزم باز داشته
گشت که صواب آنست که در همین جا که متصرف شده ایم درنگت کرده ماجرا را خدمت سردار دوست
محمد خان مکتوب نموده اجازت حمله بردن بر پشاور و یا مراجعت کردن جانب کابل را التماس کرده همراهمیکه
صدور یابد بعمل آیم تا اگر تقصیری روی دهد مورد عتاب نشوم و دیگران سخن او را پذیرفته نامه فتح فرستاده
معلوم نشد

تغییر دست خط
اعلی حضرت
(سراج المله)
والدین ایمن
از زبان بعضی
مردم کهن
سال شنبه
که هری
سنکھه بر
بشت بیست
سوار بود
و تاشای نیک
را میکرد که
ناکه کوله بر
مقتل او
رسیده فوت
شد و قاتل
معلوم نشد

اجازت یکی از پیش رفتن و یا مراجعت نمودن خواستند و از وصول مزده نامه تاج سردار دوست محمد خان تحت نامه که مشعر بر الزام رعیت سنگه و مشتمل بر برهان لشکر کاشتن و حجت بگوشهائی دادش بود از کابل نزد او فرستاد که نظر بسو کردار و رفتار که بروی کار آوردی لازم آمد که مکاتبات افغانان در کنارت نهاده آید و ساخته چنگ باش که متعاقب این مکتوب سیاه دیگر از کابل زامکتوب نمودنت برگرفته وارد آسیر زمین خواهد شد و رعیت سنگه از در معذرت پیش آمده از روی ضراحت نسبت خطاکار را هری سنگه نموده خود را از ماجرای گذشته عذر مکتوب کرد و هم اشعار دوستی نموده اظهار فروتنی در میان آورد و از نیکو پشاور را با ولایات پنجاب و کشمیر و دیگره جات تغلباً متصرف شده بود تغافل زد و سردار دوست محمد خان از معذرت خواستن و ضراحت نمودن او در بیوقوف همان قدر اکتفا کرده سرداران را بالشکر طلب کابل فرمود و حاجی خان را از خجائی که کرده و با هری سنگه طرح موافقت انداخته بود اخراج البله نموده نزد سردار کهنه خان رفت

(ذکر جلوس سردار دوست محمد خان بر تخت امارت کابل)

در سال ۱۲۵۴ هزار و دویست و پنجاه و چهار هجری سردار سلطان محمد خان که از تغلب رعیت سنگه بر پشاور چنانچه گذشت فرار و در باجور قراز گرفته بود از تحریب شدن سرداران و نامه عذر خواهی فرستادن رعیت سنگه نزد سردار دوست محمد خان آگاه و امیدوار گشته از باجور بعزم استمداد جستن از سردار دوست محمد خان در استرداد پشاور راه را بسوی کابل برگرفت و بشفردیدار برادر مد کورش رسیده ازین آمدنش غبار کدورتی که سردار دوست محمد خان را بسبب گرفتن او از کابل در آئینه خاطر افشوده بود زدوده گشت چنانچه از در لطف باوی سخن رانده و با هم مشاوره کرده کسری با عنایت او و استرداد پشاور بر بست و مردم اطراف را بشهر خواسته اعلان جهاد و اظهار استرداد پنجاب و پشاور و غیره کرد و علمای ملت که جهاد را بوظائف شباروزی از حضرت عزت جل اسمه خواستارند و کشتن و کشته شدن را در راه دین مایه بیروزی و حاصل زندگانی خود میدانند از راه شوق و شغف انجمن گشته بعرض رسانیدند که امر جهاد منوط بوجود امیر و نصب لوای امارت است آنکه چنین شخص را میزوار است که سکه و خطبه بنام خود کرده علی جهاد برافرازد نام که از امر و نهی او عدول کند گویا خلاف امر خدا و رسول کرده است و دیگر از آن لازم و منجم است که اطاعت و اقتیاد نموده مخالفین را که بد برای امر و نهی او نشوند تنبیه و بر زاری کنند و عدول کریم اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم سر از اطاعت او باز زده خود را در ورطه خزی و خواری نیندازند و اینک گویکه این رتبت را شایسته شما نیست زیرا که رای صائب و فکر ثاقب شمار است پس سردار دوست محمد خان از بیان علما و صوابدید جمعی از شرفاء که خیر خواه اهل اسلام و رؤسای قبائل خواص و عوام بودند بسامان اسباب امارت برداشته در اندک زمان کار امارت را بپراسته ساخته و بر تخت امارت جلوس فرموده رؤس منابر و وجوه در اهرام را بنام نامی و اسم کرامی خویش زمین و مروج نموده سجع سکه زر آیدین بیت منقرو منقش ساخت

امیر دوست محمد بعزم جنگ جهاد کمر بست و بز سکه ناصرش حق باد

و پس از جلوس بر تخت امارت آننگ جهاد کرده با شصت هزار کس از سواره و پیاده پادشاهی و مردم ایلیجاری الوسی لوای سعادت انبار ایزم جهاد و غزا از کابل جانب پشاور شقه کشف فرموده از آنسوی رعیت سنگه از کاهی حال آگاهی یافته از لاهور و امرت سرو کشمیر و دیگر توابع خویش قرب صد هزار مرددیکار با چهار صد عمراه توپ دوزیر رایش فرار داده از لاهور جانب پشاور راه برگرفت و امیر کبیر در موضع شیخان از مضافات پشاور رسیده لشکر که ساخت و رعیت سنگه بزرگ رسیدم بقابل اردوی امیری فرود آمد و جانین چند روز در ننگ کرده آخر الامر امیر کبیر از مشاهده ابوهی سپاه و آراستگی آلان حرب و کثرت انواب رعیت سنگه بخود اندیشیدم بدل قرارداد که در اول امارت که سامان درستی بدست ندارد اگر کارای از پیش رو دهم الوصول بالمطلوب و الامغلوب گشته تا کابل لشکر اهل هند را فتنش خواهند نمود پس نیکو آلت که بکابل مراجعت کرده بوجه دل خواه

ذکر امارت امیر دوست محمد خان

و آراستگی آلات حرب و سپاه راه جهاد و غزای پیش گیرم و بدین اندیشها از آنجا بکابل مراجعت فرمود و سردار سلطان محمد خان با سردار سعید محمدخان و سردار پیرمحمد خان برادران اعیانی خود از استرداد پشاور بنا بر اجابت اعلیحضرت امیر دوست محمد خان مایوس شده ناچار طریق دوستی بازنجیت سنگم پیش گرفتند و بنسب و میان روی ابو طوبه نام فرانسوی چنانچه قصه او گذشت باری طرح مصالحه انداختند و هرچه رنجیت سنگم بر ذمه ایشان نهاد از قلت بضاعت و عدم استطاعت مجبوراً برعهده گرفته گشته که بنابه شاه شجاع که در لاهور زجر آ باو خط داد خطوا کذاری پشاور و دیره جات را هم کرها بدو داده باشند زیرا که رنجیت سنگم با وجود استیلا و تغلب بحال (۱) اشرف و دو آبه و نوشهره و کوهان در آنبل بلند با هم جایگزین بدیشان مفوض داشته ایشانرا بخود برده در شاه دره لاهور جای نشین داد و هفتاد هزار روبیه نانک شاهی نیز بر سر جو خوره برای ایشان مقرر و معین کرد و خلاصه تسال هزار و دوصد و شصت و شش در آنجا روزی برده بکابل آمدند که انشاء الله مرقوم میگرد

(۱) باهشت نکر

ذکر لشکر کشیدن اعلیحضرت محمد شاه قاجار جانب هرات

ذکر لشکر کشیدن شاه ایران جانب هرات

در خلال احوال مذکور تسال ۱۲۵۴ هزار و دوصد و پنجاه و چهار هجری محمد شاه قاجار عزم تسخیر هرات کرده مقارن اراده او اعلیحضرت امیر دوست محمد خان که استرداد پشاور و پنجاب و کشمیر و سند پیشهاد خاطرش بود از کابل و سردار کهندل خان از قندهار و سردار شمس الدین خان از هرات که اینوقت نزد شهزاده کامران بود هر کدام بر طبق مراسم خویش نامه ورسولی پیش شاه ایران فرستاده خواستار شدند که در تسخیر هرات و تدبیر شهزاده کامران کار بتأخیر بیندازد و شاه ایران فرستادگان ایشان را نوازش کرده هر یک را با جواب مرقومه رخصت مراجعت داد و در ضمن این ماجرا شهزاده کامران آنک تسخیر بیستان کرده حاکم آنجا از خوف و هراس او نزد شاه ایران رفت و او همه رو داد مسطور و را معین و یاور امر مکنونه خاطر خویش دانستم تحت قنبر علی خان مانی را بایک قبضه شمشیر بکافیه اش مرصع بالاس بود از عقب فرستادگان امیر کبیر و سرداران قند هار نزد سردار کهندل خان بر سالت فرستاد و خود در روز چهاردهم ماه صفر سنه ۱۲۵۴ هزار و دوصد و پنجاه و چهار بمزم هرات از طهران بیرون شده در باغ ننگارستان بارگاه نصب کرد و حاجی میرزا آقاسی مشیر دولتش با تمامت شهزادگان و بزرگان ایران تهیه سفر نموده در بیرون آن باغ خیمه زدند و امیرزا آقاخان وزیر لشکرش بتزیین سپاه آذر باجانی و افواج عراقی و مازندرانی پرداخته آئینه علوفه و آذوقه مشغول گشت و شهزاده کامران حکمران هرات از عزم شاه ایران آگاه گشته فتح محمد خان نامی را بانجه طاقه شال تسخیر کشمیر و بازده راس اسب بر سالت نزد او گشته در باغ مذکور شرف بازیافت و تحاشیکه با خویش برده بود پیش کشید و ملتزمات شهزاده کامران را بعرض رسانید که شاه او را یکی از دولتمردان دانسته/عصبانی را که از در کعب نسبت باو نزد شاه باز داشته اند صدق ندانسته هر آینه وجوه دنانیر و رؤس منابر را بنام شاه رواج دهد و بیرون از طریق اطاعت راهی نه باید بشرط آنکه شاه زحمت سفر را بر خود و سپاه جانب هرات جائز نشمارد و محمد شاه مسئول او را بگوش قبول جای داده مصحوب رسولش پیام فرستاد که اگر شهزاده کامران بصدق سخن رانده است همانا چون سپاه بوی نزدیک شود از راه سلام پیش آمده بحکومت هرات باز داشته خواهد شد و شاه پس از رخصت دادن فرستاده شهزاده کامران در روز یکشنبه نوزدهم ماه ربیع الثانی از باغ ننگارستان کوچیده روز یکشنبه بیست و ششم ماه مذکور وارد سمنان شده هفت روز درنگ کرده بعد راه برگرفته روز شنبه دهم جمادی الثانی در بسطام فرود آمده بیست روز توقف نمود تا که اعیان مملکت باسواره و پیاده خود ها حاضر خدمت شدند و هم در آنجا آصف الدوله والی مشهد حاضر حضور شاه گردیده بدلائل و براهین او را ازین سفر مانع آمد اما چون این خبر بر سر گردیده در انقواء افتاده بود گفتار او را نپذیرفته از آنجا اسب رانده بمنزل خیرآباد نزول فرمود و چون وارد نسا پور گشت بیست روز توقف کرده بعد بارکاب نهاده از منزل تربت شیخ جام رح الله یار خان آصف الدوله را بادوازده هزار پیاده و سوار نظام و نه عراده توپ جانب پادشاه مأمور نمود و اسکندر خان قاجار را با سواران قرانی نیز با او همراه ساخت و خود در موضع سرجام فروکش نموده هفت روز مکث فرمود بعد وارد غوریان شده در وقت ورودش جمعی

از دلبران افغان که بحفاظت و حراست قلعه آن قیام داشتند از راه جنگ پیش رفته باعباس قلیخان ایروانی که پیش روسها شاه ایران بود در آویخته زد و خوردی کرده چون اندک بودند مغلوب گشته قلعه در آمده متحصن شدند وعباس قلیخان چند تن را از ایشان دست گیر نموده با چند سرکه از کشتگان ایشان برده بود برداشته از نظر شاه گذرانید و شاه در روز هفتم ماه شعبان سنه ۱۲۵۴ هزار و دویست و پنجاه و چهار بکتار قلعه غوربان فرود شده شیرمحمد خان برادر یارمحمد خان که باجسی از دلبران افغان بحراست قلعه غوربان اقامت داشت در باب قلعه را بر بسته قلعه داری پرداخت و محمد شاه خواست که قلعه غوربانرا همچنان گذاشته آننگه هرات کند لیکن بافغان افسران سیاه که فتح قلعه را خواستار شده بمرض رسانیدند که اگر قلعه مفتوح نگردد سدی درین سیاه شاهی و واردینیکه از مشهد بیاید خواهد شد پس همت برکشودن قلعه غوربان بگشته اتواب صاعقه بار را بگلوله افشانی در آورد و قلعه کجای از کثرت و شدت گلوله باری اتواب در فلقی واضطراب افتاده اسان خواستند و مسئول شان شرف قبول یافته روز سه شنبه چهاردهم ماه مزبور شیرمحمد خان بامحمدحلم خان و محمد طاهر خان از قلعه بیرون گردیده شرف باز یافته مورد عفو شدند و محمد شاه قلعه غوربان را متصرف گشته اسدالله خان قانی را پاپک فوج خراسانی مامور نگاهبانی آن نموده روز بیست و سوم ماه شعبان وارد هرات شده بقرب مصلی و مزار ابوالولید فرود آمده لشکرگاه ساخت و شهزاده کامران ابواب شهر را بر بسته استوار نشست .

ذکر تدابیر دولت انگلیس و روس

ذکر تدابیر دولتین روس و انگلیس

(مسائل اندیشی ایشان و رسول فرستادن ایشان نزد امیر کبیر)

مفضل ابن بعل ایته که مستر مکتبیل نام وکیل دولت انگلیس بحرکت توجه شاه ایران جانب هرات دولت روس را دانسته از نامه و رسول فرستادن اعلیحضرت امیر دوست محمد خان و سرداران قندهار زرشاد قاجار کشور هندرا در معرض ملاحظه کرد که مبدا افغان با ایرانیان متحد شده از راه آنکه کشمیر و لاهور و پنجاب و پشاور را از دست قلع رنجیت سنگه برکشند داخل هند بنز شده بنشابه مادر شاه واحد شاه ناهلی بتازند پس در وقت حرکت شاه ایران جانب هرات با ایس نام باجی دولت انگلیس که برای رفع خطرات مذکوره جدید وارد طهران شده بود شاه ایران را دیده از حرکتش جانب هرات منع کردند و در ظاهر اغتشاش هندرا زبان آورده باطناً سی شان بدان بود که دولت ایران باافغان متفق نشوند و سخته رانده دلیلها گفتند امشاه ایران نظر بنامه و قاصد فرستادند امیر کبیر و سرداران قندهار ایشان را در باب هند که داخل عهدنامه ایشان بود اطمینان خاطر داده محض تسخیر هرات باعث حرکتش را اظهار و بیان کرده چنانچه مذکور شد راه هرات بر گرفته وارد آنجا شد و مستر مکتبیل در چاره کار شده بی هم مکتوب بکار گزاران دولت انگلیس فرستاده خود همراه شاه قاجار جانب هرات راه بر گرفت و ارباب پانیکل دولت انگلیس بنا بر مکتوب مستر مکتبیل الکسندر بارلس نامی را بشفارت نزد امیر کبیر فرستادند که بهر حیل و واسطه که بتواند اعلیحضرت امیر دوست محمد خان را از اتحاد با دولت ایران باز آرد و روی دلش را جانب دولت برطانیه کند و همچنین مستر لیچ نامی را نزد سرداران قندهار فرستادند و از دیگر جانب شاه شجاع را که در لوهیانه بود دیده و عهد ها دادند که مملکت افغانستانرا که ارتقا حق اوست از تصرف امیر کبیر و سرداران قندهار کشیده درین باب او را یاری دهند که شرح حال او عنقریب مذکور میشود انشاء الله و چندی پیشتر ازین مستر یاختر نامی را بلباس ملای اسلامی روانه هرات نموده بودند چنانچه او بنود را در انجا مولوی هندی گفته هجره درس برکشوده بتدریس و تعلیم طلاب پرداخت و چنان در دول شهزاده کامران و وزیر یارمحمد خان جای کرد که هر چه میگفت ایشان بکوش قبول می شنیدند و هر چه امر میکرد ایشان از امر او عدول نکرده مجامع آوردند و علاوه بر محفل درس مقتدای مسجد جامع هرات نیز شده خلقی در نماز بدو اقتدا مینمود و اظهار کرامات از مکتوبانیکه مخفیاً بدو میرسید نیز در نظر مردم میکرد چنانچه از روز خروج شاه ایران از طهران تا ورودش بهرات بک بک منزل را خبر میداد و شهزاده کامران را بخویف و تحذیر نموده امر بر تهیه اسباب قلعه داری میکرد و نیز چون دولت برطانیه را در دفع شاه ایران محکم و استوار دانسته بود تسلی تسلط و استیلا

نیافتن بدیشان مینداد و ایشان بتعمیل امر او پرداخته آرزوه و علوفه بسیار فراهم ساخته ملافیض الله بن ملا شمس‌الدین مفتی و باقرخان میرآخور و ایشیک آقاسی را با شهزاده نادر میرزا زدا لله قلیخان توره حکمران خوارزم و مضرب خان ولی مینه و شیر محمدخان هزاره فرستاده التماس معاونت کرد که از مردم آن مواضع و اوس تا بمغنی و جشیدی لشکری فراهم ساخته از راه مدافعه شاه ایران در هرات فرستند و مقارن احوال ویت کوچ نامی از دولت روس با تحف و هدا یا وارد کابل شده شرقیاب حضور اعلی حضرت امیر کبیر گشته تحفه اش پذیرفته آمد و هنوز سخن در باب دوستی و موادحت جائین در میان ترقه بود که نامه و رسول محمد شاه نیز رسیده شرق باز یافت و چون شاه ایران شرحی از حمله وری الکسندر بارسس مرقوم داشته و صریح نکلته بود که از فریبش این نباشد تا بدام زوروش گرفتار نیاید و امیر کبیر قطع نظر از همه اتحاد را با دولت روس اولی دانسته رشته یکجبهی را انعقاد داده الکسندر بارسس را بنیل مرامش از کابل بیرون کرده در همد فرستاد و فرستادگان روس و ایران را نیز بعد از عقد موالات با دولت روس رخصت مراجعت داده سپس دختر غلام احمد خان را بحاله از دواج سردار محمد اکبرخان فرزند ارجمند خویش در آورده مراسم سور و سرور پهای برد

ذکر محاربات شهزاده کامران با علی حضرت محمد شاه قاجار

در روز ورود شاه ایران چنانچه آنفالشازت رفت شهزاده کامران شش هزار تن از دلیران را بعزم رزم لشکر شاه ایران از شهر بیرون فرستاده قبل از آنکه در مزار ابو الولید رسیده فرود شود بموضع بوزه کبوتر خان با محمد ولیخان سنکای سرتیب و فتح الله خان مانی که هر دو تن با همرا هان طلیعه سیاه شاه ایران بودند در حین عبور ایشان دوچار شدند و بکار زار برداخته بسیار تن را محاک هلاک انداختند و باقر خان را از نام داران سیاه ایران مجروح ساختند اما در پایان کار زار کثرت عسا کر شاه قاجار که از دنبال رو بکار زار نهادند ثابت نتوانستند بشهر معاونت کردند و در خلال این حال چند تن از ابطال رجال از قفای اردوی قاجار ناخسته یک زنجیر پسیل را با بیل بانس هلاک ساخته بشهر درآمدند و همچنین در شب اول جمعی از شیخان افغان بعزم شیخون از شهر بیرون شده زود خوردی نموده مراجعت کردند و روز دیگر شاه قاجار جن سنک سفید را محل فرود آوردن لشکر اختیار کرده چون در اینجا قرار گرفت دلیران افغان با هتک جنگ از شهر بیرون ناخسته با حاجی خان امیر بهادر و همرا هان او در آویخته خونها برینختند و بشهر بر گشته روز شنبه بیست و هفتم ماه شعبان از از دعام لشکر ایران بیرون شدن را در نیروی بازوی خود ندیده بکلی حصار ی گردیده بقلمه داری گرانیدند و اقواج شاه ایران چون بحر مواج از چهار طرف رو بشهر نهاده محمدخان ماکوفی امیر تومان جانب شرقی در مقابل دروازه قندهار جای گزیده قرار گرفت و موسی سیمنوف مهندس فرانسوی بکار فرمائی فوجیکه در تحت رایت او بود مأمور گشت و او سنکر سدیدی بر افراشته سپاهیان نظام را کندن قب و پیش آوردن سنکر اعلام کرده بکار قلعه کشائی پرداخت و همچنین محمد ولیخان سرتیب سنکای با اقواج قزوینی و جنرال روسکی مهندس جانب دیگر شهر جای گرفته حاجی خان امیر بهادر جنگ با میرزا رضای مهندس باشی تبریزی زمین مقابل برج خاکتری را با جمعی فرا گرفت و در اینجا از قندرات حی متعال بسریش بردن قب درین بیادگان قزوینی و فوج شقایق بی اتفاق روی داده جائین دست بچوب و سنگ برده مشت و کربان شدند و بیادگان قزوینی با هتک اینجک سر از سنکر بالا کرده شهریان که در برج خاکتر جای داشتند سی تن از ایشانرا بضر بکلوه تفک هلاک کردند و باقی از خوف خود را در عقب سنکر انداختند و مصمصام خان سرتیب با پیروان خویش در برابر دروازه عراق سنکر استوار کرد و حبیب الله خان امیر توپخانه بضر بکلوه توپ توپ را که برز برج خاکتر بود دست نمود خلاصه از اطراف مار پیچ ها پیش آورده از همه مقدمتر فوج محبعل خان خود را بدو از شهر نزدیک کرده بکشد و بدین در مسجد خرابه که بقرب دروازه قندهار بود جای گرفتند و شهر یان شب هنگام بخصد تن بارده شیخون از شهر بیرون ناخسته بار بجای کریشان مسجد حمله نمودند و در مهابقتل و جرحی بروی کار آورده بشهر در شدند و بهمین منوال مهشب یورش برده ایرا نیاترا برنج و تمب میانداختند تا که شهزاده کامران و وزیر یاز محمد خان با امید کمک سیدن از خوا رزم و مینه

ذکر محاربات
شهزاده
کامران پاشاه
ایران

و غیره مواضع که پسرش را چنانچه از پیش رقم کشت فرستاده مددخواسته بود طریق صلح پیش گرفتند که بیانه صلح شاه ایران را از تصبیق دادن شهرها دارند وانگاه که کتکیان در رسید ایشان از پیش و آنان از پس لشکر ایران را در میان گرفته بقتال وجدال بردازند پس کس نزد اعلیحضرت محمدشاه فرستاده طالب صلح شدند و شاه پاسخ نمود که شهزاده کامران با وزیر یار محمد خان همین قدر اقرار و اعتراف کنند که هرات خلك ایران است درازای آن ولایت خواف را نیز بدیشان سپرده راه مراجعت بر کبیر بشرط آنکه شهزاده کامران با وزیر یار محمد خان یکی بیاس حرمت سلطنت از شهر حاضر آمده بامن ملاقات کند و هم میر عبدالرحمن خوش نویس را که در هرات بعسرت روز میگذراند بدولت ایران سپازند که با همراز و اکرام کالتش در ایران باستراحت حال بگذرانند و ایشان این سخنان شاه ایران را که از خوف دولت انگلیس که عزم مدافعه کرده بود گفت پذیرفتند و قرار دادند که شاهزاده کامران نزد شاه ایران شود و میر عبدالرحمن خودش قبول رفتن ایران نکرده سر باز زد و اینوقت باختر انگلیس که از دیوار بلباس ملائی و تدریس در هرات روز بسری برداز پذیرفته گشتن خواهش شاه ایران آگاه شده لباس اسلامی را از خود دور کرده بلباس رسمی کیش خویش پیش شهزاده کامران و یار محمد خان شد و ایشان که نایبوقت اوراملا و مسلمان دانسته احترامش مینمودند متعجبهانه استفسار حال کردند و او خود را باختر انگلیس گفته از رفتن شهزاده کامران نزد شاه ایران و ادای منتهیات آن مانع گردیده گفت که زینهار زود وهم استعداد قلعه داری را از ایشان عم حاصل کرد که تا چند و ناکجا بباداری خواهند توانست که بعدا بعلاج مدافعه بردازد ایشان بدو اظهار کردند که هفت ماه استواری و پایداری کرده زیاده بران نیرو در بازو نداریم و ثبات ورزیدن نتوانیم باختر این را شنیده ایشانرا ناکجا بر تشدید قلعه داری کرد و بر زبان راند که تا هفت ماه شاه ایران را از کنار هرات کنار کنیم و برای گواه گفتارش اظهار کرد که فردا نامه مرتبه علم سفیدی درین لشکر شاه ایران بلند و پست گشته اگر برقرار و استوار ماند همان شاه قاجار بنییل مرام رهسپار دیار خوش شود و الا دست از جنگ باز نکشد و روز دیگر بر طبق اظهار او جنرال مکینیل که از عزم شاه ایران واقف بود سه وقته علم سفیدی را برافراشته و فرود کرده دیگر بلند نساخت و شهزاده کامران با وزیر یار محمد خان گفتار باختر را از در صدق دانسته از قراریکه باشاه داده بودند سر باز زده دل بجنبك دادند و معطل بتصوریکه از رسیدن کمک خواریزم و میمنه نمودند نکردند و باختر دست بخرج زد کتوده از بخار یهودیه هرات مبالغ زیادی قرض گرفت و جنرال مکینیل که از طهران با اردوی شاه ایران همراه آمده بود راهبند بر گرفت و شاه حسین خان نامی را مأمور سفارت لندن کرده از راه تهنیت جالوس علیاحضرت و کنواریا بتخت سلطنت روانه ساخت نشیبات مکینیل را که مرقوم و مرسول داشته بود رفع کند و دولت انگلیس را بادولت ایران همان عهدیکه در میان انعقاد یافته بود متسد ساخته دفع منافضه نماید و او از لندن بنییل مقصود مراجعت نموده کار دولین بمعادت کشید که انشاء الله در موقعش مسطور میگردد و شاه ایران از اینموردن شهزاده کامران که اشارت رفت بر آشفته تشدید محاصره کرد و همت بر فتح هرات گاشت و از صدور حکم شاه که در باب سخت نمودن محاصره کرد دامیر بهادر جنگ اجازت بورش خواست و شاه در جواب اولاً و نعمی نگفته سکوت کرد و او سکوتش را حمل بر رضاعوده آهنگ بورش کرد و سوراخ تخی را که بر ذمه او و بیروانش بود پیش آورده بخند و وصل کرده و در تاریکی شب خندق را بتعلیق میرزازهای مهندس بدو نمود از خاک انباشته کرده لوی بورش برافراشت و خودش جیلو و بیروانش از قمامه و رنده از خندق در گذشته زخدار کردید و همراهانش با تن زخدار او برداشته پس نشستند و همچنین جماعه دیگر که سوراخ تخی را تا خندق رسانیده بودند محب علیخان جراحات یافته خائیه معاودت کردند و درین اثناروزی جمعی از دلبران افغان از شهر بیرون شده در جانی بکنار دیوار شهر کین گزیدند تا حواله این علوفه اردو را غارت کنند ولیکن مهدی خان قراپاتی (۱) خبر یافته برایشان بناخت و پست تن را مقتول و دستگیر ساخت و معارن اینحال پست و پنج هزار روبیه از مالیات ملون و طبس که در اردوی محمد شامی آوردند و همچنین از فیوس قور خانه و غیره اسباب باخود داشتند شهر این خبر یافته جمعی از دلبران را کشته سی تن از محافظین را کشته تقدو جنس را بر گرفته مراجعت کردند و پس ازین ساخته میرزاجان مستوفی و سردار شمس الدینخان که قبل ازین چنانچه مذکور شد بشاه نامه و رسون فرستاده خواستار روی آوردنش

(۱) قراپاتی اسم
 طاقه ایست
 (۱۲) و معنی
 قراپاتی سیاه
 کلاه می باشد
 شاید نشان
 طاقه مذکور
 کلاه سیاه
 باشد و یا همین
 اسم موسوم
 باشند

بجانب هرات شده بود باوجودیکه خواهرش زوجه شهزاده کامران بود از راه فرار نزد شاه قاجار شدند و شاه هردو تن را امر کرد که از قری و مزارع جلگای هرات آزوقه بشکر رسانیده از بابت مال دیوانی رسید برنمای بدهند و نائب یازدهم ماه رمضان سنه ۱۳۵۴ هزار و دویست و پنجاه و چهار بطریق مذکور مرور یافته در شب منور هنگامیکه آواز توپ و تفنگ بالا بود وزیر یار محمدخان بفرار برج حصار بر شده خواستار امان گشت و خواهش کرد که یکتن از ایرانیان بشهر در شده ما را از اتلاف سر و مال اطمینان خاطر دهد تا از دراطاعت نزد شاه آئیم و شاه چنگ در درنگ داده عزیزخان سردار کل سپاه را از راه القاس او شهر فرستاد و او دویز در شهر توقف کرده روز سوم حاجی از اعیان شهر و نامه شهزاده کامران و وزیر یار محمد خان که مشتمل بر رشته دوستی و اتحاد و فرستادن زندقه زیاد و انعام مراجعت لشکر از هرات بود نزد شاه شده بیام هروی و نامه شهزاده کامران و وزیر یار محمدخان را بکنار آید و شاه همرا از کید و رشید دانسته هروی را که با عزیزخان رفته بود بدقیبیل مطلوب رخصت معادوت داده حکم محاربه و محاصره صادر فرمود و درین دفعه بسوا بدیدر ای و اشاره حاجی آقاسی نصف شهر را حصار داده نیمه دیگر را فرو گذاشته تمام احاطه نکردند که اگر شهریان از قلعه داری ستویده شده باشند راه فرارشان مسدود نباشد و در این افغان بخلاف بنادر حاجی آقاسی شب هنگام از جانبیکه لشکر احاطه نکرده بود بعزم شیخون بیرون شده دست و سینه از خون ایرانیان گلگون کردند و همچنین مرشد ایرانیان را برنج و توب میآندا ختنند تا که لشکر شاه قاجار از دست برد دلبران شجاعت دانا افغان بفرمان آمده میرزا آقاخان وزیر لشکر حاجی آقاسی را از تمام فراتر کرفتن اطراف شهر بستی رای منسوب کرده از طریق اعتراض بومی سخن آغاز نموده گفت که سه دروازه شهر را از اسباب لشکر معاف داشته خانه امرا تا قیامت گذاشته اند زیرا که علوفه و آزوقه در شهر برده متعسر نمیکردند و هم اگر معاوی از دیگر جایباید بهائی بشهریان ملحق شود و اکثر افسران سپاه نیز درین سخن شریک وزیر لشکر شده حاجی آقاسی نخست گفتار همه را مسلم نداشته از تصور خویش بر نکشته حجت آورد که هرگاه تمام اطراف شهر در تنگنای محاصره انداخته شده راه آمد شد شهریان بسته شود هر آینه تن بمرک داده در حراست خویش و حفاظت شهر بگوشند خصوص افغان که تا میبرد دست از زدن و کشتن بر نکشند و از این معنی فتح میسر نکشته کار بطول انجامد پس راه فرار میباید باز باشد که چون کار برایشان سخت شود ناچار شهر را وا گذار شده فرار شوند و در اخیر بعد ازین دلائل اوزر بادیکران موافقت کرده اطراف شهر را تمام فرا گرفته رویتسخیر نهادند و جائین سرگرم ستیز و آوز بودند که دوهزار پیاده و سوار از مردم تاجیکی بواسطه شهزاده نادر میرزا بن شهزاده کامران که برای استعداد رفتن از پیش مرقوم گشت روی بسوی هرات نهاده در عرض راه بانصرالله خان سرکشکی باشی که حاجی از سپاهیان علوفه بلشکر که شاه ایران می بردند دو جای شده بهم در آویختند و زد و خوردی روی داده آخر الامر مردم تاجیکی که چند تن ایشان کشته و اسیر شد هزیمت یافته بسا کل خویش رفتند و هم در خلال این احوال بحد سوار گردیده که خان خوارزم بالتاس شهزاده نادر میرزا بسالاری خلیفه عبدالرحمن ترکمان با او همراه کرده بود وارد میمنه شدند

(ذکر مقاله شهزاده نادر میرزا و خلیفه عبدالرحمن ترکمان)

* و مضربان با آصف الدوله

چون شهزاده نادر میرزا با سوار و خلیفه عبدالرحمن ترکمان داخل میمنه شد مضرب خان والی میمنه نیز از آن خود و شرفان و میمنه و غیره شش هزار سوار کرد کرده باشهزاده هممان گشت و همچنین شیرمحمدخان هزاره چهار هزار پیاده و سوار جرار از مردم دزلی و فیروز کوهی و جشیدی نزد خلیفه عبدالرحمن فرستاد بعد شهزاده با ساز و برک شایسته و لشکر باسته طریق رزم ایرانیان پیش گرفت و از آنسوی الله یار خان آصف الدوله که با دوازده هزار سوار و نه عراده توپ چنانچه از پیش رقم گشت با مرشاه قاجار از تربت شیخ جام رح راه بادغیس برگرفته بود از جاده کاریز و کپسان و قوش رباط داخل بادغیسات و بورت قباثل جشیدی شده در قرانیه خیمه زد و در وقت

ذکر مقاله
آصف الدوله
با مردم میمنه
و غیره

ورودش بدانجا مردم آن محال فرار کردند بجز از زمان جشیدی که باشهزاد مرد جنگی بمحاربه برخاسته
 دوسرین از همراهایش کشته گشته هزمت یافته رفقایش را کشته شدند و آصف الدوله سه روز در آنجا درنگ کرده
 بعد قصد قلعه نونوده در روز در آنجا توقف ورزیده روسوی بالامر تاب نهاد و قبل از آنکه در موضع بده کج
 برسد زمان خان مذکور و شیر محمد خان هزاره و شاه بسند خان فیروز کوهی باجمع اسبوی بر لشکر آصف الدوله
 جمهور گشتند و چهار ساعت پای ثابت فشرده چنان کشتش و کوشش کردند که چشم کسی در آنسر زمین ندیده
 و کوش احدی از مردم الوسی در مقابل لشکر پادشاهی چنین دست بردی نشیده است چنانچه صاحب نسخ التواریخ
 از زوی اعتراف می نویسد که افغانان مردانه بکوشیدند و چهار ساعت دادند و لیکن با کشتش و کوشش دلیرانه
 در آخر کار هزمت اختیار کردند و دوسو و پنجاه تن از ایشان و بسیار کس از لشکر آصف الدوله در آن کوه دار طعمه
 شمشیر آبدار گشتند و آصف الدوله پس از مغلوب شدن ایشان وارد بده کج شده اسکندر خان برادر زاده خود را
 با دو فوج از پیاده نظام مراغه و قرانی و سواره قرانی بیشتر و لشکرش فرار داده و او از نابلدی راهی را که میبایست برگردد
 فرو گذاشته طریق دیگر پیش گرفت و در میان دره صوب در آمده مردم هزاره و جشیدی راه رفتن ایشان را
 گرفته و مردم فیروز کوهی آبدار از ایشان باز داشته دزد و جانبدره بکوه بر شدند و از فراز کوه آهنگ جنگ کرده
 دست بقتل ایرانیان دراز نمودند و کار را بدیشان تنگ ساخته بزدن و کشتن برداختند و فراوان تن از ایرانیان را
 محاکم هلاک انداخته لوی مردانگی بر افراختند و خود اسکندر خان را جراحت رسانیدند و اسبان بسیار از ضرب کوله
 تنگ سقط نمودند و اسکندر خان بان زخمدار از اسبان کشته و مردان بخون آغشته بدور اردو پیش سنگری بر
 افراشت و چون راه گریزش مسدود بود ناچار بکارزار برداخت و آصف الدوله از قفای اسکندر خان کوچیده
 بنزلیکه معین نموده بود فرود گشت و از اسکندر خان اثری در فرودگاه ندیده آواز شلیک تنگ بشنید و دانست
 که او از راه راست منحرف گردیده گرفتار حادثه شده است و با آنکه میبایست کدراه پاری و مددکاری او را گیرد
 و از دست خصم برهانند از سبب آنکه ظلمت شب نزدیک رسیده بود نیروی معاونت او را در بازوی خود ندیده شیدا
 بشویش واضطراب بسر برده بامدادان جعفر قلی خان قراجه داعی و بی خان قرا کولو و کابلی خان افشار
 و جعفر قلیخان شادلو را با فوج پیاده و سواره بمعاونت اسکندر خان کشت و ایشان خود را بسر وقت اورسائید
 روح بلبد رسیده اش را پس مقابل در آوردند بعد با اتفاق هم عقابله برداخته و گروه هزاره و جشیدی و فیروز کوهی را
 از اطراف و قله کوه را کنده ساختند و در انهای مغلوب شدن ایشان از قضا سه هزار سوار خون خوار در رسیده
 ایشان را که رو فرار نهاده بودند مدد کار گشتند چنانچه رواج گریز یافته آهنگ سبزه کردند و بیک جمعیهست تن
 از سواران خراسان و شادلو را بقتل رسانیدند و در عین قتال و جدال رحیمداد سلطان هزاره زخم منکر بردانته
 باعث هزمت دیگران شد و ایرا نیان چندی از ایشان را اسیر و دست گیر ساخته بعضی را بکشتند و از عدم جرأت
 ترک تعاقب کرده بلشکر کاه مراجعت نمودند بعد آصف الدوله برآمدی حاجی بیک نامی که شعل از نزد شیر محمد خان
 هزاره فرار کرده در اردوی آصف الدوله فرار گرفته بود از آنجا جانب بالا مرغان راه برگرفت و آن مرد که
 مترصد حکام نبرد و رسیدن دلیران کارزار راه می بود لشکر آصف الدوله را از میان دره راه عبور نمود که از دو جانب
 جبال شامخه سر بظلمت افراشته داشت و ترکان در آن کین کرده بودند و چون لشکر آصف الدوله در وسط دره
 رسید هدف کوله مملک گردیده از ضرب دست برد ترکان دل از حیات برید و فوج کابلی خان افشار را که رو
 بفراز کوه نهاده بود از پیش برداشته زده و کشته داخل دره کردند و کار را با ایرانیان بغایت صعب و دشوار نمودند که
 نه دست سبزه داشتند و نه پای گریز چنانچه از ناچاری اسبان سوار و دواب بار برداری خودهارا بدور اردو
 سنگر ساخته بسیاری از آدم و مویشی از ضرب کوله جان در باختند و حاجی راه بلد که ایشان را در
 چهار موج هلاکت و تاراج انداخت راه خویش پیش گرفته از نظر ایرانیان مقتود گشت و آصف الدوله روز
 دیگر بحال ابر بکمال دشواری و بی نظامی راه برگرفت و درین منزل نیز اسکندر خان را با وجودیکه جراحت
 داشت به پیش روی کاشت و آنکاه که وارد منزل خواهد کندی شد ترکان بر اسکندر خان ناخه مغلوب ساختند
 و چند تن را اسیر و دستگیر نمودند و آصف الدوله بعد از فرود آمدن در منزل از دست برد ترکان خبر یافته
 لشکر را امر معاونت وی کرد و از سه بیشتر دو صد سوار بعد اسکندر خان رسیده ترکان ایشانرا دیده چون

شیر زبان جمله ورگشتمد وایشانرا در میان گرفته راه چاره بروی شان برستند و ایرانیان خود را گرفتار و رطبه
 هلاکت یافته از اسب فرود آمده اسبان شانرا سنگر ساختند و بمدافعه پرداخته نرسیدن آصف الدوله و بقیه لشکر خود
 داری کردند و چون لشکر برسید هزار کان از سب قوت مقاتلت در خود ندیده پشت بخت دادند
 و ایرانیان از آنجا اسب رانده بکنار آب بالا مرغاب فرود شدند و در آنجا دست و پای شان قدری باز شده ترکناز
 آغاز نهادند بجهت راس گوسفند را از راه غارت بارو بردند و بیست تن جوانان را که آن رزمه هزارا را می
 دست گیر کردند و در خلال حوادث مذکور سی و هفت هزار خانه و از آن مردم جمشیدی و فیروز کوهی از بیم
 باغی خود هزارا کنار نموده و از رود مرو عبور کرده در زمین بالامرغاب بیلاق گزین شدند و شیر محمد خان هزاره و زمان
 خان جمشیدی و شاه پسندخان فیروز کوهی باجمیت خودها راه میمنه پیش گرفته بمصر ابخان ولی میمنه و خلیفه
 عهد ازمن ترکان و شهزاده نادر میرزا که در آنجا بمزم رزم شاه ایران چنانچه رقم شد انجمن شده طریق مدافعه
 در گرفته بودند پیوسته و در چهار جا سنگر استوار نمودند و آصف الدوله بکنار رود بالا مرغاب رهنورد گشته
 در محال بکتن از پیشخدمتان شیر محمد خان هزاره شمشیر او را گرفته از راه فرار نزد آصف الدوله رفته او را
 آگاه کرد که مردم او بیکه سربل و اند خود و شیرخان و ترکان ساور و ساروق و چار او بمقت تقریباً بیست هزار
 سوار بقاصه دو فرسنگ ازین لشکر گاه سنگر افزاشته آماده بیکار ننشسته اند و آصف الدوله از شنیدن این خبر
 چون جلالت و شجاعت ایشانرا دیده و آزموده بود هراسناک گشته با وجود خوف بیاس مکتت و نیروی سلطنت
 شاه خویش خود را از دست نداده محمد ابراهیم خان قاجار را با دوازده هزار پیاده و سوار و ده عراده توپ ساخته
 بار بمخاطب بیه و آغزوق گذاشته خود با بقیه لشکر و هفت عراده توپ که این زیادی اتواب و سپاه نظر بدست
 برد های ترکان از عقب بیاری او رسیده بودند روی عماره بسوی سنگریان نهاد و رنه از منزل تربت شیخ جام
 که محمد شاهش جانب باد غیبی مأمور کرد دوازده هزار پیاده و سوار و ده عراده توپ در تحت رانیش چنانچه از پیش
 مسطور گشت قرار داده بود که اکثر نا شوکت گشته شده بودند باری (۱) چون بسنگر نزدیک شدند لیران هزاره
 و او بیکه و جمشیدی و او عاقبه شیرانه همه کرده و چهار بار بورش رده در هر مرتبه بسیار تر از دم شمشیر گذراینده
 پس میکشند تا که از صدمه کوله توپ بکلی سنگری شدند و ایرانیان جیره دست کرده بسنگر بورش آوردند
 و هفتصد تن از ایشانرا اسیر و طعمه شمشیر نمودند و ایشان از جمله ایرانیان نجات نوردیده به وسنگر رافرو گذاشته
 هزیمت یافتند و آصف الدوله سنگرها را متصرف گشته سه روز درنگ کرد و مزده و نوید این فتح را که پس از چند
 شکست حاصل نمود باقرخان میر آخور شهزاده کامران که بانادر میرزا بسراو طلب معاونت رفته بود از راه کافر
 نعمتی در هرات محمد شاه قاجار رسانید و مورد احسان گردیده مقیم در نکه و میشد و آصف الدوله بعد از سه روز از
 سنگر گاه مذکور که چیده و از دم منزل چهارشنبه (۲) و از آنجا در جبهه توپ و از آنجا در اتین خواه و از آنجا در قیصار رهنبار
 شده فرود آمد و در آنجا ترکان میمنه و اعیان سربل و اند خود و شیرخان و چهار او بمقت در اطاعت نزد آصف الدوله شدند
 و رشته متابعت بگردن انقیاد نهادند آنکه آصف الدوله جمفر قلیخان کردشاد او را میمنه فرستاده در موضع قرب منزل
 المارشیر محمد خان هزاره و زمان خان جمشیدی با هزار سوار استقبال او را کرده در قلعه انار بکشد از راه ضیافتش
 بردند و بیک خدمت نموده روز دیگر از راه توفیق کتل که نه جبل میباشد و نادر شاه همرا بریده و هموار ساخته
 است و بسوی میمنه نهاد و در حین ورودش دران بلده همه مردم شهر و نواحی آن بجزرماش کرده با هم داخل
 میمنه شدند و مضراب خان ولی میمنه شانزده روز آصف الدوله را مهابان و اعزاز و اکرام کرده بعد از و چنان
 در میان نهاد حکومت خان بسرخود را برسم کروگان بدوسیرد که همواره نزد شاه ایران باشد و همچنین رسم خان شیرخان
 و شاه و لیخان اندخودی و ذوالفقار خان سربل و شیرمحمد خان هزاره و زمان خان جمشیدی و غیره بزرگان هر قبایله
 بایران خود حاضر شده فرزندان شانرا از راه کروگان نزد شاه ایران فرستادند و از آنجمله زمان خان جمشیدی
 میر احمد خان عمرزاده خود را نیز بایران دیگر اعیان و یکصد سوار اسب برسم پیشکش همرا کرده عرائش اطاعت
 و انقیاد نکار دادند و همرا بواسطه جمفر قلیخان نزد آصف الدوله روانه داشته او کسبیل همرا نمود و پس از آن
 دروازه خرید و فروش اجناس باز شده طریق وسعت بروی ارا بیان کشاده گشت و بعد از دیگران عبدالله خان
 قبیجاق برادر شاه پسند خان از راه اطاعت نزد آصف الدوله شنافت و مورد اشفاق گردیده دوازده هزار خانه و از
 از مردم قبیجاق و مودودی و فیروز کوهی را که در زیر امرش بودند از قیصار کوچ داده هشت فرسنگ پس رفته

(۱) باری نام خداوند و در فارسی برای اندک آید و بجای علی الحجه عربی آورده سخن را بدان مختصر کنند (۲) نجهه جایشه

در مسکن شان جایداد و مضراب خان و الی میمنه برادرزاده خود را باعرضه و پیشکش علیحدّه نزد محمد شاه فرستاده
درخواست آن نمود که آفتاب خان آصف الدوله را از میمنه طلب هرات فرموده مردم را از لنگه کوفی بازدارد -

ترغیب و تحریض علماء هرات مردم را

(بخت ایرانیان بنام جهاد)

بقرایبان صاحب ناسخ التواریخ چون خبر فتح میمنه و اطاعت قبایل جمعی و فیروز کوهی و هزاره و جهار
ایمانی و اوزبک و افتیاد مردم شیرخان و اندخود و سرپل و کریمخان شهزاده نادر میرزا بگوش شهزاده کامران رسید
از در جاره جوئی با وزیر یار محمد خان مشورت کرده بصوابدید او ملاحظه الحاق ۵ از حقوق علماء هرات بود کنتای
مشتمل بر کفر ایرانیان و سفک دماغ و حمل متاع ایشان تالیف و بدلائل ترتیب داده سادات قریه پشتی را بشهر
طلبیده در مسجد جامع مردم شهر را انجمن ساخت و پس از ادای نماز جمعه ملا عبدالحق مذکور بزرگتر صمود
داده بقرای نوشته صاحب کتاب مذکور رساله مؤلفه اش را قرائت کرده بعد از آن نمود که ای مردم این بود امر
خدا و رسول که شنیدید و اینک سپاه قاجار که حاضر و آماده بیکارند اگر بر شما دست یابد و شهر را متصرف شود
جان و مال و ناموس شما همه ببرد (۱) رود و حفظ جان و مال و ناموس فرزند است و قتال بالشکر قاجار جهاد راه خداست
که اگر کشته شوید شهید و داخل بهشت جاوید میشوید و اگر از ایشان بکشید غازی شده بهشت را از ان خود
کنید و مردم از شنیدن سخنان او و دانستن مضامین رساله اش بیرون نشت و ناخن جیده کفن در پوشیدند
و سادات پشتی از پیش علماء برافراشته شهریان از قفای ایشان از دروازه خشک بیرون شدند و اول بقرای اولان
محمدخان امیر تومان دوچار گشته ناآرامی و در آغاز بیکار کوله تفنگ برعل محمد نامی از لشکر قاجار
رسیده مقتول گردید و یکی از دلبران غازیان ناخت که برش را بر کرد علی تقی خان نامی از ایرانیان سد راه او
شده پنج تن را زخم رسانیده مانع آمد و خودش نیز زخم برداشته همان حالت زحمانکی جسد علی محمد را در رود
و ایرانیان از مشاهده این حادثه در ولوله و رژه افتاده محمدولی خان سررب و محمدعلی خان و جنرال روسکی قرانسوی
باقر اولان افواج تبعه خود را بمقامه برخواستند و جاسین محلیه و مقاله گزیده بسیار تن از ایرانیان را
مقتول و مجروح کردند و سی و هشت نفر از شهریان و جهارتن از سادات پشتی و عم زاده وزیر یار محمد خان مجموع
چهل و سه نفر کشته بخواب و شش تن زخمدار گشتند و بعضی از مجروحین دستگیر شدند و آخر الامر هزیمت یافته
بشهر در آمدند و از لشکر ایران جنرال روسکی زخم برداشته پس بمسکرا گاه شدند و بعد از آن محاربه وزیر یار محمد خان
سنگریان حاجی خان را از لشکر ایران اواز داده طالب امان شد و محمد شاه بکتن از منصبداران سپاه را بشهر
فرستاده پس از مکالمات بسیار شهزاده کامران و وزیر یار محمد خان اطاعت بوزیده از متقیات شاه ایران سزایاز
زدند و قلعه داری استواری گردیدند و مقارن این حال شهزاده نادر میرزا باهمان قصد سواران اللهی نوره خواندم
که از پیش بشرح رفت وارد گشته با حبیب الله خان امیر توپخانه که باستقبال خزانه که از طهران میا آوردند از لشکر
گاه بیرون شده بود دوچار شده بهم در آویختند و کشتش و کوشش بسیار کرده چون ایرانیان در عدت و عدت
کثرت داشتند سی و چهار تن از ایشان را کشته و بخواب و شش نفر را با بخواب و اسب دستگیر کردند و روز
دیگر همراهمحمد شاه قاجار سرب بریدند و چون مدت محاصره طول کشیده زمستان نزدیک شد محمد شاه مصطفی قلیخان
نامی را از اعیان سپاه امر کرد که پنج هزار خرواز غله از بادغیسات در لشکر گاه دور هرات آورد و هم نامه
افواجش از جهت دفع سرماخانی بنا کردند و کارخانه باروت سازی نیز احرا نمودند و توپهای بزرگ ریخته کوله ها
از سنگ تراشیدند و ابوقت از عرض و التماس مضراب خان الی میمنه که از پیش اشارت رفت آصف الدوله بالشکریکه
همراه داشت بقرمان طلب از میمنه روانه هرات شده در اوائل ماه ذی الحجه سال ۱۲۵۴ هزار و دوست و بخواب
و چهار وارد لشکر گاه شاه قاجار گشت و بزرگ زاد کابرا که از راه کر و کان با خود داشت از حضور شاه گذرانیده
خودش با اینان مورد الطاف شدند بعد آصف الدوله رخصت مراجعت مشهد یافته قبل از آنکه راه بر کرد با حاجت محمد
شاه در بای دیوار شهر آمده با وزیر یار محمد خان سخنان موغظت امیر گفته بحریک با تحیر انگلیس که ایشانرا
باستواری تحریص کرده بود جوانی بر طبق مراسم شنیده باز گردید و در مشهد مقدس رفت که امور آنجا خالی نیزد

ترغیب علماء
مردم در جهاد
ایرانیان

(۱) هدر
بیای شدن
برختن خون
کسی و باطل
و ضایع
و ناچیز شدن

ذکر توجه شاه شجاع بمعاونت دولت انگلیس

(جانب افغانستان)

در خلال احوال مذکوره سال منبور اعلیحضرت امیر دوست محمد خان نامه ورسول بزده شاه قاجار در هرات فرستاده تحریض بنسخبرش نموده از جانب خود مطمئن خاطرش ساخت که با او از درستی در نیابوزد او فرستاده اش را اعزاز واکرام کرده رخصت مراجعت داد و دولت انگلیس ازین مرادده امیر کبیر باشاه قاجار و بیرون کردن الکسندر بارنس را از کابل چنانچه از پیش شرح رفت در تمهید کار افتاده پس از ورود الکسندر بارنس در هند لارد اکلند کورنر جنرال هند بامیر کبیر مکتوب فرستاد که بنا بصلحیکه درین دولت انگلیس ورنجیت سنگه منعقد گردیده است و دولت مذکوره باری ومدد کاری اورا لازم مینمایند پس مناسب حال شما آنست که امصار و ولایات منصرفه خویش را حفاظت نموده در ولایت مغربی افغانستان که هرات و جنوبی آن که قندهار و مشرقیش که پشاور و غیره تاکنار نهر سند است مداخلت نمائی و امیر کبیر که استرداد جانب شرقی افغانستان را نالاهور و کشمیر در ضمیر داشت در جواب اولاً و نعمی نکار ظر نمود و این امر ماده دیگر برای تصدیق مکتوبات مکبیل که از عزم شاه ایران جانب افغانستان بقصد تزلزل هندوستان و متحد گردیدن سرداران قندهار و امیر کبیر با او بکار گذاران دولت انگلیس نوشته بود شده ایشان در اندیشه آن افتادند که اگر هرات در تصرف شاه ایران در آید تمام ولایات مغربی افغانستان بجز برای اطاعت دولت روس خواهد شد آنوقت احوال مزاحمت کشور هنداست که در تزلزل خواهد افتاد و نیز اعلیحضرت امیر دوست محمد خان را از معاداتیکه بارینجیت سنگه در میان است پیشنهاد خاطر چنان است که بیاری شاه ایران آهنگ استرداد پشاور و لاهور و کشمیر کرده هند را در تزلزل خواهد انداخت پس کار برداران دولت انگلیس علاج مواد تلامه مذکور را در اتحاد بارینجیت سنگه و شاه شجاع دیده در بیست و ششم ماه جون سنه ۱۸۳۸ هزار و هشتصد و سی و هشت میلادی مطابق بیست و سوم ماه ربیع الثانی سنه ۱۲۵۴ هزار و دویست و نجاه و چهار هجری و موافق پانزدهم ماه هار سم سال ۱۸۹۵ هندی هزار و هشت صد و نود و پنج بکرماجیت در لاهور مابین مستر ولیم سی مکنتان و شاه شجاع و رنجیت سنگه رفته چنان منعقد گشته نامه عهد دار قیامت که سابق ازین فی مابین سرکار بن یعنی سرکار والا مقدار (۱) خالصه سی و سرکار کردون و قار شاه شجاع الملک عهد نامه مشتمل بر چهار دفعه سوای تمهید و خاتمه مقرر شده بود و بسبقی از اسباب ملتوی (۲) مانده اکنون صاحب والا مناقب مستر ولیم سی مکنتان بهادر با بیسای توابع مستطاب عمل القاب جارج لارد اکلند کورنر جنرال صاحب بهادر با اختیار کل جهت توثیق و تکمیل عهد نامه مسطور از راه دوستی موقوفه قدیمه معهوده هر دو سرکار عالی مقدار اعی خالصه سی (۳) و کبابی انگلیس بهادر در حضور خالصه سی تشریف آوردند و عهد نامه مذکور را از سر نو باضافه چند فقره دوشی آیات و چهار دفعه شرایط جدید که جنبه هجده دفعه باشد با اتفاق و صلاح دوستانه سرکار بکر نیکی آثار کبابی انگلیس بهادر مقرر و سند گردیده که بموجب دفعات و شرایط مرقومه التبدیل در مابین مغاشرت و جدائی متصور نیست و نخواهد شد اول آنچه عملاً متعلقه اینروی آب سندیه و آن روی آب مذکوره که در تحت تصرف و داخل علاقه سرکار خالصه سیست چون صوبه کشمیر با حدود شرقی و غربی و جنوبی و شمالی الیک و جبهه و هزاره و کبیل و آنت و غیره توابع آن و پشاور با یوسف زائی و غیره و ختک و هشتنگر و منجی و کوهات و هنگو و سایر توابع پشاور تا حد خیبر و بنو و وزیر و تالک و گرانک و کاله باغ و خوشحال کده و غیره توابع آن و دیره اسمعیل خان با توابع آن و دیره غلزخان و کوت منهن و عمر کوت و غیره با جمیع توابع آن و سنهکر و اروان مند و اجل و حاجی پور و روح پور و هر سه کیچی ملک میسنکره با تمام حدود آن و صوبه ماتان با تمام ملک آن سرکار شاه موصوف و سایر خاندان سدوزائی را در مالک مرقومه الصدر هیچ دعوی و سرور کار نسلاً بعد نسل و بطناً بعد بطن نیست و نخواهد شد و بهمین عنوان ملک مذکور مال خالصه سی نسللاً بعد نسل و بطناً بعد بطن هست و خواهد بود (۲) دوم شاه موصوف از آنطرف خیبر احدی را مرتکب دزدی و رهنزدی و دانکنه و شور و فساد با آنطرف خیبر شدن هرگز نخواهد داد و اگر احیاناً کارداران سرکار بن که معامله خورد و برد نموده رو بفرار نهاده غیر حاضر باشند است و غیره

ذکر توجه شاه شجاع جانب افغانستان

(۱) نقل عهد نامه دولت انگلیس باشاه شجاع و رنجیت سنگه
(۲) ملتوی
(۳) قریب
اعلیحضرت سراج التواریخ خالصه سی خالصه دولت سنگه رامیکنتدوسی یعنی صاحب که بنمود میا راجه رنجیت سنگه خالصه سی گفته می شود یعنی صاحب دولت اگر چه صاحب در لغت عربی معنی رفیق و از می باشد اما در اصطلاح فرس یعنی مالک می آید چنانچه صاحب است و غیره

از جانبین واپس داده شوند و آنچه آب ناله خیر برای مصارف قلعه فتح کده و غیره بموجب قدیم میرسد احدی
 مسدود نسازد (۳) سوم عبور کسانیکه مطابق آئین موثقه دوستی سرکارین عالین خالصه می و صاحبان کبابی
 انگلیس بهادر از دریای ستلج متعلق بچی و اجازت سرکار خالصه می است همان قسم از دریای سندیه که دریای
 ستلج بان آمیخته عبور اقوام معطل برچی و اجازت سرکار خالصه می خواهد بود و شاه موصوف
 بغیر اجازت و حتی سرکار خالصه می عبور نخواهد داد (۴) چهارم در مقدمه شکار پور و ملک سندیه
 که این روی دریای ستلج باشند آمیخته فی مابین سرکار خالصه می و سرکار شاه موصوف مطابق
 رویه بهی دوستی و بکنند قدیمه آئین موثقه سرکارین عالین یعنی سرکار خالصه می و سرکار کبابی انگلیس بهادر آنچه
 معرفت کبطان کلاد مارتین دید صاحب بهادر بلتیکل اجنت دوست صمیمی و جو امر سنخ میزان دوستی سرکارین عالین
 بموجب آئین موثقه معهوده قرار یابد سرکار ذوالقدر شاه موصوف منظور خواهد بود بجهت شاه موصوف بظهور
 انتظام کابل و قندهار اسبان نو عمر عمده و اعلی و خوش رنگ و خوش خرام خواهد آس و یازده قبضه شمشیر اسبل ایرانی
 عمده و هفت قبضه پیش قبض اسبل ایرانی و دست و پنج رأس قاطر عمده بلا قد و میوه و ولایت جه خشک و چتر در تمام
 موسم از راه جالها و غیره در الکلای پشاور از انکور و اناریدانه و ناک و سیب و به و بادام و کشمش مقدار و افرسال
 پسال میرساند باشند و نیز اجناس اطلس هر رنگ (۱) و بکرس و چوهای سمور و کجواب و زرقت و قالین ایرانی
 جمله یکصد و یکبارچه سال پسال علی الدوام بر سر کار خالصه می میرسانیده باشند ۶ ششم القاب مراسلات بموجب
 مراتب مساوات فباین سرکارین عالین محدودین جاری خواهد ماند ۷ هفتم آنچه سوداگران اسب و غیره بیوهران
 طرف ولایت غلزم سرای امرت سرچیو و لاهور و تمام ممالک محروسه تعلق سرکار خالصه می خواهد بود از طرف
 شاه موصوف عانت نخواهد شد بلکه تا یکد تمام و تأیید تمام بعمل خواهد آمد و از جانب سرکار خالصه می هم همین
 تسخیر درین باب بظهور خواهد رسید ۸ هشتم سرکار خالصه می تحائف بطریق دوستی از قسم بشیمه و غیره بقرار
 غصیل ذیل سال پسال بیاد شاه موصوف خواهد فرستاد بشیمه بخواه و پنج پارچه ممدل دست و پنج تپان کجواب بجهت
 دوپنه بنارسی دست و یک تپان کیش سهار نیوری و پشاور و پنج تپان دستار سفید بجهت تپان برنج یازده و پنج سیر
 ۹ نهم آنچه معتبران سرکار خالصه می بجهت خریداری اسبان و غیره و برای کار دیگر بطرف ولایت و یا از طرف
 شاه موصوف طلب بخواه و غیره ممالک محروسه برای خرید و فروش بقدر یازده هزار رویه از قسم سفیدی
 و بشیمه و غیره اجناس مأمور شوند سرکار خالصه می و سرکار شاه موصوف در توازش با آنها و سرانجامی کار آنها
 متوجه خواهند بود ۱۰ دهم هرگاه فوج سرکار خالصه می و فوج شاه موصوف با اتفاق حسنه بکجا شوند شاه موصوف
 کاربرد در حق کلان هرگز و اصلاً و مطلقاً شدن نخواهد داد ۱۱ یازدهم هرگاه سرکار شاه موصوف خرج سرکار
 خالصه می را بنا بر امداد همراہ برد آنچه از خاندان بازگوانی و غیره مال و اسباب و جواهر و اسبان و اسلحه
 و اضربه خورد و کلان و غیره بدست شاه موصوف آید نصف آن از سرکار خالصه می و نصف آن از سرکار
 شاه موصوف باشد و اگر سوای فوج چیزی بدست شاه موصوف آید اسبان عمده و اشیاء زبده از اسلحه خورد و کلان
 و جواهرات و غیره بطریق تحفه مصحوب و بکیل معتبر سرکار خالصه می ارسال دارند ۱۲ دوازدهم معتبران شاه موصوف
 و سرکار خالصه می مع رسائل و تحائف بحضور جائین جریده طور حاضر و مأمور خواهند بود ۱۳ سیزدهم هرگاه سرکار
 خالصه می طلب فوج سرکار شاه موصوف را بحد نظر تکمیل مذکور از عهدنامه هدا نماید شاه موصوف فوج با سرداران کلان
 ارسال دارند و سرکار خالصه می نیز حسب ضرورت شاه موصوف بحد نظر تکمیل مزبور از عهد نامه هدا
 افواج مسلمان یا سرداران کلان تا کابل مأمور خواهد نمود و هنگامیکه سرکار خالصه می رونق افزای پشاور
 شوند از طرف شاه موصوف یک شهزاده بجهت ملاقات سرکار خالصه می بیاید تعظیم و تکریم او بوجه احسن
 از سرکار خالصه می بظهور خواهد رسید چهاردهم دوست و دشمن هر سه سرکارات محدودین یعنی سرکار خالصه می
 و سرکار کبابی انگلیس بهادر و سرکار شاه موصوف و احد است یازدهم دولت رویه ضرب ناک شاهی یا کله دار سال
 پسال بالفرو و از ابتدای مأموری افواج خالصه می برای تحت نشانی شاه موصوف در کابل جهت تعین فوج خالصه می

(۱) بکرس
 در لغات دیده
 نقشد بکتر
 دیده شد که
 جامه ایست
 که روز جنگ
 پوشند و آن
 تپهای آبی
 باشد که بران
 محل پابنات
 کشیده
 استعمال نمایند

اندرون علاقه الکای بشاور بقدر پنج هزار زیاده وسوار از قوم مسلمان بنا بر پشت کرمی شاه مدوح که بحسب ضرورت برای کمک شاه موصوف همراه که در صوابدید سرکار دولت مدار کبانی انگلیس بهادر با تفاق و صلاح سرکار خالصه می همچو کمک ضرور متصور شود خواهند رفت در سرکار خالصه می مدام شاه موصوف میرسانیده باشد همراه کدام مقدمه کلان از جانب مغرب رونماید پس مدارک آن با تفاق صلاح سرکارین عالیین یعنی سرکار خالصه می و سرکار کبانی انگلیس بهادر بموجب موقع بظهور خواهد رسید و در صورتیکه سرکار خالصه می طلب افواج شاه موصوف نماید هر قدر مدت که فوج مذکور در سرکار خالصه می حاضر باشد منجمه مبلغ مشخصه مسطوره بموجب حساب مجری خواهد شد و سرکار کبانی انگلیس مادامیکه امر خلاف شرائط عهد نامه هذا از روی تحقیق بطور رسید متکفل ادای مبلغ مشخصه مذکوره سال بسال بلا تاغه بر سرکار خالصه می خواهد بود شازدهم آنچه ممالک و توابع آن در تصرف میران سندیه الحال هست شاه شجاع الملک وسائر خاندان سدوزانی را نسل بعدنسل و بطناً بعدین بابت فرمان برداری یا بقیامت معامله مال گذاری در حال و استقبال با آن ممالک هیچ دعوی و سرور کاری نیست و نخواهد بود ملک و مال میران سندیه نسل بعدنسل است و خواهد ماند بشرطیکه میران موصوف مبلغ سولک رویه بانک شاهی امرت سربیه با کله دار بموجب مجوز سرکار کبانی انگلیس بشاه موصوف ادا نمایند و شاه موصوف از جمله آن مبلغ بازدهد لک رویه خود بگیرد و بازدهد لک رویه نقد بر سرکار والا مقدار خالصه می رسانیده بدهد همراه مبلغ مذکور همگی و تمامی ادا شده باشد پس آوقت دفعه چهارم عهدنامه شاه موصوف مرقوم دوم ماه حیت سنبت سال هزار و هشتصد و نود که شرح آن مطابق اصل در صدر مندرج است منسوخ خواهد کردید و مراسم رسل و رسائل و تحائف فاخره عمده اعلی قیابین سرکار خالصه می و میران سندیه بعدت قدیمه جاری خواهد بود هفدهم همراه شاه شجاع الملک در ملک کابل وقتد هار عنان حکومت بدست کفایت خود خواهد آورد آنکه در مملکت محروسه و عالی مرات برادر زاده شاه موصوف هیچ جهت متعرض دست انداز نخواهد شد هزدهم شاه شجاع الملک وسائر خاندان سدوزانی بدون استمزاج و استصواب سرکارین عالیین خالصه می و سرکار کبانی انگلیس معامله و سرور و کار با احدی از سرکارین یعنی پادشاهان غیر نخواهد کرد و اگر احیاناً کدام سرکار غیر عزم لشکر کشی بملک سرکار خالصه می یا صاحبان انگلیس نماید بقدر مقدور خود بمقابله آن پردازد آنچه دفعات مرقومه الصدر مسطور شد سرکار خالصه می و سرکار انگلیس و سرکار شاه شجاع الملک را بخوشی و رضا مندی تمام منظور است و عهدنامه هذا بشرط ثبات دفعات مسطوره مدام بر حال و رفرا خواهد ماند و بعد از ثبوت دستخط و مهر هر سه سرکار و الا اقتدار شرائط عهدنامه هذا عمل خواهد آمد

نهم بر یازدهم ماه هار سنبت ۱۸۹۵ هزار و هشتصد و نود پنج در لاهور فقط (۱) و قبل از نهم بر این عهد نامه در روز سیزدهم ماه ربیع الثانی مذکور مکنتان صاحب وکیل دولت انگلیس گلات ذیل را اظهار کرده گفت اگر شاه شجاع الملک برای رفتن پسر بزرگ خود شهزاده محمد تیور را در لشکر مهاراجه صاحب اجازت دهد البته شهزاده موصوف از طرف مهاراجه صاحب مورد تعظیم و تکریم مطابق شان جلیل خود خواهد کردید و شهزاده موصوف را اختیار خواهد بود که منجمه صاحبان عالی شان انگلیس همراه لشکر مهاراجه صاحب بکریه همراه گرفته با جمعیت لشکر مهاراجه صاحب که مسلمین باشند بطرف کابل قدم پیش نهند و در صورتیکه جمعیت قوم افغانه رجوع بشاه شجاع الملک نمایند بوجهات دیگر پیش رفتن شهزاده موصوف در نظر صاحبان همراهی لشکر با اهل کاران مهاراجه صاحب که حسب الحکم مهاراجه صاحب مشیر و شریک این امر با آنها باشند انسب و اولی متصور باشد اگر شاه شجاع الملک بمذاظر رجوع کننا نیدن بسوی خود سرداران افغان استان برای انجام مهام خود و حصول مقصد سرکارین عالیین خواهش آن داشته باشد که سردار سلطان محمد خان را هم همراه خود بطرف قندهار برد پس مهاراجه صاحب اجازت رفتن بخدمت شاه از سردار موصوف دریغ نخواهند داشت و شاه شجاع الملک عزت و آبروی سردار سلطان محمد خان را نگاهدارد اگر رفتن افواج مهاراجه صاحب و عبور حدود ممالک محروسه خود با تفاق و صلاح صاحبان عالی شان که در لشکر مهاراجه صاحب موجود باشند متناسب و منظور کرده دران تقدیر اتفاق و صلاح صاحبان همراهی لشکر

سمت

سمت

(۱) گفتار مکنتان در باب شرائط عهدنامه

که با صاحبان هرکاب شاه شجاع الملک رسم مراسلات مرعی خواهند داشت واجب و منظور خواهد شد هر چند که انحراف پیش ازین بمعرض قبول مهاراجه صاحب رسیده است تا هم برای رفع شک و شبهه آئینه انقب آن معلوم گردید که بمعرض تحریر و ترقیم در آید بجناب فیض مآب اشرف سری مهاراجه صاحب گذارش شد و هم شاه شجاع الملک خواهشات چند از مکتان نموده و او همه مقتضیاتش را نوشته با خود برداشت و آن اینست اول آنکه از اولاد شاه دران و فرزند ان و متعلقان بندکان ماهرکس که باشد ورعیت و سپاه و افسر و سران درانی از که و مه که در ولایت باشند در پرداخت و عدم آن و در خیر و شر ایشان مالک و مختار بندکان ماست و درین امر از صاحبان و غیره هیچکس متعرض نخواهد شد دوم هرگاه بندکان ما در کابل و قندهار متمکن باشند و بسبب سبب سبب بلخ یا سیستان و بلوچستان و نواحی و نواح کابل و قندهار و شکار پور لشکر کشی نمایند و یا بخت تصرف آرند درین امر ممانعت نخواهد بود سوم هرگاه کابل و قندهار و شکار پور بتصرف بندکان ما باشد باید که توابع آنها در زمان سلطنت قریبند می بودند تعلق بندکان ما داشته باشند چهارم زمانی که بندکان ما در کابل متمکن شود و صاحبان عالی شان عزم مراجعت نمایند یک صاحب بنابر و کالت بود اگر چند نفر دیگر را هم بجهت تمشیت امور لشکر بندکان ما خواهش نمایند صاحبان مضافه نخواهند نمود پنجم در میان صاحبان و مردم ولایت چه از سپاه و چه از رعیت بدون مرضی و صلاح بندکان ما امری بوقوع نخواهد آمد ششم در خصوص دولت روسیه و چیزی دادن لشکار پور به بندکان ما بسیار سخت و شاق معلوم میشود چرا که اول از ملل کنجایش ندارد که خرج و اخراجات بندکان ما و سپاه بعمل آید و دیگر اجنهی مال گذاری و مالی و دهی بنظر جهانیان می آید مختار صاحبان است هرگاه کنجایش دران ملک می بینند و یا مناسب و صلاح میدانند چه مضافه اتمام امور بندکان ما تعلق بصاحبان عالی شان است هفتم چونکه سلطنت رو بخیرانی آورده همچنانکه غلامان سرکش شده ملک ولایت را غصب نموده اند سندیان نیز در شکار پور آدمان خود را نشانیده اند الحال که بندکان ما در ملک ولایت متمکن شوند باید که میران سند شکار پور را واگذار شوند که ملک بادشاهیست و بتصرف بندکان ما باشد هشتم در خصوص کشیزان که بدر میشوند اگر چه بدست دادن آنها در آیین دولت معطل باشد چونکه امر ناچار است که ارباب عزت و وقار را بدون خدمتکاری ممکن نیست باید اگر بدین مردم این آیین جاری میشود باری اجرای این امر درباره مهیا لازم نیست کنیزانیکه از مردم ولایت متعلقان سرکار ما فرار شوند بعد بسرکار ما و این داده شوند بهم اینکه بعد معطاله شرایط فصل دوم عهد نامه و استماع عرایض صاحبان عالی شان ما بدولت راجستان مناسب نمود که ذکر شکار پور در مطالب مرقومه الصدر مندرج شود آنچه عفر است در ماده دادن دولت روسیه بسرکار مهاراجه رعیت سنگه بموض مساوت فوج نوشته شده است چونکه مضر عزت ما بدولت مستور نیست ذکر آن نیز گذاشته شود حالما بدولت را برضا و رعیت نیت نمودن دستخط و مهر خود منظور و قبول است دهم هذا بخیر و مکتان بدفعات فوق درج شده در تالی مطالب مرقومه الصدر بدین هیچ نوشته تسلیم دید صاحب بهادر نموده شد اول آنکه از اولاد شاه دران و فرزند ان و متعلقان بندکان ما هرکس که باشد از رعیت و سپاه و افسر و سران درانی و که و مه که در ولایت باشند در پرداخت و عدم آن و در خیر و شر ایشان مالک و مختار بندکان ما است دران امر از صاحبان و غیره هیچ تعرض نخواهد شد چرا که آن مردم بی فکر اند و عاقبت اندیش نیستند هرگاه بندکان ما در کابل و قندهار متمکن باشند بسبب سبب بلخ یا سیستان و بلوچستان و نواحی و نواح کابل و قندهار و شکار پور لشکر کشی نمایند و یا بخت تصرف آرند درین امر ممانعت نخواهد بود و هرگاه کابل و قندهار بتصرف بندکان ما در آید باید که توابع آنها که در زمان سلطنت قریب بودند بدستور سابق باشند دوم در زمانی که بندکان ما در کابل متمکن شوند و صاحبان عالی شان عزم مراجعت نمایند یک صاحب بنابر و کالت و اگر چند نفر دیگر که بجهت تمشیت امور لشکر بندکان ما خواهش نمایند صاحبان مضافه نخواهند نمود سوم در میان صاحبان و مردم ولایت چه از سپاه و چه از رعیت بدون مرضی و صلاح بندکان ما بوقوع نخواهد آمد چهارم چون سلطنت رو بخیرانی آورده همچنان که غلامان سرکش شده ملک ولایت را غصب نمودند سندیان در شکار پور آدمان از خود نشانیدند اجنهی به بندکان ما نهایت سخت و شاق می نمود که سندیان نیز

مستد عبات شاه از مکتان

چون عهد نامه مندرج متن از کتاب شاه شجاع مرحوم فقلا نوشته شده عبارات آن بحال خود گذاشته شده حک و اصلاح اشذ فقط

(۱)
احتمال می رود
که عذرات
را اگر چه
یعنی عذر ها
نی آید و جمع
عذر می باشد
یعنی اعتبار
که جمع عذر
است گرفته
باشد چون
داخل عهد
نامه درج می
باشد تغییر داده
شد فقط

ذکر اجوبه
کورت
جنرال

ضبط ملک پادشاهی را نموده اند بخاطر بتدکان ما مدام همین بود که هر زمان باشد ملک را از دست ایشان خارج سازیم
الحال که صاحبان عالیشان بنا بر صلحت از روی خیر خواهی آوردن ذکر شکار پور را در دفعات مطلوبه جائز نداشتند
و در خصوص دولت رویه بسرکار مهاراجه رحمت سنگه هم به بتدکان ماشاق بود صاحبان عالیشان (۱) عذرات آن
را نیز بالفعل جائز نداشتند بتدکان ما نظریه یگانگی که صاحبان عالیشان دارند ذکر این دو مطلب را موقوف داشتند
باقی بیخ دفعه مطلوبه مرقومه الصدر بهر دستخط مزین کرده از آنجا که فهاین بتدکان ما و صاحبان عالیشان اتحاد
و یک وجودی میباشد و سر موفی جدائی متصور نیست باری از ثبت گردیدن مهر و دستخط در دفعه مطلوبه مرقومه
الصدر نشقی و تسلی بتدکان ما می کردد سوا ازین مبادا چیزی در میان آید که موجب ملال خاطر دوستان گردد .

ذکر جوابهای کورنر جنرال

(سئوالهای مذکوره شاه شجاع الملک را)

چون سئالات مسطوره فوق بواسطه دید صاحب جنرال کور ترهد رسید او در ششم ماه اگست سنه ۱۸۳۸ هزار و
هشتصد و بیست و هشت میلادی مطابق پانزدهم شهر جمادی الاول سال ۱۲۵۴ هزار و دویست و پنجاه و چهار هجری
مرقره را جوابی رقم کرد که نقلش بعینه اینست جواب از فقره اول دفعه ثانی که تسلیم دید صاحب گردیده
بود درین ماده خاطر مبارک جمع باشد زیرا که اصلاً اراده سرکار دولت مدار انکلیس نیست که در پرداخت
و عدم آن و غیر فرزندان و متعلقان آن خلاصه خاندان مجد و اعتلاء مداخلت نمایند در همچو امر آن سلاله
دودمان عز و علی مختارند جواب فقره دوم از دفعه مذکوره اینکه لفظ شکار پور از فقره اول محو شد و در باقی
بقین خاطر خاطر باشد که همواره ثبت و اراده سرکار دولت مدار انکلیس مصروف تاسیس اساس سلطنت آن
زینت بخش سرر عظمت که از دوستان قدیم و محبان صمیم این سرکار ابد مدار هستند خواهد بود و هر وجوه
و طریق که درین ماده مقتضای رأی نصیحت اقتضا باشد حسب تقاضای وقت و مشوره و کنکاش هر دو سرکار
بعمل آورده خواهد شد و همچنین لفظ شکار پور را از دفعه سوم مستعینات شاه شجاع الملک که مکنتان با خود
نوشته برداشته بود محو کرده مرقوم داشت که سرکار دولت مدار انکلیسیه را حسب تحریر صدر بجز قوت تمام
و رونق مالا کلام در گرفتن سلطنت برای آن خلاصه خاندان عز و علی خواهش دیگر نیست قلماً مبرهن خاطر خاطر
باشد که با انقلاب روزگار در امور سلطنتها کمی ویشی ظاهر و آشکارا میگردد و در بعضی احیاناً ملایک سلطان
وسعت میپذیرد و وقت من الاوقات برخی از مملکت و مضافات و سلطنت وی بدست و تصرف اهل حکومت دیگر میآید
همان آن سلاله دودمان مجد و اعتلاء روا داشته و پذیرا فرموده اند که والیان نجاب و سندن بر مملکتها بشک سابقه داخل
و تصرف سلطین افغانه بوده اند و در بزمان بهر تصرف والیان موصوفین اند ایشان قابض و تصرف خواهند بود
و در جواب فقره دوم از دفعه محوله دید صاحب مذکور مسطور نمود که اخلاص مندره تا آخر خوشی و رغبت
و خیلی خوری و مسرت مانند یک صاحب بطریق و کالت و چند نفر دیگر بجهت تمشیت امور لشکر قبول و منظور است
و جواب ماده سوم از دفعه مزبور را رقم کرد که اخلاص گزین را بخوشی تمام و رغبت مالا کلام اجمعی منظور است
که در میان صاحبان و مردم ولایت افغانستان چه از سیاه و چه از رعیت بدون مرضی و صلاح آن خلاصه خاندان
عز و علی امری بوقوع نیاید و در جواب ماده ششم از مستدعیات شاه شجاع الملک رقم نمود که بقین خاطر خاطر
باشد که هرگز و هر آینه اراده سرکار رفعت مدار انکلیس نبوده که بآن سلاله دودمان مجد و اعتلاء تکلیف
در امر غیر واجب دهد یا باعث امری شود که بخاطر خاطر شاهي گران و شاق باشد و آنچه ذکر عدم گنجایش
رغبت خامه آن و الاتیار گردیده است بیاسخ آن حالی خاطر صفا مظاهر نموده میآید که سرکار دولت مدار انکلیسیه
در تعمیل و تکمیل مراتب عهود لایبیه و مستلزمه ذات ستوده صفات هرگز در ضیق و تنگی افتادن آن و الاتیار
روا و گوارا نخواهد داشت و هر چه درباره دادن زر بجا راجحه رحمت سنگه مال گذاری و مالیه دهی بنظر
جهانیان در آمدن رقم کلک گهر سلاک شده بجواب آن همین قدر کافیست که در ادای مال گذاری و مالیه دهی
واجب است بهمه بدیکه هست نمایان بل تفاوت زمین و آسمان و ظاهر و عیان است چه اگر اعیان اتفاق میافتد که سرکار

توانگر وقوی خرج برای افواج سرکار دیگر میدهد بل سرکار اعلیٰ سرکارا دئی این قسم معامله وزویرا بروی کار میآورد پس تطویل کلام درین مرام بمحاصل محض است چرا که آن خلاصه خاندان عظمت اینمعنی را بروداشته بنظوری جمیع شرائط عهد نامه را ثبت و مهر و دستخط خود نموده برغبت ورضا پذیرا فرموده اند ودر جواب ماده هفتم از فقرات مستعبدیه شاه شجاع مسطور داشت که شکار پوز اینقدر کافی و بسنده است که مقدمه آن در عهدنامه موقوفه حال طی شده و انفصال یافته و آن والا تبار آرا متلفی قبول داشته اینواقعه که در خصوص شکار پوز است محو گردیده چرا که در عهد نامه تجویزی نوع دیگر وانموده و در جواب ماده هشتم از مستعبدیات شاه رفتمورد که مقدمه ناز کیست اینقدر جواب اجالی آرا کافست که حتی الامکان شرائط مستفاد وقوانین پاس مروت و آئین بهین مرعی داشته در انجام مرام وانصرام خواهش و مرمکوزات خاطر آن بر گردیده صفات جهد و سعی و کوشش و بیروی بروی کار آید چنانچه درین ماده با اهل کاران این سرکار مقیم لودهیانه ایامه و اشعار رود و در ماده نهم از مقننات شاه شجاع الملک نوشت که آنچه در توفیقات رفزد کلک متانت سلک گردیده است بجز اینکه تحسین و آفرین بمقل سلیم و رای مستقیم آن عالی تبار نسبت بمعرفت سود و بهبود حقیقی و قائده و منفعت تحقیقی و توفیق اعتماد بر صفا طیبی و نیکیوسکالی این سرکار آید بیاید که فرموده اند نموده اید دیگر ضرورت نداشت انبهی همانان عهد نامه با عهد نامه که دولت انگلیس بادولت ایران در روز بیست و نهم ماه نوامبر سنه ۱۸۱۴ هزار و هشتصد و چهارده میلادی مطابق دوازدهم شهر ذیحجه الحرام سال ۱۲۲۹ هزار و دوویست و بیست و نه هجری مشتمل بر یازده فصل در طهران مرقوم و موقوف داشته اند مناقضتی بروی کار دولین مذکور تین آورد چنانچه از فصل هشتم و نهم عهد نامه مذکوره بوضوح می بیند و آن اینست فصل هشتم هرگاه طایفه افغانه را بادولت بهیبه انگلیس نزاع و جدالی باشد اولیای دولت علییه ایران لشکر تعیین کرده جسمیکه مصلحت دولین باشد بدولت بهیبه انگلیس امداد و اعانت نمایند و وجه اخراجات آرا از دولت بهیبه انگلیس بگیرند از قراریکه اولیا دولین قطع و فصل نمایند فصل نهم اگر جنگ و نزاعی فبابین دولت علییه ایران و افغان اتفاق افتد اولیای دولت بهیبه انگلیس را دران میانه کاری نیست و هیچ طرف کمک و امدادی نخواهد کرد مگر اینکه بخواش طرفین واسطه صلح گردند

ذکر توجه شاه شجاع از لودهیانه

بالشکر انگلیس جانب شکار پوز

چون رشته عهد درین شاه شجاع الملک و دولت انگلیس و رعیت سنگه متفقد گشت شاه شجاع در روز بیست و دوم ماه شعبان سنه ۱۲۵۴ هزار و دوویست و پنجاه و چهار مطابق ایام حصار دادن محمد شاه قاجار مرات را باقواج انگلیسیه از لودهیانه راه شکار پوز برگرفت و در حکام جاده چائی از مهاراجه پتاله تحفه و هدیه شایان باعریضه اش و مکتوب مهاراجه رعیت سنگه با تحائف طرائف که هر یک بصحابت وکیل خویش فرستاده بودند در حدود متعلقه هر یک بمشاهده و ملاحظه شاهی رسید و همچنین محمد باول خان عباسی در بهاول پور حاضر حضور شاه شجاع شده اقسام پیشکشی از اسب و اشتر با ساز و بربک طلا و نقره و تقود و اجناس زری و ابریشمی و پشمی و سی ضرب شمشک بالشران جل و افسار زری و ستانی و دو ضرب توب پیش کشیده همخوانین اردوی شاهی و افسران بهیبه انگلیسی را ضیافت نموده هر یک را بقدر حال از البسه نفیسه و اقمشه طریقه بزم هدیه دلخوش ساخت و هم شاه شجاع همه وکلای حاضر و تواب مذکور را بمطای خلاصه فاخره نواخته باجوابهای عرائش و مکاتیب ایشان رخصت مراجعت داده در ماه ذی الحجه سنه ۱۲۵۴ هزار و دویست و پنجاه و چهار وارد شکار پوز شد و صاحبان انگلیسیه که از کلکته و بمبئی مأمور همراگی شاهی گردیده بودند از شاه شجاع اجازت اسلحه دادن بسپاه کلکته و بمبئی خواسته با آرایش لشکر برداشتند و قوانین نظامیه تمام سپاهرا آراسته شامرا خورسند ساختند چنانچه در ازای انتظامیکه در لشکر دادند مورد عطیه و انعام گشته همه افسران شان بخلاصه البسه پشمینه مفتخر و سپاهیان بمطای زرفند بهرور شدند و پنج پلتن بیاده و دو فوج سواره را که جدید بملازمت سپاه شاه قیام و رزیده بودند نیز با راستگی از حضور شاه گذرانیده مطبوع افغانند بعد صاحبان انگلیسیه بنظم و لسنق دادن ولایت سدهمت گشته خواستند

ذکر توجه
شاه شجاع
جانب شکار
پوز

که میران سند را بروفق امور مرکوزة خاطر خودها داخل معاهده کرده شرائط عهد را با ایشان موثق نموده بعد برطبق معاهده که شاه شجاع و مهاراجه رنجیت سنگه نهاده اند مبنی از میران سند برای هر دو سرکار از ایشان بگیرند و میران سندیه نخست سرپا زده بنیة اسباب جنگ پرداخته آهنگ عصبان کردند که شاید افسران و صاحبان انگلیس از ازدحام ایشان خائف و هراسناک گشته از امریکه پیشنهاد ضمیر دارند باز کردند ولیکن بخلاف پندار آنان افواج انگلیسیه در جنبش آمده از بحر و بر رهسبر میدان حرب شدند و میران سند از مشاهده انحالت ناجار طریق اطاعت برگرفته رفته انقیاد بگردن نهادند و شروط معاهده دولت انگلیس و شاه شجاع و رنجیت سنگه را بر عهده نهاده بیست و هشت لک روپیه ادا نموده دیگر امری را مکلف نشدند و شاه شجاع بر طبق پیمانیکه کرده بود از مبلغ مذکور بازده لک روپیه را بکار گذاران رنجیت سنگه سپرده سیزده لک را بحویل خزانه خود فرمود

ذکر توجه شاه شجاع از لشکار پور

بمعاونت لشکر انگلیس جانب قندهار

در سال ۱۲۵۵ هزار و دو صد و پنجاه و پنج عبری مطابق روز بیست و دوم ماه فروری سنه ۱۸۳۹ هزار و هشتصد و سی و نه میلادی بذریعه آکندکور ترکشور هند سرولیم حی مکنتان بوزارت شاه شجاع مأمور گشته از راه معاونت چند فوج پیاده و سوار از دولت انگلیس که سه هزار و سه صد و پنجاه تن سپاهی میر سید پادشاه همراه شد و شاه بسوا بپدید او چند دسته فوج سواره و پیاده بسالاری شهزاده محمد بیور از راه پنجاب ویشاور جانب کابل گشته خود با سپاه انگلیس و شش هزار تن لشکر خویش که جمله پانزده هزار و سه صد و پنجاه مرد نبرد پیشه بند از لشکار پور راه قندهار پیش گرفت و از عرض راه دره بولان محراب خان بلوچ را بذریعه فرمان طلب حضور کرد و آن سر مست باده غرور سرپا زده از شرفیانی رکاب شاهی قناعت و رزید بلکه دزدان بلوچیه را بگشته مال و مواش و بازماندگان آن دورا بسرقت می بردند و آخر الامر مردم بلوچیه متعلقه افغانستان بمکافات شرارت خود شان گرفتار گون که نونه عقاب شدند که انشاء الله در مو قعش مذکور می شود و شاه شجاع از راه دره بولان اسپ غنم رانده چون وارد موضع کدنی واقع فاصله سی کوهی قندهار شد سردار کهن دل خان سردار رحمدل خان و سردار مهر دل خان برادران خود را بدیگر سران و اعیان قندهار و لشکر جرار بمدافعه فرستاده خود بمحفاظت شهر و اطراف پرداخت و ایشان اسپ رانده قلعه فتح الله خان واقع سه کوهی اردوی شاه شجاع رسیده اقامه کرن شدند و دست بکار برده اول آب را از لشکر انگلیس که پادشاه شجاع بودند باز داشته چند روز در همان فرود گاهش از حرکت مانع گردیده نگذاشتند که قدم پیش گذارند چنانچه هر روز برایشان تاخته با سرد و مرکب بخاک هلاک انداخته باشکر گاه خویش مراجعت میکردند و مال و مواش ایشان را که از عسکر گاه بیرون می بود بقتیمت می آوردند و از جمله کدو خان مهمند در روز ورود منزل مذکور از دیگران بیشتر تاخته بلک زنجیر پیل خود سرولیم حی مکنتان را غنیمت بدست آورد و آخر الامر سرداران از جمله های بی دربی که کردند و انگلیسان را بستوه آورده جراتی از ایشان ندیدند آهنگ شیبخون کردند که در تار یکی شب یورش برده همراستا صل سازند و افسران لشکر انگلیس از غنم شان آگاه گشته بمحفاظت اردوگاه خویش پرداختند و کسانرا که بکنار ارد و خیمه برافراشته بودند در عسکر گاه در آورده مترصد حمله سرداران نشستند و سرداران نظر بر اسداری و حفاظت و استواری لشکرین انگلیس و هم بواسطه اینکه حاجی خان کاکری همچنان که باهری سنگه در عماره دره خیر طرح موافقت و موافقت چنانچه رقم شد انداخته بمکافات کردار از غنم رزمیکه داشتند بازمانده بلکه از راه هزیمت قندهار مراجعت کردند و همچنین تاج محمد خان کاکری از سرداران روی بر تافته شبشب با سوارانش جانب لشکر انگلیس راه برگرفت و بتزید بلک اردوی شان رسیده شب را بسر برده بامدادان اردوی مذکور بسو سه بار باب حضور شاه شجاع شد و او بخطاب نصیرالدوله کیش مخاطب نموده از اینجا کو چیده در قلعه فتح الله خان بجای سرداران فروکش کرد و ازین سوی سردار کهن دل خان بعد از رسیدن برادرانش شیال و تملقات خودها را از قندهار برداشته با ناصد سوار روی امید بسوی شاه قاجار که بحاصره هرات

ذکر توجه
شاه شجاع
از لشکار پور
جانب قندهار

قیام داشت آورده موردالطاف او شدند و شاه شجاع در روز یکشنبه دوازدهم ماه صفر سنه ۱۲۵۵ هزار و دوصد و پنجاه و پنج هجری بدون مانع در خارج شهر قندهار فرود آمده روز دیگر با مکناتن و همراها نش بارگ در شده تمام سپاه انگلیس وافواج شاهی را جهت جلوس بر تخت سلطنت با آیین اراسن فرمود

(ذکر سلطنت دومی شاه شجاع الملک بن تیمور شاه)

ذکر سلطنت دومی شاه

شجاع

چون سپاه ارسته گشت در روز دوشنبه سیزدهم ماه صفر سنه ۱۲۵۵ هزار و دوصد و پنجاه و پنج هجری در میدان عید کاه قندهار بر تخت سلطنت موروثی جلوس نموده با تیاتیم جراحات قلوب ستمدید کان و جانب داران خویش پرداخت و هربک از اعیان را که هواخواه او و از سرداران قندهار زجر دیده بودند بمناسب عالی نوازش فرموده سکه و خطبه را بنام خویش اجرا داد و از جمله بزرگان حاجی دوست محمد خان اسحق زانی را که در کرم سیریدلت و عدالت روز بسری برد طلب حضور کرده نیک بناوخت و مقارن اغمال مکناتن انگلیس که خود را کفیل احوال شاه شجاع می پنداشت عهدنامه مجدد بر طبق مقتضای خویش نکاتنه بدستخط و مهر شاه شجاع رسانید که قتل آن بعینه ایست اول روشن و مبرهن باشد که جمیع شرائط عهدنامه که بتاریخ بیست و ششم ماه جون سنه ۱۸۳۹ هزار و هشتصد و سی و نه میلادی فیابین سرکار دولت مدار انگلیسیه و شاه پنجاه و پنج شاه شجاع الملک و مهاراجه رنجیت سنگهه زیب نفاذ یافته بحال و برقرار خواهد بود و سرکارات ثلاثه بموجب شرائط عهد نامه مذکور کابند خواهند شد دوم بد نظر ارساط و استدامت اتحاد واقع فیابین سرکار دولت مدار انگلیسیه و شاه مفتخر الیه یک صاحب ایلی ایلی انگلیس از طرف سرکار انگلیسیه همیشه بخدمت شاه محترم الیه حاضر و موجود خواهد ماند و در صورت مناسب و مصلحت متصور ساختن باد شاه بمدوح بز ایلی از طرف خود جهت اقامت بخدمت کورنر جنرال بهادر معین و مأمور خواهند فرمود سوم بعوض و بدل معاونت معاهدت در برنه و نظر بر اتحاد و محبت کامله مستقیمه که از جانب سرکار دولت مدار انگلیسیه و کیفیت شاه پنجاه و پنج شاه شجاع در بطن پور آورده است و بلحاظ یگانگی و یکجهتی هر دو سرکار شاه محترم الیه کاهی احدی را از قوم و اهل فرنگ در زمره توکران منتظم و منسلک نخواهند کرد و کسی از اهل فرنگ را اجازت استقامت بطلب افغانستان بدون اطلاع و استرضای سرکار انگلیس عطا نخواهند فرمود چهارم فوج منتظم و مرتب که صاحبان انگلیس سر کرده و سرداران باشند برای حفاظت ملک و ذات پادشاه مفضرا لیه و هم جهت اندفاع اعدای بیرونی علی الدوام در ملک افغانستان مقرر و معین خواهند شد و هر خدمتیکه بسوا بدید شاه و ایلی مذکور مناسب و ضرور متصور گردد از فوج مزبور گرفته آید بجمم خرج فوج مذکور طوریکه الحال است آینه همان اسلوب خواهد ماند و تعداد سرداران انگلیسیه معینه لشکر مذکور زیاده از پنجاه نفر نخواهند بود بشرطیکه پادشاه مفضل الیه خواهش از دید آن و از دید فوج مذکور نکند ششم شاه شجاع الملک مفتخر الیه مشاهره فوج مذکور راحتی الوسع و الامکان از خزانه خود مژدی سازند هفتم در خصوص امر تجارت شاه بمدوح در صورت پیش آمدن موانع بیجا انسداد و ارتضاع آن فرمایند و هر تدبیریکه در رای صواب انبای شاه مفضل الیه بصلاح ایلی انگلیس برای رفاه مردم بجز قرار پذیرد جلوه ظهور خواهد گرفت هشتم مضامین دفتت هفت کانه مرقومه بالابدأ و دائماً تابعای حکومت و سلطنت خاندان سدوزانی بحال و برقرار و مستقل و پابدار خواهد ماند نهم ماهی سنه ۱۸۳۹ هزار و هشتصد و سی و نه عیسوی مطابق بیست و دوم شهر صفر سال هزار و دوصد و پنجاه و پنج هجری در دارالقرار قندهار فقط و جائین یک بدبگری عهد نامه مزبوره را سپردند .

قل عهدنامه مجدد مکناتن پادشاه شجاع

ذکر صحن نمودن عمارت صره هرات

(ذکر تشدید نمودن محمد شاه قاجار)

(محاصره هرات را و کفتگوی مستر مکینل)

مقارن احوال شاه شجاع در شکار پور و خلال وقایع مزبور اعلیحضرت محمد شاه قاجار که بمحاصره هرات چنانچه از پیش رقم گشت گرفتار بود سران سپاه را بصب نمودن محاصره هرات ترغیب کرده مردم سکنه شهر را

بعسرت هر چه تمامتر انداخت و در بنوقت مستر مکنیل وزیر مختار دولت انگلیس که قرار داد کر صاحب ناسخ التواریخ
مخلاف ذکر لغات هرات که از پیش ذکر ورود او هر کاب شاه ایران مرقوم گشت چندی متوقف طهران بوده هر قدر
که توانست بکار داران دولت انگلیس شکایت نوشت و ایشان را از خنل در امر هندوستان خوف و بیم داد چنانچه
دولت موسوفه شاه شجاع الملک را پیش رومرادات خویش ساخته جانب افغانستان ناخند و مستر مکنیل روز سیزدهم
سامدی الحجه سال گذشته از طهران راه هرات برگرفت و از قفای اوسیموینج وزیر مختار دولت روس در روز بیست
و چهارم مامد کور روی بسوی هرات نهاد و پس از روز نوزدهم نیکوزیل که در روز پنجم محرم سنه هزار و دویست
و پنجاه و پنج بود مستر مکنیل وارد هرات شده در روز بعد از ورود او وزیر مختار دولت روس داخل اردوی شاه
ایران گشت و مستر مکنیل تشریف باز کرده اتخاس نمود که بشهر در شده شهزاده کامران را از راه اطاعت پیش
آرد و شاهش اجازت داده چون داخل شهر شد بخود اندیشید که هنوز شاه ایران در سیامده
و امر مفاکه انجام پذیرفته است با این همه بختل که امیر دوست محمد خان و سرداران پاشاه ایران متفق و همداستان گردیده
و قلمه هرات بر مسخر و متبوع شده ایرانیان و افغانان بکدل و یکجهت شوند و از جمعی مردم اسلام کشور هند نیز
از در اتحاد ملت پذیری اطاعت ایشان کردند انوقت دولت انگلیس را از بون و از کشور هند بیرون خواهند کرد
پس دل بران نهاد که شاه ایران را بهر حیل که باشد بی فتح هرات مراجعت دهد چنانچه شهزاده کامران را که میبایست
بقرار گفته اش مسال (۱) ساخته با خود نزد محمد شاه میرد مزده امداد از دولت انگلیس داده گفت که لشکر دولت
برطانیه شاه شجاع از لشکر پور جانب قندهار رهسپار است که فردا بکاه وارد آن دایر خواهد شد و همچنین شهزاده
محمد تیور بالشکر دیگر از راه پشاور جانب کابل رهسپار است میباید که چند روز خودداری کرده استواری و در قلمه
داری پایداری نموده ز شاه ایران نشوی و شهزاده کامران ازین بود و گفتار او قوی دل و استوار شده و مستر مکنیل
از شهر بالشکر کادشاه قاجار معاودت کرده بشام بیان نمود که هر چند شهزاده کامران را بیم و امیدادم قلمه پذیر گشت
و هر گرا از حصار هرات بیرون نشود و قبول اطاعت نکند و محمد شاه ازین اظهار او بر آشفته محاصره ساخت تفرمود
و نیز امر کرد که آلان و ادوات مسینه را از لشکران برگرفته چند ضرب توپ قلمه کوب که کوه کمره ای در اندرون
آنها باسانی در میتوان شد بر تختند و در خور اتواب کوله روی کار آورده در سه جا قرار که برای آنها پیا راسته
بواسطه جرقیل اتواب را بدان مواضع بر آوردند و بروج و باره شهر را هدف کوله توپ ساخته شور و آشوب
بشهر در انداختند تا که در اوائل ماه صفر سنه هزار و دویست و پنجاه و پنج هجری مطابق ایام ورود شاه شجاع
در قندهار کار بر قلمه کیان بغایت دشوار گشته همکنان در نزد وزیر پاز محمد خان انجمن شده اتخاس کردند که قوی
قدر لایمونی بدیشان دهد که قوت بر مقاومت حاصل آرد و بارخصت بیرون شدن نماید تا که اسپه و دستگیر عساکر
شاه ایران شوند هم نانی بیابند و جان سلامت برند و وزیر پاز محمد خان از سبب آنکه با جارشده بود اجازت بیرون
شدن داده بمرسه چهار روز دوازده هزار نفر از مردوزن و پسر و دختر از شدت جوع بیرون شده بالشکر کادشاه
ایران در آمدند و آن و آن یافته مامور با قلمه مشهد و نواحی آن گشتند و در خلال این احوال حاسمی خان امیر پادشاه
جنگ که سابق ز خدار گفته بود از کثرت نوشیدن شراب مست و از حال سیاه بختبر شده دوفوج شقاقی که در تخت وای
او بودند با هم راه شقاق و نفاق پیش گرفتند و با جمعی از دلبران افغان با مو است و مصاحبت کشودند و افغانان با آنکه
از رسم می کساری عاری بودند با ایشان هم براله و مشغول اهو و ملاحبه شدند و با وجود مجالست و مصاحبت شی با هم
قرار دادند که غمی در بزم شراب با ایرانیان می کساز شده نیم دیگر شیخون زده صفحه خا کرا از لوت وجود آن
پدا کان شراب خوار پاک سازند و ازین اندیشه و قرارداد با صواب یکصد و پنجاه تن از فوج شقاقی را سر بریده یک
ضرب توپ ایشان را با خود بشهر در آوردند و در انشای این معاملات وزیر پاز محمد خان مورد عتاب شهزاده کامران
شده مقهور گشت که تا چند و تا که مملکت را خراب ساخته مردم سکنه شهر را در اضطراب اندازیم صواب آنست
که پاشاه ایران امری را از در صلاح بیان آرم و وزیر پاز محمد خان بزبان ضراعت پاسخ گفت که نخست کسی را
نزد شاه ایران فرستاده اطمنیان خاطر حاصل نما نیم بعد از راه مصالحه دل لشکر که رفته باو طرح معاهده اندازیم

(۱)
مستأجاب ساخته
یعنی اورا
میل خاطر
داده

و شهزاده کامران از کفته اوشاد خاطر شده مکتوبی بشاه ایران نوشته در عنوان آن این بیت را رقم کرد -

ای باغبان چو باغ زمردان نمی کنی کاری به بلبلان کهن آشیان مدار

و در ذیل آن خواستار گردید که یکی را از کار بردازان خویش در شهر پیش او فرستد تا با او سخن از در صلح رانده بعد بمخاطب آسوده بملاقات شاه آید و نامه را بصحابت یکی از اعیان شهر نزد شاه قاجار فرستاد و او که چنین امر را از خدا میخواست فوراً حاجی عبدالحمید نامی را در شهر نزد شهزاده کامران روان کرد و شهزاده کامران از ملاقات حاجی مذکور شکفته خاطر و مسرور شده خواست که راه لشکرگاه شاه برگردد امامت مکنیل آگاه گشته از راه خفا، بکنفر نوکر خود را در شهر نزد شهزاده کامران فرستاده پیام داد که هرگز از شهر بیرون میا و چندی نماند و زبیده استوار باش تا کار را بروفق مرادت ساخته تمام و خودش نزد محمدشاه شده گفت که فتح و تسخیر هرات کلید قفل مملکت افغانستان و باعث آشفتن هندوستان است میباید که از سب اتحاد دولتین انگلیس و قاجار دست از فتح هرات باز داشته راه طهران برگردد و الا کار بمشاجره خواهد کشید و شاه بسخن او اعتنا نکرده از امر بیک پیشنهاد خاطر داشت بای پس نکشید و شهزاده کامران بهمان پیام مکنیل و ترغیب وزیر بزرگ محمد خان که او را دلیل بود از کفته و نوشته خویش پشیمان شده فرستاده شاه ایران را بنیل مرام معاودت داد و در روز پنجم ماه صفر مذکور مودود خان و ابراهیم خان فیروز کوهی و ازولینعمش برآفته نادر بیک و صاحب نظر بیک و اسدالله بیک ناما را بمخف و عدلیا نزد شاه ایران روان کرده قلعه نوو بادغیس بنیول ایشان مقرر و معین گشت و فرستادگان شان کامروا مراجعت نمودند و اسنوقت چون کوله توپ در قور خانه شاه ایران نمائده تمام شده بود و حمل و نقلش از ایران در هرات صعوبت داشت لاجرم شهزاده سلطان محمد سیف الدوله سنکی را از الواح قبور مردکان کوله توپ تراشیده شبانه توپ زدن افتاد و صد نفر سنگ تراش مأمور کوله تراشی از سنگ شدند و در روز هشتم ماه صفر حییدالله خان امیر توپخانه و جعفر قلیخان سر برب و اقرخان گرد حاجی از سواره و پیاده بنواحی کرخ ساخته مال و موانعی مردم آنجا را تاراج کرده شصت نفر از مردم هرات را که در آنجا جهت خریدن اسب رفته بودند دستگیر نموده در اردوی خود بردند و در خلال احوال مذکوره ششصد تن از مردم افغان قندهار از راه مجاربه بالشکر شاه قاجار رهسپار هرات شدند و چون بنواحی هرات رسیده ابواب شهر را از محاصرین مسدود دیده قلعه از قلاع قریبه شهر هرات جای کردند تا اگر فرصت یابند بساخت و تاز گردانند و امیر توپخانه شاه قاجار آگاه گشته با صد سواره و سه صد پیاده و ده ضرب توپ آهنگ جنگ ایشان کرده قلعه را محاصره نموده مجاربه شدید رویداد و آخر الامر ایرانیان دیوار قلعه را بضر توپ بست کرده پورش آوردند و بخصه و نود و نه تن را کشته بکفن را زنده گرفته با سرهای کشتگان نزد شاه ایران بردند و او اسیر مذکور را رخصت قندهار داد که خبر کشتگان را بیاز ماندگان ایشان برساند تا دیگران جرات جنگ نمایند و از روس مقتولین منارهها افراشت و مطابق این ایم قهر علیخان و افتداد خان فرستادگان سردار کهنل خان که از توجه شاه شجاع بالشکر انگلیس جانب قندهار خرابانده برای کمک نزد شاه قاجار فرستاده و او بنیل مقصود رخصت مراجعت داده بود در قندهار رسیده شاه شجاع را متصرف آن دیار دیده پس هرات رو نهادند و در قلعه لاش که وارد شدند شاه بسند خان اسحق زائی و شاه بسندخان برادر علیخان خجاسوری نیز بدیشان پیوسته نزد محمد شاه رفتند و همچنین خداداد خان فرستاده دیگر سردار کهنل خان که قبل از ورود شاه شجاع در قندهار نزد شاه قاجار روانه داشته پیام داده بود که بالشکر قندهار از راه امداد ایرانیان رهسپار هرات شوم در روز دوازدهم ماه صفر مطابق روز ورود شاه شجاع در قندهار او در هرات نزد شاه قاجار رسیده پیام سردار کهنل خان را بگذراند و او امر کرد که سردار موسوف بالشکرش عزم قراه و اسفزار کرده آن محال را از تصرف شهزاده جلال الدین بن شهزاده کامران بیرون کند چنانچه سردار کهنل خان قبل از لشکر فرستادنش بمجلو گیری افواج انگلیس محمد عمر خان پسر خود را از راه یاری با چهار هزار سوار نزد شاه قاجار فرستاده بود که خداداد خان فرستاده مذکورش از هرات مراجعت کرده در عرض راه با سردار کهنل خان که از قندهار با عیال و تعلقاتش چنانچه از پیش اشارت رفت که روی امید بسوی ایران نهاده بود

(جلد اول) (ذکر وقایع عهد سلطنت دومی شاه شجاع و امانت امیر کبیر) (سراج التواریخ)

بیوست و مقارن ایحال شهزاده کامران از پیام مذکور شاه ایران آگاه گشته سه صد سوار از هرات بمعاونت جلال الدینخان پسرش کشت و قضا را بیشتر ازین خودش معاونت از پسر مذکور خود خواسته و او اینوقت بخمسده سوار از جهت باری پدرش رهسپار هرات ساخته و هر دو جانب از یکدیگر بگریز راه می چویدند تا که شب هنگامی در عرض طریق باهم دوچار گشته همدیگر را لشکر قندهار و سواره شاه قاجار پنداشته شیخ و فرقی هم افراشتند و تا روشنی صبح بسیاری از طرفین مقتول و مجروح شده بعد که همدیگر را شناختند کار از دست و تیر از پشت رفته بود که جز از تأسف چیزی بتصرف در نیامد و سردار محمد عمر خان در او خرماء صفر مذکور با چهار هزار سوار یک همراه داشت وارد هرات شده با محمد شاه قاجار راه فرام و اسفزار بر گرفت و آن دو ولایت را از تصرف شهزاده جلال الدین کشیده متصرف گشت و سردار کهندل خان پدرش نیز که از قندهار بیرون شده بود در فرام اقامه کرده در حین مراجعت شاه ایران از هرات با او همعنان در طهران رفته سالنامه يك تات رویه که معادل پست هزار تومان ایرانست برای او مقرر و معین گردید و شهزاده جلال الدین از متصرف شدن سردار محمد عمر خان فرام و اسفزار را ناچار گشته با کلانتر اسمعیل خان زوی امید بسوی شاه قاجار نهاد و او شهزاده محمد رضا را باستقبال فرستاده در لشکرگاه بمحل لایقش فرود کرده اعزاز و اکرامش فرموده نسلی و دیوبنی نموده معلمانش ساخت

ذکر ترغیب نمودن محمد شاه سپاه خویش را بیورش آوردن بهرات

چون کار محاصره هرات طول کشیده شهزاده کامران بقلمه داری همگوشید محمدشاهرا از کثرت درنگ و امتداد جنگ ممال خاطر روی داده بواسطه سوار و برتلی سبکیان فراز شد و بر مواضع ازار شهر که مناسب دانست امر توب زدن کرد و راه بیورش را بلشکرش تعلیم داده پس بسرا برده خویش شد و نماند روز سپاه او از کوله توب رخنه بدیوار شهر انداخته شهزاده محمد رضا بسنکر اسکندر خان و شهزاده سلطان محمد سیف الدوله بسنکر محمد ولیخان سنکاجی و شهزاده علیقلی میرزا بسنکر احمدخان سردار افواج عراق و حمزه میرزا برادر محمد شاه بسنکر کابعل خان افتخار جای گزیدند و هر یک لشکریان سنکر متعلقه خود را بترغیب پیشرفتن کرده شهریان را باضطراب انداختند و باهم قرار دادند که دوساعت قبل از طلوع بگدست بیورش آورده قلمه را مفتوح نمایند و مستر مکینیل از عزم و قرار داد ایرانیان آگاه شده سراسیمه زده شاه ایران شده القاس نمود که سه روز دیگر لشکر را از جنگ باز دارد نایشهر در آمده شهزاده کامران را با وزیر یار محمد خان از راه امان نزدی برد و شاه مشغول او را قبول نموده شهزاده محمد رضا را خرداد که مستر مکینیل و مهدیخان قرا پایق را با چهار سوار از دروازه خشک راه در شمن بشهر دهد و مستر مکینیل بشهر در آمده کار را بخلاف چیزی که بشاه قاجار گفته بود استوار گرد چنانچه شهزاده کامران و وزیر یار محمد خان را قلمه داری و استواری تخریب نموده گفت که تا سه روز که راه جنگ مسدود است رخنه های دیوار شهر را از سنک و جوب و کلوخ و غیره راست کنند و پنجاه هزار رویه از خود بدیشان داد که صرف مرمت شهر نمایند و تا دو ماه ثابت و رزیده خودداری کنند تا جاهای جنگی دولت بیه برطانیه از دریای عمان داخل مملکت ایران شوند آن زمان البته شاه ایران از محاصره هرات دست باز کشیده برای مدافعه و بمافعه لشکر انگلیس روی بسوی فارس خواهد نهاد این کلمات را گفته از شهر بیرون رفت و مهدیخان قرا پایق از کید او شاهرا آگاه کرده حکم بیرون شدن وی از اردوی شاه اصدار یافته از هرات راه طهران رو بجانب لندن نهاد و باجای کار پردازان دولت برطانیه استدرک نائب دوم خود را از طهران روانه هرات نموده خود در لندن رفت و پس از رفتن او با محمد شاه سپاهش دو تبه از خاک و سنک از دو طرف برج خواجه عبدالصیر بجانب دروازه قندهار و دروازه خشک بر افراشته ده ضرب توب بزد که وزن کوله هر یک هفتاد و دو پوند و هر پوندی بود و شش مثقال بود که معادل شش سیر کابل باشد بر هر دو تبه صعود دادند و شهر را هدف کوله آنها ساخته خرابی بسیار در عمارات انداختند و در آنتای گبر و دار محب علی خان سر پیب ما کوفی بایک فوج پیاده از راه امداد وارد گشته در سنکر بی خان قرا کوز لو جای گرفت و درین وقت شیر محمد خان هزاره فرصت یافته با هزار سوار ناخه ششصد سراسب از

ذکر ترغیب نمودن محمد شاه سپاه خود را بیورش

(جلد اول) (ذکر وقایع عهده سلطنت دومی شاه شجاع و امارت امیر کبیر) (سراج التواریخ)

ایران ایرانیان که در جراکاه بودند بغنیمت آوردند و سپاهان خان افشار که با هزار سوار محافظ بود از قفای شیر محمد خان ناخته و از لشکرگاه نیز سواره کردستان بیرون شده تعاقب نمودند و بزحمت شاقه بجای راس اسب بدست کرده باقی شیر محمد خان بجای خویش رسانید و هم درین هنگام شهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله باجزی از منال دیوانی و غیره اشیاء بقرت شیخ جام رسیده جانب اردوی شاه زهنورد بود که بواسطه مردم قریه شکیبان دلبران افغان از حال او آگاهی یافته ششصد سوار بزم براه گیری او شناختند که او را آسیبی رسانیده مال و منال همراهش را غارت نمایند و محمدشاه از آنک آنها آگاه گردیده حبیب الله خان امیر توپخانه و محمد تقی خان بیات و مهدی خان قرابلیق و جهانسنگر خان سرکرده نظام را با محمد سوار و دو همراهه توپ بند شهزاده مذکور فرستاد و در حدود شکیبان با سواران مزبور افغان رسیده با هم در آویختند و چون ایرانیان را توپخانه همراه بود افغانان مغلوب گردیده دو دست و پنجاه تن از ایشان قتل و یکصد و پنجاه تن دستگیر شدند و باقی هزرت یافته جانب وادی حسرت و فرار شناختند و ایرانیان گرفتاران را نزد شاه قاجار برده با مر او همه را رهسپار آخرت ساختند و درین از ایشان توسط شیرمحمد خان برادر وزیر یارمحمد خان که از روز فتح غوردین در نزد شاه ایران طریق خدمت می سرد طالب امان جان شده گفتند که هر یکی پنج هزار تومان که بیست و پنجاه هزار روبیه باشد بخزانه میسپاریم تا از کشتن معاف باشیم و شاه پذیرفته ایشانرا نیز بیاسا رسانید و یکی از جمله گرفتاران از راه داد خواهی خود را به محمد شاه نزدیک کرده خواست که بضر خنجر هلاکش سازد اما حاجیان درگاه او را باخبریکه درست داشت گرفته از دم شیخ گذرانیدند و پس از وقوع سانحه مذکوره محمد شاه از سران سپاه خواستگار بورش شده گفت که آیا کدام یکی باشد که جمله بشهر برده کار را با انجام رساند و از جمله سرخوش خان افشار کلام شاه را بجان خریدار گردیده دیگران همه سکوت کردند و شاه سرخوش خان را تعیین و آفرین نموده اسکندر خان سرهنگ فوج خسته و مصطفی قلیخان سرتیپ فوج سنائی را به معنائی او امر نموده هر سه تن سالار بزدن توپ و تفنگ برداشته جنگ کتان با دیوان شان ساختند و از خندق سه فصل و شیر حاجی در گذشته جهل شمعخال و پنجاه تفنگ از یادگانیکه در شیر حاجی بودند و در زمی نمودند و بی تن از ایشانرا بکشتند و پورشیان از کثرت کوله باری شهریان در عقب دیوار فصل سوم خود هرا بهان داشته سر فرود کردند و آخر الامر که کاری از پیش نتوانستند برد با مر شاه معاودت کردند و در باز کشتن اسکندر خان را در میان خندق جراحات رسیده بعد از دو روز هلاک گردیده آرزو بخاک برد .

(ذکر یورش آوردن ایرانیان بقلمه هرات)

پس از بورش آوردن و بر کشتن سرخوش خان چون نام او در افواه لشکریان ایرانیان با آفرین افتاد دیگران را نیز غیرت دامنگیر شده شاه بفرست دریافت که تمام سپاهش راغب حصول نامند پس همه را امر کرد که اسباب یورش آماده ساخته با راستگی تمام رو بشهر نهند و ایشان بترتیب نردبان برداشته بشلمیم یعنی از افغانان که در اردوی شاه ایران بودند در خور ارتفاع دیوار شهرزینه های چوبین شش پله (۱) بساختند و آنکه که آلات یورش آراخته گشت ایرانیان قصد یورش کرده بروسی پسر پادشاه له که نزد محمد شاه راه ملازمت می نمود در سنگر مصاص خان جای گرفت و افسران دیگر هر یک بسنگر خویش در آمد و نیز در هر سنگر یکیک از شهزادگان جهت برانگیختن و ترغیب نمودن سپاهیانرا جنگ بردن و آوردن احوال نردشاه مأمور گشت چنانچه شهزاده محمد رضا در سنگر اسکندر خان قاجار و شهزاده علیقلی میرزا در سنگر محمد خان و شهزاده سلطان محمد سیف الدوله در پهلوی محمد ولیخان تنکابنی قرار گرفتند و از دروازه قندهار نادر و از دروازه خشک چهارده ضرب توپ بداشتند و در ضرب چهاره در اطراف فرار داده همچنین ده ضرب توپ دیگر در مواضع متعدده برآکنده بکار نمودند و فرخ خان غفاری پیشخدمت از نزد محمدشاه مأمور شد که جب و راست تکاپو نموده سپاهرا بیورش ترغیب نماید و هر کرا که سبقت و یا کفالت ورزد از در صدق پشاه بگوید بعد اسکندر خان قاجار با پسرش جعفر قلیخان سرهنگ و فوج همراه از هم بیشتر اهتک جنگ کردند و از بی ایشان جعفر قلیخان سرتیپ و شیرخان و احمد بیگ سرهنگ با فوج قراچه داعی و همچنین

ذکر یورش ایرانیان

(۱) پله تشدید آه و فسخ باه فارسی هر سه از نردبان

بی خان قرا کوزلوی سرهنک و عبدالله خان یاور از جا بگاده خویش نکاور جنگ برجهانیدند و از جای دیگر جمعی خان سرتیب فوج خوبی (۱) ورشید خان سرهنک فوج مخبران و فوج کروس و فوج سوم مراغه همگنان در کار یورش سبک عنان شدند و در بامداد روز شنبه هشتم ماه جمادی الاول سنه ۱۲۵۵ هزار و دوصد و پنجاه و پنج هجری دست بالآت حرب یورشانه برده چهل هزار کوله توپ بشهر و عمارات آن زدند و رخنه ها باز نموده هنگام ظهر جانب شهر هجوم آوردند و قلعه کیان نیز بدفاعه برداخته بسیار تن از ایرانیانرا بمحاک هلاک انداختند تا که محمد و لیجان از خندق و خاکریز گذشته غررفراز شیرحاجی سوم نصب کرد و صد تن از پیاده نظام را بدور علم گذاشته مراجعت کرد و درین راه معاودت سرش از ضرب کوله توپ برفت و روسی نیز از ضرب کوله مقتول گشت و در چنین حالت سرخوش خان افشار جسد محمد و لیخان را در مرمر که کارزار دیده بیروان خویش را امر بر داشتن جسدوی کرد از کت کوله باری جرأت نمودند تا که خودش برخواست و چوب برداشته خواست که باطلعه چوب بیروانش را بزداشتن جسد او برانگیزد ولی کوله بمجان راستش رسیده خان بداد و افواج همدو سرتیب و سالار از دیدن کشتار آن کارزار راه فرار برگرفته پس نشستند و همچنین کلمعلی خان افشار نیز رامتین تاثیر حاجی سوم پیوده بسیاری از همراهایش از ضرب کوله بجان شده هر یک که بمحاک میافزاد غلطان غلطان به خندق میرفت و خودش نیز تاب مقاومت نیاورده از راه گریز مراجعت کرد و بنامه او امیر بهادر جنگ درنگ را در مقابل دلیران افغان دشوار دیده از زبرد یوار فرار کرد و از جهه اسکندر خان قاجار که فرار را عاقد میدانست بادو فوج قراچه داعی از خندق و خاکریز و هر سه شیرحاجی گذشته بیروانش از عطش ناتوان شدند و شیر خان سرهنک خواست که آب بدم ایشان رساند چون بکنار خندق رسید از ضرب کوله بمحاک افتاده بکتن از شهریان ناخنه سرور از تن جدا ساخته باخود آورد آنکاه بیادگان همدو فوج از عطش در اضطراب افتاده رو فرار نهادند و جعفر قلیخان سرتیب نیز در حین فرار زخم دار گشت و پس از هزیمت این دو فوج لشکر اسکندر خان قاجار که از دیگر جانب رو بمحاصر شهر نهاده بودند نیز تاب مبارزت در خود ندیده هزیمت یافتند و از جای دیگر که بی خان قرا کوزلوی و محمد علیخان ماکوفی که هر سه تن منصب سرتیبی داشتند از طرف برج خواجه عبدالمصرا راه یورش برگرفته چون در میان خندق رسیدند دلیران افغان سد راه ایشان شده باهم بدست و کمریان بیابو بختند و بسیار تن از ایرانیان مجروح و مقتول گشته و از نامداران ایشان محب علی خان زخم شمشیر یافته بقیه السیف رو از جنگ ناتوان بگریختند و از تمامت یورشیشان بی خان از فسیل های سه کانه شیرحاجیها گذشته نردبان در برج خواجه عبدالمصرا نهاده بادویست تن پیاده و فرزاز برج مذکور برآمده طبل فتح بنواخت و بشاه قاجار نوبد داد که فتح حاصل گشت اما چه فتح که تا غروب آفتاب در همان برج خودداری کرده دیگر کاری نتوانست تا که دلیران افغان حمله نموده بی خان را از ضرب کوله از پا در انداختند و بیروانش جسد او را برداشته لوی هزیمت افراشتند و همچنین محمد خان سردار که با سپاه عراقی دروازه قندهار را در زیر نظر کشودن گرفته بود خود را تا شیرحاجی سوم رسانیده بسیاری از بیروانش بادو تن از صاحب منصبان بزرگ عراقی از ضرب دست برد شهریان بسوی آخرت روان شده بشت محسوس داد و جعفر قلیخان قراچورلو از فوج قراچه داعی بر شکم کوله خورده رو از زدند که بردانید و عبدالله خان یاور زخم شمشیر برداشته دو تن یاور (۲) از فوج مراغه بقتل رسید و رشید خان سرهنک فوج مخبران پایزخم یافت و بر سینه اسمعیل خان کوله خورده از پشتش بیرون جست و خانلرخان سرهنک فوج افشار و اسکندر خان قاجار سرهنک فوج حقه و محمد و لیخان سرهنک فوج سرتیبی هر سه تن مقتول شدند و بسرو شکم عبدالحسین خان بیگلر بوز زخم کوله رسید و همچنین علیمراد خان سرهنک فوج کروس دوزخ یافت و مهدی قلیخان سرهنک آهنگ قراقلعه کرده بایسرش کشته گشته باقرخان سرکرده سواران نیز عمره دمار (۳) شد و با همه اتحادات آتش نیز بقورخانه شاه ایران افتاده تزلزل درازگان اقتدارش انداخت و تا غروب آفتاب هفتصد تن از ایرانیان بقتل رسیده باقی خسته جان و کسسه عنان بسنگرهای که افراشته بودند مراجعت کرده قرن (۴) بد حالی شدند و باندمال (۵) مجروحین شان که صد تن بودند برداختند و بقرار ذکر صاحب تاریخ هزار و چهار صد و پنجاه تن از شهریان مقتول و مجروح شدند و جراحات

(۱) نام موضی است

(۲) کبطان

(۳) بمستی هلاک و یوار یعنی خرابی

(۴) قرن مصاحب و هم نشین و یار

(۵) اندمال به شدن زخم و جراحات

(جلد اول) (ذکر وقایع عهد سلطنت دومی شاه شجاع و امارت امیر کبیر) (سراج التواریخ)

و اینقول او مبالغه است زیرا که زیاده بر صد تن قتل و مجروح نبود و مقارن احوال از مردم کرخ که بعضی اشیای خوردنی بشهر میآوردند شاه ایران خبر یافته محمد خان را با پنجم هزار سوار و پنج ضرب توپ فرستاده ایشان را تنبیه و تهدیدی نموده نقد و جنسی از ایشان پسبیل جرم گرفته مراجعت کرد و درینوقت از شیراز و کرمان خبر بشاه ایران رسید که جهازات جنگی دولت انگلیس از بحر عمان ناکنار جزیره خارک رسیده و مردم آنجا را ببدل و انعام از جانب خود رهبر کرده دزان جزیره اقامت کردند و برای اندوختن علوفه و آذوقه غلات و حیوانات را یک برجهارهاداده شری میکنند و ذخیره مینمایند و محمدشاه از شنیدن اینخبر در اسبمه و منظر (۱) شده دانست که این امر بواسطه مستر مکتبیل بروی کار آمد پس بخود اندیشید که اکنون از مبارزت و معاودت کدام یک اختیار نماید زیرا که هم از دست برد دلیران افغان نیز در بازویش نموده بود و هم از استماع اینخبر بار از سر که نمود تا که استعدوت امور مکتوبه خاطر خویش را که تا این زمان نهان میداشت در مطهران بکار گذاران دولت ایران اظهار نموده گفت که دولت انگلیس ناچار است که اگر لشکر ایران دست از هرات باز نداشته مراجعت نکند بمحاربت بر جزیره زیرا که از امر هرات تزلزل در مملکت هند روی میدهد پس بنا برین جهازات حربیه دولت انگلیس ناچار بره خارک طی مسافت کرده اند و هم اعلان جنگ داد که اگر شاه ایران از هرات دست باز ندارد از طرفی فارس آماده حرب شود و کار پردازان دولت ایران این مقوله او را مکتوب و نزد محمدشاه مرسول نموده از عزم دولت انگلیس آگاهش کردند و محمد شاه ناچار شده در شب شانزدهم ماه جمادی الآخر ۱۲۰۰ سنه هزار و دویست و پنجاه و پنج هجری طبل کوچ نواخته از هرات روی مراجعت حذب ایران نهاد و بعد از محاصره ده ماه و شش روز راه برگرفته پسبیل مقصود وارد منزل سحر خیزان شده از آنجا شیر محمد خان برادر پسر محمد خان را که نظریه بد رها نموده روانه هرات کرد و سردار محمد عمر خان بن سردار کهنک خان و سردار شمس الدین و خود سردار کهنک خان و برادرانش را که از دست شاه شجاع فرار و ناکنون در فرار قرار داشتند و غیره ایمان قندهار با خود همراه در مطهران برده چنانچه در سابق اشارت رفت در ماه رمضان سال مذکور وارد بدهه منور شده یک تن روپسه سالیانه برای مصارف شان معین فرمود .

(۱) ضرر رسیده شده و مجازاً یعنی بی احتیاج و بخاره

(ذکر بیباکی نمودن انگلیسیان در قندهار)

(و بیان توجه شاه شجاع جالب کابل)

چون شاه شجاع برقرار که در سابق ذکر یافت در قندهار بر تخت سلطنت جلوس کرده عهد مجدد با مستر و لایحه مکتوبان برینست بر طبق استرضای صاحبان انگلیس بکار حکومت پرداخته جنیدی جهت نظم و نسق ولایت قندهار طرح اقامت انداخت و در هنگام توقف او در قندهار روزی یکتن از سپاهیان فوج کورم دوشیزه از اعیان شهر را که براهی عبور میکرد گرفته و از راه کناره کرده جبراً بکارش زور برده از داد و فریاد آن محزون عبورده رهبران آنسوی شنیده و آن امر قبیحه را بچشم سر دیده بمجستجوی اقارب وی دویده ایشان را بیا کاهلید و اقوام آن دختر باجی از سادات و علماء از راه داد خواهی راه دربار شاهی برگرفته استغاثت نمودند و شاه شجاع با افسران و صاحب منصبان سپاه انگلیس هر چند معذرت نموده حیلت در اطفاقی آن نازم بکار بردند غرض اینست که از غیر دین آن امرزا بغایت مذموم میدانستند ساکت نشده جزع کنان داد هم بخواستند تا که بچهل بسیار و تسلیات پشمار آن فتنه بیدار را خواندند و لیکن تخم کینه در مزرع قلوب حمایت اسلوب گروه شجاعت بزوه افغانان پاشیده شده کشت حفاظت ناموس یار آورد چنانچه مذکور شده میآید انشاء الله تعالی و از رویداد این واقعه سران و سرخیلان افغانه بمخیالات دیگر افتاده اندیشه آن کردند که در اول ورود پادشاه و سپاه چنین امر نامرزا نسبت بناموس شرقاً رخ داد هر آینه در صورت استدامت و استقلال سوانح و حوادث بیرون از وهم و خیال پیش خواهد آمد چه پادشاه را بجز نام باده از جام سلطنت بکام نیست بازی عسوم خوانسارین درانی خصوص حاجی خان کاکری و حاجی دوست محمد خان اسحق زانی بسبب این امر از شاه شجاع ناامید و رنجیده خاطر شدند لیکن از سعلوت سلطنت و هیبت لشکر انگلیس در ظاهر چیزی نکفته در باطن این درد را

ذکر توجه شاه شجاع جالب کابل

(جلد اول) (ذکر وقایع عهد سلطنت دومی شاه شجاع و امارت امیر کبیر) (سراج التواریخ)

به برده هنگام فرصت پیچیده صبر ورزیدند و شاه شجاع پس از طی بساط این ماجرا و رسیدن شهزاده محمد تیمسور
 به لشکر انگلیس و مهراج، رحیمت سنگه از راه پشاور در جلال آباد در روز یازدهم ماه ربیع الثانی که
 افواج انگلیس چنانچه مذکور شد داخل جزیره خارك كشت و آنچه هنوز شاه ایران بمحاصره هرات قیام
 داشت بصوابید امیران انگلیس که از جانب هرات مطمئن خاطر گشتند که لامحالہ محمد شاه مراجعت میکند
 از قندهار روی بسوی کابل نهاد و شهزاده فتح جنگ را بنائب الحکومتی قندهار بالیج نام فرستاد که بکنه برام افغان
 و آن خوانین حاجی خان کاکری و دوست محمد خان اسحق زانی و محمد تقی خان و کیل و نور الدین خان ولد یحیی
 خان بامیرانی و غیره که از سبب امر دختر مذکور آزرده خاطر شده بودند و هم حاجی خان علاوه بر امر مذکور
 ادعای وزارت در دل داشت و کامیاب نکست همکنان بهسانه ساز نمودن سامان سفر از هر کابی شاه شجاع
 تبارون ورزیده خود را باز داشتند و شاه در عرض راه از مکنم خواطر ایشان آگاه گشته و هیچ در خاطر راه
 نداده روز هفدهم ماه ربیع الثانی سنه ۱۲۵۵ هجری و بیست و پنجم شهری وارد غزنین گشت و در روز هجدهم و نوزدهم
 که از اسلاطین آل ناصر بیاد کار است فرود آمده لشکر کاساخت و سردار غلام حیدر خان بن امیر دوست محمد خان که
 از طرف پند نیکوسریش حکومت غزنین مأمور بود ابواب شهر را بسته بقعه داری برداخت و افسران افواج
 انگلیس در روز و دو باطراف شهر گردش کرده روح و بازه حصار را مشاهده نموده چون قلعه را محکم و استوار
 دیدند از تیاوردن توپ قلعه کوب که در قندهار گذاشته بودند مناسف شدند و روز دیگر که صاحب منصبان سپاه
 انگلیس در قصد تسخیر قلعه بودند تا گمان مهتر موسی خان غلجانی متوطن علاقۀ نرمت بادوازده هزار مرد دیگر
 از راه جهاد در رسیده بمجال قریه غزنین حای گردیدند و ازین سوی اعلیحضرت امیر دوست محمد خان بمنزله مدافعه
 از کابل بیرون شده در موضع ارشده سنگر محکم افراشته استوار نشست و سردار محمد افضل خان بسر خجسته
 اختر خود را با دو هزار سوار جهت راه کبری شاه شجاع و لشکر انگلیس جانب غزنین گشت تا شاید خوانین
 در آنکه که از شاه شجاع آزرده شده ترک همسانی او نموده آید از قنای شاه شجاع براد افتاده باوی همدستان شوند
 و معزی الیه فاصله دو گروهی غزنین رسیده چشم بر راه امر مذکور نشست تا که بیاد کان مهتر موسی خان غلجانی
 چنانچه آقا ذکر شد بگوهای واقعه شرقی و شمالی غزنین بر شده شاه شجاع بیاده و سواره ر کابی خویش را
 پیش از آنکه سپاه انگلیس بمحاربه برخیزد بدفع مجاهدین گشت و حایین بهم در آویخته خونها ریخته شد و همچنان
 سرگرم پیکار بودند که چیزی از افواج انگلیس بسر کردی کطمان نکستین بکملک افواج شاه بر خواسته
 بافاق هم نایان را از پیش برداشته هزمت دادند و شاه شجاع لشکرین خود را امر تعاقب نموده فرمود که هر که
 سری و اسیری از مردم مذکور آرد یک اشرفی جائزه دارد چنانچه سپاهش سرو اسیر بسیار بحضور شاه آورده
 از هر یکی یک اشرفی پانته اسیرانرا که هشتاد تن بودند بامر شاه اسرا ازین جدا نمودند و در نصف شب دیگر سر و تنجی
 مکنتان از شاه شجاع اجازت یورش خواسته گفت بعرصه چهار ساعت قلعه را مسخر کنم و اینرا گفته از شاه
 مذکور التماس کرد که بتل مزار حضرت بهلول اشرفی فرما شده مشاهده یورش لشکر انگلیس نماید و شاه
 او را اذن یورش داده خود به نیمة مذکور بر شد بعد توپهای آتش بار بغرض درآمده نقب جیان بکشدن بیخ دیوار
 حصار برداخته دروازه جانب مرقه بهلول را از صدمه بازوت برکنده رخته در شهر انداخته چهل تن از محافظین
 رج کنار دروازه را محروح و مقتول ساختند آنکه یورش آورده شهر را مسخر کرده دست بتاراج مال و اسیر
 کردن اهل و عیال و قتل نمودن رجال کشودند و همه شهر را غارت نموده سردار غلام حیدر خان را نیز با عیال
 و عیالات و اطفالش دستگیر کردند و افسران سپاه انگلیس بعد از تاراج شهر او را نزد شاه شجاع حاضر کرده
 التماس عفو تقصیر نمودند و شاه شجاع بخاطر داری انگلیسان از کشتن در گذشته بدست انگلیسان سپرده
 باقوت خان خواجه سرار را بمحافظت و بداری زنان و فرزندان او مأمور نموده چندان دیگر از خواجه سرار این
 زانیز با قوت خان همراه کرد که بوجه اتم محافظت ناموس سردار عالی تبار را نمایند و سردار محمد افضل خان
 از خائیک وارد شده واقعه گردید بود جانب کابل مراجعت کرده خبر از دست رفتن غزنین و گرفتار شدن سردار

(جلد اول) (ذکر وقایع عهد سلطنت دومی شاه شجاع و زوال امانت امیر کبیر) (سراج التواریخ)

غلام حیدر خان را بوالد ماجدش امیر دوست محمد خان درسکر ازغنده رسانیده او نواب عبدالجبار خان برادر خویش را که درسال پیش مهماندار الکسند بزنس سفیر انگلیس ازجانب امیر کبیر مأمور شده و او را اعزاز و اکرام کرده بود ظاهراً جهت بند و بست رها دادن سردار غلام حیدر خان و عیال و منسوبان او و باطناً برای دریافت احوال مکتوبه خاطر شامشجاع و انگلیسان درعزین فرستاد چنانچه مشارالیه در آنجا رفته بافسران لشکر انگلیس گفت و شنیدی کرده اینقدر از زاز ایشان مکشوف ساخت که میباید امیر دوست محمد خان باعیال و منسوبان خویش در کشور هند رفته سالیانه یک لاک روپیه جیره شاهی از دولت انگلیس گرفته صرف مؤتلف نماید دیگر سخنی نشنیده مراجعت کرده امیر دوست محمد خان را از گفتار انگلیسان خبر داد

(ذکر شورش میر معصوم معروف بمحافظ جی)

(پسر میر واعظ مرحوم بامردم کوهستانی و فرار کردن اغلب حضرت امیر دوست محمد خان)

مقارن ایحال مردم کوهستان کابل تحریک میر معصوم معروف بمحافظ جی مرحوم پسر میر واعظ مرحوم که هواخواه شاه شجاع بود از ورود لشکر انگلیس درعزین و تسخیر آن آگاه گشته بشو ریختند و حافظ جی یکتن ازسدو زانین را بنام شهزادگی بسالاری برافراشته هنگامه آزادی بلوآند و بامردم کوهستانی پسر سردار شیرعلیخان بن امیر کبیر که از طرف قبه اجدش بحکومت جاریکار قیام داشت ناخته او را در محاصره انداختند و امیر کبیر باوجود تنگی وقت سردار محمد افضل خان پسر خود را که از کرد راه عزین در رسیده بود باسعد سوار از راه معاونت سردار شیرعلی خان روانه جریکار فرمود و او در آنجا رفته برادر مذکور خویش را از تنگنای محاصره حافظ جی و کوهستانیان بیرون کشیده با خود نزد پدر نیکو پیش آورد بعد امیر کبیر که از هر طرف خود را گرفتار سر بخت تقدیر دید لاجرم خاتیر بخان را بامردم قزلباشیه که همراه داشت درسکر که بموضع ازغنده افراشته بود گذاشته خود با پسران و برادران خویش داخل کابل شد که اهالی جرم محترم را بر داشته فرار نمایند و از طرف دیگر حافظ جی بامردم کوهستانی از عقب سردار محمد افضل خان و سردار شیرعلیخان از جریکار روی بسوی شهر کابل نهاده دست بتاراج مال و متاع امیر کبیر و هوا خواهانش گشادند و امیر کبیر با پسران و امیران کابل که در وقت نزدیک شدن شهزاده محمد تیمور از راه پشاور بجلال آباد دست از حکومت شسته بفرمان طلب بان تب دار از جلال آباد در محنه نشسته بکابل رسیده بود همچنان با محضه اش برداشته نواب عبدالجبار خان را که پیشتر از خود از غنده جهت حمل و نقل عیال و اطفال خویش فرستاده بود امر برداشتن آنها کرده خود بتایاه بافرزندانش از راه ازغنده رو بفرار نهاد که از راه هزاره حات ایران که مهمان خانه سران افغانستان است رود و ازین عزمش نواب عبدالجبار خان باز داشته برفتن بخارا ترغیبش کرد و گفت اولاً از هرات بواسطه شهزاده کامران که با لشکر معاندت دارد عبور بحال است ثانیاً سردار کبیر خان در آنجا رفته اگر شاه ایران معاوضی باوقاید هم کمک واری امیر خواهد بود و اگر امیر بخارا امدادی کند گویا از هر دو پادشاه نصرت بخار رسیده کامروا خواهیم شد و در صورت عدم مدد کاری هر دوی شان هم در بخارا بهتر از ایران روز بر ما خواهد گذشت و امیر کبیر از سخنان نواب عبدالجبار خان دودل شده از مننوی شریف قال کشوده این بیت باستخار ماش برآمد .

(کر بخارا میروی دیوانه - لایق زنجیر و زندان خانه)

و با وجود آن از اسرار گفتار نواب مذکور عزم رفتن بخارا کرده رو براف نهاده و این وقت خان شیرین خان جوانشیر از قصد امیر کبیر آگاه گشته با حازت خود او آنش در قورخانه سنگر ازغنده زده قبل از آنکه امیر کبیر از راه فرار وارد ازغنده شود سواران خالشر بخان مذکور بجز دسوخن قورخانه بنه و آسرو قرا نیز تاراج کرده روحاً نهایی خویش نهاده داخل شهر شدند و این امر منمکن نتیجه بخشیده باعث سرفرازی او در نزد شاه شجاع گردید چنانچه میباید انشاء الله تعالی و امیر باجغیر از عیال و اطفال و برادر و فرزندانش و خد متکبران را متراکستان پیش گرفته وارد تاشقرغان شد و میر محمد امین بیک والی آنجا مقدمش را آکرامی دانسته نیکو مهمان نوازی نمود و شام در وقت راه

ذکر شورش حافظ جی و مردم کوهستان

برگرفتن امیر کبیر جانب ترکستان خرابیافته بصوابدید افسران افواج انگلیسیه کطمان اوتم نامی را از انگلیسان
 با حاجی خان کاکری که باخوانین قندهار در اول ترک همدانی شاه کرده وبعد از فتح غزنین ملحق اردوی شاهی شده
 بود با همه خوانین و سواران کشاده که با او همراه آمده بودند بتعاقب امیر کبیر کاشته ایشان ابلغار کرده چون راه
 بامیر کبیر نزدیک کردند که دست گیرش نمایند حاجی خان کاکری عمداً سستی نموده ب نیل مرام مراجعت کردند
 و شاه شجاع بسایه انگلیس از غزنین برخوانست در روز غره ماه جمادی الثانی سنه ۱۲۵۵ هزار و دوست و پنجاه و پنج هجری
 پانزده روز قبل از مراجعت شاه ایران از هرات که از پیش رقم کشت وارد کابل شد و بنظم و نسق مملکت داری و فرمان
 روانی پرداخته تجویز کرنیل کلاد مارتن بد صاحب انگلیس که همراکب شهزاده محمد تجور از راه پشاور
 و جلال آباد وارد کابل شد میرزا حیدر علی خان لشکر نویس را جهت راز داری و وکالت و رفت و آمد درین خود
 و سران سیاه انگلیس مقرر فرمود و حاجی خان کاکری را بادوست محمدخان اسحق زانی که از خوانین قندهار
 و چنانچه رقمش منسبت شمار بودند و نائب امیر و ملا رشید بارک زانی و آقا حسین قزلباش که همسر تن معتد
 و کدم و همراز و مشیر امیر کبیر بودند باجتناب دیگر از خوانین کابل بزدان محبوسیت انداخت و دولک رومیه را
 از بدعات مالیات کابل و توابعی آن قلم نسخ کشیده خائسین خان را که تاراج نمودن بنه و آنمروق امیر کبیر بنامش
 سرگشته بود نسبت بخویش خدمتی بنداشته منصب هفتصد سواری سرافزنی داد

ذکر رفتن امیر کبیر از تاشقرغان

(در بخارا و سرگذشت او در آنجا)

امیر کبیر اهل و عیال و اطفال خود در سال خویش را در تاشقرغان گذاشته سردار محمد کرم خان سومین فرزند
 از جنش را با نواب عبدالجبار خان و جمعی دیگر از خدمتکاران که قریب هزار و پنجاه تن میرسدند بمحافظت
 ایشان کاشته خود بادیکر شهزادگان چون سردار محمد افضل خان و سردار محمد اکبر خان و سردار محمد اعظم خان
 و سردار شیر علیخان و سردار ولی محمد خان و سردار محمد امین خان و سردار محمد شریف خان و برادر زاده کان
 چون سردار سلطان احمد خان و سردار محمد عمیر خان و سردار سمندر خان پسران سردار محمد عظیم خان
 مرحوم و سردار شیر محمد خان و ولد سردار پیر محمد خان و عبدالقادر خان میره سردار رحیمداد خان مرور و سردار
 مسدد خان و عبد الزورق خان خواهر زاده خود و غیره اشراف و اعیان که همگنان باخدمه و اعلیقه تخمین
 دو هزار نفر میشدند از تاشقرغان راه بخارا را برگرفت و چون وارد آنجا شد امیر نصر الله خان والی بخارا
 بی آنکه بذمیره رسمی بجای آرد امیر کبیر را جهت ملاقات طلب دربار خویش نموده چنانچه میبایست
 احترام و احتیاطش نکرد و در جاییکه شایان پاسبانان بارگاه چنین بادشاه نبود جای اقامت و زیستن داد
 و خرجیکه درخور کفایت توکرائش نبود برایش معین نمود چنانچه بعد از چندی که بمسرت روز مسر برداسباب
 و براق خود و همراهانش را فروخته روز همی گذرانید تا که امرش چنان بسختی انجامید که روزها بافاسه
 میکندرانید پس تسار شده بواسطه کار برداران پایه سر بر امیر موصوف استعدای رخصت و رفتن بدیکر مملکت نمود
 و پس از دیری اجازت بیرون شدن از بخارا را برایش حاصل و این حکم صادر گشت که با اختیار خود از راهیکه آمده
 اند تفره از جاده که مامورین وی ایشانرا ببرد از مملکت بخارا بیرون شوند و بدین نیز اکتفا نکرده مردم توابع و اطراف
 راهی را که امیر رفتن ازان کرده بود قدغن فرمود که از خوردنی و غیره ما بحتاج ضروری حتی نعل ایشان قفروشد
 الفرس بچین حالت از بخارا با تمام شهزادگان و منسوبان بیرون شده هفت هزار پیاده و سوار مأمور گردید که
 بمحافظت ایشان را از مملکت بیرون کنند و علاوه بر همه محافظین را در خفاناقین کرد که در حین عبور از رود جیحون
 بهرحبله که بتوانند زورقی را که امیر کبیر بافرزندانش در آن می نشیند بشکافتند تا خرق حلقه شوند چنانچه ایشان
 را تحت الحفظ در کنار جیحون رسانیده بکشتها نشاندند و زورقی را که امیر کبیر بافرزندانش جای تزییدند در خفا
 سوراخ کرده در حین زادن کشتی یکی از کشتگان امیر بخارا که از یکد آقا شاکه بود نیز بمشایست امیر کبیر باوی
 در یک زورق نشست که او را از نهر عبور داده مراجعت نماید و بدیکریکه از حقیقت کار آگاه بود بزبان ترکی او را

ذکر
 سرگذشت
 امیر کبیر
 در بخارا

همه

خبر داد که از کشتی فرودگشته با امیر کبیر در غرق شدن هممانی نکنند و امیر کبیر واسطه که مادرش از بزرگ زادگان قزلباشی کابل و ترک بود زبان ترکی میدانست سخن او را شنیده با فرزندانش از کشتی فرود آمده از عبور کردن باز ایستاد و کشتگان امیر بخارا هر چند او را در سوار شدن بکشتی و گذشتن از دریا سی کردند امیر کبیر نشدند بسیاران خویش فرمود که هر آینه از غرق کردن بخون خویش غلطیدن اولی است زیرا که بگشته شدن از ضرب تیغ ستم بیدریغ امیر بخارا در روزگار یادگار میماند و در غرق شدن ازین جور که نسبت بهممان خویش نموده است کسی زبان نمیراند پس با همراهان و فرزندانش جانب بخارا مراجعت کرده همچنان تحت الحفظ راه می بود که برف بسیار بلزیده همه را متوقف بهلاکت ساخت چنانچه بعضی از شهزادگان نوجوان از شدت سرما از تکلم بازماندند و امیر کبیر هر یک از خدعه رکاب را امر کرد که بیک از شهزادگان در کنار خویش گرفته بشف آه گرم بدارند تا از برودت هلاک نشوند خلاصه بکمال زحمت و مشقت وارد بخارا شدند و امیر بخارا خرجی را که در ورود اول بار مقرر کرده بود و با وجود بکه کفایت قوت لایموت ایشان راهم نیکرد ایندفعه موقوف نموده امر کرد که امیر کبیر را قسم نظر بشد با فرزندانش نگاهداشته دیگران را رخصت رفتن دهند که بهرجا بخواهند رفته با امیر کبیر نباشند و ایشان باز جاده خاکخوار کی نکشیده از بخارا بیرون نشدند تا که سردار محمد افضل خان و سردار محمد کبرخان و سردار محمد اعظم خان و سردار شیرعلی خان و سردار محمد احمدخان و سردار محمد عمرخان و غیره برادر زادگان او با بعضی از خدمتکاران که مجموع هفتاد تن میشدند بخیر از بخارا راه فرار جانب موضع جراحی پیش گرفتند و از خوانین میرزا عبدالرزاق خان مستوفی و میرزا میرزا محمد السمع خان قزلباشی و غیره چند تن با امیر کبیر همچنان در بخارا ماندند و امیر نصرت الله خان از کربلای سنه سرداران آگاه گشته هفت هزار سوار بتعاقب ایشان گشت که از راه بر کردند و او کربلای سنه خون ایشان را بریزد و الا دستگیر کرده باز بخیر آورند و ایشان در موضع جراحی سرداران رسیده دائره سان اطراف ایشان گرفته با هم در آویشتند و تا که کوله و بازوت داشتند بخارا ایشانرا از خود باز داشته خون بسیار کس از ایشانرا ریختند و آخر الامر که سامان بحاره تمام گشت بخارا ایشان هجوم آورده همه را دستگیر کردند و از سرداران سردار محمد افضل خان و سردار محمد اکبر خان و سردار سلطان احمد خان جراحی یافته سردار سمندر خان و جهان گل خان ناصری مقتول و اکثر از همراهان ایشان زخم دار گشتند و بخارا ایشان سرداران با زخم یافتگان در بخارا برده با امیر آغا میرا محبوس کردند

(ذکر حادثات زمان حکومت شاه شجاع)

(در کابل بعد از فرار کردن امیر کبیر)

چون شاه شجاع بر مستند حکومت کابل و قندهار و غزنین و جلال آباد متمکن گشت ملا عبدالشکور رخن را که از سی سال مختار کارش بود و هم رکاب شهزاده محمد تیمور درک سعادت حضور حاصل گردید نائب حکومتی کابل بر افرازی داد و او با وجود مرض لازمه ضیق النفس صعب العلاج بدادری و بازاری می امور هر مسکن و محتاج پرداخته رعایا را از شدتین عرض ایشان صرفه الحال می ساخت و در خلال این احوال مردم علاقه زرمت از دادن مال دیوانی سر باز زدند کار گذاران سلطانی را جواب دادند و علاوه بران با مردم غلجانی آن نواحی که در حین ورود موکب شاه غزنین و کابل چپه سای سده علیای سلطنت شده بودند اتفاق کرده طریق رهزنی پیش گرفتند و شاه بسوا بدید سران سپاه انگلیس کبطان اوترم نامی را با فوج و توپخانه و خوانین قندهار که با سواران ملکی آن دیار رخصت مراجعت حاصل کرده بودند از کابل بهلاکت آن گروه شریک گشت و خوانین قندهار را فرمود که پس از انجام خدمت آتی تمام بوطن و مسکن خویش روند و ایشان داخل کوهستان زرمت شده مردم قنده جوی مقدسه خوی آنجا را کوشمالی بسزا داده بسیاری از اشرار را از دم تیغ گذزایدند قلاع ایشانرا خراب ساختند بعد خوانین قندهار را دیار خویش پیش گرفته کبطان اوترم با فوج انگلیسیه که از بنی هر کاب شاه سامور شده بود و این وقت در زرمت رفته کار آنجا را راست کرده از راه شالکوت بلوچ راه کشور هند برداشت و چون وارد خاک بلوچستان شد بحراب خان بلوچ را که در هنگام عبور موکب شاهی جانب قندهار چنانچه از پیش رقم گشت سر کشتی نموده بود پیش نیامده سرزنش و کوشمالی نموده در ملکش خرابها آورد و ازین روز بعد تا که اولاد و احفادش در حمایت دولت انگلیس

ذکر
حادثات زمان
حکومت شاه
شجاع

در نیامند بوی آسایش نشمیدند و شاه شجاع بعد از اطاعت طوائف اطراف چون دست نشانیده دولت انگلیس بود مواظب باوصاف دولت مذکور گشته مدام در نزد خاص و عام زبان رضامندی از معاونت دولت مزبور آشوده می ستود و اختیار در افواه سمر گردیده مردم افغان نسبت باو بد کان شدند که چرا اینقدر ستایش دولت انگلیس را می نماید و در ضمن اینجالات که شاه شجاع از حمایت دولت انگلیس فخر و مباهات میکرد بصوابدید افسران سپاه دولت موصوفه اراضی و املاک مردم بارگرافی را که معاند سلطنتش بود ضبط ننکرده از غمی فرار این طائفه چایبه محمد زانی مخصوص برادران و برادر زادگان امیر کبیر که هر یک در سر هوای شاهی داشتند امیدواران و امان کشته از چیه نواب محمد زمان خان بایسران و برادر زادگان خویش چون سردار محمد عثمانخان بن نواب عبدالصمد خان و بایسران سردار امیر محمد خان بدون رحیم و اندیش باز آمده باعزاز و اکرام سابقه شان قرار یافتند و امور خود را بواسطه کار گزاران دولت انگلیس که با ایشان ملاطفت بلینگی داشتند اجرا میکردند و شاه شجاع از سب آنکه خواطر صاحبان انگلیس آزرده نشوند از رفتار و مدار ایشان با خاندان سردار بایسنده خان مرحوم چیزی بر زبان نبراند اگر چه هواخواهان شاه موصوف در محافل و مجالس سخن از بایسران سردار معذور مذکور بر زبان آورده شکوه می کردند و با هم میگفتند که معتزب لوی بلوا اعتلا خواهد داد و شاه تفاق کرده چیزی نیکت و همچنین ابوتیبه نام فرانسوی که شرح توگردشش زده مهاراجه رحیمت سنگه بقلم خجسته رقم خود اعلیحضرت سراج المله و الدین از پیش رقم گشت و اینوقت از طرف مهاراجه مذکور حکومت بشاور داشت و وزی از طرح حکومت وسلوک شاه شجاع بایسران ملک و سپاه از کسبه که با خبر اوضاع روز کار اهالی کابل بود و زداد و راه داشت جو بایسنده این کلمات را شنید که محمد زانیان و غیره بارک زانیان اقصی الغایت شاه شجاع و صاحب منصبان سپاه انگلیس محالطت و مراودت بهم رسانیده در مجلس و محفل قرین و مجلس ایشان میباشند و ابوتیبه از شنیدن این سخنان بر زبان راند که شاه شجاع را خداوندش بیامرزد و حاضرین در تعجب افتاده از وی پرسیدند که شاه شجاع تا کنون حیانت چگونه دعای مردگان در باره او بر زبان رانند پاسخ داد که شخص نامور که خصمش در بهلوجای گریست و عزت و احترام بپند بنایان گفته فردوسی زنده کی او از تصور عقل بیرواست

پدر کشتی و تخم کین کاشتی - پدر کشته را کی بود آشتی

توافی کشتی بچه اش پروری - خود از محض جهل است این داوری

هانا قتل سردار بایسنده خان و وزیر فتح خان و فرار کردن امیر دوست محمد خان از کابل و سردار کهندل خان از قندهار کاهی از آینه خواطر بایسران و بایسران سردار بایسنده خان زدوده نخواهد گشت و نجره همه دشمنی کادرین اتفاق افتاده نظام خواهد شد .

ذکر توجه شاه شجاع از کابل بعزم قشلاق جانب جلال آباد

چون از روز ورود شاه شجاع در کابل چهار ماه سپری شده زمان دی بادم سردی وی در رسید در روز بیست و چهارم ماه شعبان سنه ۱۲۵۵ هزار و دوصد و پنجاه و پنج هجری بعزم قشلاق از کابل نهمت فرمای جلال آباد گشت و بعضی از انگلیسان مانند الکسندر بارنس و غیره همکیشانش در کابل مانده ملا عبدالشکور را همچنان بنائب الحکومتی بر حال داشته شهزاده محمد تیمور را بخطاب نائب السلطنت ممتاز فرموده خود راه جلال آباد برگرفت و در باغ منزل نمیه که از یاد کارهای شاهجهان است شهزاده محمد اکبر که از بطن محدره محترمه خواهر امیر دوست محمد خان بود از عارضه مرضی راه آخرت چوید و نمش او را از آنجا در لنگان حمل و نقل فرموده بزار فیض آثار حضرت مهتر ملک مدقون ساخت و شاه شجاع وارد جلال آباد شده بار قشلاق کشوده در هنگام توقف خویش سید هاشم کنزی را که دست نشانیده امیر کبیر بود طالب حضور نمود او از آمدن سرباز زده شاه را از نیامدنش آشفته خاطر ساخت چنانچه چیزی از سپاه انگلیس را با چند ضرب توپ و صد سوار از سواران افغانیه

ذکر توجه شاه شجاع جانب جلال آباد

بسرکردگی عبد الله خان اجکواتی و سالاری جارج مکر بکر انگلیس از جلال آباد در کنت فرستاد که آن ولایت را از تصرف حاکمان سید هانم کشیده سپرد سیدها و الدین خان که او نیز از اسادات آن مکان است نمایند و سید هانم از توجه لشکر جانب کنت خیر یافته در استحکام قلعه داری برداخت و فوج انگلیس که با مرشاه شجاع رو بداندان آمده بود داخل جلگای کنت شده اطراف قلعه را گرفته سید هانم را محاصره انداخت و چند روز بمحاربه و مقاتله بسر رفته چون فیروز نکشت به عقب زدن برداخته عزم آن نمود که دیوار قلعه را بصدمة باروت ازین برداخته بعد پورش برده قلعه را مسخر سازد ولیکن در شب اول از کثرت باریدن باران و وزیدن باد بغایت تاریکی و دراهی نیافتند که از جانی نماند زمین را بشکافتند ناچار مراجعت کردند و سید هانم در مقابل لشکر پادشاهی درنگ رادرتوانائی خود ندیده محصور آنکه راه فرار پورش کشوده گشت از قلعه بیرون شده بذریمه جاله از شهر کنت گذشته راه فرار پیش گرفت و جارج مکر بکر علاوه کنت را تفویض سیدها و الدین خان کرده خود با سپاه کینه خواهش در جلال آباد مراجعت کرد و هم در خلال احوال عبدالعزیز خان جبار خیل خسرو زاده امیر بکر که نخست شرفیاب حضور شاه شده مورد الطاف گشته پس از چندی بخود خائف گردیده کوه نشینی اختیار کرد و شاهش هر چند طلب حضور نمود ازین جانب بارگاه شاه راه آمدن نماند پس شاه با سران سپاه انگلیس چیزی از فوج نظامی را مأمور کرده قلعه او را خراب ساختند و مقارن احوال مردم خو کبانی طریق نافرمانی پیش گرفته از مالی رسانی سرباز زدند و شاه کانی نام انگلیس را با فوج نظام بکوشائی مردم خو کبانی از جلال آباد رساند و مردم مذکور بی آنکه بجنک گرایند طریق اطاعت برداشته از حضور شاه انقباس تخفیف کردند و شاه مسئول شان را بکوش قبول شنیده هزار و دصد روپیه عیالیات ایشان تخفیف عطا کرد و هم پس از قضایای مذکور راه پشاور و کابل را که پیوسته از دست برد غلجانیان دزد و سرقت پیشه در خطر بود محافظه در مواضع لازمه مقرر کرده قوافل و محار را مأمون ساخت و از ملکان و رؤسائی هر قبیله خط التزام گرفت که در حدود مریدان ایشان دزدی و راهزنی واقع شود از عیرات مال التجاره و غیره که تلف شود ایشان برآیند و تاوان دهند سپس از جلال آباد بعزم زیارت مزار مهتر ملک آهنگ لقمان فرمود و این مهتر ملک که در لقمان مدفون و در نزد مردم سید (حضرت نوح) علیه السلام مشهور است بقرار تحریر خود اعلیحضرت سراج الملک و الدین که بیته ثبت کتاب شد پدر (حضرت نوح) علیه السلام نیست زیرا که پدر حضرت نوح علیه السلام قبل از طوفان فوت شده بودند و پسر از جسد مبارک (حضرت آدم) علیه السلام دیگر جسدی در کشتی نوح برداشته نشده بود البته مرقد مهتر ملک زیر آب طوفان شده بود پس این مرقد از ملک نامی خواهد بود که در سلسله خاندان لمکان است و خود اسم لقمان هم در اصل بیاعت اسم ملک لمکان شده برور ایام لقمان گردیده چنانچه الحال چند موضع در لقمان موجود است بنام نور ملک و پور ملک و لو کر ملک و شتر ملک این اسامی شاید از اولاده مهتر ملک مذکور باشد الیه عبدالله تعالی انهی و در اینجا میرزا ابراهیم خان منشی هاشمی که حاکم بود تمامت اردوی شاهی را خرج رسانی نموده از رشا مندی خاطر اشرف میبای گشت و شاه پس از ملاحظه لقمان بجلال آباد مراجعت کرده در روز هفدهم ماه صفر سنه ۱۲۵۶ هزار و دویست و پنجاه و شش هجری با سران سپاه انگلیس و افواج ایشان راه معاودت جانب کابل برگرفته وارد کابل شد

(ذکر امور یکم باعث اختلال کار و مورث زوال)

(روز کار شاه شجاع شد)

چون شاه شجاع از جلال آباد باز گشت فرموده وارد کابل شد با استصواب رای صاحبان انگلیس شریزاده محمد پیور را با فوجی از سپاه انگلیس مأمور نمود که در موضع اولنگ رباط واقع راه غزنین و قندهار رفته قلعه استوار ای احداث و آباد نماید چنانچه شهزاده در موضع مذکور بر تو زوال افکنده در مدت چند ماه از شهر سنه ۱۲۵۶ هزار و دویست و پنجاه و شش هجری قلعه متینی برافراشته و چیزی از فوج نظامی در آن گذاشته خود بکابل مراجعت کرد و درین هنگام که راه زمان فاحشه بسوی لشکرگاه انگلیس باز شده بعضی از بیغیران دلالت زمان زایه را کرده خود براسب سوار نموده نزد فرنگیان می برد خیر خواهان دولت و رهروان آئین شریعت حضرت ختمی ربیب این امر قبیح را که در نفس الامر دریدن برده ناموس دیدند از است و رخنه انداختن دیوار استوار حصار

ذکر امور یکم
باعث اختلال
کار شاه شجاع
شد

مناهی حضرت باری بمرض شهریاری رسانیده گفتند که زمان فحشه خویش را آرایش کرده در اردوی انگلیس
 میروند و مقبوم نمیشود که از خانه واده شرقاً اندویا از جماعه فسقا و مباح شرین این امر که نزد انگلیسان بواسطه
 دلالی اعتبار یافته اند اگر چه از گروه بی باکان و خدا ناستانسانند اما بدنامی و بی انتظامی را منسوب بسطنت میسازند
 که عاقبت این کار نامرزا مردم غیور را بمحل حمایت آورده فتنه عظیمی بر پا خواهند ساخت و شاه این ماجرا را بزبان
 کتابه و ایما بسر ولیم حی مکنتان بگفت که سپاه انگلیس را ازین کار باز دارد و او که از عاقبت کار وحیت
 و شجاعت مردم ایندیار آگاه نبود در جواب گفت که مرا که سپاهین از میان شرت بازمان باز داشته
 شوند گرفتار چندین امراض خواهد شد و شاه فرمود که همین است ولیکن تبوع و رواج این کار
 در حوصله ناموس پرستان افغان گنجدین بقایب دشوار است پس میباید که بچوب سیاست منع خریداران متاع
 این بازار نموده آیدورنه این شجره خبیثه فتنه بار خواهد آورد و سر ولیم حی مکنتان کوش بسختان شاه نداده
 در زاویه نسبان نهاد اما نامرمانیکه ملا عبدالشکور خان بکار حکومت کابل مواعظ و میرزا حیدر علیخان بوکالت دولین
 همه امور را مراقب بود در بی اختیاری شاه دریده نشد و مکشوف نگشت که شاه در کار سلطنت و اجرای امور
 سپاه و رعیت بی دخل است مگر مردم بارکزائی و منسوبان و متعلقان ایشان که مصاحب و پهلوشین صاحبان انگلیس
 گردیده بودند از حقیقت کار مردم اظهار میکردند که شاه را بجز نام در کار سلطنت هیچ انتظامی نیست و علاوه
 بر آن بروفق مناعی شان و صف دولت انگلیس را کرده مردم را از مکنت و سلطنتش بیامیداند و هم دامن باکش
 فتنه زده میکنند که زمان شما از آنها نیستند و این خلل اندازی را نیز ملا عبدالشکور مذکور برده داری نموده
 چنان پاسداری و هو شیاری میکرد که از محکوم و بی اختیار بودن شاه کسی آگاه نمیشد چنانچه اگر در باب تسعیر غله
 و ترخ علفه منادی در شهر بدمیداد که فلان مقدار جنس را بفلان مبلغ تقداده کم و کاست میکنند و کبیکه بواسطه
 آشنائی الکسندر بارنس عدول از حکم کرده در وزن مبیع و پامهای آن کسر می نمود گرفتار شخته باز خواست شده
 جرم میکرد و مردم از بیغی نمود میگفتند که اگر شاه را اختیاری نباشد چگونه ملا عبدالشکور خان لحاظ خاطر
 الکسندر بارنس را نمیکند و او که واقف میگشت کس نزد ملا عبدالشکور خان فرستاده پیام میداد که شخص مجرم
 از آستانهان منست چرا زجرش کردید وی جواب خریداشتم گفته و اکتدار میشد و بدین نهج برده داری و شکست
 و ریخت حصار سلطنت را مرمت کاری می نمود تا که مکنتان و الکسندر بارنس از عدم نقبت اندیشی بگردار
 ملای موصوف رشک برده خاطر آزرده شدند و امور مملکت دار را بفساد آوردند چنانچه محمد عثمانخان که از دست
 طمع روی دل از شاه بر نرفته پای در میدان جانب داری انگلیسان نهاد بر عمر ملا عبدالشکور خان مطابق خواهش
 فرنگیان کار را اجرا کردن گرفت و مقارن این احوال میرزا امام و بردیخان قزلباش که قرار خود شاه شجاع
 معتمد امیر دوست محمد خان و با او در بخارا رفته بود بصلاح و صوابدید امیر مذکور خود را در ایوانه قرار داده بواسطه
 دیوانگی از گرفتاری پادشاه بخارا خلاصی یافته از راه جاسوسی و مایل گردانیدن اعیان کابل را جانب امیر کبیر وارد
 کابل شد و نخست هر چه سعی کرد که نزد ملا عبدالشکور راهی برای خوب شدن باز کرده همرازش شود کامیاب
 نگشت بعد نزد محمد عثمان خان که جدیداً امور ثالثات یعنی سه کوفی خالصجات شده بود رفته بوسی دمساز
 گردیده در اندک زمان کار را بجائی رسانید که تمام مردم درانی و غیره را بایزبان بدکوفی ملا عبدالشکور خان
 کشوده بد سلوکیش در افواه مشهر ساختند تا که مکنتان و الکسندر بارنس بشاه شجاع اظهار کردند
 که ملا عبدالشکور خان از عهد امر حکومت چنانچه آیین سلطنت است بر آمده نتواند پس باید که دیگری بجای او
 منسوب گردد که در طبائع مردم مرغوب باشد و شاه هر چند و صف حال او را کرده از گفتار هردو تن انگلیس
 سرباززد رد قول خویش را از ایشان شنیده فائده حاصل نکرد تا که محمد عثمانخان مزبور بن وقادار خان سدوزائی
 بروفق خواهش انگلیسان بمطاب نظام الدوله کی مخاطب گشته ملا عبدالشکور خان را عزل فرمود و نظام الدوله
 کابرواشده با عا و اشاره انگلیسان و خواهش نفس خویش همه مردم را قانع کرده از رفتن پیش ملا عبدالشکور خان
 بازداشت و سواره و پیاده که جهت خدمت باو مقرر بود بگرفت

ذکر ورود
 میرزا امام
 و بردیخان در
 کابل

﴿ ذکر گریختن امیر کبیر از بخارا ﴾

(جانب قطغن و تاشقرغان و سوانح سرگذشت آن)

چون امیر کبیر بقرار آنکه از پیش تخریب شد در بخارا بمسرت مبتلا گشت بعد از چندی بوسائط و وسائل از پادشاه بخارا رخصت بمران خورد سالت را که سردار محمد اعظم خان و سردار شیری علی خان و غیره بودند حاصل کرده بادیگر شهزادگان خورد سال چون سردار ولی محمد خان و سردار محمد شریف خان و سردار محمد امین خان در تاشقرغان نزد مادران ایشان و سردار محمد اکرم خان که در آنجا بود فرستاد و امر کرد که از آنجا اگر چه شاه شجاع معاند است در کابل روند زیرا که نظر بجمایت و حفاظت او که نسبت بعیال سردار غلام حیدر خان در غزنین بوده است هر آینه با ایشان نیز مدارا خواهد کرد چنانچه نواب عبدالجبار خان و سردار محمد اکرم خان ایشانرا از تاشقرغان برداشته روی بسوی کابل نهادند و چون وارد میدان کابل شدند صاحبان انگلیس آگاه گشته حیرت گرفتند چوینرا باول مکر جرلین باستقبال ایشان فرستاده باعزاز و اکرام در غزنین برده باعیال و اطفال سردار غلام حیدر خان که خود او را در بیانی فرستاده بودند یکجا منزل دادند و امیر کبیر از طرف عیال و فرزندان خورد سالت مطمئن خاطر گشت با همراهان و ندیمان مشاوری برداشته صلاح کار را بدان قرار دادند که طریق فرار بگرد و تنها در بسیار دیگر دیار شود و اگر باز ماندگان در شکنجه عقاب امیر بخارا زیادتر گرفتار آیند هم اضطراب نکنند که مقصد اصلی حاجت ذات بزرگان اعلیحضرت است تا شاید آنی بروی کار آید و امیر کبیر مشاوری یاران را پذیرفته یک راس اسبی را دستیاب کرده بتغیر لباس در ویشانه راه فرار برگرفت و پادشاه بخارا آگاه شده سوار بیابانی بتعاقبش گشت و سردار محمد اکرم خان را با همه آنهاییکه باز مانده بودند محبوس سیاه چاه بداشت و امیر کبیر شب و روز را زده خود را از دست گیر شدن بیرون کشیده کاشکان پادشاه بخارا بی نیل مرام مراجعت آوردند و امیر کبیر بشهر سبز رسیده در کلبه محقره درویشان که چندین از ایشان با هم نشسته شیرجایی میخوردند چون بسیار گرسنه شده بود اطلاع کافی فرود شده چشم بجانب آنان که شاید بیاله از جای بوی دهند بدرب چهره بنشست و آن بی حیثان که اسم قلندری را بر خود گذاشته صفش را نداشتند هیچ نگفتند و ندانید و همچنان باشکم گرسنه بشهر در آمده در بازار بدم دکانی پاراد جستهجوی ملا کبیر نام تاجر ده افغانان کابل که در آنجا عیال دار بود متحرانه لجام اسب بدست بنشست و از شخصی نام و مقام ملا کبیر را پرسیده چون او را می شناخت آن شخص برعهده گرفته ملا را بزد امیر کبیر آورد و ملا کبیر اعلیحضرت امیر را دیده و دستش را بوسیده با خود در خانه برد و آنکاه که بخانه داخل شد ملا کبیر را از وضع درویشانه امیر وقت دست داده بی اختیار بگریست و پس از کرمه شدیدی بخدمت دست برده آنچه بیبایست و میشایست اعزاز و احترام نمود بعد از حصول استراحت و رفع خستگی ملا کبیر را که با حکمران شهر سبز معرفت داشت زرداو فرستاده از ورودش در شهر سبز آگاهی داد و او بمجرد شنیدن خود در خانه ملا کبیر آمده مقدم امیر را گرامی داشت و باعزاز و اکرام هر چه تمامتر بهممان خانه پادشاهی برده پس از ادای مراسم مهمان نوازی ملوکانه در باب بجمیتی پادشاه بخارا سخن در میان آورده خواستار آن شد که لشکر جانب بخارا کاشته انتقام بگیرد و امیر کبیر منت پذیرا شده از عزمیکه او کرد منعی نموده هفتصد سوار خواست که او را از حیچون همراهی کرده بگذرانند و در سرحد قطغن رسانیده مراجعت کنند و حکمران شهر سبز انکشت قبول بر دیده نهاده و آلات و ادواتیکه لازم داشت آماده کرده هفتصد سوار بهمرکابش تعین کرد و امیر کبیر از رود حیچون عبور نموده از سرحد قطغن سواران شهر سبزی را رخصت مراجعت داده خود وارد قندز گشت و از امیر مراد بیک االباق خواهش نمود که هر قدر از لشکر که بتواند فراهم کند تا از دیگر محال نیز سپاهم ترتیب داده راه بیکار جانب کابل پیش گیریم و او پنج هزار سوار کرد آورده بتلازم رکاب امیر از قندز روی بسوی آبی بیک نهادند که مردم آنجا را نیز با خودیار و مددکار سازند و در آنجا میروالی حکمران تاشقرغان نیز با پنج هزار سوار رکاب امیر کبیر ماحق گشته از آنجا با همراه سر باغ و خودم را

ذکر گریختن
امیر کبیر از
بخارا

بمزم بامیان پیش گرفتند و در آنجا با کتلات انگلیس که با چندی از پیاده و سوار نظام و چند شرب توپ مقام
گرفته بود در آویخته سه چهار مرتبه دایره حمله کرده بسیار تن را از فرنگیان خون برینتند و آخر الامر امیر کبیر
که لشکرش مردم ملکی بود در محاربه فوج نظام ثبات نتوانست و رزید پس ناچار هزیمت اختیار کرد و از راه
فرار داخل تاشقرغان شده جمعیتش را کتده کشت و چندی در تاشقرغان درنگ نمود تا که خدمه خودش که از جور
پادشاه بخارا در هر جا بر او کتده شده بودند از توقفش در تاشقرغان خیر یافته بیکم و دو دو بتزده شتافته سمدتن
فراموش گشت از راه خنجان بتا آنکه غزا و جهاد مردم کو هستان با فرنگیان سمرکته بر زبانها افتاده بود روی بسوی
کو هستان کابل نهاد و آنکه که وارد کل بهار ابتدای کو هستان شد میر مسجدی خان بن خواجه اسحق از و سولش
در آنجا آگاه شده بذریعه مکتوب دعوت کو هستانش نموده خود هنگامه ارای قتال گشت و شاه شجاع شهزاده
محمد جور را با جنرال شیل و الکسندر بارنس و افواج انگلیسیه و سواران طائفه قوئل زانی از کابل جانب کو هستان
اکتیل کرد که میر مسجدی و غیره کو هستانیان را کو هستانی بسزاده خنجان در موضع خواجه خضری غلامه میر مسجدی
خان محاربه رخ داده میرمد کور با پنجاه تن پیاده از دلیران کو هستانی دست بالآت حرب برده بمدافعه پرداخت و انگلیسان
یکجانب قلمه را بضر بکوله توپ بست ساخته از راه پورش بناختند و میر مسجدی خان با همراهان خویش بی مردی
فترده چنان با انگلیسان در آویخت که جاسین بکار دو خنجر و سر نیزه تفنگ بسرو سینه و شکم هم دیگر زده خونها
برینتند و انگلیسان از دست برد دلیران کو هستان استقامت راهلاک جان دانسته هزیمت یافتند و از ضرب تیغ بجهاد و کتین
با وجود که بکفوج سوار و کفوج پیاده نظام با توپخانه بودند پشت بچنگ داده و بگریز نهادند و از افسران کانی آنها چندن
از احاد سیاه کشته شدند و از کو هستانیان نیز میر مسجدی خان زخمدار شده چندن دیگر مجروح و مقتول گردیدند
بعد میر مسجدی خان اقامت را در مقابل پادشاهی عن نهایی دانسته شب هنگام ترک مقام خویش کرده بریزه کو هستان
و از آنجا در نجرب رفت و مقارن احوال امیر کبیر از کل بهار راه کو هستان برگرفته در موضع پروان که در زمان حال
موسوم بجبل السراج است بالشکر انگلیس که هشتصد سوار و مأمور بدفع و بیگار امیر کبیر و الاشیار شده بودند
دو جا کشته نائزه کبر و دار شعله و گردید و سردار محمد افضل خان و سردار محمد عمر خان که قبل از فرار کردن
امیر کبیر از بخارا در تاشقرغان آمده و ایستوقت ملازم رکاب والا بودند حله های مردانه کرده انگلیسانرا از پیش
برداشته هزیمت دادند و تعاقب ایشانرا از دست نداده همچنان زده و میراندند و امیر کبیر خودش بانائب سلطان محمد
خان انکی زانی و قادر خان مسیح زانی از عقب نازی عنان باز کشیده دیگران همچنان اسب تعاقب ناخته از امیر کبیر
دور افتادند تا که فوج دیگر از افواج انگلیس بمعاونت شکستیان رسیده سرداران را از عقب نازی باز داشتند
و حایل بین امیر کبیر و پسرانش شدند و امیر کبیر کتوت مدعی را نظر کرده با هر دو تن همراهش قبل از آنکه سرداران
بر کایش ملحق شوند روی بسوی نجرب که میر مسجدی خان نیز در آنجا رفته بود نهاده این امر باعت نهانی او
و تقرقه سرداران از وی شد چنانچه نزد میر مذکور شده و او مقدمش را آگرمی داشته پس از اذهای مراسم عزمت
و احترام آنس آرد که سرکار والا در نجرب درنگ فرمایند تا مردم کو هستان را فراموش نموده بعد بمحاربه خصم
گرایند و امیر کبیر نظر بظلمت مردم کو هستان مسئول او را قبول نکرده آهنگت زرمت کرده گفت که چون شاه شجاع
بر مسند حکومت قرار دارد میباید در صورتیکه کار از پیش نرود خرابی بشما و مردم کو هستان روی دهد و مال و جان
مسلمانان به در رود پس از آنجا راه برگرفته چون بزدیدک شهر کابل رسید چیزی وجه نقد بقادر خان و محمد اسرخان
بازگرافی بد خدمت خویش داده از خود پیش فرستاد که بشهر در شده اسباب نعل بندی بادوسه سوار نعل خرید
در مقبره پادشاه که وعده کاه قرار داد بودند که در آنجا یکجا شده جاب زرمت رهسپار شود و خود بانائب سلطان
خان انکی زانی در دست قلمه حاجی صاحب پای مناری از اسب فرود آمده قدری درنگ کرد که هر دو تن مأمور
چیزی از ایشان دور شوند و در آنجا امیر کبیر با شود اندیشیده بسوا بدید رای زرن و خرد دور بین امر را چنین
قرار داد که عیال و اطلسلم در غزنین نظر بند و محفوظ و شاه شجاع از یاد حکومت کامروا و محفوظ است
اگر چنانچه قبایل و زری و ترکی و اندری و غیره مردم طوائف غلجانی فراموش شده لوی جهاد و غزبار افرازند
نیز چون مردم اربست مقاومت نتوانسته رفته جمعیت شان گسسته خواهد شد و آتوت تن نهیسا با هزار گونه

رنج و تعب مبتلا گشته توان نشستن زاویه کمانی و تاب کشتن بادیه ناکامی را نخواهم داشت پس اقرب بصواب
 آنست که نزد سرولیم حی مکنان رفته هر چه بودی که او بنیدیشد پذیرفته پادمان اصطیبار بیجم و ابن امیر
 از نائب سلطان خان نیز مشورت جسته پسندیده او و خاطر اشرف گشته عزم شهر کابل شد و در حدود قلعه محمود خان
 بیات که حال با امر اعلیحضرت سراج المله و الدین بجای آن عمارت نیکو نظارت قومی باغ سر باوج تقاضا برافراخته
 است رسیده از بل واقع موضع مذکور عبور کرده بقرب بالاحصار بسواران نظامی که از قفا ویش رو و عین
 و یسار سرولیم حی مکنان که متفرج و گردش بیرون شده جانب بالاحصار معاودت کرده بود پیوسته همچنان آهسته
 آهسته از عقب ایشان اسب رانده چون از دروازه شاه شهید داخل بالاحصار شد نائب سلطان خان با امر امیر کبیر
 از سواران دساله رو پرستی نام آنرا که به تخت اسب میراند نموده و مکشوف داشت که سرولیم حی مکنان است
 بعد با جمعی امیر کبیر خبر رسیدنش را پیش شده مکنان اظهار داشت و او چون سرداران که هزمتیان لشکر انگلس
 را چنانچه آقا مذکور کشت تعاقب نموده تا کنون در کوهستان بازار کارزار گرم بود سر اسیمه سان از نائب
 سلطان خان پرسیده که بالشکر (۱) و هنوز نائب سلطان خان جواب نگفته بود که امیر کبیر در رسیده و سرولیم حی مکنان
 بفرست او را شناخته هر دو ن از اسپان خویش فرود آمدند و پس از احوال پرسی مرسوم دست امیر کبیر را گرفته
 در باغیکه امیر کبیر ساخته و از اشجار و ریاحین برداشته بود برده با هم داخل منزل شدند و در صدر اوطاق چوکی
 برای امیر کبیر گذاشته بر نشاند و چوکی خود را فروز گذاشته بر نشست و زبان اعزاز و اکرام کشود .

ذکر مکالمه سرولیم حی مکنان با امیر کبیر

مأمور شدن وی با قلمه هند

قبل از آنکه سخن در میان رانده شود امیر کبیر برسم شاهانه که در وقت تسلیم شمشیر میسازند شمشیرش را
 از کمر کشوده پیش سر ولیم حی مکنان نهاد و وی به تعظیم شمشیر از جا برخاسته و آنرا بدست گرفته بر زبان راند
 که امیر صاحب شما در هندوستان میروید و امیر کبیر باسخ داد که حالا که نزد شما آمده ام هر چه بگوئید پذیرا است
 بعد التماس کرد که سردار محمد افضل خان تاحال بنسب ما امر گرم قتال وجدال است برایش بنویسید که دست
 از جنگ کشیده نزد شما آید و امیر کبیر جاقو و عینک خود را خدمت سواری بطریق نشانی فرستاده وی نزد
 والد ماجدش آمد و قبل از ورود او در شب اول که امیر کبیر بعد از ملاقات سرولیم حی مکنان بخیمه که در حین باغ
 برایش افراشته نشریف برده و دیگر مکنان از امیر کبیر التماس نمود که پادشاه شجاع ملاقات نماید اما امیر کبیر این مسئول
 او را قبول نفرموده گفت ما را پادشاه شجاع کاری نیست نزد شما آمده ام نه به بیعت و اطاعت او و سر ولیم حی
 مکنان گفت که نظر بیاس سلطنت که او را است سزاوار است که نزد وی بروید امیر کبیر جواب داد که شما
 او را براد شاهی برداشته اید نه جمعی از اهل حل و عقد اگر نه چنین است نبایدست از اعانتش باز دارید تا مقبوم شما
 و بجز دان جهان شود که کدام کس سزاوار پادشاهی است و اعیان مملکت با تمام رعیت کرویده احسان کیست
 و اگر حرفی داشته باشد حاضر آمده خودش محضور شما پادشاه ادا نماید و سر ولیم حی مکنان ظاهر اسکتوت
 کرده دیگر چیزی نگفت لکن باطن از سخنان امیر کبیر غنیمه خاطرش از هوای خرمی بشکفت که وی مجوز از
 نزاع دیگر کاری پادشاه شجاع ندارد و پس از سخنان مذکوره سردار محمد افضل خان جهت آوردن حرم محترم
 مأمور غزنین شده خود امیر کبیر با بکتن از زوجهاتش که دختر ناظر خیر الله خان عرب و در کابل بود معطل
 بر سیدن سردقات حرم با احترام نکرده استصواب انگلیسان راه کشور هند گرفت و بکنوج سواره با یکفوج
 پیاده از سپاه انگلیس به همراهی و پاسداری او مأمور شد و در خلال احوال مذکوره سردار شیرعلی خان
 محمد اعظم خان و سردار محمد اکرم خان که با حرم محترم چنانچه از پیش رقم شد از تاشقر خان آمده مأمور با قلمه
 غزنین شده بودند قبل از ورود امیر کبیر در کوهستان بوقت محاربه با میان هر سه ن احرام جهاد بسته با هم
 قرار دادند که سردار محمد اکرم خان متوقف غزنین بوده و درین طوائف اندری و ترکی و سپاهان خیل

(۱) یعنی بالشکر آمده

ذکر مکالمه مکنان با امیر کبیر

ذکر تکیه بر
نمودن سردار
شیرعلی خان
و سردار محمد
اکرم خان
مزم جهاد

و وزیر و غیره قبائل غلجائی رفته با حاجیکه رباطورامک و ناسن و مردم چرخ همرا بنام غزا برانگیزند و بحاربه
 خصم گرایده خونها بریزند و نیز سردار محمد اکرم خان با ایشان قرار داد که در قریحجات رباط و ورامک و غیره
 تواحی متوقف و مشغول فراهم نمودن لشکر باشند تاوی نیز از غزنین بیرون شده با ایشان ملحق شود و هر دو تن
 شهزاده راه مقصود بر گرفته در موضع مذکور در يك کرده مردم را ترغیب بغزاه می نمودند که انگلیسان مقیمه
 غزنین از عزم ایشان آگاه گشته سردار محمد اکرم خان را نظربند نمودند و هر دو تن برادر دیگر ازین ماجرا
 خبر یافته از چاشیکه در يك داشتند برخواسته آهنگ زرمتم کردند و در آنجا رفته هر چند مردمش را تکلیف
 و ترغیب بر جهاد کرده مدد طلبیدند جرأت از ایشان ندیده بی نیل مرام راه خوست بر گرفتند و از مردم آنجا نیز
 مراد ایشان حاصل نگشته در سنه ۱۱۱۰ ز در سردار خواججه محمد خان و سردار نور محمد خان و سردار بیخی خان و سردار زکریا
 خان پسران سردار سلطان محمد خان که آمو ضح را مهارا چه رحمت سنگه چایکیر شان معین کرده بود رفته
 چندی زردانان اقامت گزیدند تا که امیر کبیر وارد لاهور شده بذریعه مکتوب ایشان را طلبیده شرف دست بوس
 حاصل کردند و سردار محمد افضل خان که در غزنین جهت حمل و نقل برده نشینان حرم محترم رفته بود نیز با سردار
 محمد اکرم خان و بانوان برده غف از غزنین براه کابل و پشاور کوچ داده وارد لاهور شدند بعد امیر کبیر یاز
 وسات محترمانه و شهزادگان با سعادت از لاهور در لودهیانه رفته در عمارتیکه بانوان حرم محترم شاه شجاع منزل داشتند
 و از آنجا روانه کابل شده بودند جای کرید و سالیانه دولت رویه چهره شاهی از دولت انگلیس برای مصارفش
 مشخص و مقرر گردید و بعد از چند روز که ذلت و خستگی راه ذایل و رفع شد امیر کبیر بانوان حرم محترم را
 بادبکر شهزادگان سعادت توام در لودهیانه گذاشته سردار محمد اکرم خان و سردار عبدالغنی خان نیزه سردار
 رحیم داد خان و میرزا محمد حسین خان مهر بردار و غیره چند تن از خدمتکاران را با خود برداشته فرامرز خان و ناظر
 سهراب خان جدید الاسلام و راز محمد خان و راز محمد خان و طره باز خیاط کشمیری و باها کرم سقاء پاشی و ناظر خانجان
 و محمد بی خان کشمیری و شیر محمد خان فرانس پاشی و غیره را که صد تن میر سیدند نیز همراه گرفته باستواب
 رانی انگلیسان از لودهیانه در کلکته تشریف برده اقامه گزیدند و در آنجا استان بکوه منسوری واقع دیره دون
 سیلابی نموده در زمستان بکلکته روز به روز می برده نیست همیکرد

(۱)
نام موضعی

(ذکر عزل شهزاده فتح جنگ از حکومت قندهار)

وخل یاقین روزگار شاه شجاع از کردار محمد عثمان نظام الدوله

در خلال وقایع واحوال مذکورده سال ۱۲۵۶ هزار و دوست و پنجاه و شش هجری شاه شجاع شهزاده فتح
 جنگ را که حکومت قندهار داشت بسبب رنجش خاطر میجیرلیج انگلیس مقیم قندهار بکابل طلبیده شهزاده سعید
 جنگ برادر او را بحکومت قندهار مأمور نمود و شهزاده محمد تیمور را بکابل گذاشته خود بمزم قشلاق راه جلال آباد
 بر گرفت و چون وارد جلال آباد شد طاعنه سنگوخیل که بواسطه عداوت خانکی چند روزه کوفتند از مردم
 شنواری بتاراج آورده و سر از حیب محمد کشیده بودند بگدسته از فوج بیاده انگلیس را با یکفوج از سواران سپاه
 شاهی و توپخانه بداندو راهی گرد و آنان از توجه لشکر خبر گشته قلاع و مساکن شان را فرو گذاشته بگوه رفتند
 و با وجود دشواری جیل کوشالی بسزا یافته افواج مأموره مراجعت کردند و مقارن انحال سطره فرامین
 جیل بهر دستخط شاه شجاع بدست مکر بکر انگلیس افتاده شاه شجاع نشان داده مضمونش بنام مردم کوهستان
 مرقوم بود که لوی بلوا و ریایت غزایر افرازند و شاه از مشاهده آن خطها که هیچ اشتباه در میر و دستخطش نبود
 منفعل و خجیل گردید تا که میرزا ابراهیم خان منشی پاشی حاضر گشته نیک ملاحظه و بغور مشاهده نموده ظاهر گشت
 که دستخط و مهر شاه صحیح و برجاست لکن دستور اصل را که مرقوم بوده برداشته این نکات را بجایش نگاشته اند
 چنانچه از بعضی حروفات و کلمات محوشده ظاهر می نمود پس شاه خورسند گردیده در حال مکر بکر انگلیس را بحضور
 خواسته از کید دشمنان خویش آگاه هس کرد و از خلوط مذکورده مفهومش ساخت چنانکه اعتراف کرد که
 جعلیست بعد منان هردو خط را بهم افسران نظامی نموده از حقیقت آگاه کرد که اگر از خواطر راه ندهند

ذکر
عزل شهزاده
فتح جنگ
از حکومت
قندهار

آنکه شاه مقام سخن یافته با صاحبان انگلیس گفت که این قتها از احسانات دولت انگلیس است که نسبت با طاقه بارکزائی بظهور رسانیده ایشان گستاخ شده بروی کار میآوردند و این قسم امور بی بظهور خواهند آورد چنانچه شنیده میشود که سران طاقه بارکزائی چون نواب عبدالجبار خان و محمد عثمان خان و نواب محمد زمانخان و غیره امثال ایشان شب و روز دامن زن و آتش افروز فتنه اند خصوصاً درین هنگام که محمد عثمان نظام الدوله هواخواهان و اخلاص کیشان امیر دوست محمد خان راجون میرزا امام وردی خان و میرزا عبدالرزاق خان مستوفی که از مغزا را بتقریب وارد کابل شده است و میرزا احدخان و نایب امیر بارکزائی و غیره را بختار کار خود قرار داده است و ایشان شهرت نموده بزبانها نهاده اند که شاه شجاع را از سلطنت بجز نامی داده مرام بکام نیست و اختیار برك کاهی را در امور سلطنت و پادشاهی ندارد و خلا آنکه در لودیه بانه بدفعات عهدنامه مؤتمنه بین دولتین مرقوم داشته ایم که کارگذاران دولت انگلیس را در هیچ امری از امور داخله مملکت افغانستان مدخلیتی نباشد و صاحبان این نوشته را بدرفته و معنی داشته اند که غرض اصل از نوشته ایندفعه در عهدنامه همین طاقه بارکزائی بوده که مدعی سلطنت اند و اکنون که نتیجه منکس گردیده است میباید قبل از حدوث فتنه مدارکشان کرده شود و چون انگلیسان را مایل خاطر جانب منسوبان امیر دوست محمد خان بود سخنان شاه شجاع را نشنوده تدارک کار نتوانند و شاه نیز بیاس خاطر انگلیسان دیگر چیزی بزبان نیاورده از جلال آباد بعزم زیارت مرقم مهربانک در لغمان رفتم و بقبره مادر مرحومه خویش دعای امرزش خوانده میرزا ابراهیم خان منشی باشی حاکم لغمان از حسن کردانی و آرزو رسائی بسپاه رگابی و ضیافت ایشان شماره از خود خورسند و رضامند ساخت و این خورسی شاه از وی باعث حسدور شد محمد عثمان خان نظام الدوله شده خالصه جات لغمان را که در اجاره میرزای مذکور بود ضبط نموده عامل و ضابط دیگر از جانب خود مقرر فرمود و هر چند میرزای منور سند اجاره داری خود را باز داشت کسی عرض او را نشنیده و معنی نگذاشت و مثل ملا عبدالشکور که از حکومت کابل عزل نمود دست او را نیز از حکومت لغمان کوتاه ساخت و همین امور را نظام الدوله مذکور از سبب آنکه مکنان جانب دارش بود بظهور میآورد خلاصه شاه شجاع از لغمان در جلال آباد مراجعت کرده با صاحبان انگلیس راه معاودت جانب کابل برگرفت

ذکر اموری که نظام الدوله بروی کار آورده

(باعث اختلال روزگار شاه شجاع شد)

آنکه که شاه شجاع وارد کابل شد بسوا بدید مکنان انگلیس شهزاده محمد تیمور را در سال ۱۲۵۷ هزار و دو صد و پنجاه و هفت هجری بحکومت قند هار ما مور فرموده مقارن ایحال برده نشینان حرم محترم شاهی که بیاسداری و حفاظت و عمرای میبگیر برات فوت انگلیس از لودیه بانه غایب کابل شده و عمارات نشینان کاد ایشان بانوان مشکوی عصمت و عنای امیر دوست محمد خان چنانچه مذکور گشت سپرده شد در ماه ربیع الثانی سه مزبور بکابل رسیدند و پس از وصول بانوان حرم شاهی در کابل چون مکنان جانب دار نظام الدوله شده بایه اقتدارش چنان ارتقاء گرفت که چند تنی را که بدربار شاه اسم و رسمی داشتند همه را نزد مکنان مقدم کرده او را از ایشان سرکران ساخت و بدان هم اکتفاء نکرده بنای کاستن تخنوه خوانین درانی را گذاشت و ازین امر خوانینیک هوا خواه شاه شجاع و از حکومت امیر دوست محمد خان و برادرانش نارضا بودند عرض بردار حضور شاه شجاع شده التفاس آن کردند که مواجب خوانین را از کاستن بازدارد تا موجب فتنه نشود و شاه از عرض آنها نظام الدوله را مانع گردیده فرمود که دست از تقیص تخنوه سران قبائل باز داشته مرتکب ایذا احدی نکرده و او امر شماره بکوش قبول جاندازه از امریکه پیشنهاد خاطر داشت دست باز داشت چنانکه روزی صمد خان سیره زالی بیک خان بادوزائی فو فلزائی بدربار عام از رسیدن مواجیش بعرض شاه رسانیده شاهش جواب را بنظام الدوله راجع کرد و او گفت که صمد خان دروغ میگوید و طریق خلاف می بود و صمد خان که از کردار نظام الدوله دل ننگ شده بود بر آشفته که تودروغ میگوئی که تمام خدام دولت را جگر خون ساخته با گروه بارکزائی که خصم سلطنتند نزد محبت باخته و شاه از درشت خوئی و زشت کنی مردون ملول و متالم گشته بدون آنکه چیزی عزم نماید

ذکر اموری که
نظام الدوله
بروی کار
آورده باعث
زوال سلطنت
شاه شجاع
شد

خشم آورد ازهار که برخواسته بدولت سرافرا در شد و نظام الدوله این ماجرا را بزبان شکوه نزد مکنان بازداشته التماس عزال صمد خانرا از وی نموده او بشاه نوشت و شاه بقرار نوشته مکنان صمد خانرا ازهار بانی حضور منع فرمود و این امر حجت و دلیل دیگر بر اقوال بارک زائیان شد که مردم میگفتند که شاه بیرون از نام دیگر باده از امور سلطنت بکام ندارد خلاصه هرچه بارک زائیان بنظام الدوله تعلیم می نمودند بحمل اجرا میرسید و هم خود شاه بکوی فهمید که ایشان شب و روز در صدد آنند که اعتبار و برا از دلهای مردم دور کرده در مملکت شرو شور اندازند و نظام الدوله نیز برطبق مرام آنان رفتار می نمود تا کار را بجائی رسانید که زمام اختیار دادوستد مالیات را از کف شاه شجاع بر بود حتی اوقاف مزار عاشقان و عارفان را که از عهد سلاطین ماضیه مسجل بود ضبط کرده شاه شجاع نتوانست که بر حال کند و همچنین اگر محرم توکر کر ققن سواری را نموده از تبریز انگلیس نیز اجازت حاصل میکرد بدون رضای خاطر نظام الدوله تمنای شاه بهدر میرفت و اگر ستم دیده و جور رسیده از رعیت و سپاه زده شاه داد خواه میشد جز اینکه میگفت امر میشود دیگر چیزی نمی شد و هم درین هنگام از جانب کار برداران دولت انگلیس حکم تبدیل مکنان صادر گردیده او تهیه سامان سفر هند برداشته شاه را ازین امر دل گیر ساخت و شاه خواست که اسرار ضمیر خویش را نزد او مکتوف دارد اما از سبب آنکه زده ناموس سلطنت در دیده بشود چیزی بزبان نیاورد چنانچه خودش در روزنامه خویش می نویسد که از رفتن مکنان و قائم مقام کشتن الکسندر پارتس ملازم رویداد که اگر همچنین بی بردن بدنای حوالتم شود بهتر است که راه بیت الله الحرام بر کیم و از این و از بکار کسان دولت انگلیس ابراز ندامت که مبدا آزرده شوند و علاوه بر همه تصرفات نظام الدوله که مذکور گشت دست بولایان بعده نیز دراز کرد چنانچه در وقت مأمور شدن شهزاده محمد تیور بحکومت قندهار سردار عباس خان نام بر خود را بدون اجازت و آگاهی شاه با شهزاده همراه کرده و قندهار فرستاد و بمبجیر لار دهن مقیم آنجا نوشت که نظر و بسبق حکومت قندهار را بر سردار عباس خان سپرده زیاده بر سه هزار روپیه مصارف ساهواره چیزی بشهزاده محمد تیور بدهد و مطابق این مکتوب خود روزی مشورتی مرقوم نموده نزد میرزا ابراهیم خان منشی فرستاد که پیش پادشاهی رساند و بنیاد از مطالعه این منشور نامیور گشته فرمود که هرگاه همه حکومت قندهار مفوض بعباس خان شود رفتن و بودن شهزاده محمد تیور در آنجا چه ضرور بود و ازین امر مکنان را نیز آگاه کرده چون اوجاس دار نظام الدوله بود دلایلها در جواب شاه گفته ساختن ساخت

کاستن نظام الدوله مواجب خوانین غلجانی و خدام شاهی را

چون نظام الدوله انگلیس را برقرار یک مرقوم گشت جانب دارو پذیرد کردار و کفستار خویش دید مکنان اظهار کرد که خوانین ملکی هزاران روپیه را بموجب بنام مواجب می برند که هرگاه از ایشان باز داشته شود هم باعث خالی و زللی نخواهد شد و مکنان که از قنیه باطنی مردم آگاه سیود سخن غرض آورد او را شنیده اختیارش داد و او از اجازت مکنان کام روا گشته ابتدا مبلغ چهل هزار روپیه از مواجب خوانین غلجانی را باز گشت و نیز هر کدام حواله نمود که مجزانه تحویل کرده رسید حاصل گشتند و ایشان هر چه داد خواسته گشتند که انجواجب بموجب محافظت طرق و بندرات که مال قوافل و تجار تلفت نشود برای ما معین و مشخص گردیده است و در عهد هیچک از سلاطین این نخواهیم و موقوف و باز گشت نشده نظام الدوله سخن شان را نشنید و دست از باز گشت نخواه شان باز نکشید و ایشان مأیوسانه از راه فرار در مساکین خود رفته ابواب فتنه بر کشوده برای گیری و سرقت و تاراج اموال تاجران و رهگذاران برداشتنند و از آنجمله در سبکی خورد کابل واقع نه گروهی شهر راه افواج انگلیس را که بسر کرد کی جارج مکریکر از کابل مرحله پهای جلال آباد شده بودند گرفته مجازبه سخت رو داده اخر الامر انگلیسان جیره دست گشته آن مردم را باصلاح آورده بعد وارد جلال آباد شدند و در خلال احوال کار دیگر از دست نظام الدوله بصورت بیوسه که زیاده تر صورت کدورت خواطر غلجانیان گردید و آن این بود که حاکم ایشان را معزول کرده محمد اکبر نام پسر هفت ساله خود را

کاستن نظام الدوله مواجب خدمه شاهی را

بجایش مأمور حکومت کرد و بدین نیز اکتفا نکرده مکتوبی از طرف مکتان مرقوم نموده بمطالعه شاه شجاع رسانید که چند تن از خوانین درائی را که منشأ فسادند چون غلام احمد خان بن شیر محمد خان بامیزائی مختارالدوله و عبدالقدیر خان و محمد عطاخان بن سردار سمندر خان بامیزائی و سکندر خان عم او و سردار عبد السلام خان بن محمد اکرم خان امین الملک میباید که اخراج شوند تا هر جانب که خواسته باشند بروند و شاه شجاع که از ناصیه حال ایشان بجز خردمندی دیگر چیزی مشاهده نمیکرد مشوش و غمناک شده بیاس خاطر داری انگلیسان هیچ نکته امر باخراج خوانین موصوفه کرد و ایشان از صدور این حکم سراسیمه گفته بعرض شاه رسانیدند که هر یک را فراخور حال مال و منال و عیال و اطفال است همه را گذاشته چه سان راه دیگر مملکت تواند گرفت و شاه از سب رضا جوئی انگلیسان چیزی بر زبان نراند ماجر را بگفتن باز داشت و ابصور است که شاه بشقاقت ایشان برخوایست است آشفته ناکبام داد که ضرور اخراج شوند و زیاده از سه روز جهت فرود آمدن و بپرداشتن مال و متاع خود در کابل درنگ نکرده بدون از بشاور بدیگر جانب آهنگ رفتن ننگند و ایشان ازین امر مکتان زیاده تر قرین رنج و غم شده بامم گفتند که ما را انیمانه هندوستان روانه میکنند پس ناچار بادوستان خود مشورت کرده چون از حمایت پادشاهی ناامید شده بودند صلاح و بهبود کار را در شورش دیدند و بامم قرار دادند که از دم شمشیر سخن راست و بطمن نیز جواب دشمن گویند

(ذکر شورش عام مردم سکنه کابل)

(و حال دناکیه بر لشکر انگلیس وارد گشت)

چون امر بشورش قرار گرفت شخصی در چنین وقت فرصت یافته چند قطعه خط بیک مضمون نوشته و همراز چه را بدروازه خانه یکی از اعیان شهر چون میر حاجی و حافظی پسران میر واعظ و امین الله خان لاهور کردی و غیره که نام و نشانی از خود داشت در تاریکی شب بنیادخت و رفتن این بود که ای مردم فکری بحال خود کنید که امروز و فردا مر شما اسیر آساروانه هندوستان خواهید شد و بانی این امر مفهومی و معلوم نشد که بود بکر شاه شجاع در روزنامه اش ذکر کرده است که شخص بتعلیم بارک زبانیان مرتکب این کار شد بهر حال چون صاحب مرغانه بامدار نوشته مذکور را دیده مضطربانه یک نزد دیگری شده جماعت مردم آگاه گشتند و در شب بامم عهد بسته بسوگند های سخت موقوف نمودند که ناچار درین ورمق درین داشته باشند دست از سیزو آور نکشند و مردا نمیدور دشمن بگویند و نواب محمد زمان خان بن سردار پاننده خان مرحوم را سالار خود دعا قرار دادند و نظام الدوله که محرک اخراج چنین خوانین عظام بود خیر نشست که باوجود رفت و آمد هنگامه آریان نزدیکی و همداستان شدن ایشان هرگز فکری نکرده بدیری نجات و با آنکه در شب هفدهم رمضان این سال که ۱۲۵۷ هزار و دویست و پنجاه و هفت هجری بود او را خبر دادند که فردا آتش فتنه افروخته و دشمنان دولت سوخته خواهند شد هیچ متحمل نگشته شاه را نیز آگاه ساخت که بتدبیر اطفای آن نوره می برداختن خلاصه در پانصد روز هفدهم ماه رمضان مذکور ابواب حرب باز شده دایران رزم جوی دست بقتل جان و غنیمت مال انگلیسان دراز کردند و باشمشیر های آخته جانب منزل کاه الکسندر بارس که درین شهر بود متحقد و در حال شاه شجاع از بالا حصار آگاه شده جاز چنان را امر کرده هر چند آواز منع در داد کسی نشنود تا که تمام مردم شهر و بازار انجمن گشته اطراف منزل الکسندر بارس را بگرفتند شاه شجاع فوج تلنگه هندی رکابی را باشهزاده فتح جنگ و چند سرب توب بدفع غازیان و بیرون کشیدن الکسندر بارس مأمور کرد و هم او را پیامداد که از شهر بیرون شده یاد اخل بالا حصار شود و بادر لشکر کاه انگلیس رود و لیکن از تلنگی مجال و هجوم و ازدحام رجال که مشغول قتال شده بودند فرصت میسر نکشت که الکسندر بارس جان سلامت برد چنانچه شهزاده فتح جنگ پاسبان مذکور و توپخانه در رسیدند دلاوران میدان جنگ که دور الکسندر بارس را تنگ کرده بودند دست از محاصره او باز ندانند درین خانه های شهر و کوچه و بازار آهنگ بیکار شهزاده نیز کردند و بامم در آویخته خونها ریخته گشت و هفتصد تن از سپاه شهزاده کشته گشته قبه السیف باشهزاده پشت بخت داده تیم خان داخل بالا حصار شدند و شاه شجاع حالت

ذکر بلوای مردم کابل

الکسندر بارنس را از شکست یافتن شهزاده تپاه دانسته میرزا ابراهیم خان منشی را در عسکرگاه انگلیس نزد مکنانی فرستاده پیام داد که افواج دولتی را از جا بر جانب بسرعت داخل شهر نماید که هنوز چنانچه باید اساس حصار شورشیان استوار نگردد و در نتیجه حیات الکسندر بارنس را نبریده اند شاید که این آتش افروخته خاموش گردد و از هیت حمله سپاه مردم شهر از جوش و خروش بنشینند و مکنان بخمال آنکه و اعمه بر شاه مستولی شده است فوج دیگر تلنگه را با هشت ضرب توپ روانه بالاحصار نمود که شاه را دل بجای آرند و بالاحصار را محافظت کنند و ازین سوی دایران رزم جوی در منزل الکسندر بارنس ریخته خود او را مقتول و اموالش غارت کرده منزل کاهش را آتش زده بسوختند و خزانه دولتی را که بخانه نزدیک جای الکسندر بارنس و خزانه دارش جان سین نام انگلیس بود تاراج کرده بک باک و پانزده هزار روپیه چهره شاهی بغنیمت گرفتند و ازین ماجرا مردم اطراف نیز آگاه شده دست و دست و فوج بیرقها افراشته دهل زنان بزم غزلار و بشهر نهادند و در اندک زمان که هنوز شاه شجاع و افسران انگلیس تدبیر نیندیشیده و کاری پیش ننگرفته بودند مردم بسیار در شهر فراهم گشته بزبان ایشان بقرآن مجید عهدنامه نکالته نزد شاه شجاع فرستادند که اینک کلام مجید گواهد است که دست از حمایت انگلیس باز داشته همچنان خویش را پادشاه مستقل بنده داشته در دفع لشکر انگلیس و بیرون کشیدنش از مملکت بمانند و انباز شده کمر همت بترکت از بر بند والا از قتل خودت بزدست نخواهم کشید و شاه شجاع بنا بر عهدیکه پادشاه انگلیس کرده بود عهد و خواهش ایشانرا نپذیرفته ایشان ناچار گشته چون بی سردار و رئیس جهاد صحت نییافت نواب محمد زمان خان برادر زاده امیر کبیر را بر سرداری و ریاست خود برداشتند و با طاعت او کردن نهاده همه روزه بدور لشکرگاه انگلیس رفته زود خوردی کرده شب هنگام بمقام خویش بر میکشند تا که بر قاعه نشان خان واقع بین شهر رده افغانان که علوفه و آذوقه سپاه انگلیس در آن بود ساخته بزم تاراج نمودن غله بمحافظین قلعه بچنگ برداختند و قلعه داران تاب درنگ نیاورده بمعاونت مردم چند اول که شاه شجاع منصب هفصد سوار بی مخانشیرخان چنانچه رقم کشت عطا کرده بود و او طریق خدمت شاهی بنمود از قلعه برآمده داخل عسکرگاه انگلیس شدند و غازیان قلعه را منصرف کرده غله و آذوقه انگلیسان را تمام بر بردند و همچنین دور تر بود انگلیس را که در برج و زبرفتح خان واقع ضلع شمالی چهارباغ و متصل کنتار جنوبی نهر کابل بود بگرفتند که او را نیز بنامه الکسندر بارنس هلاک سازند اما او بیاری و مدد کاری مردم اندرانی از برج مدد کور فرود گشته خود را بشکرگاه انگلیس کشیده جان سلامت برد و مال و اسبابش بتاراج زده دیگر کسی از افسر و سپاه انگلیس در اندرون شهر نمانده همه در لشکرگاه جمع شده با چیزی که در بالا حصار نزد شاه شجاع حای کرده بود همه محصور شدند و روز دیگر غازیان رخاشجو قاعه جعفرخان واقع قرب اردوگاه انگلیس بورش برده بیک حمله قلعه را منصرف شدند و ذخیره و آذوقه انگلیسان را که در اندرون قلعه مذکور بود همه را بغنیمت آوردند و در روز سه شنبه بیست و چهارم رمضان که روز هشتم شورش بود چیزی از سوازه نظام انگلیس هنگام عدم بقدام جرات بر نشسته مشرف بقریه فی فی ماه رو که نزدیک لشکرگاه ایشان بود بر شده برسم قراولی گردش همبگردند و غازیان ایشانرا اندک از نگاه دور دیده ساختند و زود خوردی کرده چون افواج انگلیس قریب بود و جنبش نمود همرمیت یافته پس بشهر شدند و همچنین باز دیگر در خیابان باغ شاه که آباد کرده شاهجهان مغولیه بود و حال آزاران بیست و گشت زار گردیده همچنان نام زبان زد خاص و عام است حمله کرده درین دیوار باغ و در ختان اطراف بیرون آن چند مرتبه کشتش و کوشش نموده در دربار از کت اشجار و حایل بودن دیوار کاری از پیش برده پس می نشینند تا در حمله اخیر که مردم غلجانی از کرد راه بزم غزاد داخل شهر شده بدون آنکه درنگ نمایند و با رفسر کشاید همچنان ایستاده پاکه بیاده را کینه آذوقه به پشت و سوازه را خرابین علوفه بقتال بسته بود آهنگ جنگ کرده باغی غازیانیکه سرگرم سبزی و آویز بودند حمله کرده اطراف لشکرگاه انگلیس را بغایت تنگ کرده همه را بمحاصره انداختند بعد افسران انگلیس از غرت اینکه نام دولتشان بیست نشود افواج نظامی را با چند ضرب توپ از چهاروی بیرون کشیدند و ایشان که خود را بهر صورت کشته تصور کرده بودند نام مبارک بر خود نهاده بی محاربه بقتل شدند و دست سلاح جنگ برده

امارت نواب محمد زمانخان

(چند اول) (ذکر وقایع عهد سلطنت دومی شاه شجاع و امارت محمد زماخان) (سراج التواریخ)

بهر جانب که روی آوردند غازیان را از پیش برداشته مغلوب همی ساختند تا که مردم غاجائی داخل قلعه نریکاباشی واقع جنب شرقی جهانوی لشکر انگلیس شده خود را مستحکم کردند و سپاه انگلیس نقبها در زیر دیوار قلعه آورده از سد مه باروت و کلوله توپ یک باره قلعه را بست ساخته پورش نمودند و قلعه را بقهر و غلبه متصرف گشته بسیاری از غزائی را که در اندرون قلعه بودند بکشتند و بقیه القتل از راه فرار بشهر در آمدند و روز دیگر مردم کوهستان کابل با هم قرارداد شده هنگام محلی از همه در قریه بی نامرو واقع قرب شمالی لشکرگاه انگلیس رفته بقصد کین کین کردند چنانچه بامدادان بر جهانوی انگلیس حمله کرده افواج پیاده انگلیس ایشان را دیده فوراً در خارج جهانوی پشت بدیوار و در بجانب دایران کارزار صف بیاراستند و سواره ایشان با چند ضرب توپ بر تل مشرف قریه بی بی نامرو فرار شده با غزائی که در جانب شمالی مذکور جای گرفته بودند محاربه آغاز کردند و غزائی را از ضرب توپ همچنان بر جای داشته نگذاشتند که قدم بمیدان جنگ گذارند تا که از طرف شرقی تپه مرزوبده دیگر غزائی اقدام در مقابل کرده جانب شرقی نیز جمعی از غزاة فراهم گشته تپه را بالشکر انگلیس که بر زر آن با توپخانه جای گرفته بودند از چار طرف در میان گرفتند و در بحال جمعی از مجاهدین از جای که انگلیسان نمودار نمیشدند آهسته آهسته خود را بگریوه که نزدیک توپ انگلیسان بود رسانیدند و دفعه توپچیان را بر کلوله قننگ گرفته از دور توپ برآکنده ساختند بعد سواره غزائی دست بشمشیر ناخته بکسرب توپ را بدست آوردند و سواره انگلیس ازین حمای مردانه غزائی تاب مقاومت در خود ندیده بادیکر اتواب و توپچیان از راه عزیمت داخل جهانوی شدند و غزائی تا نزدیک جهانوی ایشان را تعاقب نموده چون پیاده نظام پشت بدیوار صف بسته ایستاده بودند مراجعت کرده جرات نتوانستند که داخل جهانوی شوند

(ذکر سرگذشت امیر کبیر در هندوستان)

در اوقات حدوث واقعات مذکوره هنگامیکه امیر کبیر چنانچه مذکور شد از لودهیانه راه کلکته بر گرفته در منازل عرض راه مردم مسلمانان هندوستان از حیت و طریقت اسلامی دست برداشته استقبال او را خواسته مراسم پذیره بتقدیم میرسانیدند و از انجمله در حدود سه روز پیش امیر کبیر درین مردم مستقبلین بر ملا عزت یافته قدما و افتادگان از لباس و اوضاع او بقیاس افغانان دانسته پیش خواند و از اظهارش معلوم و مفہوم گشت که بسرمایا دوست محمد است و برای تحصیل غراب علوم غربت سفر اختیار کرده نزد ملا غلام حسین مؤلف کتاب جامع بهادر خان استفادۀ علم نجوم نموده و بهره ور گردیده است پس او را با استرضای خودش از انگلیسانیکه همراه و محافظ امیر کبیر بودند درخواست ملازمت خویش کرد و انگلیسان از او پرسیده بعد از آنکه او را بنوکر شدن در نزد امیر کبیر راضی یافتند امیر کبیر اجازت نگاهداشتن او را دادند و امیر کبیر او را با خود برداشته چون وارد کلکته شد از ملا محمد زین العابدین سعادت و اقبال و نحوست و وبال اختر طالع خویش را سوال فرمود و او از اوضاع کواکب استخراج نموده نوشته بامیر کبیر داد که بعد از اقباض مدت یکسال و ده ماه عقده از کارت کشوده شده از قیدها و کامروا خواهی شد و الله اعلم انشی و امیر کبیر بقراری که سابقاً تخریر یافت ایلم زمستان را در کلکته و نا پستان را در کوه منصوره بسر می برد و هم در وقت ورودش بکلکته سردار غلام حیدر خان فرزند ارجمند خویش را که انگلیسان از غزنین دست گیر کرده در جنبی فرستاده بودند از کار برداران دولت انگلیس خواسته پس از وصول او و حصول شرف دست بوسی بدر نیگوسیرش در نزد مادر خجسته منظرش مأمور باقامه لودهیانه گشت و از امیر کبیر رخصت یافته بخدمت والده ماجده اش تقرر گشت

(ذکر رهائی یافتن سردار محمد اکبر خان از قید پادشاه بخارا)

و رسیدنش بسر وقت غزاة کابل

در ضمن وقایع مذکوره سال ۱۲۵۷ هزار و دویست و پنجاه و هفت هجری سردار محمد اکبر خان بن امیر کبیر با سردار سلطان احمد خان بن سردار محمد عظیم خان مرحوم که گرفتار سپاه چاه عتاب امیر نصرالله پادشاه بخارا بودند بشفاعت عم مکرم جناب شریعت ایاب عبدالشکور حضرت صاحب نخاکی که در بخارا بود و امیر بخارا بوی ارادت نامه داشت از قید و بند خلاصی یافته بامسویان و خدمتکاران مقید ایشان از بخارا و در بجانب کابل نهادند و از راه میان و هزاره

ذکر سرگذشت امیر کبیر در هندوستان

ذکر ورود سردار محمد اکبر خان در کابل

شیخمل و غور بند داخل کوهستان کابل شده چون نائز شورش شمه و رو هتکامه غوغا بر پا بود از آنجا بدون درنگ وارد کابل گردیدند و از رسیدن سردار محمد اکبر خان با زوی شور شیان نیروی یافته همگنان محمد زمانخانرا که از عدم سرداری ریاست برداشته بودند همچنان باسم نوایی که داشت گذاشته نزد محمد اکبر خان انجمن گشته رشته اطاعت او را بگردن نهادند و از انسوی انگلیسان که سر کرم تبه اسباب دفاع غازیان بودند و چنانچه آنفاً مذکور گشت تردد کرده برای امان جان دست و پای میزدند در روز بیست و هفتم ماه رمضان مذکور که روز یازدهم شورش بود جهت تحصیل علوفه و تکمیل ازوفه کمر بتسخیر قریه بی بی ماهرو بستند و این امر را بتدبیر محمد عثمان خان نظام الدوله و مکناتی پیش گرفتند زیرا که ایندو تن سلطان نام انگلیس را ترغیب بگرفتن قلعه بی بی ماهرو کرده بوی گفتند که از تصرف نمودن قلعه مذکور دو نفع متصور است یکی علوفه بدست میآید و دیگری تبه که بلا دست و مشرف برستگر ماست داخل مواضع متصرفه ما شده از زیر آن بضر ب کلوله توپ خصم را از چیره شدن باز میدارد خلاصه در بین پیشین و عسر روز مذکور پنج دسته از فوج هندی و صد تن از مهندسان و دو نیم دسته از سواران نظامی و یکسرب توپ از جهاونی بیرون فرستادند و ایشان برشته قریه بی بی ماهرو بر شده با آنکه در آمدرون قلعه بدون از ساکنین خود آن و چهل تن از دلبران کوهستانی دیگر کسی نبود قلعه را بزیر کلوله توپ و شلیک تفنگ گرفته چون بسیار نزدیک بود قلعه از دود توپ انگلیسان و تفنگ جانین بنابه کبخن تیره و تار شد چنانچه میجیر کرشاد و میجیر سوین که مأمور بگرفتن قلعه بودند از تار بیکی دود توپ و تفنگ دروازه قلعه را از تحت های جوین که در برابر دروازه رها داشته بودند نیز و فرقی نکرده با همراهان شان یورش کرده آن نخه هارا که بغاصه چند کام از دروازه دور بود آتش زدند و قلعه گیان که از رسیدن سردار محمد اکبر خان شنیده قوی دل شده بودند تکیه بتأیید یزدان کرده عداقه برداختند و اکثر از یور شیان را بضر ب کلوله از یاد انداخته باقی را مهزم ساختند و میجیر سوین زخمدار شده رو بفرار نهاد و در بحالت میجیر کرشاد سده دست از بیاد کان فوج هندی را که مهزم قلعه گیری با خود داشت با فتری مهندس که از ضرب کلوله مجاهدین باقی مانده بودند بمقب داری هز عتیان کشت تا اگر غازیان ایشان را عاقب نمایند ضرر دستگر و لشکر انگلیس نتوانند رسانند و ایشان هنوز بمقب داری استواری نوزیده بودند که دفعه ده هزار تن از غازیان که در بیولو دیگر کین کرده بودند باشمشیرهای آخته و بچاقب هز عتیان و جهاونی انگلیس بتاختند و کرنیل کلادما تین دیدار مشاهده احوالت سر اسیمه شده افواج نظام را بمیدن شیور حکم صفت بستن و بدم غازیان ایستادن فرمود چنانچه فوراً صفت آراسته در برابر غازیان استوار ایستادند و سوار نظام در دفاعی صفت بیادکان صفت بر کشیدند و سواران غزاة از جانب دست راست دلبران حمله کرده لغتنت انگلیس را که مأمور آن سمت بود با همراهانش از پیش برداشته بجهاونی در آوردند و درین حمله زوز بیست و هفتم ماه رمضان مذکور عبدالله خان اجل زانی از ضرب کلوله تفنگ شیل نام انگلیس چنانچه در لوح مزارش مرقوم است جراحت یافته روز چهاردهم ماه شوال سنه ۱۲۵۷ هزار و دوصد و پنجاه و هفت مزبور و بدست حیات سپرد و همچنین بیروست خان برادر زاده اش درین جنگ کشته گشت خلاصه در حین حمله سواران دست راست غازیان که اینک منسطور شد سواران میانه دست چپ نیز حمله ور گشته از سه جانب لشکر انگلیس را در میان گرفته بسیار تن را از ایشان هلاک ساخته باقی را در هزیمت انداختند و همچنین سواره نظام که بدفع غازیان خون آشام مأمور شده بودند ثبات نوز زیده گر بخندند و قور خانه دولتی که در حرب کاه با خود آورده بودند بتصرف غازیان در آمده بعد غازیان از سبب زخمدار شدن عبد الله خان و کشته گشتن برادر زاده اش و بیکاه گردیدن روزقرین حزن و افسوس گردیده ترک یورش شب کرده مظفر و فیروز رویشهر نهادند و ازین معاودت غازیان انگلیسان که نامید از جان شده بودند دوباره نیرو و توان یافته اتواب خود را که در حرب کاه گذاشته و گریخته بودند متصرف شده دیگر قور خانه از جهاونی برداشته از عقب غازیان آنگک جنگ کردند و ایشان چون شیر خشمناک برگردیده به یک حمله توپ خانه را گرفته همه توپچیان را بقتل رسانیدند و روسوی فوج پیاده نظام نهاده ایشان را نیز هزیمت دادند و چنان رو بکریز نهادند که دو نفرشان بوقت گریختن نتوانستند که بقانون نظام کام بردارند و بگذارند و ایندفعه نیز جباخانه برزیادت اتواب

بدست غازیان افتاد و انگلیسان بکمال خواری و دشواری بان خسته و عیان گسسته در تاریکی شب داخل جهاونی
 و سکر خویش شده گرفتار رنج و تعب گشته و سواره غازیان که بتعاقب ایشان اسب جلادت می ناخنند بتزیدیک جهاونی
 رسیده میجر کرشاد سدره شده ایشان را از در آمدن بجهاونی بازداشت و محمد عثمان خان نظام الدوله با یارانش
 در بیروز کردش و کوشش بسیار بدفع غازیان کرده و کاری از پیش نبرده خائب و خاسر باز گشت و همدرین محاربه
 هروی من و والکر نمان انگلیس و کرنیل اول پور که از سکر در بیرون مانده بودند در وقت مراجعت غازیان از
 بیستغ جان بقایض ارواح سپردند و همچنان اکثر از بازماندگان و کربخته کان ایشان که از هول جان راه سکر را
 گم کرده در تاریکی شب بعا کما و بیغوله ها بناه کرده بودند بیک ران غازیان جستجو و دستگیر نموده از دم تیغ
 گذرانیدند و انگلیسان را از محاربه و تلفات بیروز بکلی دست از کار رفته بزبون شدند

طرح مصالحه انداختن انگلیسان و بخت و زحمت گرفتار شدن ایشان

چون انگلیسان از مقابله با غازیان عاجز گردیده خود را در جای موجه هلاکت گرفتار دیدند با خود اندیشیده بقرار
 نوشته و صواب دید شاه شجاع و کپتان کانل و غیره افسران شان که از بالا حصار در جهاونی فرستاده پیام دادند که
 جهاونی و سکر را فرو گذاشته داخل بالا حصار شوند تا از طریق مصالحه با غازیان سخن رانند و امان جان یابند
 همه افسرانیکه در جهاونی بودند شکفته خاطر گشته در امر مصالحه و ترک سکر بکدل و یکجبهت شدند. الا سلطان که از
 گذاشتن جهاونی و رفتن در بالا حصار سرباز زده نپذیرفت تا که دیگر انگلیسان از هیت غازیان بختجوی مصالحه
 بر آمده اورا بزرگراضی ساختند که شاید بواسطه صالح امان جان یافته نام دولت شان پست نکرده و مقارن انحال
 محمد عثمان خان نظام الدوله نیز بدیشان پیام فرستاد که نواب محمد زماخان برادر زاده اعلیحضرت امیر دوست محمد
 خان که قبل از رسیدن سردار محمد اکبر خان همه مردم اورا بریاست برداشته بسالاری اولوی شورش افراشته
 اکنون از رسیدن سردار محمد اکبر خان و گردیدن مردم بدور محبده خاطر شده از رشک و درغ او هوا خواهم
 دولت انگلیس است زیرا که میگوید که مردم افغان بکدل و یکجبهت بدانند و بر زبان میرانند که سپاه انگلیس از
 مملکت بیرون شده ما را بخود مآذاندند که بحال و کار خویش دانانیم هر که را بپادشاهی برداشته اطاعت
 او کنیم و حاجت بدولت انگلیس نداریم باری نظر بان گفتار نواب مذکور میباشد که از دو جانب اشخاصیکه کارای
 صائب داشته باشند در جای همچین کشته رفته صلاحیت را انعقاد دهند تا دیگر خو نهاریخته نشود و جانین از
 در دوستی باهم آمیخته گردد الهی و انگلیسان که از ضرب تیغ غازیان بجان رسیده طالب امان بودند پیام نظام
 الدوله را مرده غیبی دانسته راه صلح برگزیدند چنانچه سروایم سی مکنتان دوتن از افغانان را دیده با ایشان از در
 دوستی و فتح مصالحه سخن رانده ایشان سخنان اورا متکبرانه جواب گفته خواهش های بیرون از طاعت
 کردند و چون مکنتان حل بار کران خواهشات آنها را نتوانست که برعهده بگیرد هر دوتن از جای بسته
 بدقتدکار در میدان جنگ بکطرفه خواهند شد و مکنتان گفت که قیامت نزدیک است و زود باشد که همگی بیکدیگر
 دیده زشت و زیبا از هم ممتاز گردد پس از یکدیگر جدا شده در وقت سیده صبح روز غره شوال سال ۱۲۵۷ هزار و دویست
 و پنجاه و هفت مجری جمعی از غازیان بمقابل اینکه انگلیسان بهانه صلح جوئی کار خود را درست نموده بعد آنک جنگ
 کنند بیلا حصار پورش بردند که نکذارند کارشان را راست نمایند و میبیر ابوارت که در بالا حصار و کار فرمای
 نظام بود لشکر را بدفع غازیان برانگیخته ایشانرا از تصرف نمودن بالا حصار باز داشته بی نیل مراد مراجعت داد و روز
 چهارم شوال غازیان شیر خصال ریخته بی بی ماه رو فراز شده چند توب جانب جهاونی انگلیسان را دادند و روز
 را بستند و آوز بسر برده شب هنگام بر انگلیسانیکه در قلعه محمد شریف بودند ناخه بدون آنکه کاری از پیش برد
 باز گشتند و در هنگام سیدم روز پنجم ماه شوال بی را که انگلیسان در برابر جهاونی لشکرشان بر نه کابل بسته
 بودند برداشند و روز ششم مامد کور قلعه محمد شریف را بقهر و غلبه متصرف گشته فوج چهل و چهارم انگلیس را
 بندی از قلعه بر اندند چنانچه از راه کرز در جهاونی بدیگر سپاه ملحق شدند و در روز هفتم ماه مزبور همسران
 و افسران سپاه انگلیس که خود را تباها دانسته بودند مکنتان را بحریض بمصلحه کردند و باهم قرار دادند که کاری

ذکر طرح
 مصالحه
 انداختن
 انگلیسان

کنند که نفاق درین سرداران افغان انداخته از مخالفت ایشان کامیاب شوند چنانچه مخفی از سردار محمد اکبرخان بانواب محمد زمانخان بن نواب اسدخان و سردار محمد عثمانخان بن نواب عبدالصمدخان و نائب امین الله خان لهو کردی راه مرادوده کتوده پیام فرستادند که باشما مصالحه کرده هرچه خواستار شوید پذیرفتاریم و همچنین سردار محمد اکبرخان مخفی از آنان پیام دادند و پس از وصول پیام انگلیسان بسرداران نائب امیرخان بارک زائی که گاه و بیگاه از طرف نواب محمد زمان خان نزد انگلیسان رفت و آمد داشت زیاده ترراه رفت و آمد پیش گرفت و با آنکه حرف مصالحه و کف کوی قطع رشتن مقاله در بین بود باز هم اندک اندک محاصره از گوشه و کنار رخ مینمود تا که سردار محمد اکبرخان را تب عارض شده در بستر بیماری افتاد و انگلیسان در روز مذکور سچلی نکشته شلطان ود مکمل و جر این نامان انگلیس دستخط کرده مهر بر نهادند مضمون اینکه سپاه انگلیس از قندهار و غزنین و کابل و جلال آباد و غیره خاک افغانستان بیرون شوند بشرط آنکه بکنفر از سرداران نزد ایشان بگروگان باشد تا خور دئی و باز کیر از انگلیسان باز نگیرند و بتوانند سلامت ازین اراضی بیرون شوند و بعد از بیرون شدن از افغانستان امیر دوست محمد خان را باز فرستند و شجاع الملک را خواه در کابل و خواه در لود هیا نه که بماند سالیانه یک لک روپیه افغانان از سهر معاش او تسلیم کنند و اگر شاه شجاع در لود هیا نه رود افغانان باز کیر و علوفه او را نیز برسانند و دیگر هرکه در ایام مقاله و مقاله کنهائی کرده معفو باشد و ازین پس سپاه انگلیس با افغانستان عبور نکنند مگر آنکه زرکان افغان ایشانرا بخوانند چه در میان بنای دوستیست و ایندوستی بر زیادت خواهد بود انهمی و این عهدنامه را در روز چهارم شوال کبلمان لاردنس بعد از آنکه جای باهم نشستن جایین معین گشت باخود گرفته با نفاق ترور و مکر کیر و معدودی از اعیان از جهاتی بیرون شده در برابر پشت سپاه سنک که قدری از جهاتی دور بود رفته بایشان و چند تن از زرکان اسلام نیز حاضر شده باهم بنشستند و کبطان لاردنس عهد نامه مذکوره را که باخود آورده بود نزد سران اسلام خوانده سخنهای بسیار درین گفته شده آخر الامر کابردان قرار گرفت که چون سردار محمد اکبر خان تیار و بیچار است عهدنامه را نزد او فرستاده پس از منظوری او امضا نمایند و عهدنامه را بسوا بدید جایین مصحوب امام الدیخان نام منشی که مخفی از دیگران نزد سردار محمد اکبر خان رفت و آمد داشت نزد وی فرستادند و انگلیسان پیام نیز دادند که دولت انگلیس با امیر دوست محمد خان بطریق دوستی راه روند و در هر جا او را منزلتی بزرگ دهند و چون امام الدیخان مذکور رو بشهر نهاد و در بحال سردار سلطان احمد خان باجعی که در تکابوی محاربه و بیرون از مجلس مصالحه بود از در مراجعت راه شهر بر گرفته با امام الدیخان رسیده چون مسلمان بود و اظهار کرد که نزد سردار محمد اکبر خان میروم او را باخود گرفته همچنین از کرد راه بدون آنکه در جای خود رفته از اسلحه حرب سبک سازد بعزم عبادت نزد سردار محمد اکبرخان شد و سردار سلطان احمد خان پس از بیرو هین حال و احوال سردار محمد اکبرخان در جای خود رفته آنکه منشی امام الدیخان عهدنامه انگلیسان را با داده پیام شان را نیز ادا نمود و همچنین باهم سر کرم مکمله بود و آهسته سخن میراندند که باز سردار سلطان احمد خان کمر خویش را کتوده و آلات بیکار را دور نموده وارد منزل سردار محمد اکبرخان شد و از سخنانیکه درین ایشان گفته شده بود پرسیده مکشوف داشت که وی برای طلب مصالحه از نزد انگلیسان آمده و عهدنامه که نوشته اند باخود آورده است بعد هر دو تن محمد شاه خان با کیر خیل غلجائی را از راه مشورت خواسته صورت عهدنامه را باره حک و اصلاح کرده امام الدیخان منشی را شباً شب رخصت مراجعت دادند و وزیر مختار انگلیس پیام فرستادند که اتفاقا در شته اتحاد را با دولت انگلیس در آنچه خیر و بهبود جایین باشد پذیراییم و بعد از استحکام عهد تا کار برداران دولت انگلیس مخالفت نکنند ما هر کیر محاربه و مجادله نکراییم و هم منشی مذکور را تأکید کردند که هرچه وزیر مختار بگوید باز رساند نا از مکنون ضمیر او آگاهی حاصل کرده باطمینان خاطر بحفل صالح بر نشینیم و هم باو گفتند که در باز کشت خویش راه خفاء پیش گرفته موضعی را نشان دادند که در آنجا آمده بایستند تا کسان ایشان او را برساند او رفته عهدنامه و پیام را رسانیده بر طبق فرمایش ایشان مراجعت کرده از جانب مکاتبان این سخن را ند که چون باد بگر سران افغان سخن صالح

غل عهدنامه انگلیسان که خود نوشته بودند

گفته و پذیرفته شده است. اسرار محمد اکبر خان که تبار و محفل مصالحه نشستن و سخن گفتنش دشوار است و بدون اولیاد درشته معاهده قرار نمی گیرد پس میباید سردار سلطان احمدخان بوکالت او حاضر مجلس شده رشته عهد منعقد گردد و سردار محمد اکبر خان پیام داد که من از فضل خداوند صحت دارم تنها و سران و سرداران و انبیا سخن در باب صلح باهم گفته و شفته و سخنان یکدیگر را پذیرفته باید در موضع معینی انجمن شوید که من نیز حاضر شده دشمنی را بدوستی مبدل و شرائط عهد را مسجل سازیم خلاصه مجلس آراسته شده سخن بدان قرار گرفت که دوستی دولت انگلیس با مردم افغانستان و حکمران ایشان دولتی باشد نه شخصی تا اگر احدی که خود را دوست دولت انگلیس گوید و با افغانه راه عداوت و خصمی بود دولت انگلیس حمایت و معاونت نکند مثل شاه شجاع که بدولت انگلیس دوست است و با افغانه دشمن میباید که او ازین مملکت رشته تعلق بریده بپند رود و اگر از رفیق در همد سر باز زند از خطر مالی و جانی هر چه بوی رسد دولت انگلیس را مداخلت و ممانعت نباشد و سپاه انگلیس از افغانستان بیرون شده بدون خواهش افغانان که آنها برای دفع دشمن بیرون از مملکت باشند نباید خاک افغانستان نشود و در صورت خواستن و آمدن فوج انگلیس در افغانستان هر گاه ضرور شود چون در حقیقت و نفس الامر حمایت افغانستان محافظان هندوستان است بخواد و مواجب انجمن سپاه را از خود داده بدون از علوفه و خوردنی تکلیفی بر افغان نباشد و آراهم بواسطه اشخاص که مأمور غلهرسانی از مردم افغان میشوند نقد بهاداده و او از مردم افغانستان خرید سپاه انگلیس بدهد دیگر چیزی آبرو بکان نخواهد هیچ چیز اقدام و شتاب نکنند و راه تجارت انگلیس نیز در مملکت افغانستان مسدود بوده بدون اجازت سرخیل مردم افغانه از مال التجاره چیزی نغزند دیگر هر که از مردم افغانستان از راه مخالفت با نهاد مملکت دولت انگلیس شود و بیرون انگلیسان باو چیزی جهت کفایت امر معاشش ندهند و اگر باز از راه مراجعت افغانستان نماید نگذارند که بیاید و اگر دولت روس و غیره بخواهند از مملکت افغانستان بزم هندوستان عبور کنند دولت انگلیس وجه نقد و اسلحه بقدر کفایت مدافعه از خود با فغانه داده و افغانه بممانعت پرداخته راه عبور ندهند و اکنون تا که لشکر انگلیس در افغانستان است هم روز آرزو انگلیسان را مردم افغان رسانیده نقد نقد های آرا از ایشان بستانند و انگلیسان تا سه روز جهاونی و سنگر را پرداخته با فغانه بسازند فقط و این عهدنامه را مکناتن و تریور و میجر بارنس و مکنی و غیره که حاضر مجلس بودند پذیرفته بواجبه سردار محمد اکبرخان و سردار سلطان احمد خان و سردار محمد عثمانخان و نائب امین الله خان لاهور کردی و محمد شاه خان با بکر خیل و ملا مؤمن غلجانی و غیره بدون از نواب محمد زمانخان که حاضر نبود مکناتن بخط خود و لفظ فارسی نوشته مهر خود و دیگر آرا کرده سردار محمد اکبرخان سپرد و التماس کرده که سردار سلطان احمدخان تحت افواج مقیمه بالا حصار را بدون آسیب بجهاونی رسانیده بعد جهاونی را خالی کرده و اگذار شویم و این متمس او با جابت مقرون شده سردار سلطان احمدخان مأمور گفته روز دیگر سردار موسوف با پنج هزار سوار افواج انگلیس را از بالا حصار برادر و واژه شاه شهید بیرون کشیده راه جهاونی بر گرفت و در بحال زیاده بریست هزار تازی بهر دو جانب راه به تردد و اسب تازی پرداختند و سردار سلطان احمد خان سبب گردش و ازدحام را از ایشان پرسیده گفتند تماشا میکنیم و دیگر کاری نداریم خلاصه چون روز بیکه شده بود بجهاونی رسیدن نتوانست شب را در بیرون بالا حصار بسر راه بیایم و همراست گذرانیده بوقت سپیده دم روز دیگر راه بر گرفتند و سردار سلطان احمد خان پهلوی شان اسب زانده چون قریب جهاونی رسید دفعه شور و غوغا از عقب بالا شده فوراً معاودت کرده دید که گروه تازیان بسافه لشکر جمهور گشته توپ را باز خداریک بر مراده آن بسته بودند کشیده و می کشند و سردار سلطان احمدخان از مشاهد احوال برآشفته دو تن از تازیان را بضرر شدید از پا در آورده همرا از ترکش باز داشت و بکمال زحمت انگلیسان را بجهاونی رسانیده خود نیز داخل جهاونی شده مکناتن را ملاقات نمود و او چند تن دیگر از افسران افواج انگلیس را خواسته در مجلس ملاقات با سردار سلطان احمد خان خلوت کرد و در واژه حجره را که در آن نشسته بودند برسته محافظت گشت

ذکر نقض عهد نمودن سرولیم جی مکنتان

و بمکانات عمل خویش رسیدن او

چون مکنتان جای نشیمنش را برداشته از وجود اغیار نمی ساخت بخلاف عهدیکه دوروز قبل ازین برسته عهدنامه بمهر دستخطش سیرد سخن آغاز کرده بسردار سلطان احمد خان گفت که ما از شما چند خواهش است و او اجازت اظهار خواهشات او را داده وی کلمات ذیل را در معرض بیان آورد که از بودن افواج مادر افغانستان فوائد بسیار عاید حال مردم ایندیار میشود بنابران باید دست از ایذاء و آزار ما باز داشته بگذارید که درین مملکت درنگ کرده شمارا از جنگ و صدمه جنگ دشمنان این داریم و اگر دیگر دولتی آهنگ این مملکت نماید دست تصرفش را کوتاه سازیم دیگر اینکه جمعیت شما از دور ما پراکنده شوند و نائب امین الله خان لہو کردی را مجبوس نموده بکار گذاران دولت انگلیس سپارید تا دیگر شورش روی کار نیارد و از پذیرفتن این شروط انعام و احسان بسیار از دولت انگلیس بشمارسد اگر خواهی بیک رانام برده بشمارم و بسردار سلطان احمد خان گفت اکنون از جواب این سوالها بگذرید تا بسردار محمد اکبر خان مشورت کرده بعد جواب متین و سیکو بشما گفته شود اینرا بزبان برانده ازجا برخوانست و نزد سردار محمد اکبر خان شده صورت حال بازداشت و او گفت چرا نکذائتی که انعام و احسان خود را که در هر ما پیشنهاد خاطر داشت میبشمر دو نام می برد تا از روی معلوم رد و قبول مسئول او میشد و بسردار سلطان احمد خان گفت از آن رسیدیم که همراه او اعیاد راست و دروغ بفریبید و از بعضی نقضی در امور دینم روی داده مسئول او را قبول کنم الغرض این سخن او مطبوع سردار محمد اکبر خان افتاده در حال عهد شاه خان بابکر خیل را ازین احوال خبر داد و او خودش حاضر شده هر سه تن باهم مشورت کرده قرار دادند که چون مکنتان عهد را که دوروز پیشتر ازین باماسته و حالا عدول کرده است مانیز مطالب او را بنا بقض عهدش ظاهراً قبول کرده باطنهاست راستیصال شان بکاریم و هم تا اینوقت آرزو فرسائی را که در عهد نامه چنانچه مرقوم گشت سردار محمد اکبر خان از انگلیس باز داشته گفته بود که تا تمام قلاع و سنگرها را که در تصرف دارند فرو نکند و رند و مانسلیم نکنند دل ما گواهی نمیدهد که انگلیس را خورش و خورش فرستیم بیار کبر از برای احوال شان حاضر کنیم و انگلیس با وجو دیکه نقض عهد سابقه را پیشنهاد خاطر کرده چنانچه آفاذ کرده با سردار محمد اکبر خان طرح جدید انداختند چون در روز هجدهم ماه شوال سال ۱۲۵۷ هزار و دویست و پنجاه و هفت هجری برف بسیار باریده کار انگلیس یکبارہ بریشان شده روز نوزدهم شوال در غرض نین سپاه شان احوال فرستادند که آن بلده را تسلیم کرده راه کابل برگزیند و این پیام شان در غرض نین از سبب آن بود که شاید سردار محمد اکبر خان آرزو فرسائی برای شان روان کند خلاصه سردار محمد اکبر خان بصوابدید سردار سلطان احمد خان و محمد شاه مکنتان را پیام داده در روز بیستم شوال با چند تن از سران افغان او را در جائیکه باهم معین کردند دیده گفت که بجای تو بخانه و قور خانه را که در لشکرگاه دارید بما سپارید و مکنتان از کابل بجز و ناچاری پذیرفتار شده است و تورت میندس برہای خواسته گفت تا چند این دلت را بر خود گذاریم باید همگروه جانب جلال آباد راه بسپاریم تا هر چه مقدر شده است بظهور رسد و سخن او را کسی نشنید و در بیروز همین قدر گفته و شنیده شده باز دیگر مکنتان سردار محمد اکبر خان و سردار محمد عثمان خان را دیدار نمود و کپتان کانلی و کپتان اینری را بکروگان نزد سردار محمد اکبر خان فرستاده کالسکه یعنی یکی کپتان کرانت را با اسپان کالسکه و اسب عربی او که سه هزار روپیه هایش بود و یکمیل فکلیچه خود و غیره اشیاء بخواهش خود محمد اکبر خان بوی داد و روز بیست و دوم شوال سردار محمد اکبر خان مستر اسکندر نام انگلیس را که در محاربات مذکور مسابقه اسیر شده نزد اومی بود با سردار سلطان احمد خان پیش مکنتان در چهاونی فرستاده پیام داد که فردا با جمعی از سران سپاه انگلیس ما را ملاقات کند و جماعتی از مردم غلجانی نیز حاضر خواهد شد تا عهد جدید منعقد گردد و هم بمکنتان بگوید که مطالب شما را معمول میداریم و شما انعام و احسان خود را که پیشتر بسردار سلطان احمد خان گفته بودید و تاکنون حرفی از آن در میان نیامده که در حق ما بخاطر دارید بر شمارید و مکنتان جواب فرستاد که از دره بولان نادره خیر از جانب شرق و تا هر جا از جانب

ذکر نقض
عهد سرولیم
جی مکنتان

غرب که داخل افغانستانست در زیر فرمان شاه شجاع بوده امر وزارتش بمهدی سردار محمد اکبر خان باشد و دولت انگلیس امیر دوست محمد خان را بعزت و احترام در کابل رساند بعد همبک از پدر و پسر که بمرات یکدیگر یاتها کار و وزارت را بکنند مختار بوده کسی دیگر را حق مداخلت نباشد و دوازده لک روپیه چهره شاه از دولت انگلیس بالفعل تسلیم شده بعد ازین سالی دولت روپیه برسبیل استمرار از دولت برای خود سال بسال رسیده انکار و سردار سلطان احمد خان از بیانات او فرست دانست که هرچه از وی بخواید چون بجان رسیده است خواهد داد سخنان او را پذیرفته گفت در ازای آن که سردار محمد اکبر خان متحمل بار وزارت میشود حال سی لک روپیه را دولت انگلیس داده بعد ازین چهار لک روپیه در همسال ارسال دارد و صاحب نامه التواریخ نسبت خواهش اینوجه را بسردار محمد صدیق خان کرده همچنین تمام احوال مذکور را بموش ماه شوال در ایام ماه رمضان نوشته است و حال آنکه عبدالله خان اجک زانی در روز بیست و هفتم ماه رمضان زخم یافته که بنده نگارنده قصه محاربه روز مذکور را باناریخ فوت او از لوح مزارش که بسنگ کنده اند از پیش نیت کتاب نمودم و صاحب تاریخ مذکور نیز همه وقایع را چون از نوشته لیفتنت ایتری منصبدار توپخانه و قورخانه انگلیس که در کابل حاضر بوده و بخط خود مرقوم نموده ترجمه و ذکر کرده است مطابق واقع پس از اجرائ یافتن عبدالله خان رقم کرده است که گویا ماه شوال را سهوا سر امر رمضان نگارنده است بهر حال مکنان از عدم قدرت از خواهش کاتب سردار سلطان احمد خان سر باز زده گفت اکنون ایتقدر وجه مقدور نیست اما دولت روپیه برخانه حواله داد و او از عدم بار کبر و عدم حمل و نقل آراییب دیگر گذاشته مراجعت کرد و مکنان این سخنان در دکل بیجاری کوش کرده هر شریکها سرداران افغان میباید هم از بیوهم از خجالت از انگلیسان پوشیده میباشند و باید که ترور و لادنی و جمعی دیگر فرست دانستند که افغانان باز تر کشا خواهند کرد سر از سخنان سردار محمد اکبر خان بر تافتن نمی توانستند و شب دیگر سردار سلطان احمد خان با سردار محمد صدیق خان برادرش بصوابید سردار محمد اکبر خان بیست نفر اشترا آرد و کتدم بار کرده در جها و فی انگلیسان برده عوض آن دولت روپیه را بار کرده بشهر فرستادند و خود بارادش مکنان رادیده و تیفه عهده را که جدید در بین اظهار و فرار داده شده بود از وی در خواست کردند و او قباحت نرسیده چند سطر بیهدنامه جدید نوشته و مهر بر نهاده بدیشان سپرد و ایشان خطرا گرفته بعد گفتند که همچنین ملاقاتیکه در میان ماوشما دست داد میباید بسردار محمد اکبر خان نیز یکدفعه ملاقات کنیند نوشته عهد حکمتر شود و بنیاد دوستی استوار تر گردد و مکنان پاسخ داد که ظاهرا ملاقات ما بسردار محمد اکبر خان که شما و نواب محمد زمان خان و دیگر بزرگان حاضر نباشند چون نامهای شان در عهدنامه اول در جست از راه حزم دور است بلکه باعث کینه و عناد دیگران خواهد شد زیرا که ازین سخنان که در بین ماوشما و سردار محمد اکبر خان گفته و پذیرفته شده است آنان خیر ندارند پس باید که شما رفته از دیگران مکشوی بنام من گرفته روانه دارید که ملاقات شما بسردار محمد اکبر خان مورت قطع رشته منازعه و باعث وصل طرفه مصالحه است با او ملاقات کنیند تا از ملاقات او با من دیگران رشک برده این شوند و سردار سلطان احمد خان با برادرش بشهر باز گفته سخنان مکنان را نزد سردار محمد اکبر خان بیک بگفت و چون مکشوف داشتن این سر مطبوع دیگران نبود هر دو تن با هم قراردادند که اول در سر این مطلب با دیگران سو کند در میان نهاده بعد بنایب امین الله خان ابراز کنند و از او نوشته بنام مکنان حاصل نموده مهر دیگران را نیز بران نهاده نزد مکنان فرستند چنانچه پس از انجام نمودن این قرارداد بنایب مذکور اظهار کرده خواهشات مکنان را در باب او که با محبوس نمایند و بایدست انگلیسانش دهند که هلا کش سازند بوی بگفتند و عهدنامه مکنان را که مشتمل اینگونه فقرات و جدید نوشته بسردار سلطان احمد خان داده بود بر آورده بهمکنان نشان دادند که اینک عهدنامه او نادل شما با راست آید و کان نکنید که ما بر خلاف شمایم و از میان نایب امین الله خان از دیدن حالت خود در عهدنامه مجده مکنان سرا سیمه کشته سر خویش را برهنه کرده همچنان با سر رهنه از سرداران چاره کار بجست که ایشان چه عزم دارند و وی چه کند و ایشان اظهار مافی الضمیر که دستگیر نمودن مکنان و آوردن امیر کبیر بود کرده او را نسلی داده مطمئن خاطر ساختند بعد مکشوی بر طبق خواهش

مکنان نوشته و مهربانانه زرداو فرستادند که فردا بجوای جهانوی برآمده با سردار محمد کبر خان ملاقات کند و بعد از ارسال مکتوب با هم گفتگو کرده قراردادند که بوزیر مختار مکنان را کسی که حاضر می شود از مجلس ملاقات دست گیر کرده در شهر آرم و تادولت انگلیس امیر گیرا با فرزندان و منسوبانش بالنسب ایشان را نگاهدارم و محمد شاه خان گفت اگر چنانکه عزم کرده اید کار نشد و تیرم دنیا بدهد غنای است نیامد امیر گیر که بدست انگلیس اسیر است سخت تر خواهد گشت و سردار محمد کبر خان بجواب وی گفت بالفرض اگر قضیه جناحه تومکونی برعکس شود بدنامی دشوار شدن کار جمعی که از ما بدست انگلیس است برماند کرده هزار بار بهتر است از اینکه مردم اسلام مغلوب و محکوم نسرایان شوند و ناموس شریعت بر باد کشته قانون کیش نصرایت در مملکت اجرا یابد و مسلمانان در اطاعت انجین مردم که در دوروز عهد برخلاف عهد برینند کردن نهند پس بهر حال نظر بتفصیح عهدی که مکنان روی کار آورد و بیستم سر نوشته او را دیدید باید با ایشان در آن وقت و خون خود و ایشان ریخت تا نتیجه تفصیح عهد مفهوم جهانیان شود.

(ذکر مجلس آراستن جانبین و قتل مکنان)

و همراهانش که حاضر مجلس بودند

و از آن سوی چون نوشته بزرگان افغان بکنان رسید انگلیس سخن برین نهادند که جنرال الفیستون با فوج نجاه و چهارم که دو تری امر و نهی میجو ابوارت میباشد بن سلاح آراسته آماده جنگ شود و فوج ششم شاه با دو ضرب توپ مترصد بیکار بایستد و سرولیم سی مکنان با سپاه فراول که بمحمد ذرع از جهانوی دور اقامه داشت صف کشیده منتظر ورود سردار محمد کبر خان باشد تا آنکه کار بروفق مرام نشود همکنان بجنک برداخته سردار محمد کبر خان و کسانرا که با او همراه اند هلاک سازند و سردار محمد کبر خان بر طبق وعده که داده ورقعه که فرستاده بود با سردار سلطان احمد خان و محمد شامخان و محی الدخان و غیره و دو صد سوار از شهر بیرون شده زود بک اقامت که مکنان رسیده بایستاد تا که مکنان بالیقنت ابری و ترور و مکنی و لارنس و غیره چند تن از لشکر جدا شده و بجانب سردار محمد کبر خان نهاد و سردار سلطان احمد خان بیشتر از دیگران زرد او شده اطمینان خاطر داده بگفت که تیر کارنگو قرار یافته است که انشاء الله تعالی حسب المرام انجام خواهد گشت و او را بسخن مشغول کرده و کام برداشته زرد سردار محمد کبر خان آورد و با هم برش رسی کرده بعد سردار محمد کبر خان او را بصحبت اندک اندک از لشکر کاهش دور ساخت و هر چند مکنان خواهش نشستن و سخن با هم گفتن میکرد سردار محمد کبر خان رطوبت زمین و برف را عذر آورده میگفت جای مناسب نشستن نیست تا که فاصله دو صد کام از لشکرش دور کرد آنگاه در موضعی که برف و رطوبت نداشت ردای پشمینه که در عرف افغانستان پتو مینامند کسرتده بر روی آن نشستند و از انگلیس مکنان و ترور و مکنی همسخت نشسته لارنس تفنگچه در دست بجای مکنان بایستاد و چهار تن از سپاهیان نظام با تفنگ کلنگ بالا کشیده و عنان اسب بدست گرفته استوار بایستادند و همچنین فاصله اندکی دوتی دیگر و فاصله بیست کام شانزده تن دیگر جای ایستادن کردند و از ایشان سردار محمد کبر خان و سردار سلطان احمد خان و محمد شامخان نشسته دوست محمد خان برادر محمد شاه خان و خدابخش خان و غلام محی الدخان و غلامحی عقب سرداران بایستادند و چند تن تفنگ دست دیگر عنان اسپان ایشانرا بدست گرفته اقامت در زیدند بعد سردار محمد کبر خان مکنانرا مخاطب نموده گفت که عهد های شما سراسر از چه خلاف یکدیگر بسدور میرسد و برای چه این امر را پیشنهاد خاطر خود کرده اید و این گفتگو بازده دقیقه طول کشیده آواز قبل و قال جانبین بلند گشت و در عین مکالمه و مکابره محمد شاه خان سردار محمد کبر خانرا با لفظ افغانی فهمانیده گفت که وقت تنگ است و سردار محمد کبر خان از سخن او مطلب را دریافته خود او را اشارت کرد که دست گرفتن دراز کند و او بلا محاشی برخوانسته مکنان را معاتب کرده زبان افغانی گفت که در اینجا جای گفت و شنید نیست در شهر با انجام میرسد و مکنان ازین درشت کوفی او متحیر گشته محمد شاه خان از او امر ایستاد ایستاد لارنس تفنگچه که در دست دارد سردار محمد کبر خانرا آسیبی رساند او را همچنان که برخوانست در بغل گرفت و مردود بن با هم

ذکر مجلس آراستن جانبین و قتل مکنان

در آتش و کوشش اقتضای هر چند محمد شاه خان سی کرد که تفنگچه را از دست او برآید نتوانست
 بود تا که لارنس تفنگچه را از کلوله خالی ساخت و محمد شاه خان دیگر فرصت نداده سیلاوئرا که بکمر داشت
 از غلاف کشیده نوک آنرا بهلوی او گذاشت که فرو برد لارنس از بیم جان گفت بس و محمد شاه خان گفت بس
 روانه شو و همچنین نوک سیلاوه را برهلویش گذاشته راه شهر برداشت و او را از پیش زانده همی برد
 و همچنین دوست محمدخان بازیور و غلام محی الدین خان بافتت ابری مشغول گشته رو بجانب شهر ایشان را بردند
 و پیادگان هم با بزرگ جلوداران انگلیس را که عنان اسپان شان را بدست داشتند بضراب کلوله از پا آوردند
 و اسپان را نیز گرفته رو به شهر نهادند و سردار محمد اکبر خان که بمکنان در آویخته سرگرم کار بود و او را جانب
 خود و شهر میکشید و او دست و پا میزد که خود را از جنگ او برهاند ولی نیرو در خود نمیدید تا که آن شازده تن
 که دورتر ایستاده بودند بر پیادگانیکه اسپان انگلیس را برده می بردند حمله نمودند و سردار سلطان احمد خان
 حایل و مانع گردیده دون از ایشان را بضراب کلوله بمحاکه هلاک انداخت و از پس آن بدیشان تاخته پیش خدمت
 مکنان را نیز که در آن جمع بناحق بود هلاک ساخت و سیزده تن دیگر رو بر تافته گریخته و در بنوقت که سردار
 سلطان احمد خان که از مکنان و سردار محمد اکبر خان دور شده مشغول دفع پیادگان مذکور گشت مکنان
 فرصت یافته حربه را که در میان جوب داشت بر آورده خواست که درهلوی سردار محمد اکبر خان فرورد اما او
 جلاکی نموده حربه را از دستش برده در رود خانه انداخت و درین اثنا سردار سلطان احمد خان از دفع
 آنبیکه مذکور گشت فارغ شده بسر وقت سردار محمد اکبر خان رسید و مکنان از هول جان رو باو و پشت
 سردار محمد اکبر خان کرد و سردار محمد اکبر خان زنده آوردن او را بشهر دشوار ملاحظه کرده بانفکجه که
 خود او پیشتر با یک عراده کالسکه و غیره سردار محمد اکبر خان چنانچه از پیش رقم گشت داده بود به پشت او زده
 سردار سلطان احمد خان نیز شمشیر حواله او کرد و در همراهان خود نهادند و بدیشان رسیده تریور را که
 دوست محمدخان دستگیر و بردیش سوار کرده بود سردار سلطان احمدخان بضراب شمشیر از پا آورد و لارنس را
 هم سر بریدند و لفتت که اسیر غلام محی الدین خان وردیف او بود نگذاشت که او را بکشند و چون او را در شهر
 نزد محمد اکبر خان بردا و چشم خشم بدو نگرسته گفت شما بودید که طمع در مملکت ما کردید اکنون از مملکت
 کار خود پادش باید امانت از قتل او باز داشته بلامؤ منش سیرد و اسکندر و لفتت را محبوس داشته بسیار تن
 دیگر را از انگلیسان که در محاربات دستگیر شده بودند بکشند و از اعیان و بزرگان مسلمانان سردار محمد صدیق خان
 و نصرالله خان برادر نواب محمد زمان خان و نائب امیر بارک زانی از اققان و مستوفی عبد الزقاق خان و محمد علم
 خان (۱) عرض بیسی جوانشیر و غیره از مردم قزلباش که بعضی قبل از ورود سردار محمد اکبر خان در کابل
 طریق خدمت شاه شجاع می نمودند و برخی چنانچه از پیش رقم گشت نوای هوا خواهی امیر کبیر می سرودند و در
 وقت وصول سردار مذکور همه بکجهت شده روی دلها و نهاده باغزاه همدست و همدستان گشته برای گفتگوی
 مصالحه در لشکرگاه انگلیس رفته بودند در آنجا بازماندند

﴿ ذکر تمهید آشتی جستن انگلیسان ﴾

(و خواهش عهد جدید بستن ایشان)

پس از صدور این حادثه دهشتناک سران سپاه انگلیس از جهانوی پانامیکه در نزد سردار محمد اکبر خان محبوس
 بودند پیام دادند و از سبب این واقعه جوی شدند و سردار محمد اکبر خان از پیام انگلیسان خبر یافته فوراً سردار سلطان
 احمدخان را با چند تن دیگر از بزرگان نزد لفتت و جان کالی نامان انگلیس که در شهر بودند فرستاده
 گفت که بمواجهت اینان صورت جلدی فرستاده انگلیسان مطابق واقع در معرض بیان آید چنانچه سردار
 سلطان احمدخان زردایشان شده هر دو عهد نامه را که مخالف هر دو خط و مهر مکنان و چند دیگر بودند بافتت ابری
 نشان داده مکتوف داشت که باعث این فساد و بانی این عناد مکنان بوده نسران افسان بعد لفتت و جان کالی
 ماجرا را بخط خویش در ازام مکنان نوشته در عسکرگاه فرستاده و انگلیسان بر خطای وزیر مختارشان معترف گردیده

(۱) معروف

بیر علم خان

ذکر آشتی

جستن

و خواهش عهد جدید

بستن

انگلیسان

بسرदार محمد اکبر خان پیام داده اتماس عهد جدید کردند که درین جا بنین منعقد و موافق کرد و سردار محمد اکبر خان شرایط عهد را نوشته برای پانچر که بجای مکنان صاحب اختیار شده بود فرستاد که مطابق این رسوده مرفوم بوده و مهر بر نهاده مرسول دارند نارشته عهد منعقد کرد و طناب عداوت قطع شود و آن ایست که اضافه از شروط مندرجه عهدنامه سابقه پذیرفته آید اول باید توپخانه خود را ببا سپارید و افزون از شش عمده توپ با خود بر ندارید دوم آنچه از احوال و اقبال که در بنه و زروسیم که در خزانه دارید بجا بگذارید و بکندید سوم چی از بزرگان خود را با زنان و فرزندان ایشان بکروگان زدهما بگذارید چهارم چهارده لک روپیه که خواهش مامکنان بدعهاده بود چون او کشته شد شما ادا نمایند فقط و اگر چه پذیرفتن این شروط بغایت پانچر را دشوار مینمود اما بحال سر برآفتن نیز نداشت پس ناچار با جنرال الفیستون نشسته از وی مشورته خواست و او گفت چون افغانان از بدعهادی مکنان بر عهد اعتقاد ندارند عهد ایشان را و توفی نباشد اگر چنانچه بعد از قبول کردن این تکلیف شاق بر میثاق استوار شوند و ما را امان دهند آسان باشد اما چون بدلیل مذکور در پانچ حکم نشوند چرا چندین بار کران را بر کرفن دولت بگذاریم پس باید که در همین بالا حصار کابل که هنوز در تصرف شاه شجاع و گویا که در دست ماست در شده اقامت کنیم و در زم ما شام یاراه جلال آباد برگیریم و هر چه پیش آید کردن نیم و نام دولت را پست نکنیم و پانچر در جواب گفت ما را درین سرمای زمستان توان جنگ با افغانان نیست خلاصه شروط مذکور را بکردن گرفته و نوشته از راه قبول نزد سردار محمد اکبر خان فرستادند بعد در روز بیست و نهم شوال سال ۱۲۵۷ هزار و دوسد و پنجاه و هفت هجری کابل و انس و کپطان ورم مندو کپطان و اربن و کپطان دین نامان را با زنان و فرزندان شان بکروگان نزد سردار محمد اکبر خان فرستادند و او دوتن از محبوسان را که در شهر بودند با اتماس انگلیسان جهت اطینان خاطر ایشان رها داده در لشکر کاه فرستاده گروگانان را در خانه نواب محمد زمان خان پهلوی کپطان کابل و کپطان ابری جای داد و لیفتنت با کشتن مریضان و زخم داران را بشهر در آورده که معامله و مداوا کرد و ذاکتران فوجی را نیز در مریضان گذاشته پنج عمده توپ شاهی را تسلیم سردار محمد اکبر خان کردند آنکه از لشکر کاه عزم کوچ نموده از قضا در روز پنجم ماه ذی القعدة برف بسیار باریده انگلیسان را زیاده تر بزمحت و سختی دچار ساخت چنانچه در روز ششم ماه مذکور در راه جلال آباد نهادند و افغانان از سبب اینکه در عهد نامه اخیر بدعهاده انگلیسان گذاشته و ایشان قبول کرده بودند که تمام توپخانه و قورخانه را سپرده از مملکت بیرون شوند و انگلیسان بدون از اتواب مذکور شاهی دیگر اتواب را نسیبند در کوچ دادن ایشان دست در معذرت ها زدند خلاصه باقت عوفه و آزوفه چهار هزار و پنجاه تن از سپاه نظام را بانه عمده توپ برای انداخته چون بل در محل عبورشان نبود تا شام کاه بگذشتن از شهر کابل مشغول بودند و افغانان ایشان را دشنام داده سخره می کردند و در پیروز که فوج مذکور عبور کرد نقصانی با فوج انگلیسان رسیده تا شبانگاه بجای از سپاه بزدست هوی من بروی برف از سرما بمردالغرض تمام سپاه از نظم نظام بیرون شده بسیار کس از لشکر هندی هلاک شدند و به بسیار بزمحت و مشقت در منزل بکرامی واقع سه گروهی کابل رسیده در قلمه خرابه تاج خان فرود کرده در اینجا نیز جمعی از سرما هلاک شدند .

« ذکر واقعات تمام تلف شدن لشکر انگلیس »

(در عرض راه جلال آباد)

و از بسوی سردار محمد اکبر خان با تمام غازیان از وقت برآمدن لشکر انگلیس تا منزل بکرامی در اطراف رامچ و راست را گرفته قوت و هیبت خود را نشان داده شب هنگام بشهر مراجعت کرد و روز هفتم ماه ذی القعدة سال ۱۲۵۷ هزار و دوسد و پنجاه و هفت هجری انگلیسان از منزل بکرامی راه منزل سبخاک برگرفته نیمه سپاه هندی از شدت سرما نتوانستند که بالشکر طی مسافت کنند و سردار محمد اکبر خان از عقب ایشان راه برداشته غازیان در عرض راه سبخاک از قفای انگلیسان رانده نامیان صف میدر آمدند و احوال و اقبال شان را می رودند و یک عمده توپ شازرا بزر گرفته نزد سردار محمد اکبر خان آوردند و انگلیسان پس از وصول در منزل سبخاک بسردار

ذکر تلف
شدن لشکر
انگلیس در
راه جلال
آباد

محمد اکبر خان پیام دادند که سخت عهد نداشت و شکستن آن درست بوده و سردار محمد اکبر خان جواب داد که یکی از شیوه مرضیه ملت اسلام بدلول این کلام خداوند اعلام (والذین هم لامانهم وعهدهم را عون) رعایت واستوار داشتن عهد است و من داخل عهد نامه جدید نیوده ام و عهد اول را شاکستاده همچنان عهد سومین را نیز رعایت نکرده برخلاف گفته و نوشته خودها که میبایست توپخانه و قورخانه را تمام میکشاید نگذاشته باخود برداشته و از شروط چهارم کانه اخیره بکدغه را معمول نموده کروگان بماسپر دید و از سه دفعه دیگر بکلی عدول گردید و حال بزما بر عهد خود استواریم بشرط آنکه شما شش تن دیگر از بزرگان انگلیس را نیز با کروگان سپارید و پس از رسیدن امر کبیریکابل گروگانان خود را از ما باز گیرید و دیگر تفنگ جانب ناکشاندید و انگلیسان که خود را تباه یافته بودند با تخریرا بادون محبوسایکه رها شده بودند و سه تن دیگر بکروگان سپردند و روز هشتم ماه ذی القعدة چون انگلیسان از تخلف جانب خورد کابل راه برگزیدند باز غازیان ترکشان آغاز کرده سپاریدن کاوله تفنگ برداختند و مبعیرترین افسر فوج چهل و چهارم پاینده کاش آنک مدافعه کرده کاری از پیش نبرد و سردار محمد اکبر خان همچنان چند تن دیگر را از عرض راه نیز بکروگان بگرفت چه عهد کرده و قرار داده بودند که جانب غازیان تفنگ کشاندند و مبعیرترین جناحه کشتن نقض آن نمود و کاری بکنونه بسر رفت تا که انگلیسان داخل دره خورد کابل که پنج میل طول آنست شدند و سردار سلطان احمد خان و محمد شاه خان که پس از کروگان گرفتن اخیره پیش روی لشکر انگلیس رسم فراولی راه می پیوندند مرد و چیل کنار دره را حاجا پراز غازیانکه از هیچ کار آگاه نبودند مشاهده کردند و از ایشان پرسیده مکتوف داشتند که برای تماشا آمده اند چون ایشان این را شنیده ساکت شدند بکدغه حمله ور شده بکشاد دادن تفنگ برداختند و راه مسدود ساخته بک عماده توپ را نیز مأخوذ داشته توپچیان را بکشتند و تا که انگلیسان از دره مذکور برآمده در جهاونی واقع دهن خورد کابل رسیدند سه هزار تن از ایشان گفته شده و سه و آنمروق هم تلف گشته بود چنانچه در مجزل نیز رف سخت بازیده انگلیسان زیاده از چهار خیمه دیگر نداشتند که یکی از آنها مال جنرال القستون و دومی دیگر برای زنان و اطفال و چهارمین از زخم داران بود و بسیاری از زخم داران در تخریر شدند و روز نهم ماه ذی القعدة در وقت کوچ دادن انگلیسان سردار محمد اکبر خان جنرال سیل پیام داد که زنان را باخود برداشته کوچ دهد و زخم داران را بماند و بکروز برای این کار درنگ کند و او این پیام سردار محمد اکبر خان را بزند کایکه آرزو بگردان می نمودند گفته لشکر را از کوچیدن بازداشت و چون زنان از کابل تا آنجا خوردنی کم میافتند و بسیاری از ایشان اطفال شیرخوار در کنار داشت و نیز بسیاری بیکیس بودند زیرا که شوهران و جاگران ایشان گشته شده بودند و گرنه میگریختند و جز حمله که در برداشتند دیگر تمام مال و منال شان بتاراج رفته بود و با اینهمه بسختان سردار محمد اکبر خان دلخوش بودند که شاید زنده بمانند و در نجات سردار محمد اکبر خان جهت گواه گفتار خویش و اطمینان خواطر انگلیسان بک تن از زنان اسیر شده را بایک دختر و یک پسر که از دست غازیان بگرفت نزد انگلیسان فرستاده پیام داد که اینک ناموس شما را خلاص کرده فرستادم که باخود ببرد و انگلیسان چون توان برداشتن نداشتند ازین کردار سردار محمد اکبر خان خرسند شده همه زنان و اطفال را با زخم داران بدو سپرده بدون از بک تن دیگر در اردو نگاه نداشتند و روز دهم ماه ذی القعدة لشکر انگلیس از درنگ کردن همان بکروز در طبش و طلب بودند که کوچ دهند و انوقت سپاه یوروب اندک توانا بودند و مردم هند را بیشتر از سر ماورف دست و پا از کار مانده بود و افغانان بکو هسار برآمده را مرا مسدود ساخته بزدن تفنگ برداخته بودند و مردم هندی از دست بردن غازیان تفنگها را انداخته فرار میکردند که لشکر انگلیس راه افتاد افغانان برایشان شناختند و در نجبا سپاه هند تمام گشته خزانه و اکثر بینه بدست افغانان افتاد و چون لشکر انگلیس بخاک حیار رسید از تمام سپاه نجاه سوار توپخانه و بکمراده توپ دوازده پونده و هفتاد تن پیاده از فوج چهل و چهارم پادشاهی و یکصد و نجاه سوار نظام و معسود ای بیروان و غیره ملازمان ایشان مانده دیگر همه مقتول و مجروح گشت خلاصه از روزه حرکت از کابل تا خاک حیار که بازده کرده مسافتست نجاه من از سر کردگان بزرگ انگلیس و دو هزار تن مرد لشکری بقرار ذکر صاحب نسخ التواریخ که از روزنامه لغت ابری این روی ترجمه

نموده است از فوج انگلیس نابود شد و با خیال شکایت نبرد سردار محمد اکبر خان فرستاده امان طلبیدند و او چون مردم غلجانی را در تحت فرمان نداشت و ایشان خود سر رهبر قاتل شده بودند از منع سردار مذکور باز نماندند لاجرم پاسخ داد که منع مردم غلجانی در نیروی بازویم نیست و انگلیسان باینکه افسانان دست از زدن تنگ نکشیدند و تاریکی شب حایل حرکت بود در خاک جبار درنگ نتوانسته خود را با آب بیزین رسانیدند و بواسطه ظلمت شب از خاک جبار تا اینجا کمتر زبان دیدند و در سر آب بیزین از شدت سرما اسبابی را که از قبیل لباس و صندوق و غیره با خود داشتند آتش زده قدری دست و پای خود را گرم نمودند و با هم قرار دادند که تمام آنچه را با خود دارند حاجبا گذاشته راه برگزینند تا آغشته بازویته را دیده قیاس کنند که اردو بر جاست سدره نشوند پس شبانه راه برگزیدند و ازین حرکت شان بخصه بن از شب روان افغان که در اطراف قریه اردو رسیده کین گرفته بودند آگاه گشته مصحوب دوسه تن از همراهان شان سردار محمد اکبر خان و سردار سلطان احمد خان و محمد شاجان را که در قریه بیزین رسیده بودند خبر داده دیگران بر سر انگلیسان بناختند که مبادا سردار محمد اکبر خان ایشان را از قتل و تاراج چنانچه دیروز غلجا نیان را مانع شد باز دارد و سردار محمد اکبر خان برخوایسته از عقب راه برگرفت و تا که بقرب انگلیسان رسید ایشان بگمراهه توبی را که با انگلیسان بود گرفته و همه را از پیش رانده و داکتر کروبو و داکتردی را دستگیر کرده بودند تا که انگلیسان در منزل کته سنک واقف عرض راه منزل باریکبک و جکدک رسیده خسته و ناتوان فرود شدند و روز نهم مادهی الفعه مذکور از موضع کته سنک کوچ داده روانه جکدک شدند و سلطان پاریخی از سواره و پیاده نظام در قبالگاه برگرفته تا جکدک استیز و آویز و جنگ و گریز را بدو انیسون بیایش زخم یافت و در جکدک برشته بلندی فرود شده از همه آرزو سه کوساله که با خود داشتند گشته گوشت آنها را خام بخوردند اما افغانان بر پشتهای افراخته ناخنه ایشان را نشان کوله همی ساختند و در سبوقت انگلیسان بن نامی را نزد سردار محمد اکبر خان فرساده امان جان خواستند و هم پیام دادند که هر چه بخواهید آنچه بفرمایید اگر چند از حوصله طاق بیرون باشد بیدریم بشرط آنکه دیگر دست افغانان بقتل و غارت دراز نشود تا در جلال آباد رسیده ادای آنچه بخواهند بر زده دولت بکنارند نمودند و محمد اکبر خان القاس انگلیسان را پذیرفته اسکندر را (۱) طلب داشت و گفت که جنرال بگوید که میباید سلطان و جان سن را بکروگان گذاشته اسلحه آلات را تمام سپرده و بعد از ورود بجلال آباد دولت رویه قوم جبار خیل که در نواحی جکدک توطن دارند بدهند تا بدیشان گفته شود که اسبی نرساند تا بجلال آباد در شوید و چون اسکندر مراجعت کرده پیام سردار محمد اکبر خان را نزد جنرال بگمراهه همه شرایط مذکور را پذیرفته اسپرین اسلحه را که سر باز زده باز مصحوب اسکندر پیام فرستاد که اسلحه را بنا بر آنکه نام دولت انگلیس پسند میشود داده مگر قور خانه و باروت را که اسباب کار آمد تنگ است خود آتش زده اسلحه خالی از اسباب را با خود بر میدارم باقی همه شروط را بپذیرید و بعد از قبول کردن سردار محمد اکبر خان اسکندر جنرال انیسون و جنرال سلطان بگدست و جان سن را نزد سردار محمد اکبر خان بکرو دولت رویه گذاشته خود مراجعت کرد و در وقت برگشتن یکی از افغانان که از قرار داد مذکور پیروی بود او را ضرب کوله از پا در آورد و انگلیسان از مشاهده احوال هراسان شده مریشان و زخم داران را بر جامانده بفرمان راه برگزیدند و بدره کتل جشنک که مردم جبار خیل از سنک و چوب و خار آنرا مسدود ساخته بودند رسیده حیران و بریشان ایستادند و ناچار ببال کردن راه برداختند و افغانان که بر فراز و نشیب جبل مترصد رسیدن انگلیسان نشده بودند دست بقتل ایشان دراز کردند و انگلیسان کریمه از بلندی و پستی کوه رو به براهی نهادند و از تمام آنچه با خود داشتند بخواه راس اسب عربی را عنان بدست گرفته بدک همی کشیدند و دیگر را تمام بگذاشتند و در افزون از تنگی خورد کابل گشته شدند و دوازده تن از سرکردگان نامور بقتل رسیده قبه السبزه همی بخوردند و افغانان بیک دو دو را گرفته همی کشند و علاوه بر همه هرگاه افسری از دیگران در گرفتن سبقت میکرد هدف کوله بیاد کان خربیش میشد و تا که وارد منزل سرخیل شدند سوتر انگلیس با سه چهارتن دیگر که زخم دار بودند زنده گرفتار گردیدند و در منزل سرخیل که ابتدای خاک متعلقه

(۱) یا اسکندر

مردم خوکیانی و انتهای موطن قوم چارخیل است مردم خوکیانی که فراهم شده پل را گرفته بودند برانگیختن همه کردند و ایشان صبح روز سیزدهم ماه ذی القعدة از بیجان خود را از سرخ رود آب زده عبور کردند و افغانان از عقب و انگلیسان از جلو رو بمنزله کیندمک نهادند و از آنجا سواران پیاده را از مردگان نمرده همچنان گذاشته رو بفرار نهادند و پیاده کان راه راست را گذاشته جانب چپ بکوهیکه طرف شرقی کیندمک واقع است برشته همی گریختند و افغانان از تعاقب پانکشیده زده و کشته از پیش همی راندند تا کار بجائی رسید که خود انگلیسان بکدیگر را هدف کوله نموده هلاک میساختند تا که همکشان با تمام طعمه تیغ خون آشام شدند و از آنسو سوارانیکه از کیندمک گریخته و چهل تن بودند چون وارد منزل نمله شدند چند تن ایشان از دست دهقانان آنجا بقتل رسیده باقی از راه گریز خود را در بالا باغ واقع نه گرومی شهر جلال آباد رسانیدند و در آنجا سردار خیرالله خان و فتح محمد خان پسر سعادت خان میهنند که با چند سوار بفرج و سیر بیرون شده بودند با ایشان دچار کشته تمام را کشته چار تن بازماندند و از راه گریز رو بجلال آباد نهادند و آنکه که هر چهار تن بخاصه سه صد کام نزدیک شهر شدند پسر آقاخان مکرری که با دهن سوار زیارت شاه مردان واقع جنوبی شهر جلال آباد رفته و مراجعت کرده بودند با ایشان دو چار کشته سه تن از انگلیسان را بکشتند و بکشتی که داکتر بردون نامی بود زخمدار داخل شهر جلال آباد شد و خبر بفرنگیان رسانید و پسر آقاخان بزمقتول گردید و تمام کشتگان لشکر انگلیس و خسارت ایشان بقرار نوشته لیفتنت ایتری که صاحب نسخ التواریخ آنرا از لفظ انگلیسی ترجمه و ثبت کتاب نموده است اینست که لغت ایتری میگوید این تنک که در افغانستان دولت انگلیس را افتاده هرگز در مملکت آسیا هیچکس را روی نداده زیرا که شش فوج پیاده نظام سه دسته قدر (۱) انداز و جماعتی از توپجیان بوروب و یک فوج سواره نظام و چهار فوج سواره بی نظام و دوازده هزار تن تبعه سپاه نظام تمام از دست افغانان مقتول گشت و بیست و یک کور رویه که هر کوری صدک باشد خزانه دولت غارت شد و یکصد و چهار تن از بزرگان دولت انگلیس عرضه تیغ ابدار غازیان افغانان گردید و همدرین باب شاعری قصیده در مدح سردار محمد اکبر خان گفته است که از تمام آن این یک بیت ثبت کتاب شد

(۱) قدر
انداز آنکه
تیر راست
اندازد و خطا
نکند

بها از سر بران فرنگ قرن در قرن استخوان بخشی

« ذکر محاربه جلال آباد و غیره »

(حوادث معاندت پیاده)

چون داکتر بردون بان زخمدار نزد انگلیسان مقیمه جلال آباد شده ماجرا بازداشت تمام سپاه و افسران را لرزه در اندام افتاده از دهشت و وحشت روز شان شب رنگ و عرصه جهان بدیشان تنگ گردید و هنوز ندیری نیندیشیده و کاری از پیش ننگرفته بودند که سردار محمد اکبر خان با گروه غازیان در رسیده در دیات قریه شهر جلال آباد فروکش کرده و چون انگلیسان قطع رشته قرارداد و معاهداتیکه کرده و نتیجه آنرا دیده و شنیده بودند قلعه داری و استواری پرداخته بروج و باره شهر را استحکام دادند و سردار محمد اکبر خان زنان و فرزندان و کورگانانیا که از عرض راه چنانچه مرفوم گشت گرفته و با خود داشت برداشته در لمان برد که ایشان را در قلعه محمد شاه خان بابا کرخیل که معروف ببدیع آباد است جاداده بعد ساز و نرم ساز کنند چنانچه آنان را در آنجا گذاشته و محافظت و خادم برای شان گشته خود باده هزار مرد جنگی از لمان رو بجلال آباد نهاد و چون وارد نیم فرسنگی شهر جلال آباد شد جزال سیل و مکرر که قبل ازین از کابل مأمور جلال آباد شده بودند و با پنج هزار تن از سپاه نظام در اندرون شهر جای داشتند مردم سکنه شهر را از هندو و مسلمان بیرون کشیده سنگر آسا بدور دیوار شهر داشتند و شهر را پرداخته سردار محمد اکبر خان پیام دادند که از شجاعت و جوان مردی خویش فتوح بزرگ حاصل کردی و در هر حرب که عیان ظفر بدست آورده آخر الامر بیریق دولتی را که صورت علیا حضرت مایه معظمه و کشور پادشاه نقش است گرفتی اکنون اگر دلشیر و چنگ پلنگ داری آن بیریق را در حرب که برای دارالشکر دولت انگلیس را چشم مشاهده بختال علیا حضرت و کشور یا افتاده دل بچنگ نهد آتوق کار زار مردان نام و تنک

ذکر محاربه
جلال آباد

فرنگ را خواهد دید ناروشن شود که شجاع کیست و مردانکی چیست و سردار محمد اکبر خان که همیشه آرزوی
 پیکار را در میدان کار زار بدل داشت فوراً برفق مذکور را در دیک زار جانب غربی شهر نصب فرمود که
 سپاه انگلیس را غیرت کربان کبیر شود و هرچه تمامتر کشش و کوشش کند خلاصه پس از افراختن بیرق
 موصوف جانشین رزم آرا کشته فراوان بن از یکدیگر بکشتند و سردار سلطان احمدخان نیز بدست جراحت یافته
 آخر الامر سپاه انگلیس بر شکست و پشت بچنگ داده از راه هزیمت بشهر در آمدند و کرنیل وئی و کرنیل
 نیلتس درین حرب کشته شده برات فوت افسر بزرگ افواج جلال آباد زخم یافت و انگلیسان پس از در آمدن بشهر دیگر
 جرأت بیرون شدن نتوانسته محصور شدند و از کت رسیدن مایوس گردیده بفرار مکتوب شاه شجاع که بتعمیم
 ایشان برای بایسته خان نام کاری پیشخدمت سردار محمد اکبر خان که بایسته و پنجبزار رویه از راه خفاء
 فرستاده و انگلیسان را نیز ازین کارش خبر داد و ایشان وجه را بامکتوب شاه به بایسته خان مذکور سپرده بپست
 و پنجبزار رویه دیگر از خود وعده داده او را بقتل سردار محمد اکبر خان برانگیختند و آن بی حیا چشم از
 حقوق نملک خوار کی پوشیده قتل ولی نعمش را برعهده گرفته در کین کار افتاد و منتظر فرصت همی بود تا که
 روزی سردار محمد اکبر خان بر دیوار کهنه شهر جلال آباد که قریباً هزار کر از قلعه که افواج انگلیس ها
 محصور بودند دور تر است بر شده نماشای محصورین میکرد و رخنه پورش می جست تفنگ دومیه که باخود داشت
 جانب او کشاد داد و کلاه آن از موضع که در نظر گرفته بود بحکم تقدیر انحراف یافته بدست ظفر بیوستش رسیده
 مجروح ساخت و حاضران آن شرمندگ نملک و احسان سردار و الاشارت ماخوذ داشته نخست زخم سردار محمد اکبر خان را
 بر بسته بعد آن نملک حرام نامعادت فرجام را حاضر کرده سردارش معاتب ساخته رسید و اولب بشو به کتوده زمین
 بسوسید و خط شاه شجاع را بسردار محمد اکبر خان داده مکشوف شد که بدست و پنجبزار رویه شاه شجاع و بزرگان
 انگلیس باور داده و پست و پنجبزار رویه دیگر را بعد از قتل سردار موصوف وعده داده اند و سردار محمد اکبر خان
 رقیبه شاه شجاع را نگاه داشته بایسته خان را از سب راست گفتنش عفو کرد و اما غراره و سردار سلطان احمدخان او را
 بایکتن دیگر که شریک او بود از راه نزد خود خوانسته هلاک ساختند و چون مدت محاصره طول کشیده خبر آمد آمد
 جنرال بلاک انگلیس بایسته هزارتن از سواره و پیاده نظام و توپخانه بسردار محمد اکبر خان رسید فوراً سردار
 سلطان احمد خان را باجمعت شایان از غلایین بزم راه گیری و بازداشتن جنرال بلاک بدره خیبر فرستاد و او با آنکه
 در دست زخم یافته و خوب بخت هم نیافته بود در آنجا رفته استوار نشست و از انسوی جنرال بلاک نزدیک دره
 خیبر رسیده سردار سلطان احمد خان توان بمانعت را در خود ندیده مراجعت کرد و مقارن آنحال جنرال سیل
 و مکر بکر از توجه جنرال بلاک جانب جلال آباد قوی دل شده از زیر دروازه سمت شمالی و زیر دروازه جنوبی
 شهر زمین را شکافته و دروازه هارا همچنان بسته گذاشته شب هنگام از هر یک هر دو سوراخ چهار صدتن از پیاده
 نظام و چهار عمده توپ بیرون کشیده در وقت طلوع فجر بر سنگر سردار محمد اکبر خان بناختند و محاربه سخت
 رو بداده آخر الامر اردوی سردار محمد اکبر خان مغلوب کشته و هزیمت نهادند و سردار محمد اکبر خان همچنان
 زخمدار با همراهایش در لفاف رفته و از آنجا زنان و فرزندان انگلیسان را با آنانیکه بکروکان گرفته بود باخود
 برداشته در تیزین اقامت کرد که لشکر بزرگی ترتیب داده بمقابله و مقابله پردازد و از انسوی جنرال بلاک بالشکر بیک
 همراه داشت بیانی وارد جلال آباد شده دروازه ایمنی بروی محاصرین برکشوده از بودن سردار محمد اکبر خان
 در تیزین جرأت در حرکت کردن نتوانسته در جلال آباد اقامه گزید و جنرال الفیستون که در عرض راه کابل
 و جلال آباد چنانچه رقم کشت زخمدار شده و در منزل جکدک بکرو دولک رویه نزد سردار محمد اکبر خان قرار
 گرفته بود در موضع تیزین جان بقابض ارواح سپرد و در حالت احتضار بسردار محمد اکبر خان وصیت کرد که
 جسد او را بجلال آباد نزد جنرال بلاک روانه دارد و او بحسب وصیت جسد او را صندوق کرده براشتری نهاده روانه
 جلال آباد فرمود

ذکر شورش مردم کابل بسالاری نواب محمد زمانخان

(ازسبب جراحت سردار محمد اکبر خان)

ذکر شورش
مردم کابل
بروی شاه
شجاع

چون نواب محمد زمانخان واعیان کابل ازجراحت دست سردار محمد اکبر خان ونوشته شاه وماجرای پاینده
خان کاکری خبر شدند متأسفانه انجمن کشته باعم قرار دادند که شاه شجاع را که حامی انگلیس و ماسی قوت
اسلام است باید از میان برداشت چنانچه بیعت اجنبی روی ناراج بسوی بالاحصار نهادند و مردم سکنه تها لاجسار با بعضی
از هوخواهان شاه شجاع مشورت کرده قرار دادند که تاشاه نائب امین الله خان لاهور کدی را با خود متفق و همراء
سازد آتش فتنه خاموش نخواهد گشت زیرا که تمام مردم بمجوش و خروش میگویند که شاه شجاع دست نشانی انگلیس
و با مسلمانان در خدع و تلبیس است و حل این عقده مشکله بدون او بر مراد دل نخواهد شد و شاه شجاع بگفته
آنها چون هراسناک گردیده بود راه دوستی جانب نائب امین الله خان لاهور کردی پیش گرفت و شهزاده شاه پور
پسر خود را در خانه او فرساده بوعده ونوید جائزه بسیار امیدوارش ساخته مطیع و منقاد گردانید بعد بواسطه
او اعیان و بزرگان کابل و قزلباش را که از در عداوت باوی در آمده بودند با خود متفق کرد و مطابق خواهش
ایشان متعهد شده برعهده گرفت که مبلغ دولک رویه از خزانه برسم انعام بنواب محمد زمانخان دهد و سردار
محمد اکبر خانرا از خطایک نسبت بدو کرده است عذر خواسته از خود خورسندش سازد و در غزنا بانگلیسان هم دست
و انباز مسلمانان باشد و شاه شجاع که جز بدرفتن دیگر راه نداشت همه شرائط مذ کوره را قبول کرد اما نواب
محمد زمانخان از گرفتن دولک رویه سر باز زده گفت من داعی امر ما رتم نه سعی بر گرفتن رشوت تاشاه شجاع
را از لاجسار بیرون نکم هیچ در سخن ترا نم و نائب امین الله خان که روی دل بواسطه شهزاده بسوی شاه شجاع
نهاده بود بنواب محمد زمانخان گفت که امارت شما در صورتی مسلم و موجب اطاعت جمی از اتم بود که پادشاه دست
از حمایت عرض و ناموس رعیت و سپاه باز کشیده بود اکنون که پادشاه رعیت و سپاه را بر دست خویش
گرفته همه امور را پذیرفته است جز او ما را امیری بکار نیست و اگر هوای بزرگی در سرداری و طریق خدمت
دین و دولت می سازی وزارت نیز منصب ستر کست آرا از حضور شاه برایت حاصل می توایم و الا فلا و اکثر
خوانین دیگر نیز که ازسبب عطای خلعت و وعده ارتقا رعیت تاشاه شجاع و شهزاده شاپور بکدل و یکجهت شده
بودند و نوب قول امین الله خان شده امر وزارت را برای نواب محمد زمانخان بسندیده رجوعش را مشروط بنظوری
شاه کردند بعد همه خوانین درانی و قزلباش و غلجانی و کوهستانی و کابل و غیره با اتفاق شهزاده شاپور و نواب
محمد زمانخان و نائب امین الله خان که حاضر مجلس قرارداد مذ کور بودند در بالا حصار نزد شاه شجاع شده ماجر
باز داشته مورد تحسین و آفرین کشند و امر وزارت بنواب محمد زمانخان مفوض گردیده سپس او و همه خوانین
هر روزه بازیاب حضور شاه می شدند و خوانین ملکی که سوار کشاده و طبل و علم داشتند بومیه عرض سواران
شاهرا می دادند تا که شاه شجاع همه رعیت و سپاه را مطیع و منقاد مشاهده کرده مطمئن خاطر شد و تمامت
بزرگان را از عطای منصب و زرد رخت فرمان آورده مرهون احسان ساخت آنکاه در اجرای امور بیک پیشنهاد
خاطر داشت برداخته برای جارح مکر بگر که در جلال آباد بود نکاشت که حالا خاطر آسوده باید داشت که قلع ساد
فساد بخوبی خواهد شد و از انسوی سردار محمد اکبر خان که بزم رزم در تنبیز اقامه کرین شده بود از گراییدن
مردم بشاه و اطاعت کردن ایشان آگاه گردیده نیروی بازویش با ضمه هم تراز و کشته پذیر دیگر اندیشید
و مردم نواحی و اطراف را پیام داده خلعها فرستاد و ترغیب کرد که اگر شاه از در صدق با مردم اسلام راه
بر گرفته و روی دل جانب دولت انگلیس ندارد و با شما بکدل و یکجهت در پرداخت ملک و ملت وجهه همت می نماید
بجهدش دعوت کنید تا با اتفاق و دستگیری هم بالشکر انگلیس در آوغنه مملکت را از وجودش برداریم و هم خودش
مردم را صلاهی جهاد داده پیش میخواند تا که علماء و طلاب با عامه و اشاره او قرآن شریف را بر سر گرفته
در بیان مردم اطراف و نواحی در آمده و فریه بفریه صلوات خوانان و تکبیر کویان مردم در ایجاد برانگیختند

چنانچه دسته دسته و فوج فوج بدرب سرای شاهی حاضر آمده بشوروغوغا شاه را دعوت غزایم کردند و میگفتند که انگلیس از مملکت بیرون کنیم و شاه چون میل خاطرش جانب انگلیس بود و نقض عهد در نظرش بسیار دشوار مینمود بدل میگفت که از دولت انگلیس چنانچه باید در جلال آباد لشکری از راه معاونت نرسیده که بالکها نفوس در آویزد و بیست سی هزار فوج هرگز نتواند که مقابل شده بسنزد اگر چنانچه از راه ظاهر محض اطمینان خاطر غزاة که بداند با ایشان عهدنامه روی بسوی جلال آباد آرم ببادا هم نقض عهد بادولت انگلیس در میان آید و هم بباد آمان بر آب و اساس سلطنت من خراب گردد پس عذر آورده در جواب ناگزین میگفت که اگر سردار محمد اکبر خان فسخ عزم رزم کرده بکابل آید هر آینه تخلیه شهر جلال آباد از لشکر انگلیس آسانتر میشود خواهد گشت و اگر بیرون نشوند آنکه باز در تمام رو بدن مقام نهم و ازین عذر و گفتار شاه هر خواهان سردار محمد اکبر خان سرکران شده اصلاح وقت امر را پشاه چنان اظهار و قرار دادند که سردار محمد اکبر خان همچنان در جایی که هست بوده شاه از راه آشکارا و خفا برای انگلیس مکتوب کند که جلال آباد را گذاشته جانب هند مراجعت نماید و او چون بدین امر راضی نبود تعطیل می نمود که شاید انگلیس مقیمه جلال آباد از طرف هندوستان قوت و مکتبی یافته با سردار محمد اکبر خان بسنزد و باشد که خون او را بریزد اما کابلیان و غازیان از اصرار گفتار شاه را امان و فرصت نمیدادند و هر روزه خواهش مکتوب فرستادش برای انگلیس میکردند تا که مجبور شده اول سردار عتابت الله خان بامراتی را روانه جلال آباد نمود و از قنای اودن محمد خان بیست خدمت خاص حضور خود را ظاهر ابوکالت ایسکا انگلیس را کوچ دهند و باطناً بانگلیس بگویند که از یکد سردار محمد اکبر خان این نباشته و عهدش را استوار ندانند در جلال آباد فرستاد و ایشان زرد انگلیس شده ایشانرا با ستواری و استحکام و قلعه داری راغب تر ساختند و شاه که تمام مردم را هنگامه جو و پناه طلب میدانست و روز را بایت و عمل بشب میرسانید باز مکتوبی برای جارج مکریکر فرستاده سر رشته کار خویش را از وی طلبید که چه کند و او جواب فرستاد که خود را تا پانزده روز بهر عنوان که بتواند بدهد بدار و استوار بدارد و جانب جلال آباد با غزاة راه برنگردد بعد سه ماه بدستگاه انگلیس وارد جلال آباد شده کامروانی دست خواهد داد و شاه شجاع از جواب مکریکر قوی دل گشته تا دو ماه بدروغ و فریب رفتش را بانگزیان در جلال آباد درنگ داد و ازین توقیف و تعطیل اویار گزاینان بمرده اظهار و بیان می کردند که شاه شجاع دل داده مهر و پوی انگلیس است زهار فرشته گفتار مخالف کردارش نشوید و اگر نه چنین است چرا جانب جلال آباد حیش در جنبش نیارد و چرا لشکر انگلیس بکاغذ بیک او فرستاده عمل کرده نیرو و پهلای شاه مبالغه کرافی بسفر و کبر عملای جبری نموده رفتش را جانب جلال آباد معطل میداشت تا که تمام وضع و شریف را واضح و روشن گشت که شاه شجاع هرگز احرام بتد جهاد نمیشود پس همگنان بتحریر و ترغیب بار گزاینان لوی جهاد را فرشته و کلام الله ای عبید را که در مشارات عرفیه بودند بر سر گرفته میرد و پیش معروف بیرحامی بن میرو اعظم را مقتدای علمسای قرار داده از کابل و رو بجلال آباد نهادند و مقارن ایحال مکتوب سردار سلطان محمد خان از لاهور بنواب محمد زمان خان رسید که بدرامبر دوست محمد خان مکنان را بگشت اگر شما دستار غیرت بر سر و لباس شجاعت در بردارید مکنان خود را که شاه شجاع است زنده نگذارید و نام نیک در جهان بیادگار گذارید خلاصه شاه شجاع از خبر و اذحام مردم و رونمادان ایشان جانب جلال آباد راه خردش را کم کرده خائف گشت که اگر اکنون بانگزیان همسان نشوم و راه جلال آباد بر نگیرم با آرمی روز بدر نخواهم برد پس ناچار شهزاده فتح جنگ را قراول قرار داده از بلخسار بمزم و آوازده جلال آباد درده خدایداد فرستاده طبل کوچ نواخت .

ذکر توجه شاه شجاع از کابل

جانب جلال آباد و کشته شدنش

و مقارن ایحال که شهزاده فتح جنگ درده خدایداد بمزم جلال آباد و آوازده جهاد خیمه زد سردار محمد زمان خان بن نواب عبدالسمد خان بقرار مکتوب سردار سلطان محمد خان که در باب قتل شاه شجاع از لاهور رسیده

ذکر قتل شاه شجاع

بود با شجاع الدوله خان بن نواب محمد زمان خان کنگاش کرده کشتن او را شجاع الدوله خان بر دعت همت خود
نهاده در پی کار افتاد و شاه شجاع در روز سه شنبه بیست و دوم ماه صفر سال ۱۲۵۸ هزار و دو صد و نجاه
و هشت هجری از بالا حصار کابل بالشکر بیرون شده در موضع سیاه سنگ سر برده راست کرده بعرض دیدن سپاه
برداخت و سان همی دید و باندیمان و محرمانش همیکفت که نایکماه در جلال آباد خواهیم رسید و اگر درین مدت
کمک دولت انگلیس بجلال آباد نرسید میباید ازین مردم کنار جسته خود را جابج لشکر انگلیس کشید و از بسوق
سپاه انگلیس این مردم را برکنده شده یکام دل خواهیم رسید و ازین گونه سخنان همی راند تا که نوبت سان
دادن بشجاع الدوله خان و سوار ایش رسید و از میدان لشکر سنک عثمان رو بموضع دیدن
سان نهاد و چشم شاه قبل از آنکه او نزدیک شود بدو افتاده از نام و نشانش پرسیده چون بشناخت که
شجاع الدوله خاست در طبیعتش دید از او ناگوار افتاده امر کرد که دامن خیمه فرود انداخته او را نکندارد که
داخل بار شود خاتمه قابوچی او را مانع آمده نکنداشت که باز یاب شود و شجاع الدوله خان ازین امر زیاده تر
خشمگین گشته ماجرا نزد سردار محمد عثمانخان باز داشته گفت مبادا از رازیکه ما و شما در قتل شاه گفته و قرار
داده ایم آگاه شده باشد و آسیبی بمن نرساند پس میباید که بیشتر از آنکه او امر بر خیرم کند دست بکار برده مقنولش
سازم و سردار محمد عثمانخان با آنکه درین امر با او همدستان بود منعش نمود که درینوقت اجرای این کار سزاوار
بیست و شجاع الدوله خان از منع او سرگران شده بدل تصمیم داد که بکار قتل شاه اقدام نموده دیگر کسی حتی
بیدرم اظهار نکنم که مرا ازین امر باز دارند و عاقبت گرفتار و خامت شوم و شاه که از کین شجاع الدوله آگاه
شود هنگام ظهیر در همان بارگاه که بجنب کربوه سیاه سنگ افتاده بود دربار عام کرده شهزاده شاه پور را بنایب
الحکومتی کابل مامور فرموده نصر الله خان بنیاش امین لیسد خان را بنیایبش کاشت و از دربار برخوایسته خیمه خلوت
در آمد و بعد از ادای نماز شام در محفه نشسته شهزاده شاه پور را پیش روی خود نشانیده برای کاری بنیان از همه
روانه بالا حصار شد و چون در بانان را آگاه فرموده بود که شب هنگام شهزاده شاه پور جهت امری بالا حصار
در شده بامداد جانب اردو باز میکرد دروازه را بسته منتظر ورود شهزاده نشسته بودند که پدر و پسر با هم
در رسیده داخل بالا حصار شده بجز میرا در آمدند و شاه شجاع که لاست فضا کر سیانگبر حیالتش شده بود آن شب
را تا سحر نغفود و تردد نموده دم بدم و ساعت بساعت از خواجیه سر این مقدار شب را استفسار میکرد تا آنجیمه
از جواهر خیمه که داشت عمده و نجیبش را باندازه چهل پنجاهمک رویه منتخب کرده در کیسه خاص نهاد و در طلوع
شرف نماز سنت را ادا کرده بزم اینکه صلوة فریض را در لشکرگاه بگذارد در محفه نشسته روی بسوی اردو نهاد
و برام افتاده مکرراً کپاز را بر اشارت میرعت رفتن همیکرد و درین شب شجاع الدوله خان از رفتن شاه شجاع
در بالا حصار بواسطه مخبری آگاه شده با ایشیک آقاسی جعفرخان فرزندش نوکر اخلاص کیش وزیر خج خان مرحوم
که اینوقت با او ملازمت داشت و چندتن دیگر از نوکران در بیرون بالا حصار قصد قتل شاه و انبهار کین کرده مترصد
نشسته بودند که شاه شجاع در برابر شان رسیده ایشان تفنگها جانب محفه او کشاد دادند و شاه حراحت خفیف
برداشته سر اسیمه خود را زمین انداخته رو فرار نهاد و کپازان نیز پراکنده شده شجاع الدوله از هول و هراس
پایس کشیده خواست که بگریزد اما جعفر خان فرزندش او را گفت چگونه از میدان زخم یافته رو بگذاخت آنک
شناختن داری بر کرده کارش تمام کن و شجاع الدوله ازین سخن او بغیرت افتاده برکت و باتفاق هم رو در محفه
نهاده شاه را ندیده جیوراست بخشس میدهد و بدند تا که او را با تن زخمدار در کنار نهریکه در نزدیک سپاه سنگت
بزمین غلاییده یافتند و بدم شمشیر پار ماریش کردند و تاج مرصع را که بر سر داشت با خود برداشته باز گشت نمودند و از
پس ایشان شهتواز خان پیشخدمت که از خواجیه جان و حله دزدان گرفته بود سر رفتن شاه حاضر شده کینه اش را که
آکنده از جواهر آبدار خیمه بود گرفته چون حوصله نکند داشتن آنرا نداشت در جلد دیواری گذاشت که آنهم تصرفی
نواب محمد زمانخان در آمد و جسد شاه را در وسط چار باغ کابل در روز چهارشنبه بیست و سوم ماه صفر سنه ۱۲۵۸
هزار و دو صد و نجاه و هشت هجری بمقبره محمود شاه پدرش مدفون ساختند و ایات ذیل را که غلام محمد نام درویش
ملقب بشاهجی نواده باقر شاه نقیه در تارخ قتل او از طبع کپاز بر آورده است مناسب دیده ثبت کتاب شد

(جلد اول) (ذکر وقایع عهد سلطنت شاه شجاع و انجام کار او) (سراج التواریخ)

طرفه ترنفته بکابل شد
 سلطنت زیب شه شجاع الملک
 بامدادان بی غزا بیرون
 در رهش از قضای ربانی
 آن سکندر منش فلاطون عقل
 بنید در مطرح انقافل شد
 از قضا و قدر بسمع همه
 پس چنان دست جور بکشودید
 تن سپین و جسم نازک شاه
 رفت زخملک دون محمد بن
 موی سربسکه کند اهل حرم
 از بی جمع ماده تاریخ
 هاتم گشت آه و ناله بران
 شمع (۱) دولت اصلاحه کل شد

۱۳۵۰

۸۶ ۶

و این پادشاه که سراسر احوال و روز کارش ز فرزد کاک بیان گشت طبع شعر نیز داشت چنانچه دیوانی از وی سیادکار مانده و طبع گردیده است.

ذکر وقایع و اختلاسیکه بعد از قتل شاه شجاع

(مرحوم بصورت رسیده است)

و شهزاده شاه پور از مشاهده احوال هراسناک گشته روح و بازه بالاحصار داده بقلعه داری پرداخت و میر درویش معروف بیزحامی با مردمی که لوی جهاد برافراخته در میدان سیاه سنگ فرود شده بودند بشهر مراجعت کرده با او بلند همی گفتند که لارده بزرگ بلارده کوچک ملحق گشت حالا ریشه نهال تنهای انگلیس ازین مملکت کنده شد نیست میکوشیم تا ازین برکتیم و شهزاده فتح جنگ که بموم جلال آباد درده خدی داد خیمه زده بود ازیم جان رهنه موی غلام حیدر خان بن محمود خان بیات از احوال گرفته بقلعه محمود خان در آمده بتناه جست و آن پدر و پسر خوانند که بقضای خون امیر اسلان خان جوانش برش مقول سازند و بیات و محمد زمان خانش بیارند که او را عوض خون سردار پاینده خان مرحوم که شاه زمان قتل رسانیده بود قربان کند اما نائب امین الله خان نکنداشت که کامیاب شود چنانچه بیاید انشاء الله تعالی و مقارن احوال شاه زمان مکحول و شهزاده حیدر و غیره خاندان شاهی که در معرض تباهی بودند نزد شهزاده شاه پور محصور فرامهم گشته او را سلامی آن دادند که بر تخت سلطنت جلوس نموده رخت را که حادث گشته است بر بسته با صلاح کار بردارد تا که شهزاده فتح جنگ از جنگ محمود خان بیات نجات یابد و امور سلطنت راست کند آنکاه او مستند نشین و وساده کرن سلطنت خواهد شد و شهزاده شاه پور در جواب ایشان گفت که من جوایب اتفاق که انعام خون بدر کریم نه خواهان کلاه و نطق (۱) که بر سر سلطنت جای کریم و پس ازین جواب نائب امین الله خان را امر کرد که در خلاص کردن شهزاده فتح جنگ بشتاب که کار صواب است و مطابق رای اولی الالیاب و نائب امین الله خان باخواجه خانگی و خوانین قوفل زانی جمعی از سوار را کاشته شهزاده فتح جنگ را بفر و غلبه از جنگ محمود خان بیات و پسرش کشیده بالا حصار در آوردند و روز دیگر امین الله خان با همه اعیان درانی و کابل و میر درویش بن میر واعظ مرحوم و زرکان قزلباش که با هم یار و مددکار بودند در بالا حصار انجم شده بعد از گفت و شنید بسیار شهزاده فتح جنگ را پادشاه قرار دادند

ذکر جلوس فتح جنگ و واقعات روز کار سلطنت با امالات او

چون مردم اعز و اشراف او را براریکه پادشاهی جلوس داده دعای سلطنت شاه پاینده باد خوانند بخانهای شان رفتند بعد از جدی شاه فتح جنگ از تمام خوانین و رعیت و سپاه چون اعیان درانی و غلجانی و قزلباش و کوهستانی

(۱)
 چنانچه عدد
 مصرع شمع
 دولت یصبح
 ده کل شد
 حساب جل
 هزاره و سون
 خانه میشود
 و عدد آه و ناله
 که نود و دو
 میشود از آن
 کبر آورده
 شد بان هزاره
 دو صد و پنجاه
 و هشت که
 تاریخ قتل
 اوست میباشد

ذکر واقعات
 بعد از قتل
 شاه شجاع

(۱) نطق
 کریمند

ذکر سلطنت
 فتح جنگ

خواست عهد و پیمان کرده ایشان مطابق بعتیکه کرده بودند عهد نامه نگاشته با پیمان موثق ساخته مهر بر نهاده
 بوی سردیدن الاچند تن از هواخواهان توابع محمد زمان خان که از اطاعت فتح جنگ شاه سر باز زدند دیگران
 با تمام سلطنت او را کردن نهادند و از عطای خلع فاخره سر افزایی یافتند بعد همکنان راه تنبیه و تهدید توابع
 محمد زمان خان که از بیعت فتح جنگ روی برافته بود بسالاری نائب امین الله خان پیش گرفتند و توانمند کور را
 امر کردند که با مسوولان از مملکت بیرون شود و او میر درویش معزوف میر حاجی زاهد امین الله خان فرستاد
 که دو روز او را مهلت دهد تا احوال و اطفال و عیال و اطفال خود را بفرار بال حمل داده راه دیگر مملکت
 بر گیرد و نائب امین الله خان شفاعت میر درویش را که مقتدای امام بود نپذیرفته بلکه از سبب استشفاع که سخت
 گفته اسرار نمود نائب امین الله خان روی او را از سبب سبیلی محبت و ازینجهی همه مردم شوریده خانه نائب
 امین الله خان را تاراج کردند و او خود را هدف تیر ملامت ملت مشاهده نموده از راه فرار در بالا حصار نزد
 شاه فتح جنگ رفت و قضیه متفکس شده مردمیکه با او در استخراج توابع محمد زمان خان عهد استان بودند از راه
 عداوت او رو ببالا حصار نهادند و او پادشاه فتح جنگ ابواب بالا حصار را بر بسته محصور گشتند و شهرزاده
 شاه پور را با چیزی از زیاده و سوار در قریه بی حصار فرستادند تا علاوه و آذوقه از انجا در بالا حصار رسانند
 که در قلعه باری پاداری نموده سختی دوچار نشوند و توابع محمد زمان خان با همراهایش از راه هندکی و چار
 آسیاب بعزم استیصال شهرزاده بار کات نهاد و از جانب موثقی لپو کرد در بی حصار بر سر شهرزاده شاه پور
 ناخته بام در آویختند و جانین سر گرم بیکار و گرفتار کار زار بودند که ناگهان سردار عبد السلام خان بن
 سردار اکرم خان بامزانی با سوارانش از شهرزاده رو برافته بنواب محمد زمان خان پیوست و ازینجهی هزیمت در
 همراهان شهرزاده افتاده رو برار نهادند و سراسبه سان داخل بالا حصار شدند و شاه فتح جنگ همه ابواب بالا
 حصار را بر بسته قلعه دازی پرداخت و بیکدروازه را خاکریز نکرده برای آمد شد همچنان قفل بر نهاده گذاشته
 چندی از اسلحه داران را بمحافظت آن گاشت و توابع محمد زمانخان عنان نظیر در دست از عقب شهرزاده داخل
 شهر شد و شاه فتح جنگ با شهزادگان و نائب امین الله خان و مردم لپو کردی که بکمک و باری نائب مذکور آمده
 بودند و مردم بالا حصار شب را بیسرداری روز رسیده و روزانه در بین بالا حصار و شهر و کوجه و بازار از
 پشت باره حصار جنگ و بیکار می گزیدند تا که شاه فتح جنگ از کثرت کار زار دلشک شده با نائب امین الله
 خان مشورت نموده فرار دادند که در میدان محاربه بیرون گشته کار را بکسر کنند چنانچه بنواب محمد زمانخان
 پیام دادند که تا کی در میان کوجه و بازار هنگامه گیر و دار بر و استوار بوده مردم سکنه شهر و بالا حصار
 گرفتار ایذا و آزار باشند میباید که جانین در حرکات رو نهاده کار را بکطرفه سازیم و توابع محمد زمان خان پاسخ داد
 که فردا در نیه مرتجعان فرار شده بام محاربه را استوار داشته کار را فیصله کنیم و جانین روز دیگر بزیر بسته
 مرتجعان بر شده بمقاله گزیدند و در عین کبر و داری ثبات شجاع الدوله بن نواب محمد زمانخان و شاه دوله خان
 و سردار محمد عثمان خان که در قلعه جای داشتند لغزیده خواستند که عنان باز کشیده راه هزیمت بسپارند که ناگهان
 سردار محمد اکبر خان سردار سلطان احمد خان که تا بسوقت بعزم جهاد در تیزین اقامت داشتند و از واقعات مذکوره
 کابل آگاه شده رو بکابل نهاده بودند از کرد راه در رسیده دخل حرکات شدند و با سعید سواریکه همراه داشتند
 بر لشکر شاه فتح جنگ ناخته سراسبه اش ساختند و توابع محمد زمانخان و همراهایش که در حالت هزیمت بافتن
 بودند قوی دل گردیده پای جلالت فسرده با تفاق هم دیگر شاه فتح جنگ و سپاهش را مغلوب ساختند و شاه با نائب
 امین الله خان در بالا حصار در آمده دوباره حصاری گشتند و درین جنگ زیاده بر سه چهار صد تن از طرفین مقتول
 و مجروح گردیدند و سردار محمد اکبر خان با توابع محمد زمانخان و دیگر سرداران تا دوازده بالا حصار تعاقب نموده
 اتواب شاهی را منصرف گشته بعد داخل شهر کابل شدند و نائب امین الله خان از رسیدن سردار محمد اکبر خان
 خوفناک گردیده بتوسط میامرویی محاربه شاه خان ابابکر خیل باوی طرح مراده انداخت و دختر خود را بر سه
 زانشویی باو وعده داده اطمینان خاطر حاصل کرد بعد از بالا حصار بیرون شده دخترش را نزد سردار محمد اکبر

خان فرستاده بدین واسطه رشته اتحاد و دوستی را با سردار موصوف استوار نمود و از زمین شاه فتح جنگ بغایت ناتوان
 و دلتنک گردیده جهان را بدیده اعتبار تیرموتک مشاهده می نمود اما بدخلوتی و جاپلوسی چندین کاورا با مدن
 لشکر انگلیس از راه خون خواهی مقتولین شان مزده احتمالی میدادند دلش قوت یافته استوار میگشت چنانچه دست
 از قلعه داری باز نداشته مکتوبات عیدیه از پی هم در جلال آباد نزد جنرال پلک فرستاده با مدن کابلش دعوت میکرد
 تا که اسباب و آلات قلعه داری اوتام شده هیچ نمآند و در چنین حالت نیز میرزا ابراهیم خان منشی بانوی و میرزا حیدر
 علیخان لشکر نویس و خوانین درانی و فوج هندی و مردم بالاحصاری از عرب و غلام خانه وحشی که مشغول
 قلعه داری بودند شاه فتح جنگ را دلداری مینمودند چنانچه درویش محمدخان بن حاجی خان و محمد هاشم خان عرب
 و غیره خوانین بالاحصاری یومیه حاضر دربار شاهی شده خاطر جمعی میدادند و او از گفتار ایشان نیرومند شده
 با اتفاق سردار عنایت الله خان و عظیم کل خان عرض بیکی و سردار سکندر خان و سعد خان یادو زانی و محمد عمر خان
 با میرزائی و خواجه خانیجی معروف بشیخ مزار یعنی مزار عاشقان و یارقان کابل و پسران او و میر آفتاب و سپاه هندی و مردم
 بالاحصار در عالم نیستی پای هیتی همی فشرند تا که مدت محاصره بمچهل روز کشید و در جدت هر روزه سردار
 محمد اکبر خان و نواب محمد زمان خان بر بالاحصار حمله کرده با مردم قزلباش و کابلی و کوهستانی و غیره برج عقابین
 معروف بیلا برج و حال موصوم برج یگلا غوردا که بر بالاحصار مشرف است گرفته تائب هنگام مقابله مینمودند
 و هم هفته وار بواسطه و میانجیگری نایب امین الله خان و محمد شاه خان و کلاً از راه صلح انگیزی در بالاحصار آمد
 شد نموده از جانب شاه فتح جنگ میرزا ابراهیم خان منشی بانوی و میرزا حیدر علیخان لشکر نویس سوال و جوابی
 بایشان کرده بعد از قرار داد امری معاودت میکردند تا که از طرف انگلیسان اثری ظاهر نگشته قورخانه کلبی
 معدوم الاتر گردید و از زمین شهریان نیز آگاه شده سردار محمد اکبر خان و نواب محمد زمان خان قدغن کردند
 که کسی مقابل از باروت و سرب در بالاحصار نبرد و ازین امر یک نفر منشی از اهل هند و تحالف و رزیده اندک اندک باروت
 در بالاحصار میسائید و سردار محمد اکبر خان خبر یافته ویرا ماخوذ و مقید ساخت و بعد از جس منشی مذکور
 مذهب اسلام را برضای خود قبول کرده بعد از اسلام آوردن رها داده شد و بعد از آن نواب شجاعت علیخان
 دیوان بیکی از سیرکان نواب نجیب الدوله بیاروت ساختن برداخته در آیدرون بالاحصار شوره و زغال بهم رسانیده
 اندک اندک اجرای کار همیکرد و در پی آن همی بود که کارخانه فیوز سازی اجداد بناید ولی هنوز دست نگار نبرده
 بود که سردار محمد اکبر خان بتوسط حاجی علیخان نقب زن پنجشیری اساس برج محجورا شکافته از صدمه
 باروت رخته در دیوارش اداخت و بالازان و یاوران خویش پورش برده چون شاه فتح جنگ فوراً بر خه کبری
 برداخته از چوب و کالوخ رخنه برج مذکور را برست کاری از پیش برده باز گشت نمود و محاصره قلعه کیان را
 از شدت خشم سخت تر فرمود و شاه فتح جنگ عرصه را بغارت تنگ دیده ناچار طریق صلح اختیار کرد و بتوسط
 نایب امین الله خان و محمد شاه خان و قاضی سید احمد خان بالاحصاری امر را چنان قرار داد که خودش پادشاه
 و سردار محمد اکبر خان وزیرش بوده و صلاح و صوابید هم کار سلطنت را منظم دارند و سردار محمد اکبر خان
 قرار داد او را قبول کرده در حاشیه قرآن مجید این عهد نامه را (۱) نگار داده نزد فتح جنگ فرستاد که در سبوت
 خجسته بخت که بدکان سپهر مکان سلطان ابن السلطان و الحاقان ابن الحاقان سلطان فتح جنگ شاهمن بنده درگاه آله
 محمد اکبر خان بن امیر دوست محمد خان را برتبه وزارت خود سرفراز فرمودند بیاس تسکین خاطر او و اسلی
 باطن و ظاهر خویش عهد کردم و آرا موثق نمودم بخدای واحد لاشریک عزوجل و محمد رسول او تعالی و همه
 بیغیران و چهار یار کبار و ائمه اطهار رضوان الله علیهم که سلطان مدوح را از ذل و جان بیادشاهی شناسم و اطاعت
 او را لازم شمارم و بدون از وی دیگری را پادشاه نه بندارم و بجز طریق خدمت دین و دولت زاهی تسارم
 و سر و جان و مال خویش را از خدمت سلطان مدوح مضائقه ندارم و بکاریک شایسته و شایان پادشاهی باشد اقدام نکنم
 و محکوم حکم سلطان مدوح بوده امرش را بر خود و ملک و لشکر نافذ دانسته بل واجب و لازم شمارم و هر که
 سلطان مدوح را بیادشاهی نشناسد و از حکمش سر باز زند منکه محمد اکبر بن امیر دوست محمد خان دشمن سر

(۱)
 نقل عهدنامه
 وزیر محمد
 اکبر خان

و مال و جان و ناموس او باشم و هرگاه جمال و جان و ناموس سلطنت اراده عداوت و خصمی کنم و ظاهراً و باطناً و اشاره و کنایه با بقاء و القای دیگری مخالفت از امرش تمام و باطریق غدر و خیانت پیام بنصب و لعنت خدای عزوجل و ملائکه مقربین و ظفرین پیغمبر آخرالزمان و اصحاب کبار و امامان دین و مجتهدین شرع متین گرفتار باشم و هرگاه درین اقرار خود ثابت قدم و راسخ دم نشانم از رحمت خدا و شفاعت حضرت احمد جنتی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بی بهره و بی نصیب باشم فقط و مهر بر نهاده دستخط کرد و هم چنین امین الله خان و محمد شاه خان شهبان نامۀ جداگانه نوشته بشاه سپردند بعد دروازه های بالاحصار را بروی هم کشوده وزیر محمد اکبر خان داخل بالاحصار شد و جماعه یساولان و جوب داران و پاسبانانیکه بدور شاه و مسلح بودند همه را دور کرده نزد خود آورد و هراسیکه از آنان دردل داشت رفع کرده افواج هندی و غیره سپاه شاه را از سواره و پیاده و توپخانه در زیر فرمان کرد و مبلغ دولک رویه بنام مواجب سپاه و دیگر مصارف کاه و بیکاه که اضافه ازان در خزانه شاه نبود بصرف خود آورد و بدینوال بکار وزارت پرداخته امور سلطنت شاه فتح جنگ را راست می نمود تا که مکتوب شاه فتح جنگ را که بجنرال پلک در جلال آباد فرستاده دعوت آمدن بکابلش نموده بود از عرض راه بدست یکی از هواخواهان وزیر محمد اکبر خان افتاده بوی رسانید و او این مکتوب شاه فتح جنگ را بخلاف اسلوب نام و ننگ دیده ناقض عهدش شمرد و شاه را محبوس فرموده هرچه از جواهر نینه و اجناس نفیسه که در آندوخته داشت همه را ضبط نمود و بدان نیز اکتفا نکرده خواست که شاه را بضرب جوب عقاب و عذاب کرده هرچه دارد بصرف آرد بعد هلاکتی سازد و شاه ازین عزم او آگاه گشته شب هنگامی بواسطه محمد زمان خان عرب بالاحصاری سقف زندان را شکافته بیاری او و چندی دیگر از راه نام بگریخت و از دروازه خوبی بیرون شده خود را بجنرال کشیده در خانه یکی از فرزانشه جنرال متواری گشت و صاحب آخانه را که از اقربا میرزا ابراهیم خان منشی باشی بود نزد او و میرزا حیدر علیخان لشکر نویسن فرستاده از حالت خویش آگاهی داد و آن دون چون در نزد نائب امین الله خان نظر شد بودند از گریختن شاه خورسند شده ندیری اندیشیده بر شوت سرافراز خان برادر امین الله خان و خواجه خانجی را گرفتار دام نفس ساخته اسب و سلاح شاه را از استه از جنرال با چند نفر در لیبو گرد بردند و از آنجا راه سرگین و سرخاب در جلال آباد بیزد جنرال پلک انگلیس رسانیدند و شاه بی دستکاه باجنرال مذکور سخن از عهد پدرش شاه شجاع که با دولت انگلیس کرده بود در میان آورده گفت که لشکر کشیدن دولت انگلیس جانب افغانستان بیرون از اقامت اندیشی و خیر دولت خودش چیزی دیگر نبوده که پدرم شاه مقتول را که از درگاه در لودهیانه اقامت داشت هرگز امداد بلکه یاد نکرد تا که شاه ایران هرات را در محاصره انداخت و الکسندر پارتس فرستاده دولت مذکوره از امیر دوست محمد خان نسبت بخود استخفاف دیده از راه حقارت بهند مراجعت کرد آنکاه دولت انگلیس تحقیر او را در نزد پدرم باعث دشمنی دولتش با امیر دوست محمد خان ابراز داده واسطه دوستی آن مرحوم را با خود اظهار کردند چنانچه بیاس حفاظت کشور هند با او معاهده نموده پیش بجانب افغانستان در جنبش آوردند و با آنکه تمام سپاهش هلاک شد چون شاه ایران هرات را فرو گذاشت دیگر نه راه خون خواهی خویش پیبوندند و نه از عهدیکه کرده بودند یاد نمودند اگر نه چنان است من بهمان عهدیکه از دولت انگلیس پدرم در میان است تاکنونش استوار دانسته روی بسوی شما آوردم تا اگر بعهد خود استوار باشید از راه معاونت با من جانب کابل روی خواهی آورد و الا منی از دولت انگلیس بر ذمت من نخواهد بود و هم در نزد تمام جهانیان مدنا خوبی و طریقی خلاف بوئی شما منکشف خواهد گشت و جنرال پلک را گرفتار شاه فتح جنگ بغایت گران نموده از راه ننگ آهنگ یاری وی کرد تا این نام بدرا که او منسوب بدولت انگلیس نمود از افواه دور نماید

(ذکر توجه نمودن لشکر انگلیس)

(از راه معاونت شاه فتح جنگ جانب کابل)

چون وزیر محمد اکبر خان از ورود شاه فتح جنگ در جلال آباد و معاونت خواستش از جنرال پلک آگاه گشت

ذکر توجه نمودن لشکر انگلیس جانب کابل

باجمعی از ابطال رجال طریق استعجال جانب جلال آباد بر گرفت و در موضع تیزین رسیده بآنک جنک و عزم
 راه کبری افواج انگلیس درنگ کرد و از آنسوی جنرال پلک سپاه انگلیس را که در قندهار اقامه داشت بتوسط
 کارگذاران دولت متبوعه خویش از راه کشور هند خبر داد که شهزاده محمد تیمور را بحکومت قندهار مجتازانکه
 هست گذاشته راه کابل پیش گیرند و خود نیز باتفاق شاه فتح جنک و لشکریکه در تخت رایت داشت از جلال آباد
 راه کابل بر گرفت و وزیر محمد اکبرخان ازدوسو عساکر خصم را رو بکابل دیده پای نیایش بلغزید و هم از مکتوب
 امین کبری که بدورسید چنانچه مذکور میشود ترك مقاتله کرده از تیزین باجمعه که همراه داشت راه فرار بجانب
 ترکستان برداشت و بدون آنکه داخل کابل شود بکوهستان در آمد و نائب امین الله خانرا باجمعت غزوات در استائف
 گذاشته خود راه تاشقرغان پیش گرفت و شاه فتح جنک باجنرال پلک و سپاه کینه خواه انگلیس در روز هجدهم
 ماه شعبان سال هزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری بجایی داخل کابل شده دو پاره بر سر بر سلطنت قرار گرفت
 و پس از سه روز جنرال پلک و مکریکر انگلیس بواسطه میرزا حیدر علیخان لشکر نویس شاهرا تکلیف کردند
 که یکی از خوانین درانی را بوزارت خویش نصب کرده بنظم و لسی مملکت بردازد و او باستصواب آرای ارکان
 دولت خود مثل خان شیرین خان جوانشیر که در وقت فرار کردن وزیر محمد اکبرخان جانب تاشقرغان مصاحبه
 از همعنائی وی باز ایستاده برای دانستن مکتوبات ضوابط انگلیسان طریق خدمت شاه فتح جنک اختیار کرده بود
 و غیره غلام احمد خان بن شیر محمد خان بامیرانی مختارالدوله را خلعت وزارت پوشانید بعد چند دست از افواج
 سواره و پیاده و توپخانه انگلیس را بسر کرد که شهزاده شاهپور و همعنائی خوانین درانی و قزلباش جهت کوشایی
 و سرزنی نائب امین الله خان و گروه غزایان مأمور استائف نمود و ایشان در آنجا رفته زمین استائف را از وجود
 غزایان رفته تمام عمارات و خانههای را آتش زده بسوختند و پس از سوختن استائف ورا کند و شدن غزایان باخبر
 و ما کتری نامان انگلیس و غیره از روی صلاح و راه صواب شهزاده شاه پور را گفتند که بحکومت کوه دامن
 و کوهستان اقامت نماید و مردم آنجا را از قتل انگیزی بازدارد و او بنا بر آنکه شاه فتح جنک در بنوقت از شنیدن
 خبر مراجعت لشکر انگلیس جانب هندوستان دلنگ گشته از سلطنت استعفا نمود و آنک رفتن هند کرد قبول
 درنگ نمودن و حکومت کوهستان را تنهاده باتفاق انگلیسان از استائف در کابل معاودت کرد و انگلیسان باهوا
 خواهان شاه فتح جنک که از سلطنت استعفا نموده عازم هند شده بود اورا مانع گردیده هر چند باقامه کابل و فرو
 نگذاشتن اریکه سلطنت و ترك نکردن مسند حکومت تحریض کردند نپذیرفته در جواب ایشان گفت که سپاه
 دولت انگلیس را حکم مراجعت بسوی کشور هند صادر گردیده و ازین مملکت خواهند رفت پس مرادون ایشان
 توقف نمودن در کابل دشوار است و اگر رأی شما را مسلم دارم ضرور است که چهار فوج از افواج دولتی حبه
 معاونت من در کابل گذاشته شود باینجیل رویه باسم معاونت و یا رسم قرض از دولت انگلیس بمن عنایت گردد
 تا شکت اساس حکومت من مرت شود و الا مجال درنگ را در حوصله خویش مجال میدانم و جنرال پلک و مکریکر
 که جوان مردی وزیر محمد اکبر خانرا در باب فرستادن نقش الفرشتین که از پیش رقم کشت و حجاب و حفاظت
 طفلان و زنان انگلیس را که در نزد او بگروگان بودند بمخاطر داشتند گفتند که هیچک از گذاشتن لشکر و دادن
 زرا ما دون نیستیم و شاه فتح جنک عهده بیعت نامه را که از وزیر محمد اکبر خان و بزرگان قزلباش و افغان و اعیان
 کابل گرفته بود بدیشان نشان داده همه را بیدعهدی منسوب ساخت و از مکتوبیکه از راه نقض عهد خودش بانگلیسان
 نکشته و از جلال آباد بکابل خواسته و بدست وزیر محمد اکبرخان چنانچه مذکور شد افتاده بود هیچ بزبان نیآورد
 و ایشان گفتند که حالا خود شما زین کار نیستید که بکابل باشید و یا در هند بروید زیرا که حال مردم اینولایت و نیک
 و بد امر خویش را بهتر میدانید و شاه فتح جنک ترك حکومت کرده با برده نشینان حرم محترم شاه از بالا حصار
 بیرون شده بآنک رفتن هند در لشکرگاه انگلیس در آمد و انگلیسان بجای او شهزاده شاه پور را بر مسند حکومت کابل
 متمکن گردانیده منت پذیرش ساختند

ذکر حکومت
شهزاده شاه
پور

﴿ ذکر حکومت شهزاده شاه پور ﴾

(ومراجعت کردن سردار کهندل خان با برادرانش از ایران)

تفصیل این اجمال اینکه چون شهزاده شاه پور شاه فتح جنگ برادرش رامسئفی از سلطنت ورهسپار شدن بخارج مملکت مشاهده کرد بخود اندیشیده ترك كردن تاج و تخت موروثی را ترك بنداشته بدل گفت که از استراحت طلبی و گوشه گزینی نکوتر آنست که چون پدرم شاه شجاع مقتول سردینی تحصیل سلطنت دهم و زمان حکومت در اینک از دست نگذارم و در انشای این اندیشه جارج مکر بکر نزدی آمده اظهار کرد که اگر در مملکت افغانستان اقامه جسته دست از فرمان روائی باز نداری بهتر و هم صاحبان انگلیس از شما خوشند و خوشتر خواهند بود الا قلمه بالا حصار را خراب کرده در ماه خویشتن بجانب هند پیش گیریم و شهزاده شاه پور این اظهار او را موافق و مؤید اندیشه خویش یافته شکفته خاطر گشت و گفت اگر چه مردم استولایت اعتبار را نشاید اما رعایت خاطر امنای دولت انگلیس را ترك نمیتاید کرد و از سوا بدید شان نباید گذشت لهذا بناس میل خاطر کار کدازان دولت مذکور و لحاظ استحقاق موروثی این امر را بدیدرا ام واقعه کابل را در خاطر گواری میدانم و جارج مکر بکر اختیار را بساگ رسانیده اونیز خورسند شده روز دیگر سکس بر نام ملک خود را در بالا حصار فرستاده شهزاده شاه پور را برمسند حکومت کابل جای داد و تمامت مردم را سلامی با رعایا نموده شاک توبی شادمانی بتقدیم رسانید بعد خانتیرین خان جوان شیراز مدارا مهم امور حکومتش قرار داده غلام احمد خانرا بمنصب وزارتش بر حال داشت و همه اعیان درانی و بزرگان قزلباش و کابلی و غیره که اکثر روی دل جانب امیر دوست محمد خان و وزیر محمد اکبر خان داشتند از واهمه انگلیس که جانب داری شهزاده شاه پور را اصلاح وقت مینمودند عهد نامه ذیل را لشکار داده و تمام بر نهاده همبک جدا جدا دست بر آن عهید گذاشته عهد ایشانرا بکلام عهد مؤکد و موثق ساخته از با رعایا بیرون شدند و نقل (۱) آن بعینه ایست

(۱) نقل بیعت
و عهد نامه
بزرگان کابل
و غیره

درین زمان فرحت بنیان که بتکان سپهر مکان السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان سلطان شاه پور شاه پادشاه مایل میباشد اقرار مینماید بخدای عزوجل و احدی لشکر و رسول او و جمع پیغمبران و چهار پادشاه و کل مہاجر و انصار و خاندان آل اظهار صلوات الله و سلامه علیه و علیهم که بدون سلطان ممدوح مادام الحیوة احدی را بیاد شاهی اختیار ننمایم و بسر و بیان در خدمت کاری سلطان ممدوح کوتاهی نکنیم و نفاذ حکم سلطان ممدوح را بر خود و بر ملک و لشکر واجب و لازم دانیم و هر کس که سلطان ممدوح را بیاد شاهی و فرمان روائی قبول نماید میان جمع خوانین که حاضر هستیم دشمن و مخالف مال و جان و ناموس او باشیم و هر کاه مال و جان و سلطنت و عزت پادشاه ممدوح بدینت و بدخواه باشیم و با ظاهراً و باطناً و اشاره و کنایه و دلایه مخالفت و خیانت در سلطنت نمایم بغضب و لعنت خدای عزوجل و پیغمبران و اصحاب کبار و مہاجر و انصار و اهلان دین و مجتهدان شرع متین گرفتار باشیم فقط آنچه رسیل اقرارنامه قلمی کردید بخبر روز ۲۷ بیست و هفتم ماه شعبان سنه ۱۲۵۸ هزار و دوسد و پنجاه و هشت هجری و از همه خوانین که عهد را موثق داشته مؤکد بایمان نمودند بکتان غلام خان نام بن محمد اعظم خان عهد ننکرده گفت من همراه لشکر انگلیس در هند میروم و ازین سخن او سکس بر انگلیس رنجیده گفت سرکار ما ترانان نخواهد داد بعد رو بجانب شاه کرده گفت تعجب است ازبکه شهزاده محمد تیمور برادر شما نیز در وقت حرکت سپاه ما از قندهار بجانب کابل روانه هند شد و کار کدازان دولت هر چند برودش در قندهار سعی شدند بیدر فتنه راه هند بر گرفت و همچنان شاه فتح جنگ برادر دیگر شما ترك سلطنت و حشمت کرده رهسپار دیار هند شد و شاه پور چیزی ننگفته يك راس اسب ترکی بدو بخشیده رخصت نمود بعد افواج انگلیس بنا بر عهد بکه المبرا یا آکلند گوردنر جنرل کشور هند با امیر کبیر در میان نهاد آنک مراجعت (۲) هند کردند چنانچه رقم شده میآید و مقارن اجمال سردار کهندل خان که با سردار رحمدل خان و سردار میردل خان برادران و سردار محمد صدیق خان و سردار محمد عمر خان و غیره پسران و برادر زادگانش در حین ورود و ورود لشکر انگلیس بقندهار چنانچه از پیش مرقوم گشت روی امید با بخشیدن از توکرانش بسوی درگاه اعلی حضرت محمد شاه قاجار نهاد و او بک رو بیه بابوک موضع مرسوس برایش بعنوان تیول مقرر داشته در شهر بابکشن جای

(۲) مراجعت
سردار کهندل
خان از ایران
در قندهار

نشست دادہ بود و چند دفعہ خواہش آمدن قندھار را از شاہ قاجار نموده فصد کرد کہ در آنجا آمدہ با سپاہ انگلیس
مصاف دہد بنا بر حفاوت (۱) درینہ دولت انگلیس کہ ب دولت ایران در میان بود کامیاب نکشتہ رخصت
مراجعت نیافت تا این هنگام کہ سپاہ انگلیس را ہند و مقام خویش برگرفت و با وزیر محمد اکبر خان بعد از منصوب
شدن شہزادہ شاہپور بحکومت کابل چنانچہ بیاد طرح معاہدہ انداختہ و محبوسین و گروگانان خود را گرفتہ عازم
ہند شدند عباس قلیخان والی شہر کرمان خواست کہ بر طبق مرام سردار کھندل خان رفتار نماید و نیز سردار
معزی الیہ اجازت مراجعت افغانستان را از کارداران دولت ایران حاصل کرد پس سردار رحمدل خان برادر
خود را در کرمان فرستادہ از اجازت یافتن معاودت با افغانستان عباس قلیخان را آگاہ کرد و او او را آدم مقرر کرد
کہ در منازل فرودگاہ سردار کھندل خان از موضع نرماشیر تا سرحد افغانستان و سیستان آزوقہ و علوفہ مہیا
و آمادہ نمود و اسمعیل خان - ر کردہ حمازہ (۲) سواران و نائب الحکومہ ہم و نرماشیر را نیز امر کرد کہ صد نفر اشتر
علوفہ حمل کردہ منزل منزل با سرداران نقل و محمول دہند و چند تن کار بزرگن نیز با خود بردارند تا در ہما کہ
محتاج آب شوند زمین را کندہ آب بر آورند و ہم محمد رضاخان حاکم سیستان را مکتوب فرستاد کہ لشکر شایان
با ایشان ہمراہ سازد تا در قندھار رسیدہ متمکن شوند آنکام مراجعت کند بعد سردار کھندل خان از شہر بابک
راہ قندھار برگزفتہ چون وارد سیستان شد محمد رضاخان حاکم آنجا لطف علیخان پسر خود را با سہ ہزار
سوار ملازم رکاب سردار والا بنا ساختہ و او را قندھار طریق خدمت و ملازمت پیودہ از سردار کھندل خان
رقم رضا مندی گرفتہ نزد عباس قلیخان والی کرمان فرستاد کہ حساب الامر کار گذاران دولت مرا در قندھار
رساییدہ بر مستند حکومت قندھار قرار گرفتہ و لطف علیخان بن محمد رضاخان حاکم سیستان را کہ با ہم ہمراہ
و خادم را بود بحفاظت از قندھار مأمور داشتہ ام و عباس قلیخان بجا از این خدمت خنجر و کارڈ مرصع ہادیگر
اشیاء نفیسہ برای محمد رضاخان پدر لطف علیخان فرستاد

(۱)
حفاوت
یعنی مہربانی
و شفقت

(۲)
جائزہ اشتر
مہاری

﴿ ذکر معاہدہ انگلیسان با علیحضرت امیر دوست محمد خان ﴾

(مراجعت وزیر محمد اکبر خان از تاشقرغان)

در خلال احوال مذکورہ کہ وزیر محمد اکبر خان بعزم جہاد در موضع تیزین باغازیان شجاعت نہاد اقامہ
گزیدہ سردار سلطان احمدخان بن سردار محمد عظیم خان مرحوم را براہ گیری لشکر انگلیس کہ از جانب قندھار
رو بطرف کابل نہادہ بودند فرستاد لارہ آکندہ بالبرا گورنر جنرل کشور ہند بر عایت خلاص ساختن اسرا و گروگانان
انگلیسان کہ در دست وزیر محمد اکبرخان و در کابل و بدیع آباد بمقام بودند با امیر کبیر طرح معاہدہ انداختہ قرار
داد کہ بوزیر محمد اکبر خان پسرش مکتوب فرستادہ او را از عمارتہ با سپاہ انگلیس باز دارد و ہم اسیران
و گروگانان را کہ در نزد خود دارد و گذاشتہ بسر کردگان فوجیکہ در افغانستانند بیارڈ تا سپاہ انگلیس
از مملکت افغانستان بیرون شدہ با امیر کبیر و آگاہ کرد بعد امیر کبیر از ہند بکابل مراجعت نمودہ بکار امارت پردازد
و با وزیر مذکور ترک قتال و جدال کردہ جانب خلیفہ یعنی تاشقرغان بود تا فوج دولتی از دست برد او این شدہ
از جلال آباد و قندھار جانب کابل راہ پیودہ نامی برای دولت حاصل نمودہ پس از توقف اندک زمانی اسیران
و گروگانان را با خود گرفتہ در مملکت ہند آید و افغانستان را با امیر کبیر گذارند و امیر کبیر این قرار داد
گورنر جنرال را پذیرفتہ برای وزیر محمد اکبر خان نوشت و مکتوب او در موضع تیزین بوزیر محمد اکبر خان
رسیدہ چنانچہ از پیش رقم شدہ راہ تاشقرغان برگرفت و سردار سلطان احمد خان نیز بذریعہ نامہ خبر داد کہ دست
از عمارتہ انگلیسان کشیدہ سد راہ ایشان نشود چنانچہ از جانب قندھار و جلال آباد لشکر انگلیس بہائی داخل
کابل شدہ فتح جنگ را بقراریکہ مذکور شد ہمستند حکومت بر نشاندند و او از مکتوبیکہ گورنر جنرال بر طبق
قرار داد و معاہدہ اش کہ با امیر کبیر کردہ بجنرال بلاک فرستادہ امر مراجعت سپاہ انگلیس را از افغانستان صادر
فرمود چنانچہ مرحوم کشت خجہ یافته از سلطنت استغناء کرد و عازم ہند شد و شہزادہ شاہپور پرنسٹ حکومت

ذکر معاہدہ
انگلیسان با
امیر کبیر

جای کریدہ شہزادہ حیدر بن شاہزمن را باہزار سوار مأمور حکومت بامیان نمود کہ در آنجا رفتہ سدرام وزیر محمد اکبر خان باشد وانگلیسان اسیران و کروگان خود را بروفق معاہدہ و قرار داد کورتر جزیل وامبر کبیر بر کرفہ روی مراجعت ہند نہادند وشہزادہ فتح جنگ را بامنسوبانش در پنجاب مسکن وجای گیر تعیین کردند و آنکہ کہ انگلیسان در ماہ نومبر سنہ ہزار و ہشتصد و چہل ودوی میلادی ملسابق ماہ رمضان سال ہزار و دو صد و پنجاہ و ہشت ہری افغانستان را تخلیہ کردند غلام احمد خان وزیر شاہ پور بواسطہ ہوا خواہان امیر کبیر و وزیر محمد اکبر خان کہ ممکنان چند روز بیشتر چنانچہ مسطور شد ہاوی عہد و بیعت کردہ بودند چون محمد رضاخان بن باقر خان مراد خانی و خان شیرین خان جوان شیر و قربان علیخان باغ علی سردانی و میرزا انانہ پوری خان خوافی و میرزا عبدالرزاق خان مستوفی و آقا حسین کہ ہمہ از قوم قزلباش بودند از شاہ پور و برنقاہتہ خوانین دراتی وغیرہ خوانین قاری و قزلباش را دیدہ با خود متفق ساختند و برای وزیر محمد اکبر خان نامہ فرستادہ از تاشقرغان طلب کابلش نمودند و پیام دادند کہ لشکر انگلیس در پنجاب رسیدہ غنیمت آرزوی ہوا خواہان از نسیم ہواوی سعادت انہای امیر کبیر بشکندید میاید کہ در کابل مراجعت کردہ عروس ملک را دبر گرفتہ خادمان و ہوا خواہان را کردن اقرار از اشخار سازند و او چون در نامہ ایشان مہر وزیر غلام احمد خان را دید و ہمہ از بیعت و عہدہمکنان باشاہ پور واقف بود بنوشتنہ ایشان اعتماد نکردہ راہ معاودت جانب کابل پیش نکرقت تا کہ چندتن سوارہ ہندش فرستادہ از ہمتہ جہات خاطر جمعی برایش دادند آنکہ از تاشقرغان براہ بامیان رو بجانب کابل نہاد و بامعدودی از سوارہ بدون علوفہ و آرزوہ راہ مراجعت بر گرفت و منزل منزل کہ فرود میگشت صد و دو صد سوار از مردم دراتی و غلجانی و قزلباش وغیرہ بر کابلش ملحق میشدند کہ نزدیک بامیان رسیدہ فروکش کرد سوارانیکہ ہمراہ شہزادہ حیدر بودند باہما و اشارتہ غلام احمد خان وزیر ازور و برنقاہتہ بخت رأیت وزیر محمد اکبر خان قرار گرفتند وشہزادہ حیدر از مشاہدہ احوالت توان اقامت را در خود ندیدہ از راہ فرار داخل کابل شد و پس از وصول او کابل شاہ پور نیز بازادہ آنکہ در کابل استعداد مقالہ را با وزیر محمد اکبر خان نداشت باتفاق نائب سر فرات خان و عظیم گل خان و عبدالعزیز خان ناسان وغیرہ منسوبان و اطفال و زنان خویش راہ جلال آباد پیش گرفت و در منزل کرچکہ کہ از راہ راست منحرف بود سواران وزیر محمد اکبر خان کہ در عقب او کیشتہ بودہوی رسیدہ مردم جبار خیل غلجانی آن نواحی را بشورش آورده تمام مال و منال او را تارت کردند و دوش را فرا گرفته از راہ بیرون باز داشتند کہ ہرجہ وزیر محمد اکبر خان دربارہ او امر کنند از کشتن و اسیر کردن بجای آرند اما عظیم گل خان کہ باشاہ پور ہمراہ و هممنان بود و استنکان خود را ازین مردم مذکور آزد خود خواستہ بیاری ایشان از مہلکہ نجات یافتہ باشاہ پور وارد جلال آباد شدند و محمد علیخان نظام الدولہ کہ هنوز حکومت جلال آباد و دو ہزار تن سوارہ و بیادہ سلاح دار داشت نتوانست خود و شاہ پور را نگاهداشت چنانچہ او نیز بامیان عبدالرحمن خان نامی کہ ندیش بود در فرار باشاہ پور بارور ہمسایر کردیدہ ہمہ ایشان در پشاور رفتند و عبدالعزیز خان قوم جبار خیل غلجانی از شیوہ جوان میدی نامردم قوم خود عیال و اطفال شاہ پور را عزت و احترام نمودہ ہمہ را باہمزاز و اکرام بجایہ نشاندیدہ از راہ آب سلماً در پشاور رسانید و از بروز بعد اولاد و احفاد احمد شاہ کہ داخل ہند شدند دیگر نام و بجای نیافتہ همچنان ماندند

ذکر سرگذشت شہزادہ کامران حکمران ہرات

چون اعلیحضرت محمد شاہ قاجار شہجیکہ از پیش مرقوم کشت از ہرات مراجعت کرد شہزادہ کامران آسودہ خاطر کشتہ بکار حکومت و تربیت شکست و ریخت شہر ہرات کہ از سدہ کاملہ بازی شاہ قاجار در حصارش رخ دادہ بود برداخت و ہر چند میجر با تخریب انگلیس را کہ در آنجا بود و در وقت محاصرہ مرغیب قلعہ داری و استواری میبود تکلیف بیعت کاری خرابیہای ہرات کرد سر باز زدہ امر شہزادہ کامران را بگوش قبول نشودہ علاوہ بران روزی شیر محمد خان برادر وزیر یار محمد خارا عتاب نمودہ دشنام بز داد و وزیر باشہزادہ کامران از سوسلوك

سرگذشت
نورالدین

او شکایت نامه بکار کنتان دولت انگلیس که در قند هار بودند فرستاده خواهش تبدیل او را نمودند ایشان تا آن نامی را در هرات فرستاد مآثر را طلب قند هار نموده در اواخر اوقات بالشکر روانه کابلش نمودند و چون انگلیسان سات اجازت مرمت کاری هرات را داده بودند وزیر یار محمد خان او را محکوم خود دانسته باو گفت که هر گاه از رعایای هرات خواهش وجه برای مرمت کاری مخروبه زمین و عمارت خود نماید حجت گرفته وجه نقد بدو دهد بازودی خزانی که در آبادانی و اراضی او رسیده است مرمت شود و در بنسورت که حجت گرفته شود وجه و دیناری از وجه دولت تلف و ضائع نشود و او بدستوریکه وزیر یار محمد خان فرمود هر که حجت مبلغی نزد او میرد وجه نقد گرفته جای خویش میرد تا که پنج شش لب رویه از وی بگرفته و صرف مؤنت و معیشت خود کردند و آنکه که شهزاده کامران زمام مهمان حکومت را بقبضه اقتدار وزیر یار محمد خان سپرده خودش بعیش و عشرت پرداخته از زحمت حکومت باسراحت ملامی و مباشرت مناهی در ساخت وزیر یار محمد خان بودن تا آن انگلیس را در هرات باعث اختلال کار خویش و مورث اغوای شهزاده کامران و حدوث فتنه دانسته بهر واسطه و وسیله که میدانست و توانست او را از هرات برون کرده روانه هند ساخت و خود در بی اضرار کار شهزاده کامران افتاد که او را از میان برداشته مستقلاً و مستبداً بحکومت بردارد و او از تسلط و استیلائی وزیر یار محمد خان دلتنگ گشته در ۱۲۵۶ سال هزار و دوصد و پنجاه و شش هجری مطابق ایام فرمان روائی شاه شجاع در کابل جینیکه وزیر یار محمد خان در باغ کارمه اقامه داشت قلعه اختیار الدین (۱) در آمده نخته پل را از روی خندق آن برداشته هضم رزم با وزیر یار محمد خان کرد و وزیر با لشکریکه همراه داشت داخل شهر هرات شده نخست طالب صلح گشته بخو خان بارکزی را نزد شهزاده فرستاده خواستار شرایط بهانه جویانه گشت و شهزاده خواهشات او را قبول نکرده کار بمقتله کشید و وزیر اطراف قلعه را گرفته شهزاده را در تنگنای محاصره انداخت و بعد از پنجاه روز برج شرقی قلعه را تف زده از صدمه آتش باروت بت ساخت و پورش برده قلعه را مسخر کرد و پسران شهزاده کامران را با سم پرغال گرفته محبوس کرد و خودش را بهانه اینکه قریه کپسان جابگیرش باشد در آنجا روانه نموده مسکن و مقام داد و در خفیه سردار تاجو خان و داود خان الکو زانی را بقتل شهزاده کامران کشته ایشان در کپسان رفته او را در سال مذکور سنه ۱۲۵۶ هزار و دوصد و پنجاه و شش مقتول نموده جسدش را نقل داده در روضه باغ واقع جنب شهر هرات مدفون کردند

(۱) قلعه اختیار الدین داخل شهر هرات میباشد و حال موسوم به بارک هرات است

﴿ ذکر حکمرانی مستقله وزیر یار محمد خان الکو زانی در هرات ﴾

چون سلطنت پادشاهان طائفه سده زانی از طوائف عظیمه درانی منقرض و منقض گشته بطریقیکه مذکور و سراسر دین جلد سراج التواریخ مسطور شد با آخر رسید در هرات وزیر یار محمد خان مستقل بلامعاند برمسند حکومت نشسته اکثر مردم الکو زانی که با او اتحاد قومی داشتند از قندهار رو بهرات نهاده اشخاص فرومایه بست پناه بمناسب از چند سربلند گشتند و در سال ۱۲۵۷ هزار و دوصد و پنجاه و هفت که موافق پور بزمان شورش و بلوای مردم کابل و کشش و کوشش ایشان در استیصال سپاه انگلیس وزیر یار محمد خان لشکر بنور فرستاده تا حدود کرزو نیزی منصرف شده لشکرش بهرات مراجعت کرد و در سال ۱۲۵۸ هزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری صلح به تنبیه و تهدید کریم داد خان هزاره که دم از خود سری میزد قاره جنگ نواخته او را مطیع و منقاد ساخت و مالیات دیوانی را از وی وصول کرده خودش را بحکومت سابقه اش بقرار داشت و در بهار اینسال جانب میمنه لشکر کشیده حکمت خان والی میمنه را کوشالی داده رسانیدن مالیات انجارا در خزانه هرات بر ذمه او نهاده پسرش را گروگان با خود در هرات آورده باعزاز و احترام نگاهداشت

الکو زانی هم یک شعبه از شعب درانی میباشد

﴿ ذکر مراجعت امیر کبیر از هند و متمکن شدنش ﴾

(بر تخت امارت افغانستان)

و چون سپاه انگلیس بر طبق قرارداد گورنر جنرال از مملکت افغانستان بیرون شده راه کشور هند برگرفت در ماه رمضان سال ۱۲۵۸ هزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری مطابق سنه ۱۸۴۲ هزار و هشتصد و چهل و دوی افغانستان

ذکر مراجعت امیر کبیر از هند و جلوس او بر تخت امارت افغانستان

میلادی که اعلیحضرت امیر کبیر و شهزادگان و غیره منسوبانش از دیره دون در کوه منصوره رفته اقامه بیلاق
گورنر جنرل با امیر کبیر آگاه بودند از راه تهنیت نزد امیر کبیر حاضر شده کلاه سلامی از سر بر گرفته مبارکباد مرحمتش
را بجانب کابل گفته نوید امارت افغانستانش دادند و بعرض رسانیدند که اکنون مختارید که شیدا در کوه
میکدازید یا فرود کشته رامدیره دون و از اینجا طریق کلکته میسازید و در اینجا با کورنر جنرل ملاقات و وداع فرموده
ناظم دارالسلطنه کابل میشوید و امیر کبیر فرود کشتن را اختیار کرده انگلیسان فوراً چهل یاغچاه محفه حاضر
آورده امیر کبیر و شهزادگان و غیره منسوبانش در آنها نشسته از کوه منصوره در شهر دیره دون نزول فرموده
پس از سه روز از اینجا روانه کلکته شد و چون وارد کلکته کشت لارڈ آکلند پالمرا و کورنر جنرل کشور هند
از راه ملاقات نزد امیر کبیر شده بعد از ادای مراسم پذیره و تقدیم لوازم مضافه در مجلس ملاقات کرسی نهاده با هم
نشستند و کورنر جنرل زبان کشوده گفت که دولت انگلیس دوستی اعلیحضرت امیر کبیر را بردوام و استوار
میخواهد که سالهای دراز پسکه ابدی بوده ممتاز جمیع دول باشد و از دولت برطانیه مفارقت و میانیت نکرده
پادشاه دول راه موافقت و مواصالت نماید و امیر کبیر گفتار او را مسلماً داشته بدوستی دولت ایشان اعتراف نموده
بعد هر دو تن بر خواسته با هم وداع کرده چند قدمی گذاشته هنوز از هم جدا نشده بودند که دو جلد تفسیر حسینی
با پوش کخواب آورده پیش کشیدند و امیر کبیر آنرا بحال نیک شمرده بخورسندی گرفته بیوسید و بر چشم نهاده
بعد ملازم خویش داد که بمغز نگاه دارد و همچنین بعد از چند کام برداشتن دیگر دوزخیچیر پیل حوزه زده و اسپان
یراق طلا برای نشستن و سواری امیر کبیر پیش کشیدند و امیر کبیر از کورنر جنرل جدا شده مکتوبی برای عیال
و اطفالش که اینوقت در کراچال بودند فرستاده خیرداد که ایشان از راه لودهیانه روی مراجعت بکابل نهند و خود
یریل نشسته رهسپار مملکت افغانستان شد و چند دسته فوج دولتی جهت محافظت و پاسداری مانور کشت که
تا پنجاب ملازم رکاب شهریاری بوده از اینجا مراجعت کنند زیرا که حدود پنجاب متعلق بمহারاجه شیر سنگه بن
مهاراجه رعیت سنگه بود و چون وارد لودهیانه شد عیال و اطفالش نیز از کراچال در رسیده بهم پیوستند و افواج
انگلیس که ملازم رکاب بودند رخصت حاصل کرده جانب کلکته مراجعت کردند و از اینجا امیر کبیر باسراقات حرم
محترم و فرزندان سعادت توام و ملازمان محترم و همدم راه مقصود برگرفته از شیر سنگه بن مهاراجه رعیت سنگه
در دل تشویش همی داشت که مبادا بکینه دیرینه که از سبب کشته شدن همی سنگه و غیره دشمنیها و لشکر کشیها
در دل دارد سر راه گرفته آسیبی رساند اما مهاراجه شیر سنگه از جوان مردی که داشت بارغای متعلقه
از روز بکه امیر کبیر پانچاک پنجاب گذاشت تقصد شاهانه بتقدیم رسانید چنانچه از منزل اول که پناهگاه اراضی متعلقه
مهاراجه مذکور شد جمیع ما بحتاج بل زیاده بر اسباب احتیاج از قبیل کسه های زر سرخ و سیم سفید مسکوک
و ما کول و مشروب و حلویات و شربتیات رسم ما حاضر خوان پادشاهی برای خود اعلیحضرت امیر کبیر و شهزادگان
و اعیان رکاب و افسر و سپاهی منزل بمنزل موجود و آماده همی نمود و در هر منزل از وفور ما کولات و حلویات
بوقت کوچیدن زمین میر میخندند و مردم ماشائیان بمن و سیر از زمین برداشته می بردند و آنکاه که بیک منزلی لاهور
نزول فرمود خود مهاراجه شیر سنگه با مددودی از سوازه و پیاده که دور از پانچاک شدن امیر کبیر بود بیدیره
بر خواسته با محف و هدایای شایسته از راه استقبال داخل منزل کاه امیر کبیر شد و مراسم پذیره بجای آورده محف
و هدایای خویش را پیش کشیده اعلیحضرت امیر کبیر را از کثرت نوازش شاد خاطر ساخت و شب را با امیر کبیر
بروز رسانیده با مددگان با هم روانه لاهور شدند و بنزدیک شهر لاهور افواج سوازه و پیاده نظام که با اتواب
و زنبورک خانه و موزیکان و باجه نوازان با سر شیر سنگه جهت تبریک مقدم امیر کبیر صف کشیده ایستاده بودند
موزیک چیان و باجه نوازان بمجرد ورود بایستادن کاه ایشان ساز سلامی نواخته سر یرقها فرود کرده بدشک
توب و تفنک شادمانی نموده با عزاز و اکرام هر چه تمامتر بشهر لاهور فرود آوردند و در منزل کاه پادشاهی که
بکمال لطافت و صفائی برای امیر کبیر آراسته بودند جای دادند و جمیع اشیای خوردنی و پوشیدنی و اسباب خواب

از قبیل خیمه های ماهوتی و زرد دوزی و چپرکت ها و کرسپهای باه طلا، و نقره مهیا آماده کرده بودند که در هیچ چیز تکلیف خواستن برای آن مهیمان غریب و تعلقانش نبود و تا بیست روز امیر کبیر را بعزت هرچه تمامتر در لاهور نگاه داشته مهیام (۱) تحفه و مهرشام هدیه پیش میکشیدند و هر شب یازده سد رویه تانک شاهی بنام صدقه و دفع زنج و آغوش در زیر بالین خوابگاهش نهاده صبح بقرآء و ایاتم میدادند و در هنگام وداع شصت هزار مرد شجاع مسلح از سواره و پیاده سپاه خویش را که در لاهور و نواحی داشت بفرمان طلب حاضر عرض گاه ساخته تمامت سپاهیانرا بالسه زرباف و دنیا و فساد آنرا بکمر های مرصع بجاوهر نیمه و حایلهای مکلل بدرهای قیمه آراسته برداشت و همه را در عرض گاه صف بسته خود شیر سنگه بلباس رسمی که داب ملوک بزرگ بود نزد امیر کبیر شده تکلیف تشریف بردن عرض گاهش نمود و امیر کبیر باشهزادگان و خادمان خاص خویش راه میدان مشق سپاه و عرض گاه پیش گرفته در وقت سواری شیر سنگه برسم جنیت داران خود زیر بغل امیر کبیر را گرفته در حوزه که بزیر بیل نهاده حاضر آورده بودند برنشاید خود نیز بیلوی امیر کبیر نشست و همچنین مردون از شهزادگان در یک حوزه از بیلان حاضر برنشسته داخل میدان عرض گاه شدند و تمامت سپاه بقانون دلخواه که رسم سلامی گرفته برای صاحبان تاج و گاه است موزیک نواخته شلک توپ و تفنگ شادبانه کردند و اینروز را امیر کبیر از کساعتی نصف النهار تا آغاز خفتن بیرون ازینکه نمازهای جار گانه ظهر و عصر و مغرب و عشا را از حوزه فرود گشته ادا نمود دیگر سراسر بسان بی لشکر بسر برده ترتیب و آرایش سپاه شیر سنگه را تحسین فرموده بعد از کلام منزل و مقام خویش برکشند و در روز وداع شیرسنگه باعزاز و اکرامیکه نسبت بامیر کبیر کرده بود اکتفا نکرده چهار تخمیر بیل باحوز های طلا، و حوزه خاصه مهاراجه، رنجیت سنگه پدرش را باخیمه های بسیار که درخور مکتب شاهان باوقار بود با دلوک رویه نقد بامیر کبیر و شش دست لباس سربازان کج خواب و ابره نسج کشمیر و غیره افشانه قیمه باعقددهای مروارید و جلاخاها و دست برنجهای مرصع و حایلهای زرخ مسکوک و انکشتهای زرین نیکین الماس و فیروزج و لعل و آبرهای مرصع و کوشواریهای باقوت و زرمدهای یکی از بانوان حرم محترم و شهزادگان جلالت توأم بذل و ایثار نمود و ملازمین رکاب حتی خدمه اسبان و خاک زوبنده ای و نابذرا بدیهره نگذاشته از عطا کامیاب ساخت و همه عطایای او از بجهاد الی شصت تانک رویه بحساب آمد و امیر کبیر شیرسنگه را وداع کرده از لاهور راه کابل بر گرفت و جاده نیهای منزل مقصود شد

(۱) نام مختلف بامداد

{ ذکر آهنگ فتنه کردن نواب محمد زمانخان }

و سردار سلطان احمد خان

پس از رفتن سپاه انگلیس و شاه پور در هند و انجام و اختتام یافتن سلطت خاندان اعلیحضرت احمد شاه سدوزائی و بیصاحب و حامی مآبدن چندروزه مملکت افغانستان در خلال راه مراجعت بیودن اعلیحضرت امیر کبیر از هند جانب کابل و توقفاتش در عرض راه همبیزی مرداری و مردی دنیاری شده از انجمله نواب محمد زمانخان و سردار سلطان احمد خان برادر زادگان امیر کبیر جمعی از خوانین فتنهجوی مقصد خوی را برغم وزیر محمد اکبر خان باخود یار ساخته از راه طلب ریاست بمنازعت برخوانیند و از مردم ناقصت آندیش انجمنی بدو خویش آراسته لوی شوییش بر لوی ساختند و وزیر محمد اکبر خان از روی فرزانه کی و تدبیر آبی جهت خاموش ساختن آتش فتنه روی کار آورده سردار سلطان احمد خانرا در خطا نزد خود خواسته باوی عهد پر بسته قرارداد و گفت که چون شما در دفع خصم بیرونی یار و در هر کار مدد کار بوده ترددت مریدانم نبود باید البته حق مشارکتی در لاهور ریاست مملکت دارید و آن مشروط و موقوف بود اعلیحضرت امیر کبیر است که حصه از ولایات را بشما قویض نموده خویشند سازد زیرا که پادشاه و صاحب مملکت اوست و مصدق و مظهر خدمت شما من که در باب حصه و حق شما بی نیام و سردار سلطان احمد خان قرار داد و شرایط وزیر محمد اکبر خانرا پذیرفته از دیگران کناره جسته دیگر چیزی نیکفته ساکت گشت و همچنین پس از وی نواب محمد زمانخانرا نیز بواسطه سردار محمد عثمانخان دیده بکشتن

ذکر فتنه جونی نواب محمد زمانخان و سردار سلطان احمد خان

اینکه جلال آباد از وی باشد خورسندش ساخت و از فتنه جونی بلش داشته بکفتار بناخت و دیگران از مشاهده ساکت شدن آن دوش ترک فتنه کرده بوزیر محمد اکبر خان کرایند و آرزو در دل مخفی داشته بجز خاموشی چاره دیگر ندیدند و مقارن بحال سردار محمد افضل خان و سردار غلام حیدر خان و سردار شیرعلیخان و سردار محمد اکرم خان که امیر کبیر از عرض و انکس وزیر محمد اکبر خان برای دفع فتنه از کین حق نواب محمد زمانخان و سردار سلطان احمدخان از عرض راه بجایزی روانه کابل نموده بود از کرد راه در سبده فتنه جویان را از حسن تدبیر وزیر محمد اکبر خان چنانچه شرح رفت آرمیده دیدند و وزیر محمد اکبر خان از شورش مفسده جویان و رسیدن برادرانش مطمئن خاطر گشته بعزم استقبال بدرینکو سیرش از کابل رهسپار جلال آباد شده نواب محمد زمانخانرا حجت نسکین خاطرش از قرازیکه با او نهاده بود بانتظام مهام کابل گذاشته خود وارد جلال آباد گشت و درین ایام امیر کبیر که از راهور راه افتاده روی کابل نهاده بود در شاه دره که مدفن جهانگیر و اینوقت مسکن و جایگیر سردار سلطان محمد خان بود نزول اجلاں فرموده وی از مهر و حفاظت و شفقت برادرى مقدمش را کرامی داشته نیک نوازش نمود و رنجشیکه از پیش در خاطر جا سین بود بکلی از آینه ضمیر طرفین بزود چنانچه از خبری و شادمانی امیر کبیر دوش از دختران و دوش از نوادگان خود را که یکی از سردار محمد اکرم خان و دیگری از وزیر محمد اکبر خان بودند بسردار بیخی خان و سردار خواجه محمدخان و غلام محی الدینخان و دلآورد خان معروف بدلوخان پسران سردار سلطان محمد خان نامرد زمانوشی فرموده و سه تن از دختران او را بسردار غلام حیدر خان و سردار ولی محمد خان و سردار محمد حسین خان پسران خواش عقد مزاجت در پیش نهاد و سردار سلطان محمدخان تحفه و هدیه شایان بامیر کبیر و همربک سرداران و پرده نشینان جمله عفت توامان داده بعد از هم دیگر وداع کرده امیر کبیر وارد بشاور شد و در آنجا تب محرقه عارض حالش گسریده بیست روز از راه بیودنش باز داشت تا از لطف شافی حقیقی صحت یافته رهسپار منزل مقصود گشت و سران و سرداران کابل و جلال آباد را با وزیر محمد اکبر خان و همه خدمتکاران و هوا خواهانش از حرکتش بجنب جلال آباد مزده و آگاهی داده همربک نامه جداگانه فرستاد چنانچه وزیر محمد اکبر خان و نواب محمد زمانخان و نواب عبدالحیار خان و غیره اعیان ملوالت درانی و غلجانی و مردان فرقه جلیله محمدزانی و قزلباش و کابل و غیره با تحف و هدایای شایان از کابل و جلال آباد و غیره مواضع طریق پذیره بر گرفته از شهر جلال آباد نادره خبر یکی از بی دیگر جاده بجای استقبال خدا و فرخنده اقبال بودند که امیر کبیر در منزل لوارک واقع در خمیر برنو وصول افکنده فروکش فرمود و استقبالیان دسته دسته یکی از دیگر سبقت جسته بی هم درک سعادت رکاب بوسی نموده همربک تحفه و هدیه خویش پیش کشیده مورد لطف پادشاهان گردید و همچنان از منزل مذکور تا جلال آباد چه درین راه و چه در فرودگاه استقبالیان شرف دست بوس و عن ملاقات حاصل کرده همکنان بامیر کبیر هممنان داخل جلال آباد شدند و مردم شهر و اطراف جلال آباد از اقصای و ادانی و جه نند و کلا و کوسفند برسم شکرانه و اسب صدقه حاضر آورده همبذل فقراء و معرف مساکین و ایتم شد و در جلال آباد جذری درنگ کرده بعد از رفع خستگی و بدل خیرات و صدقات و نوازش و دلجوئی مردم آنجا روانه کابل گشت و مردم کابل از شهر تا کتل بلک لنگه مسافت دو گروه صف زده صفیرو کبیر پیا اینشاده مراسم استقبال را آماده بودند که امیر کبیر در رسیده از دیدار مهر مثالش دیدهای رمده به هوا خواهان و خادمان و عامه مردم کابل را نور و سینه های مهران رسیده اخلاص کیشان را سرور بر سرور افزوده همکنان الحمد گوین و شکرگشان لب بدعا و ثنا کشوده بکمال شادمانی با هم داخل کابل شدند و هفت شبانه روز جشن خرمی برپا گشته شب بچراغان و روز با لجان غزل خوانان و خوش نوابان و عشرت و مسرت بدر رفت تحت با طبر و العاقبه —

نحمد الله على حسن توفيقه و نشكره تعالى بوصول نايبه که بين توجه پادشاه ترقی خواه معارف آگاه یعنی اعلیحضرت سراج ناله والدين جلد اول کتاب سراج التواریخ که مشتمل است بر وقایع سلطنت پادشاهان سدوزانی با ختام رسید و از آغاز تا انجام از مطالعه ساطعه اعلیحضرت ذی درایت شرف گذارش یافته کسوت قبولیت پوشید و چنان نظر تحقیق نموده بدستخط مبارک اصلاحات مدققانه فرموده امر چاپ کرد که کویا مؤلف این کتاب و مؤسس این خجسته خطاب ذات فرخنده صفات اعلیحضرت ایشانست ناممور هیچمدان زیرا که بموجب امر

جلال‌القدر پس از تحریر بندۀ شناخته‌شده فیض محمد کاتب جناب مستطاب عوارف آداب مولوی عبدالرزاق خان مدرس مدرسه شاهي و بالحضرت ستوده خصات میرزا عبداللطيف خان منشی حضور اعلیحضرت ظل‌اللهی که هر دو تن صحیح را از سقیم و علیل را از سلیم نیک هم‌دانند و درین امثال و رجال از جنود علمای افغانستان و سرآمد منشیانند از نظر دقت گذرانیده دستخط و مهر محبت در اخیر هر جزو کرده و نهاده سپس از ملاحظه خاص اعلیحضرت اقدس شهر یاری با وجود کثرت گرفتاری در امور مهمه سلطنت و جهاد یاری گذارش یافته ورق و جزو جزو بخط آفتاب خط حک و اصلاح پذیرفته بچاپ رفته است

بهر حال از صاحبان دانش و مصلحه‌کنندگان با عقل و یتش مایوس آنست که از خلل

کلمات و زلال عبارات این کتاب چشم عیب‌گیری پوشیده محرز حقیر را

معذور و مغفور دارند زیرا که بدون املائی عالمانه و انشای

منشیان عالی‌القواعد ترصیع و تسجیع و بازی از لغات

و قوانین معانی و بیان بدیع و غیره نکارش یافته

که عوام بشنوند و خواص خوردند نگریند

فقط تحریر بوم سه شنبه ۲۹

جمادی الاول

سنه ۱۳۳۱

